

سیمای پارسایان

در نگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام

انتشارات ثقلین
- ۵۷ -

سیمای پارسایان
در نگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام

حجة‌الاسلام والمسلمین حسین ابراهیمی

ابراهیمی، حسین، ۱۳۲۴ / شارح
سیمای پارسایان در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام / حسین ابراهیمی. ـ قم؛ تهران: ثقلین ۱۳۸۸ .
۶۳۷ ص . ـ (انتشارات ثقلین؛ ۵۷)
EAN 9789649960234
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا
کتاب حاضر شرح خطبه همّام (۱۹۳) نهج‌البلاغه است.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱ . علی بن ابی‌طالب علیه السلام ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. نهج‌البلاغه. خطبه همّام ـ نقد و تفسیر.
۲ . علی بن ابی‌طالب علیه السلام ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. نهج‌البلاغه ـ نقد و تفسیر.
۳ . علی بن ابی‌طالب علیه السلام ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ـ خطبه‌ها ـ نقد و تفسیر.
۴ . تقوا. الف. علی بن ابی‌طالب علیه السلام ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. نهج‌البلاغه. برگزیده. خطبه همام. شرح.
ب. عنوان. ج . عنوان: نهج البلاغه. برگزیده . خطبه همام. شرح
۹ س ۱۲ الف / ۰۲۳ / BP ۳۸ ۲۹۷ / ۹۵۱۵
۱۳۸۸

▣ سیمای پارسایان در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام ▣

مؤلف: حجةالاسلام والمسلمین حسین ابراهیمی

ویرایش: دکتر علی محمّدی‌آشنانی

صفحه‌بندی و ناظر چاپ: عبّاس رحیمی

ناشر: انتشارات ثقلین

لیتوگرافی و چاپ: نینوا

قطع: وزیری ـ ۶۳۷ صفحه

تیراژ: چاپ اوّل ـ ۵۰۰۰ نسخه

تاریخ: مرداد ۱۳۸۸

▣ ▣ ▣

نشانی :

مرکز انتشارات ثقلین: قم ـ خیابان انقلاب ـ چهارراه سجادیه ـ کوچه شماره ۳۳ ـ پلاک ۱۳
تلفن ۷۷۳۴۴۶۷ ـ دورنویس ۷۷۳۲۸۶۴

دفتر مرکزی مؤسسه فرهنگی ثقلین: تهران ـ تهرانپارس ـ بین فلکه دوم و سوم خیابان ۱۸۲ غربی ـ پلاک ۶ ▣ تلفن ۷۷۷۰۲۳۱۲ ـ دورنویس ۷۷۸۸۱۴۵۲

شماره شابک ۶ ـ ۲۳ ـ ۹۹۶۰ ـ ۹۶۴

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

سخن ناشر ۱۱

متن خطبه ۱۳
۱ ـ سیماء المتقین ۱۳
۲ ـ لیالی المتقین ۱۴
۳ ـ نهار المتقین ۱۴
۴ ـ علامات المتقین ۱۴
خاتمه: نتیجة الحوار ۱۵
ترجمه خطبه ۱۶
پرسش همّام از پارسایی ۱۶
سیمای پرهیزگاران ۱۶
شب پرهیزگاران ۱۷
روز پرهیزگاران ۱۷
نشانه‌های پرهیزکاران ۱۷

فصل اوّل: شناخت مفاهیم و اصطلاحات بنیادین

۱ ـ اخلاق و جایگاه و گستره آن ۲۳
رسول اعظم صلی الله علیه و آله تجلّی اخلاق متعالی ۲۶
۲ ـ شناخت واژگانی و اصطلاحی تقوا ۲۹

فصل دوّم: اوصاف و ویژگی‌های پارسایان

پارسایان، اهل ارزش‌ها و فضایل ۴۱
فضایل اخلاقی ۴۱
اصول فضایل اخلاقی ۴۳
گفتار درست ۴۵
اهمیت راستی در گفتار ۴۶
برخورداری از نعمت‌ها محصول تلاش ۴۷
میانه‌روی و اعتدال ۵۵
تواضع و فروتنی ۶۷
آثار تواضع و کبر ۷۶
کنترل چشم و حفظ گوش ۷۶
اختصاص گوش بر دانش مفید ۸۲
۱ـ فضیلت و ارزش علم ۸۳
۲ـ توأم ساختن علم با عمل ۸۸
۳ـ آموختن علم مفید ۸۹
ثبات شخصیت در سختی و راحتی ۹۴
عوامل و راه‌کارهای مؤثر در تحصیل مقام رضا و تسلیم ۱۰۲
آخرت‌گرایی؛ شوق به ثواب و بیم از عذاب ۱۰۷
شوق به ثواب، ترس از کیفر ۱۱۲
تجلی شکوه و عظمت خداوند در جان پارسایان ۱۲۱
شهود و توجه به بهشت و جهنم ۱۲۱
قلب اندوهگین! ۱۲۲
کارکرد غم و اندوه ۱۳۳
ایمنی مردمان از شرّ ایشان ۱۳۴
دارای جسمی لاغر و نحیف ۱۴۵
ارزش امساک و روزه‌داری ۱۵۰
پیامدهای پرخوری ۱۵۲
لزوم رعایت تعادل ۱۵۴
استفاده از مواهب و انجام عمل شایسته ۱۵۴
ضرورت توجه به تمایلات فطری و طبیعی ۱۵۵

دنیا وسیله است نه هدف! ۱۵۷
دارای نیاز و خواسته‌های اندک ۱۵۹
عفت نفس ۱۶۹
صبر و شکیبایی ۱۷۹
عدم اراده دنیا و آزادسازی خویشتن از اسارت آن ۱۹۰
معنی زهد ۱۹۰
شیوه تحصیل زهد ۱۹۴
آثار و نتایج زهد ۱۹۶

فصل سوم: اعمال و برنامه شبانگاهی پارسایان

نماز و قرائت قرآن در شب ۲۰۳
۱ ـ شب زنده‌داری ۲۰۳
۲ ـ تلاوت قرآن ۲۱۱
محزون ساختن جان با قرآن ۲۲۲
درمان نمودن دردهای‌شان با قرآن ۲۳۰
ویژگی‌های شفای الهی ۲۳۸
ارتباط عاطفی با قرآن ۲۴۱
رکوع و سجود شبانگاهی ۲۵۱
برترین ذکر سجده ۲۵۹
درخواست طلب و آزادی از عذاب ۲۶۰
عوامل ورود به بهشت، اسباب آزادسازی از عذاب ۲۶۳

فصل چهارم: برنامه و اعمال روزانه پارسایان

تلاش براساس حلم ۲۷۷
حلم و تأنّی ۲۷۸
تلاش براساس علم و دانش ۲۸۴
نیکوکار بودن ۲۸۸
آشکار شدن خوف در سیمای ظاهری ۲۹۰
آثار خوف از خدا ۲۹۷
نشانه‌های خوف از خدا ۳۰۲

مراحل و مراتب ترس ۳۰۳
نمایان شدن هراس در حالات آنان ۳۰۵
عدم رضایت از خویشتن ۳۰۶
ناخشنودی از تحسین دیگران ۳۱۳

فصل پنجم: نشانه‌های پارسایان

قدرتمندی در دین ۳۱۹
دوراندیشی و نرم‌خویی ۳۱۹
برخورداری از ایمان یقینی ۳۲۳
آزمندی در آموختن دانش ۳۲۵
آمیختن دانش با بردباری ۳۲۶
میانه‌روی به هنگام ثروتمندی ۳۲۸
خشوع در عبادت ۳۲۹
آراستگی در هنگام تهیدستی ۳۳۰
شکیبایی در سختی‌ها ۳۳۱
طلب حلال ۳۳۱
شاداب در مسیر هدایت ۳۳۲
برکنار از طمع‌ورزی ۳۳۲
انجام اعمال نیک با داشتن دغدغه ۳۳۳
شکر و ذکر، در صبحگاه و شامگاه ۳۳۷
انواع ذکر ۳۴۰
ارکان شکر ۳۴۳
غم و شادی پارسایان ۳۴۵
عوامل غفلت‌زا ۳۴۷
عوامل غفلت‌زدا ۳۴۸
مبارزه با نفس برای خودسازی ۳۵۴
مراحل مبارزه با نفس ۳۶۱
مراتب مبارزه با نفس ۳۶۴
اشتیاق به امور جاودانه و کناره‌گیری از امور فناپذیر ۳۷۷
محبّت خداوند، محبّت به سرچشمه بقاء ۳۸۰

آمیختن دانش به حلم ۳۸۴
نتایج و آثار علم ۳۸۵
آمیختن علم و حلم ۳۹۱
آمیختن گفتار با عمل ۳۹۲
دارای لغزش اندک ۴۰۰
عوامل لغزش ۴۰۰
مراحل استواری ۴۰۴
خشوع قلبی ۴۱۰
علامات و نشانه‌های انسان خاشع ۴۱۲
قناعت ۴۱۶
خوراک کم، آسانی امور ۴۲۵
آسانی امور ۴۳۴
دین‌ورزی پایدار ۴۴۳
میراندن شهوت‌ها ۴۴۸
کنترل خشم ۴۵۳
پیشگیری از خشم ۴۵۵
خویشتن‌داری در برابر حرف دیگران ۴۵۵
یاد خدا، راه کنترل خشم ۴۵۸
پیامدهای خشم ۴۵۹
امیدواری به خیر و ایمنی دیگران از شرارت او ۴۶۱
وصال و رضای حق، برترین آرزو ۴۷۸
ذکر خداوند در میان غافلان و ذاکران ۴۸۲
بخشش و عفو افراد، برخورد کریمانه ۴۸۳
دوری از سخن زشت، نرمی در گفتار ۴۹۰
آثار و فواید نیکویی و نرمی سخن ۴۹۹
خلاصه بحث ۵۰۰
نبود یا پنهان بودن زشتی و آشکار بودن نیکویی ۵۰۱
نتیجه‌گیری ۵۰۹
روی‌آورد خیر و دوری شر از سوی پارسایان ۵۱۰
وقار در مواقع اضطراب ۵۲۰

شکیبایی در برابر ناگواری‌ها ۵۲۲
پاداش صابران ۵۲۶
انواع صبر ۵۲۷
شکر و سپاسگزاری فراوان در راحتی ۵۲۸
موارد شکرگزاری ۵۳۱
آثار شکر ۵۳۹
جهل و غفلت عامل زوال نعمت ۵۴۰
جایگاه، اقسام و ارکان شکر ۵۴۱
عدم ستم به دشمنان و عدم معصیت برای دوستان ۵۴۴
اعتراف به حق و حفظ سپرده‌ها ۵۴۵
فراموش نکردن تذکرات ۵۴۸
اصول تذکّر ۵۵۴
توجه به حقیقت مراتب و ذکر ۵۵۵
مراتب ذکر ۵۵۸
برکات و نتایج ذکر ۵۵۹
غفلت و پیامدهای غفلت آن ۵۶۰
لقب زشت ندادن به دیگران ۵۶۲
زیان نرساندن به همسایه ۵۷۱
عدم شماتت دیگران در مورد مصائب ۵۸۰
عدم ورود به باطل و عدم خروج از حق ۵۸۲
سکوت، بدون غم و ناراحتی ۵۹۲
لبخند، خنده پارسایان ۶۰۵
شکیبایی پارسایان در برابر اذیّت دیگران ۶۱۵
آثار صبر ۶۲۰
به زحمت افکندن خود برای آسایش مردم ۶۲۵
دوری زهدگرایانه، نزدیک شدن رحمت‌گونه ۶۳۳
الگوگیری از نیکان پیشین و ارایه نمونه برای خوبان آینده ۶۳۶
فرجام ایراد خطبه ۶۳۷

سخن ناشر

آنچه پیش رو دارید سلسله درس‌هایی است تحت عنوان: «سیمای پارسایان در نگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام» که توسط استاد عالیقدر، حضرت حجةالاسلام والمسلمین جناب آقای حاج حسین ابراهیمی، نماینده مقام معظم رهبری و ریاست محترم مرکز رسیدگی به امور مساجد که هر هفته (صبح روزهای شنبه) در جمع کارکنان مرکز، همراه با دعای عهد و توسّل به امام عصر «عج» ایراد شده است.

محور این مباحث، تبیین و شرح خطبه ۱۹۳ نهج‌البلاغه معروف به خطبه همّام یا خطبه متّقین است که سیّد الاوصیاء و امام الاتقیاء علیه‌السلام در این خطبه در پاسخ به پرسش همّام، به توصیف انسان‌های پارسا پرداخته است و استاد گرانقدر با استفاده از آیات و روایات، آن را شرح و تفسیر نموده است.

نظر به اهمیت و ضرورت طرح این قبیل مباحث و با عنایت به غنای محتوای آن مباحث و با توجه به نیاز امروز جامعه و به ویژه مسئولان و خدمتگزاران مساجد در پیراستن نفس از زشتی‌ها و آراستن آن به زیور فضایل، این درس‌ها پس از پیاده شدن از نوار و بازنگری و ویرایش و اصلاح و تکمیل و استخراج منابع اینک به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود.

امید است سخنان امیر بیان و مقتدای متقیّان، سرلوحه اندیشه و اعمالمان گردد و در سایه‌سار ولایت، به مقام قرب حق بار یافته، همای سعادت را دریابیم.

انتشارات ثقلین

متن خطبه

روي أن صاحباً لأميرالمؤمنين عليه السلام يقال له همام كان رجلاً عابداً، فقال له: يا أميرالمؤمنين! صف لي المتقين كأني أنظر اليهم. فتثاقل عليه السلام عن جوابه. ثم قال: يا همّام! اتق الله و أحسن؛ ﴿إنّ الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون﴾. فلم يقنع همام بهذا القول حتى عزم عليه، فحمدالله و أثنى عليه، و صلى على النبي صلى الله عليه و آله، ثم قال عليه السلام:

۱ ـ سيماء المتقين

«فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الاِقْتِصَادُ، وَ مَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ، غضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلاَءِ كالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَلَوْلا الأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْواحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ، وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ، عَظُمَ الخالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيها مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآها، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ، قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسادُهُمْ نَحِيْفَةٌ، وَ حاجاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ، صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ راحَةً طَوِيلَةً. تِجارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَها لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرادَتْهُمُ الدُّنْيا فَلَمْ يُرِيدُوها، وَ أَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفسَهُمْ مِنْهَا».

۲ ـ لیالی المتقین

«أَمَّااللَّیْلُ فَصَافُّونَ أَقْدامَهُمْ، تَالِینَ لِأَجْزاءِ الْقُرْآنِ یُرَتِّلُونَها تَرْتِیلاً. یُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ یَسْتَثِیرُوْنَ بِهِ دَوَاءَ دائِهِمْ. فَإِذا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیها تَشْوِیقٌ رَکَنُوا إِلَیْها طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَیْهَا شَوْقاً، وَ ظَنُّوا أَنَّها نُصْبُ أَعْیُنِهِمْ وَ إِذا مَرُّوا بِآیَةٍ فِیها تَخْوِیفٌ أَصْغَوْا إِلَیْها مَسامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِیقَها فِي أُصُولِ آذانِهِمْ، فَهُمْ حانُونَ عَلی أَوْساطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِباهِهِمْ وَ أَکُفِّهِمْ وَ رُکَبِهِمْ، وَ أَطْرافِ أَقْدامِهِمْ، یَطْلُبُونَ إِلی اللهِ تعالی فِي فَکاکِ رِقابِهِمْ».

۳ ـ نهار المتقین

«وَ أَمَّا النَّهارُ فَحُلَمَاء عُلَماء، أَبْرار أَتْقِیاءُ، قَدْ بَراهُمُ الْخَوْفُ بَرْيَ الْقِداحِ یَنْظُرُ إِلَیْهِمُ النَّاظِرُ فَیَحْسَبُهُمْ مَرْضی، وَ ما بِالْقَوْمِ مِن مَرَضٍ، وَ یَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا! وَ لَقَدْ خالَطَهُمْ أَمْر عَظِیمٌ. لا یَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمالِهِمُ الْقَلِیلَ، وَلا یَسْتَکْثِرُونَ الْکَثِیرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذا زُکّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمَّا یُقَالُ لَهُ، فَیَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَیْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لاتَواخِذْنِي بِما یَقُولُونَ، وَ أجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا یَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْلي مَا لایَعْلَمُونَ!».

۴ ـ علامات المتقین

«فَمِنْ عَلامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّکَ تَرَی لَهُ قُوَّة فِي دِینٍ، وَ حَزْماً فِي لِینٍ، وَ إِیماناً فِي یَقِینٍ، وَ حِرْصاً فِي عِلْم، وَ عِلْماً فِي حِلْمٍ، وَ قَصْداً فِي غِنی، وَ خُشُوعاً فِي عِبادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَ صَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَ طَلَباً فِي حَلاَلٍ، وَ نَشاطاً فِي هُدیً، وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ. یَعْمَلُ الْأَعْمالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَی وَجَلٍ. یُمسِي وَ هَمُّهُ الشُّکْرُ، وَ یُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّکْرُ. یَبِیتُ حَذِراً وَ یُصْبِحُ فَرِحاً، حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحاً بِما أَصابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ. إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فِیما تَکْرَهُ لَمْ یُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِیما تُحِبُّ. قُرَّةُ عَیْنِهِ فِیما

لايَزُولُ، وَ زَهادَتُهُ فِيما لايَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَراهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلَلُهُ، خاشِعاً قَلْبُهُ، قانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ. اَلْخيرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، و الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كانَ فِي الْغافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَ إِنْ كانَ في الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُه، لَيِّناً قَوْلُهُ، غائِباً مُنْكَرُهُ، حاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلازِلِ وَقُورٌ، وَ فِي الْمَكارِهِ صَبُورٌ، وَ فِي الرَّخاءِ شَكُورٌ، لايَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لايُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَ لايَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَ لايُنابِزِ بِالْأَلقابِ، وَ لا يُضارُّ بِالجارِ، وَ لايَشْمَتُ بِالْمَصائِبِ، وَ لايَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَ لايَخْرُجُ مِنَ الحقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَ إِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ، وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَ النّاسُ مِنْهُ فِي راحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لآخِرَتِهِ، وَ أَراحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْد وَ نَزاهَةٌ، وَ دُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لاَدُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ».

خاتمه: نتيجة الحوار

«قال: فَصَعِقَ هَمَّام صَعْقَةً كانَتْ نَفْسُهُ فِيها. فقال اميرالمؤمنين عليه السلام: أَمَا وَ اللهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخافُها عَلَيْهِ.

ثُمَّ قال: أهكَذا تَصْنَعُ المَواعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِها.

فَقالَ لَهُ قائِلٌ: فَما بالكَ يَا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ؟

فَقالَ عليه السلام: وَ يْحَكَ! إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لاَ يَعْدُوهُ، وَ سَبَباً لايَتَجَاوَزُهُ، فَمَهْلاً، لاتَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّما نَفَثَ الشَّيْطانُ عَلى لِسانِكَ!».[1]

---

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۹۳.

ترجمه خطبه

پرسش همّام از پارسایی

«گفته شد یکی از یاران پرهیزکار امام علیه السلام به‌نام همّام گفت: ای امیرمؤمنان! پرهیزگاران را برای من آن چنان وصف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم. امام علی علیه السلام در پاسخ او درنگی کرد و فرمود: ای همّام! از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است. اما همّام دست‌بردار نبود و اصرار ورزید، تا آن‌که امام علیه السلام تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. پس خدا را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد، و فرمود:».

سیمای پرهیزگاران

«اما پرهیزکاران در دنیا دارای فضایل برترند، سخنان‌شان راست، پوشش آنان میانه روی، و راه رفتن‌شان با تواضع و فروتنی است. چشمان خود را بر آنچه خدا حرام کرده می‌پوشانند، و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند، و در روزگار سختی و گشایش، حال‌شان یکسان است؛ و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدّر فرموده روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدن ها قرار نمی‌گرفت؛ از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم.

خدا در جان‌شان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند؛ بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به سر می‌برند، و جهنّم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند. دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، و مردم از آزارشان در امان، تن‌های‌شان لاغر، و درخواست‌های‌شان اندک، و نفس‌شان عفیف و دامن‌شان پاک است.

در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند: تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرموده، دنیا می‌خواست آنها را بفریبد، اما عزم دنیا نکردند، می‌خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند».

شب پرهیزگاران

«پرهیزکاران در شب برپا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکّر و اندیشه می‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می‌یابند. وقتی به آیه‌ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند و با جان پر شوق در آن خیره شوند و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت برابر دیدگان‌شان قرار دارد و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله‌های آتش، در گوش‌شان طنین‌افکن است؛ پس قامت به شکل ۰رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده و از خدا آزادی خود را از آتش جهنّم می‌طلبند».

روز پرهیزگاران

«پرهیزکاران، در روز دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند که ترس الهی، آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است. کسی که به آنها می‌نگرد، می‌پندارد که بیمارند، اما آنان بیمار نیستند و می‌گوید: مردم در اشتباهند! در صورتی که آشفتگی ظاهرشان، نشان از امری بزرگ است. از اعمال اندک خود خشنود نیستند و اعمال زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند. نفس خود را متّهم می‌کنند و از کردار خود ترسناکند.

هرگاه یکی از آنان را بستایند، از آنچه در توصیف او گفته شد، در هراس افتاده، می‌گوید: من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم و خدای من، مرا بهتر از من می‌شناسد؛ بار خدایا! مرا بر آنچه می‌گویند محاکمه نفرما و بهتر از آن قرارم ده که می‌گویند و گناهانی که نمی‌دانند بیامرز!».

نشانه‌های پرهیزکاران

«یکی از نشانه‌های پرهیزکاران این است که او را این‌گونه می‌بینی: در دین‌داری نیرومند، نرم‌خو و دوراندیش است، دارای ایمانی پر از یقین، حریص درکسب دانش، باداشتن علم

بردبار، درتوان‌گری میانه‌رو، در عبادت فروتن، در تهی‌دستی آراسته، در سختی‌ها بردبار، در جستجوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان و پرهیز کننده از طمع‌ورزی می‌باشد.

اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، روز را به شب می‌رساند با سپاس‌گزاری و شب را به روز می‌آورد. با یاد خدا شب می‌خوابد، اما ترسان، و شادمان برمی‌خیزد، ترس برای این که دچار غفلت نشود، و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است. اگر نفس او در آنچه دشوار است، فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محرومش می‌کند. روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است و آن را ترک می‌کند که پایدار نیست. بردباری را با علم و سخن را با عمل در می‌آمیزد.

پرهیزکار را می‌بینی که آرزویش نزدیک، لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نَفَسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است. مردم به خیرش امیدوار و از آزارش درامانند. اگر در جمع بی‌خبران باشد، نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می‌گردد و اگر در یادآوران باشد، نامش در گروه بی‌خبران نوشته نمی‌شود. ستمکار خود را عفو می‌کند، به آن که محرومش ساخته می‌بخشد، به آن کس که با او بریده می‌پیوندد، از سخن زشت دور و گفتارش نرم، بدی های او پنهان و کار نیکش آشکار است. نیکی‌های او به همه رسیده، آزار او به کسی نمی‌رسد. در سختی‌ها آرام و در ناگواری‌ها بردبار و در خوشی‌ها سپاس‌گزار است. به دشمن ستم نکند و به خاطر کسی که دوست دارد، به گناه آلوده نشود.

پیش از آن که بر ضد او گواهی دهند، به حق اعتراف می‌کند و آنچه را به او سپرده‌اند، ضایع نمی‌سازد و آنچه را به او تذکر دادند، فراموش نمی‌کند. مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند، همسایگان را آزار نمی‌رساند، در مصیبت‌های دیگران شاد نمی‌شود و در کار ناروا دخالت نمی‌کند و از محدوده حق خارج نمی‌شود. اگر خاموش است، سکوت او اندوه‌گینش نمی‌کند و اگر بخندد، آواز خنده او بلند نمی‌شود و اگر به او ستمی روا دارند، صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد. نفس او از دستش در زحمت ولی مردم در آسایشند.

برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند. دوری او از برخی مردم از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است. دوری او از تکبر و خودپسندی و نزدیکی او از روی حیله و نیرنگ نیست.

سخن امام که به اینجا رسید ناگهان همام ناله‌ای زد و جان داد.

امام علی علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا من از این پیش آمد بر همام می‌ترسیدم.

سپس فرمودند: آیا پندهای رسا با آنان که پذیرنده‌ی آنند چنین می‌کند؟».

فصل اوّل:

شناخت مفاهیم و اصطلاحات

بنیادین

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله والصّلوه والسّلام علی رسول الله و علی آله آل الله و اللّعن الدّائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله و اما بعد قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُق عَظِيم﴾.[۱]

«و راستی که تو را خوبی والاست».

چون مباحث این خطبه از والاترین بحث‌های اخلاق می‌باشد، قبل از ورود به شرح خطبه در ابتدا لازم است به دو مقدمه به اختصار اشاره شود:

۱ ـ اخلاق و جایگاه و گستره آن

الف) شناخت واژگانی اخلاق: اخلاق جمع خُلق است و خَلق و خُلق گرچه از یک ریشه است ولی میان آن دو تفاوت‌هایی وجود دارد:

۱ ـ خَلق به جسم و خُلق به باطن و سیرت انسان مربوط می شود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی هر دو واژگان را کنار هم قرار داده، می‌فرماید:

«یا علی! اذا نظرت فی مرآة فَکَبّر ثلاثاً و قُلْ: اللّهمّ کما حَسّنتَ خَلقی فَحَسِّنْ خُلقی».[۲]

---

۱. قلم: ۴.

۲. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۶۶؛ تحف‌العقول: ص ۱۱.

«ای علی! آنگاه که در آیینه به خود نگریستی پس سه بار تکبیر را بر زبان جاری ساز آنگاه بگو: بار الها! همچنان که مرا زیبا آفریدی، اخلاقم را نیز نیکو گردان».

۲ ـ خلقت ما به دست ما نیست، ولی خُلق ما در اختیار ماست.

۳ ـ زشتی یا زیبایی خَلق ثواب و عقابی ندارد، در حالی که زشتی و زیبایی خُلق دارای ثواب و عقاب است! زیرا در اختیار انسان است.

با ذکر فضایل یا رذایل، نقطه مقابل آن مشخص می‌شود، چنان‌که سیره علی علیه‌السلام در تبیین فضیلت‌ها و رذیلت‌ها چنین بود. وقتی فضایل معلوم شد، رذایل هم مشخص می‌شود، به عنوان نمونه امیرمؤمنان در خطبه همّام که ایراد فرموده است، با ذکر ویژگی‌های انسان‌های با تقوا، فُسّاق و فُجّار و منافقین را نیز مشخص نموده است.

ب) جایگاه اخلاق: تعالیم اسلام چنانچه حکیم متأله، جناب ملاّ صدرا می‌فرماید، سه قسم است:

۱ ـ معارف یا عقاید که به اعتقاد ما دارای پنج اصل: توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد است.

۲ ـ احوال یا اخلاق.

۳ ـ احکام پنج‌گانه را شامل می‌گردد و عبارتند از: حلال وحرام و مستحب و مکروه و مباح یا همان بایدها و نبایدهای شرعی.

توجه به کدام یک مهم‌تر است؛ به عقاید، احکام یا اخلاق؟

برخی به این عقیده‌اند که: همه این سه بخش در اطراف عقاید دور می‌زند و برخی معتقدند که: عقاید و احکام، مقدمه برای بهبود احوال و ارتقای اخلاق است، ادّله‌ای هم دارند از جمله دلایل آنها این است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«اِنّما بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ مکارِمَ الاَخلاق».[۱]

«همانا من بر انگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را به کمال برسانم».

خداوند نیز در شأن پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.[۲]

«و راستی که تو را خوبی والاست».

پس اعتقادات، هدف و جهت‌گیری را نشان می‌دهد و مقصد را مشخص می‌کند که همان شناخت مبدأ هستی خداست و احکام، عمل به دستورات الهی است، امّا آن عاملی که دارای اثر تربیتی است و نقش سازندگی دارد، اخلاق است که آدمی را به ارزش‌های والای انسانی آشنا می‌کند و به همین جهت اندیشمندان به اخلاق بیشتر اهمیت می‌دهند و می‌گویند: تأثیرگذارترین علم، علم اخلاق است زیرا اخلاق، یک روش عملی است.

نکته مهم و اساسی آن است که فراگیری علم اخلاق گرچه مهم است، ولی عمل به اخلاق بسیار مهم‌تر است، چنان‌که توصیف عدالت آسان است، ولی اقامه و تحقق عدالت کار بسیار دشواری است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«الحق اَوسَعُ الاشیاءِ فی التّواصُف و اَضیَقُها فِی التَّناصُف».[۳]

«حق، در توصیف گسترده‌ترین چیز است ولی به هنگام عمل، تنگ‌ترین است».

جالب آن است که امیرالمؤمنین، علی علیه السلام به اعتراف دوست و دشمن، به دلیل شدّت عدالتش به شهادت رسید:

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ کنز الاعمال: ح ۵۲۱۲؛ مستدرک الوسایل: ج ۱۱، ص ۱۸۷.

۲. قلم: ۴.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۱۱، ص ۸۸.

«قُتِلَ علّيٍ في محراب عبادتِه لشدّةِ عَدلِه».

«امـــام عـــلی در مـــحراب عـبادتش بـه‌خاطر شـدت عـدالتش، به‌شهادت رسید».

ج) گستره اخلاق: اخلاق، باب وسیعی دارد ولی گستره فضایل اخلاقی شامل بخش‌های زیر است:

۱ ـ محاسن اخلاقی: خوبی را به خوبی پاسخ دادن، محاسن اخلاقی است.

۲ ـ مکارم اخلاقی: بدی را به خوبی پاسخ دادن، مکرمت اخلاقی است.

۳ ـ معالی اخلاقی: علو و ارتقاء یافتن، معالی اخلاقی است.

پیر هرات می‌گوید: بدی را به بدی پاسخ دادن، سگ کاری است! [زیرا سگ‌ها همدیگر راگاز می‌گیرند.] خوبی را به خوبی پاسخ دادن، خرکاری است! [زیرا آنان نیز همدیگر را تیمار می‌کنند] و بدی را به خوبی پاسخ دادن، کار خواجه عبدالله انصاری است.

رسول اعظم صلی الله علیه و آله تجلّی اخلاق متعالی

خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید:

﴿فَبِما رَحْمَة مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾.[1]

«ای پیامبر! پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم‌خو و پر مهر شدی و اگر تندخو و سخن دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

---

۱. آل‌عمران: ۱۵۹.

این آیه بعد از جنگ اُحد نازل شده است که در آن جنگ، یاران، پیامبرﷺ را تنها گذاشتند و فقط امام علی‌ؑ و چند نفر در کنار آن حضرت باقی ماندند! آنها که رفتند مورد خشم پیامبرﷺ و مسلمین واقع شدند ولی خداوند به پیامبرﷺ پیام می‌دهد که آنها را ببخش و برای آنان طلب آمرزش کن:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾.

یعنی در مرحله اول: آنها را ببخش و از آنها درگذر و در مرحله دوم: برای آنها طلب مغفرت و آمرزش نما و در مرحله سوم: با درخواست مشورت از آنان، شخصیت آنها را ترمیم کن و به آنان بها بده و نقطه نظرات آنها را بشنو.

لازم به ذکر است که ایمان و احساس شخصیت، دو عامل بازنده از انحراف است؛ علت این که بیشترین جرم مربوط به مهاجرین است برای آن است که مهاجر مثل برگ درخت است، وقتی افتاد زیر پا له می‌شود! مهاجر مثل پرنده نیست که از یک شاخه به یک شاخه دیگر بپرد و از آسیب‌ها مصونیت یابد.

د) لزوم معرفت نفس: در باب اخلاق، قبل از هر چیز شناخت انسان و معرفت نفس او ضروری است؛ انسان موجودی است مرکب از جسم و جان و یا ماده و معنی! و خدا برای کمال هریک از آن دو بعد، راه‌هایی را مشخص فرموده است.

بدین معنی که کمال جسمی و کمال روحی و معنوی، هر کدام راهش مشخص شده است. در خصوص اهمیت جسم و جان باید دانست که جسم مرکب جان است و کمال انسان مربوط به روح اوست و گوهر جان در صدف جسم پرورش می‌یابد، وقتی گوهر به کمال رسید، صدف می‌شکند و گوهر از آن خارج می‌شود.

تناسب جسم و جان، حکایت صدف و گوهر است و ناگفته پیداست که برای پرورش روح لازم است به جسم نیز توجه شود.

هـ) اهمیّت اخلاق: برای تبیین اهمیت اخلاق به روایاتی چند در این باب اشاره می‌شود:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«انّ اکملَ المؤمنین ایماناً اَحْسنهُم خُلقاً».[۱]

«همانا ایمان مؤمنی کامل‌تر است که اخلاقش نیکوتر باشد».

امام سجاد علیه‌السلام فرمود که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند:

«مٰا یُوضَعُ فی میزان امرئٍ یوم القیامة افضل من حُسنِ الخُلقِ».[۲]

«در قیامت چیزی برتر از خوش‌رویی در ترازوی اعمال آدمی نهاده نمی‌شود».

امام صادق علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرمود:

«اِنّ صاحبَ الخُلقِ الحسن لَهُ مثل اَجرِ الصّائمِ القائِمِ».[۳]

«همانا انسان دارای اخلاق نیکو، پاداشی همانند روزه‌گیرِ شب زنده‌دار خواهد داشت».

نیز امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

«اِنّ الخُلقَ الحسن یَمیثُ الخطیئة کماتَمیثُ، الشمس الجلید».[۴]

«اخلاق نیکو، گناهان را از بین می‌برد، همان‌طور که خورشید، یخ را ذوب می‌کند».

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«حُسن الخُلق، نصفُ الدّین».[۵]

«برخورداری از اخلاق نیکو، نیمی از دین‌داری است».

---

۱. امالی الطوسی: ص ۱۴۰؛ وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۵۶؛ مستدرك: ج ۸، ص ۴۴۷؛ کافی: ج ۲، ص ۹۹.

۲. الکافی: ج ۲، ص ۹۹؛ وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۵۱.

۳. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۴۹؛ الکافی: ج ۲، ص ۱۰۰.

۴. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۵۰؛ الکافی: ج ۲، ص ۱۰۰.

۵. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۵۴؛ الخصال: ص ۳۰؛ مشکاة الانوار: ص ۲۲۳.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«یـا ابـاذر! لا عـقل کـالتّدبیر و لاورع کـالکّفِ و لاحَسَبَ کحُسن الخُلق».[1]

«ای ابـاذر! هـیچ انـدیشه‌ای هـمانند تـدبیر و مآل‌انـدیشی و هـیچ پرهیزکاری، همانند خودداری از اذیت و آزار مـردم و هـیچ حسب و نسبی، همانند اخلاق نیکو نیست».

۲ ـ شناخت واژگانی و اصطلاحی تقوا

با عنایت به آن‌که محور بحث، در خطبه همّام یا خطبه متّقین، تقوی است؛ لازم است راجع به تقوا و متّقین در لغت و اصطلاح، توضیح لازم داده شود:

الف) تقوا در لغت: تقوا از ریشه وقی، یَقی، وِقایه بـه مـعنی حـفظ و نگـه‌داری و مصونیت یا ایجاد تحفّظَ در خویشتن است و تقیه هم از همین باب است؛ زیرا تقیه به معنای حفظ نیروها از دشمنان است، تقوا هم همین حالت را دارد، آدمی را از زشتی‌ها و اعمال ناپسند حفظ می‌کند.

بسـیاری از لغت‌دانـان هـمچون راغب اصـفهانی و بـرخـی از مـحدّثان مـانند علامه مجلسی، تقوا را از بُنِ «وقایه» به معنی حفظ و صیانت و ایجاد تحفظ در خود می‌دانند.

شهید مطهری ضمن نفی معنای سـلبی از تـقوی، آن را دارای مـعنای اثـباتی کفّ نفس یا حفاظت از خود دانسته، می‌فرماید:

«تقوا، نیروی معنوی و روحـی است که بـر اثـر مـمارست و تـمرین پدید می‌آید و به نوبه خود، آثار و نتایجی دارد که از آن جمله پرهیز از گناه است؛ زیرا که گناه نکردن را برای شخص، سهل و آسان می‌کند و این مفهوم تقواست».

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵ ، ص ۲۸۹ ؛ الفقیه: ج ۴ ، ص ۳۷۱ .

ب) تقوا در قرآن: آیات فراوانی در قرآن بیانگر اهمیت تقواست، برخی از آیات ما را به تقوا فرا خوانده‌اند:

۱ ـ ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللهَ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ للهِ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَكَانَ اللهُ غَنِيّاً حَمِيداً﴾.(۱)

«و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و نیز به شما نیز سفارش کردیم که از خدا پروا کنید و اگر کفر ورزیدید چه باک که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست و خدا بی‌نیاز ستوده است».

۲ ـ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.(۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به او توسل جویید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید».

۳ ـ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَتَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُم مُسْلِمُونَ﴾.(۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید با تقوا باشید از خدا آن‌گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید و زنهار جز مسلمان نمیرید».

۴ ـ ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الأَلْبَابِ﴾.(۴)

«و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت بهترین توشه پرهیزگاری است و ای خردمندان از من پروا کنید».

---

۱. نساء: ۱۳۱.
۲. مائده: ۳۵.
۳. آل‌عمران: ۱۰۲.
۴. بقره: ۱۹۷.

برخی از آیات قرآن نیز به آثار و فواید تقوی اشاره نموده‌اند:

۵ـ ﴿وَمَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَيَحْتَسِبُ﴾.[۱]

«و هر کس از خدا پروا کند خدا برای او راه بیرون شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند».

۶ـ ﴿وَمَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً﴾.[۲]

«و هر کس از خدا پروا دارد خدا برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد».

۷ـ ﴿وَمَن يَتَّقِ اللهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْراً﴾.[۳]

«و هر کس از خدا پروا کند بدی‌هایش را از او بزداید و پاداشش را بزرگ گرداند».

این‌گونه آیات مبیّن اهمیّت تقوا در اسلام است و این که چقدر مورد اهتمام و سفارش قرآن قرار گرفته است.

ج) تقوا در روایات: در روایات گاه به معنا و گاه به نشانه و علایم تقوی و متّقیان اشاره شده است:

از امام صادق علیه‌السلام در مورد تفسیر تقوی پرسیده شد؟ فرمودند:

«ان لایفقدك الله حیث امرك و لایراك حیث نهاك».[۴]

«تقوی آن است که خداوند در آنچه به تو امر کرده ترا غایب نـنگرد و در هر کاری که خدا نهی‌ات کرده تو را حاضر نبیند».

---

۱. طلاق: ۲ ـ ۳.
۲. طلاق: ۴.
۳. طلاق: ۵.
۴. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۲۸۵.

اما در مورد علایم و نشانه‌های تقوی، امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«من ملك شهوتَه كان تقّياً».[۱]

«هر کس بر خواسته‌های نفسانیش حاکم شود متقی است».

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«المتّقی من اتقّی الذّنوب».[۲]

«متّقی، کسی است که از گناهان بپرهیزد».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«تمامُ التّقوی اَن تتعلم ما جهلتَ و تعمل بما علمتَ».[۳]

«همه تقوا آن است که آنچه را نمی‌دانی فراگیری و به آنچه فراگرفتی، عمل کنی».

فقهاء نیز فتوی داده‌اند که انسان نباید جاهل بماند، بلکه واجب است آنچه را که لازم است، فراگیرد و روشن است که باید به آنچه فراگرفته، عمل کند.

امام علی علیه السلام تشبیه زیبایی کرده، می‌فرماید:

«الا و اِنّ الخطایا خیلُ شُمُس حُمِل علیها اهلها و خُلِعت لجمها فتقحّمَت بهم فی النار الا و انَّ التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها و اعطوا ازمتها فاوردتهم الجنة ...».[۴]

«خطاها و روش‌های غلط، مثل اسب سرکش و چموش است که افرادی را بر خودش نشانده و لجامش گسسته شده، در نتیجه سوار خود را در آتش می‌افکند. اما تقوا، مرکبی رام و آرام است که اهلش بر آن سوار شده و افسارش را به دست صاحب تقوی سپرده پس وی را تا بهشت می‌برد».

---

۱. غررالحکم: ص ۲۷۳، شماره ۵۹۹۷.
۲. غررالحکم: ص ۲۶۸، شماره ۵۸۱۶.
۳. مجموعة ورام: ج ۲، ص ۱۱۹.
۴. اصول کافی: ج ۸، ص ۶۷.

تشبیه امام علی‌علیه‌السلام مبتنی بر این است که انسان‌های بی‌تقوا، سوار بر مرکب چموش و افسارگسیخته‌اند که همان نفس اماره است. اما آن‌که تقوا دارد، تقوایش مثل مرکب رام و تسلیم شده است و او را تا بهشت می‌رساند.

به همین جهت امام باقرعلیه‌السلام فرمود:

«المؤمن مُلْجَم».[1]

«مؤمن، [با تقوا] کنترل دارد [و حساب شده کار می‌کند]».

آدم‌های با تقوا بر ماشین با ترمز و انسان بی‌تقوا بر مرکب بی‌ترمز سوارند که در نتیجه به دردسر می‌افتند. در روایتی از امام علی‌علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

«اگر همه اعمال تو را روی طبق بگذارند، و بگذارند روی سرت و تو را از جلوی مردم بگذرانند و روپوشی روی اعمالت نباشد، اگر تو خجالت نکشی، این تقوا است. همه اعمال عرضه شود و انسان خجالت نکشد».

به اعتبارنامه یکی از عالمان در دور دوّم مجلس اعتراض شد؛ خیلی منقلب شد و پشت تریبون گریه کرد. از او پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ در پاسخ گفت: من از دادگاه عدل الهی یاد کردم. قیامت در محضر خدا وقتی همه اعمال عرضه می‌شود و باید در مقابل اهل محشر پاسخ دهیم!!

د) آثار تقوا: مرحوم نراقی و مرحوم ملاصدرا و علامه حسن‌زاده آملی که شرحی بر خزائن مرحوم نراقی دارند، بالاتفاق چهارده ثمره برای تقوا احصاء کرده‌اند:

۱ ـ مدح و ثنای خداوند بر انسان متّقی:

﴿وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ﴾.[2]

«و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این حاکی از عزم استوار شما در کارهاست».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۲، ص ۲۷۵.

۲. آل‌عمران: ۱۸۶.

برخی انبیاء دارای عزائم‌اند و قرآن دارای عزائم چهارگانه است که باید هنگام قرائت آنها سجده کرد. صبر و تقوا آن قدر مهم است که از عزائم اعمال و رفتار انسانی است.

۲ ـ حفظ شدن از شرّ و مکر دشمنان:

﴿وَإِنْ تَصْبُرُوا وَتَتَّقُوا لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُكُمْ شَيْئاً﴾.[۱]

«و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، نیرنگ‌شان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند».

به جهان معاصر بنگرید؛ تلاش امریکا در افغانستان و عراق بی‌نتیجه ماند و شیعه در هر دو کشور جان گرفت. در افغانستان مذهب جعفری به رسمیت شناخته شد و در عراق به حاکمیت رسید. خروج امریکا از عراق یعنی قدرت جمهوری اسلامی در منطقه منحصر به فرد می‌شود و از این پس کسی جرأت نگاه خصمانه به ایران را نخواهد داشت و این همه از مجاهدت‌های امام خمینی قدس سره آن روح بلند متّقی بود که تقوای ایشان توأم با صبر و شکیبایی چنین میوه شیرینی را به‌بار آورد.

۳ ـ همراهی و نصرت الهی:

﴿أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾.[۲]

«بدانید که خدا با تقوا پیشگان است».

۴ ـ اصلاح عمل:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾.[۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید تا اعمال شما را به صلاح آورد».

---

۱. آل‌عمران: ۱۲۰.
۲. بقره: ۱۹۴؛ توبه: ۳۶ و ۱۲۳.
۳. احزاب: ۷۰ ـ ۷۱.

تقواکجی‌ها را اصلاح می‌کند. قول سدید یعنی سخنی که همه جوانب و مصالح در آن اندیشیده شده باشد.

۵ـ بخشش گناهان و نیل به رستگاری:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ ... وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَن يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾.[۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید ... سخنی استوار گویید تا گناهان‌تان را بر شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است».

تقواگناهان را مورد بخشش قرار می‌دهد.

۶ـ محبوبیت نزد خداوند:

﴿إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾.[۲]

«بدانید که خداوند تقوا پیشگان را دوست دارد».

متّقی مورد محبّت خداست.

امام علی علیه‌السلام در مناجاتش می‌گوید:

«خدایا تو آنی که دوستت دارم، مرا آن قرار ده که تو دوست داری».

شخص با تقوا، جایگاه رفیعی دارد که محبوب خداست.

۷ـ قبولی اعمال:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.[۳]

«خدا فقط از تقوا پیشگان می‌پذیرد».

---

۱. احزاب: ۷۰ـ ۷۱.
۲. توبه: ۴.
۳. مائده: ۲۷.

۸ ـ ارجمندی نزد خدا:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾.[۱]

«در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید خداوند دانای آگاه است».

۹ ـ بشارت هنگام مرگ:

خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.[۲]

«همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند. در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. وعده‌های خدا را تبدیلی نیست؛ این همان کامیابی بزرگ است».

۱۰ ـ نجات از آتش دوزخ:

﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً﴾.[۳]

«آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم، و ستمگران را به زانو در افتاده در (دوزخ) رها می‌کنیم».

امام مجتبی علیه السلام موقع مرگ گریه می‌کرد! پرسیدند چرا؟ فرمودند:

«لخصلتين؛ لهول المطلع و فراق الاحبة».[۴]

«برای دو جهت: برای هراس از آنچه به آدمی رو می‌آورد و برای دور شدن از دوستان».

آری، شب تاریک! آن هم بدون چراغ، انسان، قدم را با احتیاط و سختی برمی‌دارد.

---

۱. حجرات: ۱۳.
۲. یونس: ۶۳ ـ ۶۴.
۳. مریم: ۷۲.
۴. مستدرک: ج ۷، ص ۲۶۰.

۱۱ ـ جاودانگی در بهشت:

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَة مِن رَبِّكُمْ وَجَنَّة عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾.[۱]

«و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش (به قدر) آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید».

۱۲ ـ آسان شدن حساب:

اهل تقوا برای حساب توقف ندارند، بلکه بدون حساب مورد عنایت واقع می‌شوند:

﴿ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.[۲]

«زندگی دنیا در چشم کافران آراسته شده است، و مؤمنان را ریشخند می‌کنند و [حال آنکه] کسانی که تقوا پیشه بوده‌اند، در روز رستاخیز، از آنان برترند و خدا به هر که بخواهد، بی‌شمار روزی می‌دهد».

۱۳ ـ نجات از سختی و مشکلات و رسیدن به رزق حلال:

﴿وَمَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَيَحْتَسِبُ﴾.[۳]

«و هر کس از خدا پروا کند، به او روزی می‌رساند، و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است».

---

۱. آل‌عمران: ۱۳۳. ۲. بقره: ۲۱۲.

۳. طلاق: ۲ ـ ۳.

﴿وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيء قَدْراً﴾.[1]

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است».

۱۴ ـ عزت آفرینی:

سخن یوسف صدّیق در داستان او و برادران، مصداق بسیار روشنی است:

﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لاَيُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.[2]

«بی‌گمان، هرکه تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند».

برابر این سخن، یعنی دو چیز مرا عزیز مصر کردا: صبر و تقوا.

ارایه نمونه زیبایی از تقوا در برابر زیباترین شهوتران روزگار که در این پیام و سخن حضرت یوسف تبلور یافته است به ما نوید می‌دهد که این تنها من نیستم، هر کس، کاری را که من کردم بکند، عزیز می‌شود.

پس از شناخت مفاهیم اساسی و ذکر مقدمات پیشین اکنون به شرح خطبه می‌پردازیم.

---

۱. طلاق: ۳.
۲. یوسف: ۹۰.

فصل دوّم:

اوصاف و ویژگی‌های پارسایان

پارسایان، اهل ارزش‌ها و فضایل

امام علی علیه‌السلام در نخستین فراز این خطبه می‌فرماید:

«فالمتّقون فیها هم اهل الفضایل».[1]

«امـا پـرهیزگاران در دنـیا دارای فـضایل بـرترند، سـخنان‌شان راست و پوشش آنان میانه‌روی است».

فضایل اخلاقی

اولین صفت متّقیان را که مولا بیان می‌فرمایند، این است که متقین اهل فضائل هستند. اکنون پرسش آن است، فضائل اخلاقی چیست؟

فضائل جمع فضیلت است، فضیلت به معنی ارزش و فضائل به معنی ارزش‌هاست و عنایت دارید که اساس و بنیان هر جامعه‌ای را، ارزش‌های آن جامعه تشکیل می‌دهد. به هر مقدار ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی یک جامعه مهم‌تر، اساسی‌تر و بنیادی‌تر باشد، آن جامعه سـعادتمندتر، مـوفق‌تر، آبـرومندتر، عـزیزتر و کـامل‌تر خـواهـد تـوانست به مسیرش ادامه دهد.

ارزش‌های جوامع طاغوتی، معمولاً ثروت و ریاست است. روی این دو تکیه می‌کنند و بعد هم به باتلاق شهوات و تمایلات شهوانی کشیده می‌شوند و بعد هم سقوط

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵؛ نهج‌البلاغه: خطبه ۱۹۳ معروف به همام یا متقین.

می‌کنند. امّا ارزش‌های جوامع دینی منبعث از مکتب آنهاست یعنی مبتنی است بر دستورات خدا و احکام الهی که منشأ آن وحی است، یعنی از ناحیه خدا این ارزش‌ها مشخص شده لذا ارزش‌های هر جامعه‌ای ممکن است با جامعه دیگر فرق بکند و حتی فرق‌ها!

هر جامعه‌ای براساس ارزش‌های آن جامعه اداره می‌شود، در جامعه اسلامی ما نیز ارزش‌هایی مطرح است و آن همان ارزش‌هایی است که به صورت کتاب و سنت از سوی خداوند ارائه شده است یعنی دستورات ذات حضرت احدیت است و در یک کلام، همان است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اواخر دوران عمر خود فرمود:

«انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عِترتی».[1]

«من میان شما دو چیز گرانسنگ باقی می‌گذارم: کتاب خداوند و عترت خودم».

بدین‌سان ارزش‌های برخواسته از قرآن و روش و سیره ائمه طاهرین علیهم‌السلام ارزش‌های جامعه شیعی ماست.

اما در باب اخلاق وقتی فضایل را برمی‌شمارند نسبت به مجموعه فضایل و ارزش‌هایی که در اسلام وجود دارد، محدودیت پیدا می‌کند. چون اخلاق یک شاخه از اسلام است؛ یعنی ما اگر همه آموزه‌های اسلام را بر سه محور اصلی تقسیم‌بندی کنیم، همان‌گونه که مرحوم ملا صدرا ذکر کرده است:

«الاسلامُ اما معارفٌ او احوالٌ او احکامٌ».

«اسلام یا معارف است یا حالت‌های نفسانی و یا احکام».

وقتی معارف می‌گویند مرادشان اصول عقائد از مبدأ تا معاد است و وقتی احوال می‌گویند، منظورشان اخلاق است، حالات نفسانی و کمالات باطنی انسان است و وقتی

---

۱. مستدرك الوسائل: ج ۳، ص ۳۵۵.

احکام می‌گویند مقصودشان بایدها و نبایدهای فقهی و احکام شرعیه است. براساس این تقسیم‌بندی، اینجا بحث از احوال یعنی اخلاق است. اخلاق، صورت باطنی انسان است و سجایا و کمالات و ملکاتی که در باطن انسان شکل می‌گیرد را احوال و اخلاق می‌گویند.

اصول فضایل اخلاقی

در بحث اخلاق از دیرباز، علمای اخلاق چهار اصل را به عنوان ارزش‌های اخلاقی و پایه و بنیان اخلاق ذکر کرده‌اند و رعایت حد اعتدال را معیار اخلاق مطلوب دانسته‌اند، آن چهار اصل عبارتند از:

۱ ـ حکمت؛

۲ ـ شجاعت؛

۳ ـ عفّت؛

۴ ـ عدالت.

این اصول را مرحوم نراقی، غزالی و دیگران در کتب اخلاقی همچون تهذیب الاخلاق ابن‌مسکویه، ذکر نموده‌اند؛ بلکه می‌توان گفت در تمام کتب اخلاقی این چهار اصل، به عنوان بنیان و اساس اخلاق ذکر شده است. دیگر فضایل اخلاقی همه و همه زیر مجموعه این چهار اصل است که اگر ما اخلاق را به درختی تشبیه کنیم، ریشه‌های آن، این چهار اصل است.

اکنون به تعریف این اصول می‌پردازیم:

۱ ـ **عفت**: حد اعتدال در کاربرد نیروی شهوت و انجام درخواست غرائز را «عفّت» می‌نامند که نقطه مقابل بی‌بند و باری از یک سو، و در برابر خمودگی از سوی دیگر است و لذا این حد وسط را، اخلاق پسندیده و حسنه گفته‌اند.

۲ ـ **حکمت**: حد وسط بین بلادت و کودنی و جربزه و وسواس فکری است.

۳ـ **شجاعت**: حد وسط بین تهوّر و بی‌باکی و جُبن و ترس است.

۴ـ **عدالت**: جمع این اخلاق مطلوب و حسنه را «عدالت» گفته‌اند.

اما در مکتب اسلام، اساس و بنیان اخلاق ما، آیات کریمه قرآن و روش و منش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام است که اگر ما بخواهیم چیزی را اساس و زیربنا قرار دهیم، فضایل و اخلاق نبّی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت مطهرش، اساس و بنیان اخلاقی ماست، زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.[۱]

«قطعاً برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست».

بدینسان باید به سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اخلاق و در همه زندگی‌مان تأسی بجوئیم.

از مجموع آیات قرآن می‌توان هفده اصل اخلاقی استخراج نمود و نبّی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله تجسم همه آن نکات اخلاقی است. امّا زیر مجموعه این اصول زیاد است مثل آیات:

﴿فَبِما رَحْمَة مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾.[۲]

«پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرم‌خو و پرمهر شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾.[۳]

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

---

۱. احزاب: ۲۱.
۲. آل‌عمران: ۱۵۹.
۳. آل‌عمران: ۱۵۹.

بنابراین، اساس و بنیان اخلاق ما، سیره و روش و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام است که بهترین نوع اخلاق و رفتار نیز همین است، این روش اساسی عمل است مابقی امور مطرح شده، فرضیه و تئوری است و در مقام تجربه نیز به این سیره عمل شده و نتیجه‌اش هم مثبت بوده است.

در مباحث اخلاقی بهترین طرح که به راستی محل دقت و تأمل است همین دستورالعملی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرده‌اند و اساس اخلاق دینی است.

همین آموزه‌ها را بگیریم به گونه‌ای که بشود اساس و بنیان اخلاق هر که می‌خواهد متخّلق به اخلاق اسلامی باشد. همین اوصافی که در این خطبه بیان شده به آن عمل کند که در مبحث، بنیان کار ما است:

«فالمتقون فیها هم اهل الفضایل».[1]

«اما پرهیزکاران دارای فضیلت‌های برترند».

اکنون به توضیح آن می‌پردازیم:

گفتار درست

امام علی علیه السلام در ادامه سه ارزش و ویژگی را مطرح می‌سازند:

۱ ـ **منطقهم الصواب**: سخنان‌شان راست و درست است.

۲ ـ **ملبسهم الإقتصاد**: پوشش آنها میانه‌روی است.

۳ ـ **مشیهم التواضع**: و راه رفتن‌شان با تواضع و فروتنی است.

این ارزش‌ها در حوزه گفتار، پوشاک و حرکت و راه رفتن مطرح شده است که به توضیح آنها پرداخته می‌شود:

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

۱ ـ «منطقهم الصواب».

«سخنان آنان راست است».

در حوزه گفتار، راستی، یکی از فضیلت‌های اخلاق است! منطق، مصدر میمی است یعنی نطق و سخن یعنی: گفتگوی آنها درست است، و حرف نادرست در متقین وجود ندارد.

در باره منطق تحت عنوان «**صواب**» روایت کمی آمده است! در تمام کتب روایی دو وصف آمده، یکی وصف «**صدق**» یا وصف «**کذب**»، یا راست می‌گوید یا دروغ، در این خصوص (صدق و کذب) روایات عجیبی داریم که با دقت می‌فهمیم که راست‌گویی چقدر اهمیت دارد.

اهمیت راستی در گفتار

قرآن کریم در سوره مبارکه مریم، می‌فرماید:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً﴾.[1]

«و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود».

براساس این آیه آنچه اسماعیل را در پیشگاه خدا عظمت داده است، صداقت و صدق گفتار و صدق وعده اوست که طبق روایت در محلی با کسی وعده گذاشت و آن شخص نیامد و اسماعیل یک سال در آنجا ماند تا آن فرد عبورش افتاد! ناگاه به ذهنش آمد که با اسماعیل در این‌جا وعده گذاشته بود، از حضرت اسماعیل پرسید: چرا این‌جا ایستاده‌ای؟ حضرت اسماعیل فرمود: در این‌جا با تو وعده داشتم!

---

۱. مریم: ۵۴.

آیه ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾ که از میان همه ویژگی‌های حضرت اسماعیل بر درستی وعده و فرستاده و پیامبر بودن آن حضرت تأکید نموده، نشانگر اهمیت صداقت در وعده است.

برخورداری از نعمت‌ها محصول تلاش

بررسی آیات و روایات و تاریخ انبیاء و اولیاء نشان می‌دهد که هیچ موفقیّتی بدون پشت سر گذاشتن سختی‌های دشوار به نتیجه نرسیده است! آری بی‌جهت کسی به جایی نمی‌رسد. اگر یوسف به جایی رسیده، عزتش را آدم می‌بیند باید فرو انداختن او در چاه را هم ببیند، فروختن او به بردگی و غلامی را هم باید ببیند. در کنار اقیانوس موّاج شهوت جوانی، زن افسونگری را هم باید ببیند و تحمل نه سال زندانی شدن او را هم باید، آدم ببیند همچنان که چهل سال هجران او با پدر را هم باید ببیند و هر دو نفر آنان، آن‌قدر گریه کردند که جزء بکّائین ـ یعنی بسیار گریه کنندگان ـ محسوب می‌شوند همه این‌ها را باید دید، آن وقت عزیز مصر شدن معنی می‌دهد وگرنه اگر کسی همین‌طوری عزیزی مصر را ببیند، معنی درستی از آن را در نیافته است.

حضرت ابراهیم که خلیل الرحمن و ابو الأنبیاء، بود و عزت پرچم‌داری توحید را داشت، آدم باید از آن طرف امتحانات آن حضرت را نیز بنگرد. قرآن می‌فرماید:

﴿و إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَات فَأَتَمَّهُنَّ﴾.[1]

«و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیاموزد و وی آن همه را به انجام رسانید».

وقتی خداوند امر فرمود باید فرزند خود را قربانی کنی، توقف نکرد، کارد را با تمام قدرت روی گلوی فرزند گذاشت، کارد نبرید وگرنه سر اسماعیل را بریده بود. فریاد الهی بلند شد:

---

۱. بقره: ۱۲۴.

﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.[۱]

«به درستی که خواب را راست گردانیدی، ما نیکوکاران را جزا می‌دهیم».

خوب عمل کردی، امتحان به پایان رسید! لذا این همه عظمت برای حضرت ابراهیم مطرح است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِناً﴾.[۲]

«در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای عبادت مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک برای جهانیان (مایه) هدایت است. در آن، نشانه‌هایی روشن است از جمله مقام ابراهیم است و هرکه در آن درآید، در امان است».

آری آن حضرت بی‌دلیل این مقام بزرگ را پیدا نکرده که اگر طواف کردید و می‌خواهید نماز طواف بخوانید، حتماً باید پشت مقام ابراهیم علیه‌السلام بخوانید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم فرمود: من بر دین ابراهیم هستم، افتخار هم همین است، آری این عظمت‌ها، بی‌خودی به دست نمی‌آید.

خواهید گفت: این‌ها معصومند!! در بین غیرمعصومین هم از یک ظلمت گذشتن بلافاصله خدا یک نور به آدم می‌دهد؛ ابن سیرین یک جوان است از یک شهوت گذشت، خدای تعالی دلش را نورانی کرد! گرچه این کتاب «تعبیر خواب ابن‌سیرین» خیلی‌اش دروغ است! اما این که ابن‌سیرین تعبیر خواب می‌دانست، درست است یعنی غیرمعصوم در ردیف حضرت یوسف قرار گرفت. این‌ها سختی‌هایی است که این‌ها دیدند و نتیجه‌اش را هم گرفتند.

---

۱. صافات: ۱۰۵.
۲. آل‌عمران: ۹۶ ـ ۹۷.

﴿أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوْا وَأُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾.[۱]

«آنانند کسانی که راست گفته‌اند، و آنان همان پرهیزکارانند».

براین اساس اگر می‌خواهیم رشد کنیم به صداقت، شکیبایی، انفاق و بیداری سحر نیاز هست:

﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ﴾.[۲]

«اینانند شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان».

در برخی از آیات از پیوند صداقت گفتاری و همراهی با صادقان با تقوا سخن به‌میان آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾.[۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید».

در آیه فوق مسأله «صادقین» بعد از تقوا آمده است و دقیقاً مطابق آن چیزی که ما (بحث ما) دنبالش هستیم. چون یکی از صفات متقین، صداقت و همراهی با صادقین است.

کتاب اخلاق آقای سید فضل‌الله در بخش زبان، روایات فراوانی از اوصاف زبان را نقل کرده است که برخی از آنها تقدیم می‌گردد:

نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«الصدق یهدی الی البرّ و البرّ یهدی الی الجنّة و إنّ المرء لیصدق و یتحری الصدق حتی یکتب صدیقاً».[۴]

---

۱. بقره: ۱۷۷.
۲. آل‌عمران: ۱۷.
۳. توبه: ۱۱۹.
۴. مجموعة ورام: ج ۱، ص ۴۳.

«راست‌گویی، انسان را به سمت و سوی نیکی هدایت می‌کند و نیکی، انسان را به بهشت هدایت می‌کند و انسان وقتی مدّتی راست گفت در پیشگاه خدا به عنوان آدم راست‌گو و صدیق نوشته می‌شود».

از این روایت فهمیده می‌شود که دروغ‌گویی آدم را به فجور می‌کشاند و فجور آدم را به آتش می‌کشاند و وقتی انسانی دروغ گفت در پیشگاه خدا نامش به‌عنوان دروغ‌گو ثبت می‌شود آن هم نه دروغ‌گو، که کذّاب و بسیار دروغ‌گو.

در بیانی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«لاتغترّوا بصلاتهم و لابصیامهم فإنّ الرجل ربّما لهج بالصلاة والصوم حتّی لوترکه استوحش ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث و أداء الأمانة».[1]

«فریب نماز و روزه مردم را نخورید، چه بسا فردی به نماز و روزه چنان عادت می‌کند که اگر آن را ترک نماید به هراس می‌افتد، ولی افراد را در راست‌گویی و ادای امانت، امتحان کنید».

آری! گاهی افراد به نماز و روزه عادت کرده‌اند که اگر ترکش بکنند یک وحشتی به آنها دست می‌دهد؛ این ملاک نیست بلکه اگر کسی در سخن، راست گفت! امانت را هم حفظ کرد، این آدم درستی است، امّا نماز و روزه صرف، بدون تأثیرات عملی فوق، فریب‌تان ندهد.

راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که عبدالله بن ابی‌یعفور (یکی از اصحاب امام) به شما سلام رساندند. حضرت فرمودند: **علیك و علیه‌السلام**؛ بر تو و بر او سلام باد.

---

۱. الکافی: ج ۲، ص ۱۰۴.

بعد فرمود:

«اذا اتیت عبدالله، فَأَقْرأه السّلام و قل له: ان جعفر بن محمد یقول لك: انظر ما بلغ به علیٌ عند رسول الله فالزمه! فان علیّاً انما بلغ ما بلغ به عند رسول الله بصدق الحدیث و اداء الأمانه فالزمه».[۱]

«وقتی پیش عبدالله رفتی سلام مرا به او برسان و به او بگو که: جعفر بن محمد به تو می‌گوید: توجه کن به آنچه علی علیه‌السلام را نزد خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به عظمت رساند، آن را رعایت کن، همانا علی علیه‌السلام به آنچه در پیشگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید به‌خاطر راست‌گویی در سخن و ادای امانت بود. تو نیز به آن دو ویژگی ملتزم باش».

راست‌گویی و امانت‌داری دو چیزی بود که علی علیه‌السلام را این همه نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عزیز کرد، شما نیز به آن دو خود را آراسته کنید.

امام علی علیه‌السلام نزد آن حضرت به جایی رسید که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«علی منی و انا من علی».[۲]

«علی از من است و من از علی هستم!!».

همچنین رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«علی مع الحق والحق مع علی یدور حیث مادار».[۳]

«علی علیه‌السلام، با حق است و حق، با علی است و حق بر مدار حرکت علی علیه‌السلام دوران می‌یابد».

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۱۰۴.
۲. بحارالأنوار: ج ۲۶، ص ۳؛ رجال نجاشی: ص ۱۴۵.
۳. بحارالأنوار: ج ۱۰، ص ۴۳۱.

عبارت دیگری که پیامبر صلی الله علیه و آله دارند، روایت عبدالله ابن‌عمر است که می‌گوید:

«جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول الله! ما عمل اهل الجنة؟ قال: الصِّدق؛ اذا صدق العبد برّ و اذا برّ اَمِن و اذا آمن دخل الجنة.[۱] ما عمل اهل النار! قال صلی الله علیه و آله: الکذب! اذا کذب العبد فَجَرَ فاذا فجر کفر و اذا کفر دخل النّار».[۲]

«مردی آمد پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و عرض کرد: عمل اهل بهشت چیست؟ [چه کردند اهل بهشت که بهشتی شدند؟]. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آنان راست گفتند؛ وقتی بنده‌ای راست گفت، در پیشگاه خدا خوب جلوه می‌کند، وقتی خوب جلوه کرد در امان الهی قرار می‌گیرد، و وقتی در امان الهی قرار گرفت به بهشت می‌رود.بعد عرض کرد: کار جهنمیان چیست؟ [اهل آتش چه کردند که جهنمی شدند؟]. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنان دروغ گفتند! وقتی انسان دروغ گفت، فاجر می‌شود و وقتی فاجر شد، کفر ورزیده است و وقتی کافر شد، وارد آتش می‌شود».

روایت دیگر باز از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که راوی آن مالک بن دینار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین اصحاب با صدای بلند خطاب به معاذ فرمود:

«یا معاذ! أن أحبکم إلیَّ من یلقانی علی مثل الحال الّتی فارقنی علیها».[۳]

«ای معاذ! همان محبوب‌ترین شما نزد من کسی است بر همین حالتی که اکنون دارید و من با آن از شما جدا می‌شوم روز قیامت مرا ملاقات نماید».

---

۱. ارشاد القلوب: ج ۱، ص ۱۸۵؛ مستدرک: ج ۸، ص ۴۵۷.

۲. مستدرک: ج ۹، ص ۸۹.

۳. تحف العقول: ص ۲۵.

گویا حضرت می‌خواهد بپرسد کدام یک از شما در روز قیامت با همین حالی که من دارم از شما جدا می‌شوم، مرا ملاقات خواهید کرد؟ یعنی کدام یک همین صفا و صمیمیت را خواهید داشت؟

فقال ابوذر: اَنَا! اباذر بلند شد و گفت: من! یعنی من با همین صفا و صمیمیت شما را ملاقات خواهم کرد، خیلی جرأت می‌خواهد.

فقال له النّبی: صدّقت! پیامبر صلی الله علیه و آله به اباذر فرمودند: راست گفتی تو همینی.

بعد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ما اظلّت الخضراء و لا اقلّت الغبرا عَلی ذی لهجة اصدق من ابی‌ذر».[1]

«خورشید و ماه بر موجود گویایی نتابیده که راست‌گوتر از ابوذر باشد».

این بیان رسول خدا در مورد ابوذر است!

همچنین آن حضرت در مورد ابوذر فرمودند:

«من سرّه ان ینظر الی زهد عیسی بن مریم فلینظر الی ابی‌ذر».[2]

«هر که می‌خواهد به زهد عیسی علیه السلام بنگرد، به ابی‌ذر نگاه کند».

می‌دانید بنیان و اساس شیعه در لبنان به ابوذر مربوط می‌شود. مدت کوتاهی ابوذر در جبل عامل تبعید بود یعنی عثمان او را به شام تبعید کرد و معاویه که در شام بود برای این که از شهر و مردم دور باشد، او را به جبل عامل که در لبنان است و آن وقت جزء شام بود، تبعید کرد. مدتی که در جبل عامل بود مردم را تربیت نمود و همه شیعیانی که امروز در جبل عامل و لبنان هستند را تربیت کرد. این‌ها همه‌اش پرورش یافته تفکر ابوذر و همه تربیت‌شدگان او هستند. شیخ بهائی و علماء جبل عامل و شیعیان جبل عامل این‌ها از شخصیت‌های بزرگی هستند که در واقع در دامن ابوذر تربیت شده‌اند.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۳۱، ص ۲۷۲.

۲. بحارالأنوار: ج ۲۵، ص ۱۹۳.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است:

«قال أتی النبی صلی الله علیه و آله بأساریٰ فأمر بقتلهم خلا رجل من بینهم فقال الرجل: بابی انت و امی یا محمّد! کیف اطلقت عنی من بینهم؟ فقال: اخبرنی جبرئیل عن الله عزّوجلّ ان فیك خمس خصالٍ یحبها الله عزّوجلّ و رسوله؛ الغیرة الشدیدة علی حرمك و السخاء و حسن الخلق و صدق اللسان و الشجاعة فلما سمعها الرجل اسلم و حسن اسلامه و قاتل مع رسوله الله حتی استشهد».[1]

«جمعی از اسیران را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند چون آنها از آدم‌های خطرناکی بودند پیامبر صلی الله علیه و آله رحمت دستور داد همه آنها را بکشند، مگر یکی از آنان را که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کارش نداشته باشید؛ آن مرد گفت: پدر و مادرم فدایت ای محمد! چه شد که مرا نکشتی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از طرف خداوند تبارک و تعالی به من خبر داد که در تو پنج ویژگی وجود دارد که خدا و رسولش آنها را دوست دارند: ۱ ـ غیرت شدید تو نسبت به خانواده‌ات؛ ۲ ـ سخاوتمندی؛ ۳ ـ اخلاق خوب با مردم؛ ۴ ـ راست‌گویی؛ ۵ ـ شجاعت. آن مرد وقتی این سخنان را شنید، مسلمان شد و مسلمانی نیکو شد و در جهاد با پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد، تا که به شهادت رسید».

ببینید راست‌گویی پایان زندگی را به اسلام ختم می‌کند، انسان را از مرگ حتمی نجات می‌دهد و عاقبت انسان هم ختم به شهادت می‌شود. شهادت نعمتی است که همیشه مقام معظم رهبری ـ خداوند وجودشان را حفظ کند ـ ایشان هر وقت دعا می‌کردند در تمام دعاها از خدا می‌خواستند که خدایا شهادت در راهت را نصیب و روزی ما بگردان.

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۰، ص ۱۵۵؛ بحارالأنوار: ج ۱۸، ص ۱۰۸.

میانه‌روی و اعتدال

امام علی‌علیه‌السلام یکی از ویژگی‌های متّقین را چنین معرفی می‌فرماید:

۲ ـ «ملبسهم الأقتصاد».

«پوشش آنان میانه روی است».

مَلْبس به معنی لباس است، یعنی لباس متّقین، اعتدال و براساس حد وسط است نه به گونه‌ای که در جامعه مورد توهین قرار گیرد و نه آن که موجب فخر و مباهات بر دیگران باشد و در نتیجه به تکبر و خدای نکرده تبختر بینجامد. به دیگر سخن یعنی لباس‌شان براساس میانه‌روی اقتصادی و حدّ وسط است.

آیا مقصود از «**ملبسهم الاقتصاد**» فقط لباس است یا غیر از لباس را هم شامل می‌گردد؟ یعنی حضرت علی‌علیه‌السلام گونه زندگی آنها را بیان می‌کند و استفاده از واژه لباس جهتش این است که لباس، مبیّن شخصیت درونی انسان است؛ کسانی که مرفه هستند با لباس فاخر و متجملانه بیرون می‌آیند و آنها که بی‌بضاعت هستند، لباس‌شان بیانگر عدم توانایی مالی آنهاست؟ اگر این نگاه را لحاظ کنیم معلوم می‌شود که متّقین در زندگی‌شان معتدلند و آدم‌هایی نیستند که بخواهند دچار افراط و تفریط شوند و از فرازهای قبل و بعد هم همین برمی‌آید که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام می‌خواستند این مطلب را بگویند نه آن که صرفاً لباس آنان براساس اعتدال است، پس لباس به دلیل نمایش دادن وضعیت اعتدال، مورد توجه و اشاره حضرت علی‌علیه‌السلام است، مثل واژه صورت در قرآن کریم که گاهی چنین بیان می‌شود:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾.[1]

«در آن روز، چهره‌هایی درخشانند. خندان و شادانند».

---

۱. عبس: ۳۸ ـ ۳۹.

انسان‌های مؤمن روز قیامت چهره‌هایشان بشاش و نورانی است؛ یعنی شادی آنان از درون جوشیده است ولی برای این که آن شادی باطنی معلوم شود، نمود آن حقیقت را در چهره بیان می‌کند و از معقول به محسوس و از باطن به ظاهر مثال می‌زند در این جا هم وقتی گفته می‌شود: «لباس‌شان معتدلانه است» یعنی زندگی آنها براساس میانه روی است.

البته باید توجه داشت که خود لباس هم امر مهمی است. قرآن می‌فرماید:

﴿یَا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاساً یُوَارِی سَوْءَاتِکُمْ وَرِیشاً﴾.[1]

«ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت های شما را پوشیده می‌دارد و برای شما زینتی است».

براساس این آیه، لباس دو فایده در بردارد:

۱ ـ زشتی‌های آدم را می‌پوشاند؛ اگر انسان برهنه در جامعه زندگی می‌کرد چقدر زشت بود.

۲ ـ لباس، موجب زینت است. برخی معنای آیه ﴿خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ﴾[2] را چنین دانسته‌اند که وقتی وارد مسجد می‌شوید، لباس تمیز و مرتبی بپوشید.

افزون برآن که لباس، عیوب انسان را می‌پوشاند و موجب زینت و زیبایی انسان می‌شود، انسان را از آفات و خطراتی مانند گرما و سرما نیز حفظ می‌کند.

براین اساس، به‌نظر می‌رسد فقط اعتدال در لباس مراد نیست، بلکه این بیان از جزء به کل راه پیدا کردن است؛ یعنی امام سلام الله علیه لباس را گفتند ولی مرادشان کل زندگی است.

---

۱. اعراف: ۲۶.
۲. اعراف: ۳۱.

بیانی از امام علی علیه‌السلام داریم که اعتدال در زندگی اقتصادی و اساساً زندگی اعتدالی و معتدل و حدّ وسط بودن مراد است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

«مافقر اِمْرء مقتصد».

«انسان معتدل و میانه‌رو هرگز تنگدست نمی‌شود».

عمده تنگدستی‌ها از ولخرجی‌ها و بی‌حساب و کتاب عمل کردن‌ها است.

امام باقر علیه‌السلام در اصول کافی می‌فرماید:

«الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النّائبة و تقدیر المعیشة».[1]

نهایت کمال در سه چیز است: ۱ ـ فقاهت در دین؛ ۲ ـ شکیبایی در برابر سختی‌ها؛ ۳ ـ اندازه‌گیری در معیشت».

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن
به احوال آن کس باید گریست که دخلش بود نوزده و خرج بیست

بدون اندازه نگه داشتن، انسان دچار مشکل می‌شود.

در برابر، به این روایات بنگرید:

«الفقر الموت الأکبر».

«فقر بزرگترین مرگ است».

«کاد الفقر ان یکون کفراً».[2]

«نزدیک است که فقر به کفر بینجامد».

ان‌شاءالله خدا به کسی تنگدستی ندهد، خدا هیچ کس را دچار فقر نکند آن قدر ذلت‌آور است که گاهی آدم را به کفر و الحاد می‌کشاند. لذا فقر، مرگ بزرگ است. بعضی خودکشی‌ها را می‌شنوید که به خاطر فقر است. چند روز پیش در روزنامه

---

۱. اصول الکافی: ج ۱، ص ۳۲.
۲. کافی: ج ۲، ص ۳۰۷.

نوشته بودند: در مخابرات یکی خودش را از ساختمان پایین انداخت و مُرد در نامه‌ای که از جیبش درآوردند؛ گفته است: درآمدم این قدر، خرجم این قدر، این که زندگی نمی‌شود!! لذا به زندگی خودش خاتمه داده است. باید به این نکات توجه دقیق کرد.

بخش دوم: در مورد اعتدال آن است که اصولاً بشر به چیزهایی احتیاج دارد، نیازهای انسان چیست؟

گفته شده که نیازهای بشر بر سه قسمت است:

الف) ضروریات زندگی: سه چیز از ضروریات اولیه زندگی است که هیچ بشری بدون آنها نمی‌تواند زندگی کند:

۱ ـ غذا؛

۲ ـ لباس؛

۳ ـ مسکن.

ب) رفاهیات: به چیزهایی گفته می‌شود که آسایش آدمی را تأمین می‌کند مثل: ماشین، یخچال، فرش و... .

ج) هوسیّات: یعنی آنچه دلم می‌خواهد. باید بدانیم هوسیّات بی‌پایان است و معمولاً از روی چشم و هم چشمی، انسان احساس نیاز کاذب می‌کند. مثلاً اگر برای دو نفر آپارتمان ۵۰ متری بس باشد اما وقتی براساس هوس شد، بیشتر و بیشتر می‌خواهد، اگر ۱۰۰۰ متر شد بس است؟ اگر هوس شد خیر!

در دنیا، احزاب، جریان‌های سیاسی، اقتصادی برای این که جوامع را اداره کنند مطالبات و خواسته‌های واقعی را تبدیل به نیاز می‌کنند، یعنی در جامعه فرهنگ‌سازی می‌کنند و نیاز خانواده را تعیین می‌کنند که چقدر است؟ و این فرهنگ می‌شود.

الآن اگر شما در اروپا تشریف ببرید، دنبال خانه بزرگ نیستند، دنبال زندگی وسیع نیستند چون برای آنها نهادینه کردند، حتی در کشورهای شرقی هم همین‌طور است. یک خانواده از نظر مسکن به چه مسکنی نیاز دارد؟ از نظر لباس به چه لباسی و از نظر غذا

چه نوع غذایی؟ حد و اندازه آن تعریف و فرهنگ شده است وقتی خواسته‌های واقعی و درست جامعه تبدیل به نیاز معین شد، اینجا دولت‌ها می‌توانند پاسخ‌گوی آن نیاز باشند و هر سال بگویند ما بخشی از نیازهای جامعه را برطرف کرده‌ایم. اما در بخشی از جوامع مثل جامعه ما، گاه مطالبات و نیازها که تبدیل به خواسته شده ضروریات یا رفاهیات شما نیست بلکه براساس هوسیّات است که دیگر پایان ندارد. لذا اگر دولت‌ها شب و روز تلاش بکنند این‌گونه خواسته‌ها تأمین نخواهد شد برای این که به هر مقدار تأمین کنند، این خواسته‌ها باز هم گسترش پیدا خواهد کرد و به قدری زیاد و زیادتر خواهد شد که دولت‌ها هرکدام که می‌آیند مجبورند بگویند آن دولت خواسته شما را برآورده نکرد و من برآورده می‌کنم و بعد عمر این دولت هم که به پایان رسید دو مرتبه دیگری بیاید و همین عدم برآوردن را به این دولت نسبت می‌دهد! چرا؟ برای این که این‌گونه خواسته‌ها مرز ندارد و چطور می‌توان آنها را برآورده کرد؟

یک زوج جوان به چه مسکنی نیاز دارد؟ در زمان گذشته پدر یا پدر زن به پسر یا دختر، یک اطاق واگذار می‌کرد اما الآن اگر پسر و دختری ازدواج کنند، پسر می‌گوید من چه چیزم از پسر فلانی کمتر است، دختر می‌گوید مگر من از دختر فلانی کمتر هستم؟ هر چه هم جلو برویم، توقعات بیشتر و وضع بدتر خواهد شد. لذا در این جامعه که براساس مطالبات و خواسته‌های هوس هست هیچ وقت مردم از دولت راضی نخواهد شد، دلیلی ندارد که راضی شوند برای این که خواسته‌ها آن قدر زیاد است که حد ندارد اما واقعاً نیاز آنها چقدر است؟ اگر بنشینند عاقلانه بررسی کنند و نیاز سنجی کنند خیلی راحت می‌شود زندگی کرد. اما اکنون مدار بررسی روی نیازها نیست روی خواسته‌های رفاهی بلکه هوسی هستیم.

بایستی در مثل کشور ما، مساجد و هیأت‌های مذهبی، علماء و نیروهای حزب اللهی تلاش کنند تا نیازهای واقعی را تعریف و در فرهنگ عمومی مردم نهادینه کنند و افراد را با نیازهای واقعی آشنا و در حد رفع نیاز قانع کنند.

اگر این کار را کردیم، موفق خواهیم شد اگر نکردیم حتی اگر پول تمام این نفت را به یک نفر هم بدهیم باز آخرش کم می‌آورد چون خواسته‌های هوس آلود، بی‌حد و مرز است تا آنجا که حضرت فرمود:

«قد خرقت الشهوات عقله و أماتت قلبه».[۱]

«خواسته‌هایش خرمن عقل او را دریده و قلب او را میرانده‌اند».

متأسفانه اکنون خواسته‌های جامعه ما عمدتاً از نوع سوم یعنی هوسیات است که قابل رفع نیست و اگر آقای رئیس‌جمهور و دولت شب و روز بدوند و طرح‌هایی همچون سهام عدالت نیز اجرا بشود، نمی‌توانند این خواسته‌ها را تأمین بکنند.

قرآن به ما دستور حد وسط داده است:

﴿وَاقْصِدْ فِی مَشْیِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ﴾.[۲]

«و در راه رفتن خود میانه‌رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازها، بانگ خران است».

یعنی اگر خیلی خیلی صدا را بلند کنی به صدای الاغ که بدترین و زشت‌ترین صداست تبدیل می‌شود. همه‌اش امر به میانه‌روی است میانه‌روی در حرکت، میانه‌روی در صدا و صوت همه این‌ها می‌خواهد به ما یک فرهنگی را القاء کند که معتدل باشیم در همه چیزمان حتی در بخشش به دیگران:

﴿وَلاَ تَجْعَلْ یَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً﴾.[۳]

«و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار هم گشاده دستی منما تا ملامت شده و حسرت زده بر جای مانی».

---

۱. غررالحکم: ص ۳۰۵.
۲. لقمان: ۱۹.
۳. اسراء: ۲۹.

عجیب است شخص پیامبر را نیز تربیت می‌کند و به او فرمان می‌دهد نه دستت را آن‌قدر ببند به گردنت، چون وقتی دستِ انسان بشکند، به گردن می‌بندد وقتی دست بسته شد، هیچ قدرت دفاعی برای انسان باقی نمی‌ماند، بی‌توان و بی‌قدرت می‌شود. نه دستت را آن طور ببند به گردنت که هیچ کاری از دستت نیاید، هیچ گره‌ای از کار مردم باز نکنی، هیچ مشکلی را از مشکلات جامعه رفع نکنی و نه آن چنان دستت را باز کن که هرچه در توان داشتی، از دست بدهی بعدش هم بنشینی و زانوی غصه و غم در بغل بگیری که دیگر هیچ کار از من برنمی‌آید این موجب گرفتاری و بلاست؛ پس بهترین حالت، وسط است:

«خیر الامور اوساطها».

«بهترین امور، حد وسط و میانه آنهاست».

حتی در بخشش نیز و سخاوت، حدّی دارد. صدا هم حدّی دارد. رفتن هم حدّی دارد. آن حدّ اعتدال را حفظ کن.

قرآن امت اسلامی را این‌گونه توصیف می‌کند:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾.[1]

«و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

در سوره حمد می‌خوانیم:

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّآلِّينَ﴾.[2]

«به راه راست ما را راهبر باش. راه آنان که برخوردارشان کردی نه کسانی که در خور خشمند و نه گمراهان».

---

۱. بقره: ۱۴۳.
۲. فاتحه: ۶ ـ ۷.

یعنی نه اشتیاق شدید یهود در کسب مال و نه فاصله گیری نصاری از دنیا بلکه حد وسط که همان صراط مستقیم است. لذا در نماز می‌گوییم:

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

یعنی مسیر مستقیم، زیرا در روایات آمده است:

«الیمین و الشمال مضلّة و الطریق الوسطی هی الجادّة».[۱]

«راست یا چپ روی گمراهی است و طریق میانه همان جاده (راست) است».

بر اساس آیه:

﴿و کذلك جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾.[۲]

«و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید».

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد و نمونه‌ای باشد که بتواند شما را تربیت کند تا شما در حد اعتدال حرکت کنید و آنگاه شما نمونه دیگران شوید یعنی امت اسلامی باید برای دیگران شاهد و نمونه باشد، و افراط و تفریط آنان را به حد اعتدال سوق دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لا یُری الجاهل الّا مفرطاً اومُفرّطاً».[۳]

«نادان جز به افراط و تفریط دیده نمی شود».

آری! آدم نادان در یکی از دو حالت دیده می‌شود؛ یا افراطی است یا تفریطی یعنی یا خیلی کند می‌رود یا خیلی تند می‌رود مفهوم این بیان آن است که آدم عاقل نه افراطی است نه تفریطی بلکه در حد وسط زندگی می‌کند.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۱۲؛ کافی: ج ۸، ص ۶۷.

۲. بقره: ۱۴۳.

۳. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۵۹.

در دوران طلبگی شاهد بودیم یک عده از طلبه‌ها که تمام مستحبات را انجام می‌دادند و با افراط، درب حجره می‌نوشتند که: کلام دنیا گفتن در حجره این‌جانب ممنوع است! و معمولاً در همان چند سال اول، خسته می‌شدند، سقوط می‌کردند و دنبال کارشان می‌رفتند. یک عده هم تفریط می‌کردند. آنان که در جامعه تأثیرگذار شدند، آدم‌هایی معتدل بودند، یعنی به زندگی مادی‌شان بی‌توجه نبودند همان‌جوری که به زندگی معنوی‌شان بی‌توجه نبودند. لذا حضرت فرمود:

«از ما نیست کسی که دنیایش را به خاطر آخرت ترک کند و یا آخرت را به خاطر دنیا».

رسماً گفتند از ما نیست و حق ندارد کسی این کار را بکند لذا دنیا و آخرت هر دو با هم معنی می‌دهند. در تعابیر روایی آمده است:

«الدنیا قنطرة».

«دنیا، پلی است...».

پل هست و به اندازه پل باید از دنیا استفاده کرد امّا نباید به قصد اقامتِ زندگی، اینجا را خاتمه کار آدمی دانست.

در مورد تغذیه نیز اعتدال باید رعایت شود. خداوند می‌فرماید:

﴿كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلاَتَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي﴾.[1]

«از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کردیم، بخورید ولی در آن زیاده روی مکنید که خشم من بر شما فرود آید».

چقدر این آیات، مفاهیم را زیبا می‌رسانند: بخورید از پاکی‌هایی که ما به‌شما روزی دادیم اما در این خوراکی‌ها طغیان نکنید که اگر بکنید مستحق غضب ما خواهید شد.

---

۱. طه: ۸۱.

همچنین در مورد بخشش آمده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَاماً﴾.[1]

«و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمی‌گزینند».

آنان که انفاق می‌کنند و اسراف نمی‌کنند و از آن طرف هم سخت‌گیری نمی‌کنند بین این دو (اسراف و اقتار) حد وسط را انتخاب می‌کنند لذا بقائشان در این حد وسط است نه اسراف، نه بخل و لئامت بلکه حد وسط.

نیز در مورد استفاده از نعمت‌ها خداوند می‌فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لاَيُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾.[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای (استفاده) شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حد مگذارید که خدا از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد».

چقدر زیبا ترسیم می‌کند طیباتی که به شما رزق دادیم بر خود حرام نکنید از آن طرف هم از حد تجاوز نکنید؛ زیرا:

﴿انَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾.

«که خدا از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد».

براساس این آیات و روایات، ما باید در زندگی‌مان معتدل باشیم تا بتوانیم خوب زندگی کنیم.

---

۱. فرقان: ۶۷.
۲. مائده: ۸۷.

امام حسن عسکری علیه السلام بیانی دارند که خیلی جالب است. حضرت می‌فرمایند:

«علیك بالأقتصاد و ایاك و الاسراف فانّه مِنْ فِعْلِ الشیطان».[1]

«بر تو باد بر اقتصاد یعنی میانه‌روی و اعتدال و پرهیز کن از اسراف؛ زیرا اسراف از کارهای شیطان است».

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ بصره وارد خانه علاء بن زیاد که از یاران حضرت بود و در جنگ بصره زخمی شده بود، رفتند وقتی حضرت خانه‌اش وارد شدند، دیدند خانه خیلی وسیع است، خیلی امکانات دارد، حضرت فرمودند:

«علاء! مگر این خانه با این وسعت مورد نیاز تو هست؟ در حالی که تو به خانه آخرت بیشتر نیاز داری!».

بعد خود حضرت قبل از آن که علاء چیزی بگوید، فرمودند:

«مگر این که از داشتن این خانه بخواهی از مهمان پذیرایی کنی، صله رحم کنی که این مقدمه خواهد بود برای خانه آخرت تو».

در همین حال علاء بدون این که جواب حضرت را بدهد، گفت: برادر من عاصم بن زیاد را دریابید. حضرت فرمود: چه شده است؟

گفت: به جای تحصیل معاش رفته در یک مسجد شب و روز نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و زن و بچه‌اش گرسنه‌اند!!

حضرت فرمود: او را بیاورید. عاصم بن زیاد را آوردند. عبارت را ببینند که حضرت به عاصم چه فرمود:

«یا عُدّی نفسه! لقد استهام بك الخبیث اما رحمت اهلك و ولدك اتری الله احل لك الطیبات و هو یکره ان تأخذها انت اهون علی الله من ذلك».[2]

---

۱. بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۲۹۲.

۲. مستدرك: ج ۳، ص ۳۱۵؛ ر.ک: نهج‌البلاغه دشتی و سیری در نهج‌البلاغه شهید مطهری.

«ای دشمن نفس خود چرا چنین می‌کنی؟ خبیث (شیطان) به تو نزدیک و چیره شده؛ آیا به زن و بچه‌ات رحم نمی‌کنی؟ آیا تو فکر می‌کنی خدا که بر تو این‌ها را حلال کرده، دوست ندارد تو از این‌ها استفاده کنی؟ تو کوچک‌تر از آنی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد برای تو چنین حسابی را باز کند [و بر تو چیزی را که حلال کرده، منع کند که از آن استفاده کنی]».

عاصم در برابر آن حضرت جمله‌ای گفت:

«یا امیرالمؤمنین! هذا انت فی خشونة ملبسك».

«علی جان! شما خودتان این‌گونه لباس خشن و کهنه‌ای را بر تن کرده‌اید؟».

حضرت فرمود:

«وَیْحك انّی لستُ کاَنت؛ ان الله تعالی فرض علی ائمة الحق [العدل] أن یُقَدِّروا انفسهم بضعفه الناس کیلا یتبیّغ بالفقیر فقره».[1]

«وای بر تو! من مثل تو نیستم. خدا از پیشوایان حق [عدل] واجب کرده است که خودشان را در حد افراد ضعیف جامعه پایین بیاورند تا این که فقر فقیر بر او غلبه نکند و ایمان او را از بین نبرد».

لذا تو همانند من نیستی و بایست به طور معمولی زندگی کنی.

امام صادق علیه السلام نشسته بود، فردی وارد شد امام لباس بسیار زیبایی پوشیده بودند، آن فرد گفت: چرا جدّتان امیرالمؤمنین علیه السلام آن طوری لباس می‌پوشید و شما این‌گونه؟

---

۱. مستدرك: ج ۳، ص ۳۱۵؛ بحارالأنوار: ج ۴۰، ص ۳۳۶.

حضرت فرمود:

«اگر جدم در زمان من بود، همین را می‌پوشید که من پوشیده‌ام».

از این حدیث برمی‌آید که اعتدال یعنی برابر حد وسط جامعه، به عبارت دیگر یعنی همانند افراد متوسط جامعه زندگی کردن؛ نه بالاتر و نه پایین‌تر تا در جامعه بشود زندگی کرد.

بنابراین با عنایت به آیات و روایات به ویژه آخرین بیان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام از تعبیر «ملبسهم الأقتصاد» مشخص شد که ما در هر زمان بایستی نسبت به شرایط آن زمان معتدل باشیم. مبادا یک وقت مقدس بازی‌مان گل کند، بگوئیم: امیرالمؤمنین علیه السلام کفش وصله‌دار می‌پوشید، ما هم بایستی مثل او عمل کنیم!! نه این درست نیست اگر امروز کسی این‌طوری در جامعه راه برود، درست نیست، نه تنها از او نمی‌آموزند بلکه او را مسخره نموده، به او می‌خندند و این درست نیست.

تواضع و فروتنی

«مشیهم التواضع».

«راه رفتن‌شان با تواضع و فروتنی است».

راه رفتن متّقین، براساس تواضع است؛ یعنی انسان تکبر نداشته باشد، تذلّل هم نداشته باشد بلکه با حفظ شخصیت در مقابل دیگران، خاشع و خاضع باشد این را تواضع می‌گویند.

در قرآن آیات زیادی در مورد تواضع است، ولی به چند آیه که صراحت دارد، اشاره می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْم يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّة عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّة عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لاَئِم ذلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.[1]

---

۱. مائده: ۵۴.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی (دیگر) را می‌آورد که آنان را دوست دارند. اینان به مؤمنان، فروتن، و بر کافران سرافرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خداگشایش‌گر داناست».

در این آیه که بر مردم ایران تطبیق شده است، فروتنی در برابر مؤمن و سرافرازی در برابر کافر مطرح شده است. «**یجاهدون**» فعل مضارع است که استمرار را می‌رساند یعنی مشی و مرام‌شان جهاد کردن است «**ولایخافون فی الله لومه لائم**» یعنی در راه خدا از سرزنش نمی‌ترسند. امام خمینی رحمه الله در پاسخ اتهام ارتجاع، می‌فرمود:

«اگر ارتجاع این است ما مرتجعیم».

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«مؤمن ... نفسه اصلب من الصلد و هو اذل من العبد».[1]

«مؤمن در مقابل کفار دلش از سنگ هم سخت‌تر است (اما در مقابل مؤمن) از برده هم رام‌تر است».

همچنین در قرآن کریم آمده است:

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾.[2]

این از ویژگی‌های مؤمن است. این آیه می‌رساند که اگر جهاد کردن ارتجاع است ما این ارتجاع را می‌پذیریم بعد می‌فرمایند: «**ذلك فضل الله**» هر که این شش خصلتی که بیان شد را دارا باشد، مشمول فضل خداست «**یؤتیه من یشاء**» خدا به هر کس که بخواهد، این فضیلت را می‌دهد «**والله واسع علیم**» خدا هم بسیار داناست و هم میدان را برای کسب این فضایل فراهم کرده است.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۴۱۰.
۲. فتح: ۲۹.

مهم‌ترین مسئله‌ای که در اینجا وجود دارد این است که تواضع در ردیف جهاد است و تواضع در ردیف محبت به ذات حضرت احدیّت، البته دو طرفه است مُحب خدا، محبوب خدا است. لذا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

وقتی از شأن نزول این آیه شریفه سؤال می‌شود: «**من هم**» این افراد کیانند؟ در روایتی که طبرسی در جوامع الجامع و فخر رازی در تفسیر کبیرش نقل می‌کند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ :

«فضرب یده علی فخذ سلمان فقال: هذا و قومه».

«دستش را بر پای سلمان نهاد و فرمود: این و قوم و خویشاوندان او».

مراد فارسی زبان‌ها هستند که در آخرالزمان قرآن را مثل روزی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، به مردم یاد می‌دهند.

روایتی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«امروز شما دارید آنها را مسلمان می‌کنید و یک روز هم آنها شما را دعوت به قرآن خواهند کرد».

و در روایتی دیگر دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که این ویژگی‌ها را دارند علی علیه السلام و شیعیانش است و هر دو درست است چرا که افتخار سلمان پیروی از علی علیه السلام است و لذا آنچه درباره مولا گفته شده جامع بین آن چیزی است که در مورد سلمان هم گفته شده، در حقیقت یکی است.

همچنین قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ وَلاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.[1]

«و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان (کافران) را بدان برخوردار ساخته‌ایم چشم مدوز و برایشان اندوه مخور و بال خویش برای مؤمنان فروگستر».

---

۱. حجر: ۸۸.

پیامبر، آنچه از مال دنیا و زخاف دنیا به افراد دادیم چشمت را به سمت و سوی آنها امتداد ندهد و غصه و غمی هم بر آنها مخور یعنی از این که دارند در باتلاق مادیات می‌افتند غصه نخور و یا این که غصه عاقبت کار را نخور این که آنها دارند و تو نداری «**و اخفض جناحك للمؤمنين**»؛ بال‌هایت را برای مؤمنین بگشا اینجا استعاره است یعنی در مقابل مؤمنین تواضع کن آنها را زیر بغل بگیر با آنها باگرمی و ملاطفت برخورد کن این بهترین درس درباره تواضع است،که در این باره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: آنچه راکه این و آن دارند را رها کن و در مقابل مؤمنین بال‌هایت را پایین بیاور خیلی زیباست مثل مرغی که وقتی جوجه‌هایش بیرون می‌آیند و این‌ها را راه می‌اندازد بال‌هایش را باز می‌کند و زیر پر و بال می‌گیرد هم محبتش را به آنها می‌رساند و هم از همه حوادث آنها را حفظ می‌کند.

نیز خداوند می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرضِ هَـوْناً وَإِذَا خَـاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً﴾.[1]

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به نرمی پاسخ می‌دهند».

مالک اشتر که در کوفه در دوران فرمانروایی مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام سپه سالار ارتش آن حضرت بود، برای دوست و دشمن شناخته شده بود و شخصیتی ممتاز، شجاع، بی‌نظیر و بی‌همانند بود؛ این شخصیت بزرگ در جبهه نبرد در شجاعت و از امیرالمؤمنین علیه السلام باز نمی‌ماند، یک وقتی به مولا عرض کرد: تعدادی که شماکُشتی از دشمنان من هم کشته‌ام. فرمود: آری! اما من آینده آنها را هم نگاه کردم که اگر در نسل آنها انسان صالحی قرار دارد، من نکشتم امّا تو بدون چنین نگاهی دشمن راکشتی فرق تو

---

۱. فرقان: ۶۳.

با من این بود. یک چنین انسانی که وقتی از دنیا رفت، امام علی علیه‌السلام گریه کرد و فریاد زد: اگر مالک کوه بود، کوهی ریشه‌دار و محکم بود و آن اوصافی که برای مالک بیان کرد.

این مالک با این عظمت توی خیابان راه می‌رفت؛ جوانی در یک مغازه یک مقدار خاکروبه‌ای که جمع کرده بود به سر مالک ریخت، مردم تماشا می‌کردند، مالک هیچ اعتنا نکرد، گذشت وقتی رد شد آنها که می‌شناختند گفتند: این را می‌شناسی؟ گفت: نه! گفتند: این مالک اشتر بود. گفت: همان که فرمانده ارتش امام علی علیه‌السلام است. گفتند: آری. گفت: عجب اشتباهی کرده‌ام او می‌تواند هرگونه انتقامی از من بگیرد. آمد که رضایتش را جلب کند وقتی جوان حرکت کرد کوچه را پشت سر هم گذاشت پرسید: این آدمی که جلو می‌رفت چه شد؟ گفتند: رفت داخل مسجد، وقتی وارد مسجد شد مالک اشتر در حال نماز بود، نماز که تمام شد جوان برای عذرخواهی آمد که اشتباه کردم، مالک فرمود: من به مسجد نیامدم مگر به خاطر دعای برای تو! زیرا خدای تبارک و تعالی ناصر و یاور کسی است که بی‌جهت مورد اذیت قرار بگیرد و چون تو به من بی‌جهت توهین کردی، ترسیدم خدا بر تو غضب کند و انتقام مرا از تو بگیرد به مسجد آمدم و دو رکعت نماز گزاردم و از خدا خواستم خدایا! من از او راضیم تو از او انتقام مگیر!

این منش بزرگان و شاگردان ممتاز جهان اسلام بوده است که از مصادیق آیه شریفه ذیل هستند:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً﴾.[1]

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به نرمی پاسخ می‌دهند».

---

۱. فرقان: ۶۳.

خداوند به پیامبر تأکید می‌فرماید:

﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.[۱]

«و برای آن مؤمنانی که تو ا را پیروی کرده‌اند، بال خود را فروگستر».

در این گونه آیات خدای تبارک و تعالی به تواضع امر می‌کند.

در مورد تواضع، روایت نیز بسیار زیاد است اما تنها به چند روایت اشاره می‌شود:

در ینابیع الحکمة که کتاب خیلی خوبی است و آیات و روایات را به صورت دقیق جمع کرده، از کتاب کافی نقل کرده است:

«عن معاویه ابن عمار عن ابی‌عبدالله علیه السلام سمعته یقول: ان فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رَفَعاه و من تکبّر وضعاه».[۲]

«خدای تعالی در آسمان دو فرشته دارد که این فرشته موکل بر بندگان خدا هستند مأموریت‌شان این است که هرکس تواضع کند او را بالا ببرند (آبرو بدهند) و هر کس تکبّر کند او را پایین بیاورند».

اکنون پرسش آن است که نمودهای تواضع چیست؟

در روایتی امام صادق علیه السلام در کتاب کافی می‌فرماید:

«ان من التواضع ان یجلس الرجل دون شرفه».[۳]

«از تواضع آن است که آدمی در مجلس، پایین‌تر از جایگاه خود بنشیند».

شما خیلی آبرومند و با شخصیت هستید وارد جلسه‌ای شوید دو جای خالی است یکی بالای بالا و یکی هم پایین پایین، اگر تواضع در انسان وجود داشته باشد تواضع در

---

۱. شعراء: ۲۱۵.

۲. ینابیع الحکمة: ج ۲، ص ۳۵۴؛ کافی: ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. کافی: ج ۲، ص ۱۲۳.

اینجا پایین نشستن است، یعنی از آن جایگاهی که دارد خودش را نزول دهد بنشیند پائین، به این در و آن در نزند تا آن بالا برود. باید باور داشته باشیم که بالا و پایین رفتن آدمی به دست خداست:

«فی وصیة النبی لعليّ علیه‌السلام قال: یا علي! و الله لو انّ الوضیع في قعر بئر لبعث الله عزوجلّ الیه ریحاً ترفُعه فوق الاخیار في دولة الأشرار».[1]

«در وصیت پیامبر به امام علی آن است که فرمود: ای علی جان! به خدا قسم اگر خوار شده‌ای در دولت اشرار در ته چاه باشد خدای تبارک و تعالی نسیم زیبایی را بر می‌انگیزد تا او را از ته چاه تا بالاترین حد اخیار و خوب‌ها بالا ببرد، [او را بالاتر از همه خوب‌ها ببرد]».

روایت دیگر مربوط به حضرت عیسی علیه‌السلام است که آن حضرت به اصحاب خود فرمود:

«یا معشر الحواریّن! لی الیکم حاجه اقضوها لی! فقالوا: قُضِیتْ حاجتك یا روح الله! فقام فغسّل اقدامهم فقالوا: کنا نحن احق بهذا یا روح الله! فقال: ان احق النّاس بالخدمة العالم انما تواضعتُ هکذا لکیما تتواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم ثم قال: بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر و کذلك فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل».[2]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۷۴؛ الفقیه: ج ۴، ص ۳۶۲.

۲. کافی: ج ۱، ص ۳۷؛ وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۷۶.

«ای حواریین[۱] : من از شما تقاضایی دارم، تقاضای مرا برآورده کنید. گفتند: حاجتت برآورده است ای روح الله! آنچه می‌فرمایید انجام می‌دهیم. بلند شد ظرف آبی برداشت و پاهای یارانش را شست. آنها با شرمساری گفتند: ما براین کار سزاوارتر بودیم، ما باید پاهای شما را می‌شستیم نه شما. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: سزاوارترین انسان‌ها برای خدمت به مردم علماء هستند. این کار را کردم تا شما بعد از من در میان مردم تواضع کنید، همان‌گونه که من در برابر شما فروتنی نمودم. آنگاه حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: به وسیله تواضع، حکمت آباد می‌شود نه با تکبر و خود برتر بینی. کاشت در زمین مسطح محصول می‌دهد نه بالای کوه».

اگر کسی می‌خواهد محصول بردارد باید بیاید در زمین مسطح، تشبیه می‌کند آدم متواضع را به زمین مسطح و آدم متکبر را به زمین مرتفع که در بالای زمین مرتفع چیزی نمی‌روید هرچه هست در صحرا و زمین مسطح می‌روید.

نمود دیگر تواضع، شکرگزاری در برابر نعمت است یعنی شکرگزاری موجب مزید نعمت است. امام علی علیه السلام فرمودند:

«و بالتواضع تتمّ النعمة».[۲]

«به وسیله تواضع نعمت‌ها بر آدم تمام می‌شود».

یعنی خدا مرتب افزایش می‌دهد چون تواضع، شکر عملی در مقابل نعمت‌های الهی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اربعٌ لایصیبهن الله الا المؤمن؛ الصمت و هو اول العباده و التوکّل علی الله و التواضع لله و ذکر الله تعالی علی کل حال».[۳]

---

۱. در آئین اسلام، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را اصحاب می‌گویند ولی در آئین مسیحیت، یاران عیسی علیه السلام را حواریین می‌نامند.

۲. مستدرک: ج ۱۱ ، ص ۲۹۶ ؛ نهج‌البلاغه: بیان ۱۲۷۷ .

۳. جامع السعادات: ج ۲ ، ص ۳۵۹ ؛ بحارالأنوار: ج ۷۴ ، ص ۹۰ .

«چهار چیز است که به آنها جز مؤمن دست نمی‌یابد:
۱ ـ سکوت و کم حرفی که آن اولین عبادت است؛ ۲ ـ توکل و تکیه نمودن بر خدا؛ ۳ ـ تواضع در برابر خدا؛ ۴ ـ یاد خداوند در هرحال».

البته باید توجه داشت که در مقابل دو کس نباید تواضع کرد:

۱ ـ در مقابل پول‌دارها و قدرتمندها. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«من اتی غنیّا فتواضع لغناه ذهب ثلثا دینه».[۱]

«هر که نزد ثروتمندی برود و به‌خاطر ثروتش مقابل او تواضع کند دو سوم دینش از بین رفته است».

۲ ـ در مقابل متکبرین نبایستی تواضع کرد، به این روایت عنایت کنید:

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«اذا رأیتم المتواضعین من امتی فتواضعوا لهم و اذا رأیتم المتکبرین فَتکبروا علیهم فان ذلك لهم مذلة و صغار».[۲]

«اگر با افراد متواضع امت من برخورد کردید در برابر آنها تواضع کنید و اگر افرادی را دیدید که تکبّر می‌کنند، شما هم در مقابل آنها تکبر کنید که برخورد متکبّرانه شما باعث خواری و تحقیر آنها می‌شود».

آری تکبر در برابر تکبر لازم است. لذا خداوند امروز با برخورد ما، آمریکا را در همه جا ذلیل و ما را عزیز نموده است:

﴿هُوَ الَّذِيَ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾.[۳]

«او بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۰، ص ۱۷۰ ؛ نهج‌البلاغه: بیان ۱۳۹۷ .

۲. مجموعة ورام: ج ۱ ، ص ۲۰۱ .

۳. انفال: ۶۲ .

بدین‌سان خداوند شما را عزیز می‌کند زیرا خداوند هم خود رسولان الهی را یاری می‌دهد و به دست مؤمنین نیز یاری می‌رساند. چه کسی فکر می‌کرد که حزب‌الله لبنان یا حماس پیروز شود؟

آثار تواضع و کبر

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«التواضع یرفع الوضیع و التکبر یضع الرفیع».[1]

«تواضع، خوارشدگان را بالا می‌برد و تکبر افراد والا مرتبه را پایین می‌آورد».

همچنین امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«ثمرة التواضع المحبة و ثمرة الکبر المسبّة».[2]

«نتیجه و اثر تواضع، محبت است (آدم‌های متواضع را مردم دوست دارند) و نتیجه تکبر، سبّ و لعن و نفرین است».

کنترل چشم و حفظ گوش

امام علی علیه السلام در ادامه ویژگی سیمای پارسایان می‌فرماید:

«غضّوا ابصارهم عمّا حرّم الله علیهم و وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم».

«چشمان خود را بر آنچه خدا حرام کرده می‌پوشانند و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند».

---

۱. مستدرک: ج ۱۲، ص ۲۸.

۲. جامع السعادات: ج ۱، ص ۳۶۱؛ غررالحکم: ص ۲۴۹ و ۳۱۰؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۲۰، ص ۲۹۶.

دل مخزن همه خوبی‌ها و بدی‌هاست که دو مجرا برای گرفتن مواد دارد؛ یکی چشم و دیگری گوش که از مهم‌ترین اعضاء بدن انسان هستند. به این دو عضو مهم در سخن مولا در خطبه همام توجه شده است:

۱ ـ چشم؛

۲ ـ گوش.

عنایت دارید که همه اراده‌های درونی به ویژه در امور معنوی و دینی و حتی غیردینی از مجرای چشم و گوش به وجود ما وارد می‌شود از سوی دیگر خوبی‌ها و بدی‌ها نیز یا شنیدنی است یا دیدنی، لذا بابا طاهر می‌گفت:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند، دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز پولاد زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

مولا فرمود: «**غضّوا ابصارهم**»، **غضّ** به معنی کم کردن دایره دید است، توجه داشته باشید «**غض**» به معنی «**غمض**» یعنی چشم پوشیدن نیست یعنی نه آن‌که کاری کند که نبیند بلکه «**غض**» به معنای کم نگریستن و خیره نشدن و محدود ساختن محدوده نگرش است.

در مفردات راغب که لغت‌های قرآن را معنی می‌کند، می‌گوید:

«**الغض، النقصان من الطرف و الصوت و ما فی الاناء**».

«واژه غض یعنی کم نمودن نگاه، صدا و کم کردن چیزی که در ظرف ریخته می‌شود».

سپس به آیه شریفه استدلال می‌کند که:

﴿**قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ**﴾.[1]

«به مؤمنین بگو نگاه‌شان را فرو گیرند».

---

۱. نور: ۳۰.

اگر آدمی، نگاه خود را کنترل نکند در چاله می‌افتد ولی اگر نگاهش را فرو بگیرد و نگاه را کم کند، نجات می‌یابد.

پس «**غضوا ابصارهم**» یعنی چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آن حرام کرد، فرو گیرند نه این که نگاه نکند، بلکه می‌بیند و چشمش را می‌پوشاند و خودش را کنار می‌کشد و نظر را کوتاه می‌کند نه این که اصلاً نگاه نمی‌کند.

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق ـ که بسیار مهم است و غیر از دعاهای صحیفه است که می‌توان گفت بی‌نظیر است ـ برای هر عضوی، حدود و حقوق مشخص کرده است، برای چشم می‌فرماید:

«و اما حق بصرك فغضه عمّا لايحل لك و ترك ابتذاله الا لموضع عبرة تستقبل بها بصراً او تعتقد بها علماً فان البصر باب الاعتبار».[1]

«اما حق چشمت این است که او را از آنچه حلال نیست، فرو بگیری چشم را باز داری از این‌که به هرزگی بیفتد [یعنی بی‌حد و حصر چشم را آزاد گذاشتن] مگر این‌که برای دین موضع عبرتی چشم بگشایی تا عبرت بگیرد، یا این که از نگاه بخواهد چیزی را بیاموزی و بر علم خود بیفزایی، زیرا چشم درب، عبرت‌آموزی است».

امام علی علیه السلام نیز در این خطبه فرمود:

«چشم‌ها را از آنچه بر آنها حرام است، فرو گیرند».

مثلاً یک کسی گناه کرده از گناه نتیجه ذلت و خواری گرفته اینجا خوب نگاه کند و عبرت بگیرد. طرف از دنیا رفت، جنازه او از جلوی ما رد می‌شود، عبرت بگیریم، هنوز سال نگذشته ورثه ریختند سر ارث و ما ترک، ما هم عبرت بگیریم، همسرش ازدواج کرد، عبرت بگیریم.

---

۱. مستدرك: ج ۱۱، ص ۱۵۶.

امام علی علیه‌السلام هنگامی که از جنگ صفّین برمی‌گشت، چون به قبرستان بیرون شهر کوفه رسید، چنین فرمود:

«یا أَهلَ الدِّیارِ المُوحِشَهِ، وَ المَحَالِّ المُقفِرَهِ، وَ القُبُورِ المُظلِمَهِ؛ یَا أَهلَ التُّربَهِ، یَا أَهلَ الغُربَهِ، یَا أَهلَ الوَحدَهِ، یَا أَهلَ الوَحشَهِ أَنتُم لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَ نَحنُ لَکُم تَبَعٌ لَّاحِقٌ! أَمَّا الدُّورُ فَقَد سُکِنَت، وَ أَمَّا الأَزوَاجُ فَقَد نُکِحَت، وَ أَمَّا الأَموَالُ فَقَد قُسِمَت هَذا خَبَرُ مَا عِندَنَا، فَمَا خَبَرُ مَا عِندَکُم؟ ثمّ التَفَتَ إِلی أَصحابِه! فقال : أَمَا لَو أُذِنَ لَهُم فِی الکَلَامِ لأَخبَرُوکُم أَنَّ خَیرَ الزَّادِ التَّقوَی».[1]

«ای ساکنان دیار وحشت و ترس، ومکان‌های خشک و بی‌آب و علف! و ای خفتگان در قبرهای تاریک! ای آرمیدگان در خاک! ای ساکنان محل غربت و تنهائی و وحشت. شما در سفر به عالم آخرت بر ما سبقت گرفته‌اید و ما به دنبال شما می‌آییم و به شما می‌رسیم ولی بدانید: خانه‌های شما را دیگران ساکن گردیدند و همسرتان با کسان دیگری ازدواج نمودند و اما سرمایه‌هایتان در بین وارثان تقسیم گردید. این‌ها خبری بود که ما از آن اطلاع داشتیم، حال شما مردگان برای ما چه خبری دارید؟

آن‌گاه امام رو به یاران و همراهان خود کرد و فرمود: اگر به‌این مردگان اجازه سخن گفتن داده می‌شد، حتماً به شما خبر می‌دادند که: بهترین زاد و توشه برای سفر آخرت، تقوی است».

این تعابیر که امام می‌فرماید: «وقتی شما از دنیا رفتید، زن‌هایتان ازدواج نموده و اموال‌تان را تقسیم کردند دیگران در خانه‌هایتان ساکن شده‌اند». مورد مشاهده ما نیز هست و همه آن را می‌بینیم، همچنین این که: «در آخرت همه چیز مرهون عمل است و بهترین

---

۱. بحارالأنوار: ج ۳۲، ص ۶۱۹.

عمل تقوی است». را ما همه می‌فهمیم. به همین دلیل حضرت می‌گوید: چشم باب اعتبار است.

شنیدم که جمشید فرخ سرشت — به سرچشمه بر لوح سنگی نوشت
پی‌تیر و دی ماه و اردیبهشت — بیایند که ما خاک باشیم و خشت
کسانی که از ما به غیبت اندرند — بیایند و بر قبر ما بگذرند

چنین گفته شده که ناصر خسرو به راهی می‌گذشت مست و لایعقل چون میخوارگان دید و قبرستان و مبرز روبرو، بانگ بر زد: کی نظارگان نعمت دنیا! نعمت‌خوار بین، اینش نعمت، اینش نعمت خوار بین!

آری این چشم است که باید با دیدن مرگ و گورستان عبرت بگیرد چون عبرت‌آموزی فرمان خداست:

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾.[1]

هر که چشم دارد، باید عبرت بگیرد؛ پس اگر کسی عبرت نمی‌گیرد، معنی‌اش این است که چشم ندارد.

شخصی رفت دیدن دوستش که به تازگی رئیس شده بود، وقتی وارد شد گفت: سلام علیکم! طرف جواب سلام را داد بعد همان‌طور که سرش پایین بود و طرف را نگاه نمی‌کرد، گفت: کاری داشتید؟ گفت: بله! گفت: چه کار؟ به دوستش گفت: آمده‌ام تا کوری چشم‌تان را به شما تسلیت بگویم!!

برخی تا شرایط عادی دارند، چشم دارند؛ با یک مقدار بالا و پایین شدن، کور می‌شوند و نمی‌بینند:

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾.

---

۱. حشر: ۲.

همین چند روز پیش یکی آمد پیش من، می‌گفت: شخصی که الآن منصبی دارد، یک مدتی بیکار بود، هر روز از منزل به من تلفن می‌کرد و با فلان قوم و خویش رفت و آمد داشت، می‌رفتند و می‌آمدند، اخیراً که کاری گرفته، دوستش می‌گوید: تلفن می‌زنیم گوشی را برنمی‌دارد! وقتی هم تلفن را می‌گیرد سخت و سنگین حرف می‌زند: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾.

لذا حواس‌تان جمع باشد که اگر جایی رئیس شدید، کور و کر نشوید، گاهی ناخودآگاه این بلا سر آدم می‌آید که خدا خودش جلوی نفسانیات آدم را بگیرد.

سخن در کنترل چشم بود؛ هشداری از مولا علی علیه‌السلام در عظمت کنترل چشم آمده است که می‌فرماید:

«لیس فی الحواس الظاهره شیء اشرف من العین فلاتعطوها سؤلها فیشغلکم عن ذکر الله».[1]

«در حواس پنج‌گانه انسان چیزی گران‌بهاتر از چشم نیست درخواست‌هایش را برنیاورید [هرجا خواست بچرد نگذارید] که شما را از یاد خدا غافل و مشغول خواهد ساخت».

در سخن دیگر، آثار کنترل چشم را بیان فرمود:

«من غَضَ طرفه، اَراحَ قَلْبُهْ».[2]

«هر که جلوی چشمش را فرو گرفت، قلبش راحت می‌شود».

اگر چشم رها باشد قلب را به خودش مشغول می‌کند به بازار بروید این زندگی تجملاتی چه کرده و چه بلائی سر افراد آورده است کاری کرده که خیلی از طلاق‌ها محصول این دیدنی‌هایی است که در کوچه و خیابان می‌بینید چشم وقتی دید دل می‌خواهد و چون نمی‌شود، دعوا درست می‌کند. در روایت هست که:

«بی‌پول‌ها به خانه پولدارها نروند».

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۲۰، ص ۲۶۲. ۲. مستدرک: ج ۱۴، ص ۲۷۱.

رفته بودند خانه یک پولدار، وقتی برگشتند زن به مرد گفت آن هم مرد است و تو هم مردی؟ برو ببین، خودت رو هم ببین، طبیعی هم هست دنیا جاذبه دارد و انسان را به سوی خود می‌کشد.

به همین جهت امام علی علیه السلام هشدار داده، می‌فرماید:

«العیون، مصائد الشیطان».[1]

«چشم‌ها دام‌های شیطانند».

اما اگر چشم کنترل شود چه نتیجه زیبایی به بار می‌آورد؛ نبی مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«حرمت النار علی عین غضّت عن محارم الله».[2]

«چشمی که از محارم الهی فرو گرفته شده، بر آتش دوزخ حرام است».

در روایت دیگر آمده است، روز قیامت همه در آفتاب سوزان، چشمان‌شان خواب ندارد مگر چهار مورد که یکی از آنها چشمی است که از حرام فرو بسته شده است.

«عین غضت عن محارم الله».

اختصاص گوش بر دانش مفید

امام علی علیه السلام یکی از ویژگی‌های پارسایان را چنین شناسانده‌اند:

«و وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم».

«گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند».

معنای وقف در عرف و اصطلاح متشرعه یعنی چون ملک و مالی متوقف می‌شود یعنی خرید و فروش در آن ممنوع می‌شود و برای امر خاصی نگه داشته می‌شود

---

۱. مستدرک: ج ۱۴، ص ۲۷۱.

۲. بحارالأنوار: ج ۲۲، ص ۱۱۶.

از همین جهت «وقف» را وقف گفته‌اند. حضرت در این بیان می‌فرمایند:

«گوش پرهیزکاران وقف شنیدن علم و دانش سودمند می‌باشد».

برای روشن شدن این فراز خطبه، چند نکته مورد توجه است:

۱ ـ فضیلت و ارزش علم

جمله‌ای از مرحوم ملاصدرا نقل شده که ایشان، نفع و ارزش علم را از وجدانیات و بدیهیات تلقی می‌کند و این‌گونه استدلال می‌کنند که: در باب فضیلت و شرف علم همین بس که اگر به جاهلی گفته شود: عالم! خوشش می‌آید در حالی که خودش می‌داند، جاهل است و اگر به عالمی گفته شود: جاهل! اذیت و ناراحت می‌شود و این دلیل بر عظمت و ارزش و فضیلت علم است.

قرآن‌کریم آیات زیادی در باب فضیلت علم دارد، چند آیه به عنوان نمونه تقدیم می‌گردد:

﴿شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾.[۱]

«خدا و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست».

براساس این آیه، خدای تبارک و تعالی شهادت به وحدانیت خودش می‌دهد و فرشتگان و دارندگان علم و دانش نیز این شهادت را می‌دهند. علم و دانش این‌قدر مهم است که عالِم در ردیف فرشتگان قرار گرفته است. خیلی مهم است.

همچنین با استفهام انکاری می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ﴾.[۲]

---

۱. آل‌عمران: ۱۸.
۲. زمر: ۹.

«بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند می‌پذیرند».

و از رفعت و بلندای مقام مؤمنان و عالمان خبر می‌دهد:

﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾.[۱]

«تا خدا رتبه کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند بر حسب درجات بلند گرداند».

به دیگر سخن: آیا این آیات مربوط به مقامات علم عالی یعنی علم توحید است یا مطلق علم؟

برای این‌که پاسخ این پرسش را از قرآن بپرسیم، به این آیه توجه فرمایید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.[۲]

«از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند».

هر علمی که خشیت آدمی را نسبت به خداوند افزون سازد، آن علم آموختنی است. لذا مراقب باشیم گاه علوم دینی خشیت نمی‌آورد و گاه علوم تجربی که آدمی را در برابر نظام هستی مبهوت می‌سازد، برای برخی خشیت ایجاد می‌کند.

دانش آن قدر مهم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا درس می‌گیرد، باز خداوند به لحاظ اهمیّت علم به او فرمان می‌دهد:

﴿وَقُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً﴾.[۳]

«بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای».

ای پیامبر! بگو پروردگار من علم مرا افزون کن و این اهمیّت علم را می‌رساند که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: از من ازدیاد علم را تقاضا کن!

---

۱. مجادله: ۱۱.
۲. فاطر: ۲۸.
۳. طه: ۱۱۴.

نیز در قرآن می‌خوانیم:

﴿وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾.[۱]

«و بـه هـر کس حکـمت داده شـد، بـه یـقین خـبری فـراوان داده شده است».

خداوند وقتی لقمان را وصف می‌کند و می‌ستاید، بالاترین امتیاز او را برخوردار شدن از حکمت معرفی می‌کند:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾.[۲]

«و به راستی لقمان را حکمت دادیم».

اما روایات، چند روایت از کتاب شریف مفاتیح الغیب کـه مـربوط بـه مـرحـوم ملاصدرا﵀ است و کتاب بسیار با عظمت و با ارزشی است که ملاصدرا این را به عنوان مقدمه‌ای بر تفسیرش نوشته است منتهی تفسیرش هم پراکنده است، مرحوم ملاصدرا موفق نشد تفسیر کاملی بنویسد سوره‌هایی از قرآن را تفسیر کرد، در این کتاب شریفه که یک جلد هم بیشتر نیست، حدیث ذیل را نقل نموده است.

امام صادق﵇ نقل می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمودند:

«من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طـريقاً الى الجـنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً به و انه يستغفر لطالب العلم من فى السـماء و مـن فـى الارض حـتى الحـوت فى البحر».[۳]

«هرکس راهی را بپیماید که در آن تحصیل علم را پیشه کند، خدا برای او راه بهشت را مـی‌گشاید. فـرشتگان پـر و بـال‌شان را زیـر قـدم‌های طالب علم با رضایت می‌گسترانند و هر کس در آسـمان‌هاست و هـر صاحب عقل و خردی کـه در زمـین هست، بـرای طـالب عـلم طـلب مـغفرت مـی‌کنند. حـتی مـاهی در دریـا هـم بـرای طـالبان عـلم، استغفار می‌کنند».

---

۱. بقره: ۲۶۹. ۲. لقمان: ۱۲.

۳. کافی: ج ۱، ص ۳۴؛ بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۶۴؛ مفاتیح الغیب: ص ۱۲۲.

به همین جهت امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند:

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم».[۱]

«طلب علم بر هر مسلمانی، واجب و فریضه است».

این روایت در مقدمه تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی نیز در مستدرك با افزودن واژه «مسلمة» چنین ذکر شده است:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة».[۲]

«طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است».

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«لو یعلم الناس ما فی طلب العلم، لطلبوه ولو بسفك المهج و خوض اللجج».[۳]

«اگر مردم می‌دانستند علم چقدر ارزش و اهمیت دارد برای کسب علم تلاش می‌کردند حتی اگر در مسیر فراگیری علم، خون‌شان ریخته می‌شد و در دریاها غوطه‌ور می‌شدند».

شاید ما درگذشته به اهمیّت علم پی نمی‌بردیم، اما امروز می‌فهمیم چه کیمیای با ارزشی است و انسان از طریق علم می‌تواند همه چیز را مسخّر کند. آری همه چیز از راه علم در اختیار عالم قرار می‌گیرد.

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام آثار معنوی فراگیری علم را چنین بیان فرموده‌اند:

«من تعلّم العلم و عمل به و علّم لله دُعی فی ملکوت السموات عظیماً».[۴]

«هر کس علم را برای خداوند فرا بگیرد و به دانش خود برای خداوند عمل بکند و به دیگران به خاطر خدا آموزش دهد، در ملکوت آسمان‌ها، عظیم و بزرگ خوانده می‌شود».

---

۱. کافی: ج ۱، ص ۳۰.
۲. مستدرك: ج ۱۷، ص ۲۴۹.
۳. کافی: ج ۱، ص ۳۵.
۴. همان.

امام باقر علیه السلام ، عالمی که برای جامعه خود مفید باشد را از هفتاد هزار عابد، برتر خوانده است:

«عالم یُنْتَفَعُ بعلمه افضل من سبعین الف عابد».[1]

«عالمی که از علمش بهره‌برداری و استفاده می‌شود، از هفتاد هزارعابد بالاتر است».

البته اگر فعل ینتفع را معلوم قرائت کنیم و به صورت یَنْتَفِعُ بخوانیم آنگاه معنای روایت چنین می‌شود:

«عالمی که از علم خودش بهره‌مند می‌شود؛ یعنی به علم خودش، عمل می‌کند، از هفتاد هزار عابد، بالاتر است».

گفتنی است کلمه «سبعین» معمولاً نماد فراوانی است و دلالت بر کثرت دارد. به عنوان نمونه در آیه شریفه:

﴿إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّهُ لهم﴾.[2]

«حتی اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد بخشید».

واژه هفتاد، اشاره به کثرت و فراوانی است نه این که اگر هفتاد و یک بار درخواست شد، پذیرفته می‌شود. در این روایت نیز هفتاد اشاره بر کثرت است و شاید در برخی از موارد برتری عالِم از هفتاد هزار عابد هم بگذرد.

در روایت دیگر، مقاتل بن سلیمان می‌گوید:

«وجدت فی الانجیل: ان الله تعالی قال لعیسی علیه السلام: عَظِّم العلماء و اعرف فضلهم فانّی فضّلتهم علی جمیع خلقی الا النبیّین و المرسلین کفضل الشمس علی الکواکب و کفضل الآخرة علی

---

۱. کافی: ج ۱، ص ۳۳؛ وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۳۴۷.

۲. توبه: ۸۰.

الدنیا و کفضلی علی کل شیء».[۱]

«ایـن نکـته را در انـجیل یـافتم کـه خـداونـد مـتعال بـه حـضرت عیسی فرمود: عـالمان را بـزرگ بـدار و بـرتری کـمال‌شان را بشـناس [یا به دیگران بشناسان،] زیرا من دانشمندان را بر همه مخلوقات خود مگـر بـر پـیامبران و فـرو فـرستادگانم بـرتری دادم، هـمانند بـرتری خـورشید بـر سـتارگان و بـرتری آخـرت بـر دنـیا و بـرتری خـودم بر همه چیز».

این در مقام تعظیم عالِم است که می‌فرماید: به همان نسبتی که خداوند به مخلوقین برتری دارد همسان با آن، عالِم بر دیگران برتری دارد.

۲ ـ توأم ساختن علم با عمل

این روایت اگر چه فضیلت علم و عالم را بالا برده ولی باید دانست که این فـضایل مخصوص عالِم عامل است، زیرا اگر دانشمندی، عامل نبود براساس آیات قرآن همانند چهارپایی تلقی می‌شود که بر او کتاب بار کنند!! همان‌طور که اُلاغ از بار خود خبری ندارد، عالِم بدون عمل از دانش خودش بهره‌ای جز سنگینی بار، جز عرق کردن و رنج بردن از بار خود ندارد:

﴿مَـثَلُ الَّـذِينَ حُـمِّلُوا التَّـوْرَاةَ ثُـمَّ لَـمْ يَـحْمِلُوهَا كَـمَثَلِ الْـحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً﴾.[۲]

«مـثل کسـانی کـه عـمل بـه تـورات بـرآنـان بـار شـد و بـدان مکـلف گـردیدند، آنگـاه آن را بـه کـار نـبستند؛ هـمچون مـثل الاغـی است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۲، ص ۲۵؛ منیةالمرید: ص ۱۲۱؛ تفسیر ملاصدرا: ج ۲، ص ۳۴۵.

۲. جمعه: ۵.

قرآن در جای دیگر افرادی که برخلاف آن که می‌دانند، عمل می‌کنند، را همانند سگ دانسته است:

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث﴾.[1]

«از این‌رو، داستانش چون داستان سگ است که اگر بر آنان حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر او را ترک کنی نیز زبان از کام برآرد».

بدین‌سان عالم بی‌عمل یا به سگ و یا به الاغ تشبیه شده است پس همه فضایل تا وقتی است که عالم به علمش عمل کند، اگر عمل نکرد، هیچ ارزشی ندارد!

نکته قابل تذکر آن است که ارزش علم و عالم، نباید عالمان را دچار اشتباه خودبینی و غرور نماید؛ بلکه باید در آنان تواضع بیشتر ایجاد نماید.

۳ ـ آموختن علم مفید

افزون بر لزوم عمل به دانش، آدمی باید به دنبال علم نافع برود، هر چند می‌گویند همه علوم دارای ارزش و فضیلت است، همه علوم خوب است و هر نوع دانایی، از نادانی بهتر است و مطلق علم ارزش است اما این خوبی، دارای مراتب بوده و مصداق مقوله تشکیک است مثل ایمان و مثل تقوا است که دارای مراتب و از مقوله تشکیک بوده، درجه‌بندی دارند و هر مرتبه‌ای نسبت به مرتبه دیگر، دارای اولویت‌بندی است.

اکنون پرسش آن است که چه علمی مفید است؟ روایت معروفی داریم که شاید همه عزیزان یا شنیده‌اند یا خودشان ملاحظه فرموده‌اند، این روایت در اصول کافی، مرآة العقول و تحف العقول و دیگر کتب روایی ما بلااستثنا هست. امام موسی کاظم علیه‌السلام

---

۱. اعراف: ۱۷۶.

می‌فرماید:

«دخل رسول الله صلی الله علیه و آله یوماً المسجد فاذا جماعة قد طافوا بَرَجُلَ فقال: ما هذا؟ فقیل: علاّمه قال صلی الله علیه و آله: و ما العلّامة قالوا: اعلم الناس بانساب العرب و وقائعها و ایام الجاهلیة و بالأشعار العربیة فقال النبی صلی الله علیه و آله: ذاك علم لایضر من جهله و لاینفع من علمه ثم قال النبی صلی الله علیه و آله: انما العلم ثلاثه: آیة محکمة او فریضة عادلة او سنّة قائمة».[1]

«روزی پیامبر به مسجد وارد شد، ناگهان دید یک عده‌ای دور شخصی حلقه زده‌اند؛ گویا دورش می‌گردند. فرمود: این [نفرمود: او] چیست؟ پاسخ داده شد: علاّمه است!! حضرت پرسیدند: علاّمه چیست؟ [نفرمودند علامه کیست؟] گفتند: داناترین فرد به نسب عرب و وقایع روزگار جاهلیت و اشعار آن دوران است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این‌ها دانشی است که اگر کسی آن را نداند به او ضرری نمی‌رسد و اگر بداند برای او فایده‌ای ندارد. سپس پیامبر فرمود: دانش [مفید] بر سه گونه است: آیتی محکم، واجبی عادلانه یا سنتی استوار».

این خودش یک عنایتی است که پیامبر فرمود: ما هذا؟ نفرمود من هذا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله افصح العرب که زیبا سخن می‌گوید، فرمود: ما هذا؟ این چیست؟ نگفتند: این کیست؟ چون «ما» در غیر ذوی‌العقول استعمال می‌شود الا در موارد خاصی که در ذوی‌العقول هم استعمال شده است مانند: ﴿وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا﴾[2] و الا همواره «ما» در مورد غیرذوی‌العقول است. ما هذا؟ گفته شد: یا رسول‌الله این آدم خیلی می‌داند، او علاّمه است. باز هم «ما» آورده است. فرمودند: این چه علامه‌ای است؟ عرض کردند: یا رسول الله! این مرد خیلی چیزها را می‌داند تمام نسب عرب را می‌شناسد وقایع تاریخ

---

۱. عوالی اللالی: ج ۴، ص ۷۹.
۲. شمس: ۵.

دوران جاهلیت و اشعار عربی را خوب می‌داند. فرمودند: این علمی است که اگر کسی نداند، ضرر و زیانی بر او وارد نمی‌شود و اگر کسی هم بداند، از آن سودی نمی‌برد. گویا سؤال کردند: یا رسول الله! پس علم چیست؟ یا پیامبرﷺ خود فرمود: علم و دانش مفید سه چیز است:

الف) آیت و نشانه‌ای محکم: بزرگان آن را به اصول عقاید، اشاره می‌دانند؛ زیرا که ثابت و دائمی است و نسخ نمی‌شود همانند وحدانیت خدا، نبوت انبیاء، امامت ائمه معصومین که هرگز قابل نسخ نیستند.

ب) فریضة عادله: واجبی براساس عدالت که آن را اشاره به احکام شریعت گرفته‌اند یعنی به دستورات خدا بایدها و نبایدها یا احکام خمسه عمل کند.

ج) سنة قائمه: سنتی استوار که مراد از آن را اخلاقیات دانسته‌اند.

مرحوم ملاصدرا براساس همین روایت می‌گوید:

«الاسلام إمّا معارفُ او احوال او احکام».

«دستورات اسلام یا عقاید است یا اخلاق و یا احکام».

در اینجا رسول خداﷺ فرمود:

«غیر از آن سه دانش، فضیلت و ارزش است دانایی آنها بهتر از نادانی است».

اکنون پرسش آن است که: چرا پیامبرﷺ بر این سه دانش تأکید کرده است؟ شاید بدان جهت که تمام نظام هستی برای بندگی خداوند آفریده شده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالأِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ﴾.[1]

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند».

البته خداوند، نظام هستی و همه ممکنات را برای بشر آفریده است، ولی بشر را

---

۱. ذاریات: ۵۶.

برای قرب الهی ایجاد نموده است. لذا عبادت کردن، آباد کردن زمین، مقدمه‌ای است برای آن که انسان، لیاقت قرب به خدا را پیدا کند و براساس آیات:

﴿إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ﴾.[۱]

«ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم».

﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ﴾.[۲]

«ای انسان، حقا که به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد».

شایستگی رجوع و ملاقات با خدا را پیدا کند. علت این که رسول خدا روی این سه دانش تأکید فرموده‌اند چون اشرف مخلوقات، انسان است و همه چیز برای کمال انسان است و انسان کمالش را در این سه دانش می‌تواند پیدا کند: اعتقاد خوب، عمل خوب و اخلاق خوب، اگر این سه، درست و خوب بود، انسان تعالی می‌یابد و اگر تعالی یافت، شایستگی و لیاقت رجوع و ملاقات محضر الهی را پیدا نمی‌کند.

در حدیثی دیگر، راوی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«وجدت علم النّاس كلّهُ فی اربع؛ اولها ان تعرف ربك و الثانی ان تعرف ما صنع بك و الثالثة ان تعرف ما اراد منك و الرابع ان تعرف ما یخرجك من دینك».[۳]

«من همه دانش‌های بشر را در چهار چیز یافته‌ام؛ اول شناخت خدا، دوم این که بدانی خداوند در آفرینش تو چه کرده است؟ سوم این که بدانی که از آفریدن تو چه هدفی را دنبال کرده است؟ چهارم این‌که آن چه تو را از دینت خارج می‌کند، بشناسی!».

---

۱. بقره: ۱۵۶.
۲. انشقاق: ۶.
۳. کافی: ج ۱، ص ۵۰؛ ترتیب الامالی: ج ۱، ص ۱۱۲.

دانستن موارد فوق برای آن است که انسان به کمال برسد و این دانسته‌ها به حال او مفید باشد.

آری شناخت خدا، شناخت این که خدا در خلقت من چه کرده است؟ شناخت این که خدا چه هدفی از خلقت آدمی داشته و شناخت آن که چه چیز مرا از دین خارج می‌کند؟ علوم و دانش‌های مفیدی هستند که به انسان، توانایی حرکت در مسیر کمال را می‌بخشد.

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کمال المؤمن فی ثلاث خصال؛ التفقه فی دینه و الصبر علی النائبة و التقدیر فی المعیشة».[1]

«کمال مؤمن در سه خصلت است: فهم عمیق در دین خودش، شکیبایی در مشکلات و اندازه‌گیری معیشت».

فقه فقط به معنی فقیه بودن و کتب فقهی نیست؛ بلکه فقه و فهم عمیق منظور است. همچنین باید در مصیبت‌ها آدم صبور باشد. سوم اندازه‌گیری در معاش، باز محور در اینجا انسان است.

این سه خصلت یعنی شناختن فقه دین، صبر در ناملایمات و اندازه‌گیری در معیشت برای این است که انسان به کمال برسد. چون عمر آدم اکتفا نمی‌کند که هر انسانی همه علوم را فرا بگیرد باید اولویت‌بندی کند، نه آن که به فراگیری همه علوم بپردازد.

مرحوم شیخ بهایی می‌گفت: «**غلبتُ کلّ ذی فنون و غلبنی کل ذی فنّ**»؛ بر هر کس در رشته‌های مختلف علمی ورود داشت غلبه کردم اما کسی که در یک رشته صاحب فن بود بر من غلبه کرد. پس اگر ما بخواهیم علم نافع را بشناسیم باید به فراگیری

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۴۰۵.

علمی بپردازیم که برای کمال انسان لازم است و یا حداقل اولویت دارد. البته برخی از علوم همانند سحر و جادو که از حیطه علم خارج بوده و به جز برای دفع سحر، آموختنش حرام است.

بدین‌سان علم دارای ارزش است ولی اولویت‌بندی در فراگیری علم لازم است تا به علم مفید پرداخته شود و سخن امام علی علیه السلام در توصیف پارسایان محقق گردد که فرمود:

«گوش‌های‌شان را بر علمی که برایشان نافع باشد موقوف نموده‌اند».

ثبات شخصیت در سختی و راحتی

امام علی علیه السلام یکی دیگر از اوصاف پارسایان را چنین معرفی می‌فرماید:

«نُزِّلَت انفسهم منهم فی البلاء کالتی نُزّلت فی الرخاء».[1]

«آنان در روزگار سختی و گشایش، حالشان یکسان است».

پارسایان در بلا و آسایش، حال‌شان یکسان است و فرقی برایشان نمی‌کند که زندگی یک زندگی خوشی باشد یا پر از بلا و گرفتاری باشد!

چرا براستی و چگونه می‌توان به چنین حالتی دست یافت؟

دو عامل موجب می‌شود که این حالت در انسان به وجود بیاید:

۱ ـ توجه کامل به مبدأ لم یزل و لایزال ربوبی: پارسایان چون همه چیز را از خدا می‌دانند و به او عشق می‌ورزند. وقتی تمام توجه و عشق به پروردگار عالم بود، غفلت در زندگی انسان با تقوی رخ نمی‌دهد و کسی که از خدا غافل نباشد، این توجه و عشق، انسان را می‌سازد و هر توجه، عشق او را به ذات حضرت احدیت افزون می‌کند؛ بدین‌رو در راه دوست هرچه از او رسد، نکوست، تحمل مشکلات برایش آسان

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۴۱.

می‌شود.

۲ ـ **تسلیم محض خداوند بودن**: انسان پارسا در مقابل خدا تسلیم است و کسی که تسلیم بود، دیگر برای خود خواسته و اراده‌ای ندارد. لذا هرچه از طرف مولایش به او برسد برابر مقام تسلیمی که خداوند به او داده، همه آنها را تحمل می‌کند و به کسی شکایت و شکوه ندارد.

در روایتی که در بحث گذشته تقدیم شد، بنیان سعادت بشر بر سه مورد: «دین فهمی، صبر بر مشکلات و اندازه‌گیری در معاش» معرفی شد، یکی از آن اصول سه‌گانه، شکیبا بودن در بلاها و گرفتاری‌ها بود. امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«الکمال کل الکمال التفقّه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة»؛[۱]

«همه کمال در فهم عمیق در دین، شکیبایی در سختی و اندازه‌گیری معیشت نهفته است».

امام رضا علیه‌السلام هشتمین اختر تابناک امامت می‌فرماید:

«لایکون المؤمن مؤمناً حتی یکون فیه ثلاث خصال؛ سنّة من ربّه و سنة من نبیّه و سنّة من ولیّه، اما السنة من ربه فکتمان السرّ، اما السنة من نبیّه فمدارة الناس و اما السنّة من ولیّه فالصبر فی البأساء و الضرّاءِ».[۲]

«مؤمن به کمال ایمان نمی‌رسد مگر آن که سه ویژگی در او باشد؛ یک ویژگی از خدا، یک ویژگی از نبی و یک ویژگی از ولیّ، اما صفتی که از خدا باید در او باشد؛ پوشاندن اسرار است و سنتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید بگیرد، مداراکردن با مردم است و اما سنت

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۳۲.
۲. کافی: ج ۲، ص ۲۴۱.

و روشی که باید از امام در خود ایجاد کند، شکیبایی در گرفتاری‌ها و زیان است».

در روایات رسیده که حضرت فرمود: خدا لعنت کند کسانی را که اسرار ما را آشکار کردند، در این حد؛ و در بیانی دیگر فرمودند:

«ان حدیثنا صعب مستصعب لایحتمله الا ملك مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان».

«همانا حدیث ما سخت و دشوار است و آن را جز فرشته مقرب یا پیامبر فرستاده شده و یا بنده‌ای که خدا امتحانش کرده باشد تحمل نمی‌کنند».

بعد می‌فرماید: اگر اسرار را آشکار نمی‌کردید در فلان سال قرار بود ما پیروز شویم، این در روایت تکرار شده که برخی، اسرار را آشکار کردند در نتیجه آن، پیروزی حاصل نشده است.

در روایات بسیاری وارد شده است.

«المؤمن کَیّس».[1]

«مؤمن، زیرک است».

در بیانی از امام باقر علیه السلام در چند روز قبل در همین جا عرض کردم که حضرت فرمودند: زندگی که شش قسمت است سه قسمتش زیرکی و زرنگی است که آدم رودست نخورد.

هر کسی نمی‌تواند او را در چاله بیندازد. و سه قسمت دیگرش تغافل است در حقیقت سه قسمت زندگی که مربوط به غیرخودی‌هاست، زرنگی و دقت است و سه قسمت که مربوط به خودی‌هاست؛ تغافل است خیلی سر به سر خودی‌ها نگذارد

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۰۷.

و دنبال خرده‌گیری از خودی‌ها نباشد. البته این تقسیم‌بندی، بنده استحسان است من نمی‌توانم به ضرس قاطع عرض کنم.

قرآن کریم، همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین معرفی می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾.[1]

«محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند».

با کافران زرنگی و سخت‌گیری امّا بین خودشان، مهر و محبت حاکم باشد مدارا کردن و سیره نبوی همین بوده است با مسلمان‌ها خیلی مدارا می‌کرد هیچ گناهی بالاتر از فرار از جنگ نیست که از گناهان کبیره است اما بعد از آن که فرارکنندگان از جنگ احد، آمدند، استغفار کردند. خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾.[2]

«پس از آنها درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن».

عجیب است این بعد از جنگ احد است که پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته بودند و دشمنان در آن جنگ اگر امام علی علیه السلام و ابودجّانه و یک خانم نبود، داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌کشتند، وقتی این خانم آمد نزد رسول الله و گفت که: آیا من به وظیفه‌ام عمل کردم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**انتِ خیرٌ من فلان و فلان**». حضرت به دو تا از فراری‌ها اشاره داشت فرمود: تو از آن شخص و آن شخص بهتری!! آنها رفتند و ما را تنها گذاشتند، اما تو ای زن از ما حمایت کردی!

بعد از آن که این فراری‌ها پشیمان شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد از طرف خدا که

---

۱. فتح: ۲۹.
۲. آل‌عمران: ۱۵۹.

آنها را عفو کند، یعنی ای پیامبر از حقوق خودت بگذر که مربوط به حقوق شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله است برای آنان طلب مغفرت کند که این مربوط به حقوق عمومی است برای این‌ها از خدا استغفار کن و با آنان در کارها مشورت کن که برایشان عقده نشود آنها شخصیت‌شان را نزد مردم از دست دادند حیثیت‌شان رفته، خرد شدند اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را جلو نیاورد و مشورت نکند، مردم می‌گویند ول‌شان کن.

این‌ها یک نکات ظریفی است که در آیات بیان شده و چه بسا بتوان از آنها نکات ظریف‌تری را هم استخراج کرد که خدا به آدم نورانیت عنایت کند.

برابر مطالب پیش گفته، پارسا و متقی و اساساً شیعه اهل‌بیت علیهم السلام باید در سختی و راحتی، با ثبات و دارای شخصیتی ثابت باشد؛ به این روایت دقت کنید. منهال بن عمرو می‌گوید:

«کنت جالساً مع محمد بن علی الباقر علیه السلام اذ جائه رجل فسلّم علیه فرّد علیه السّلام فقال: کیف انتم؟ یابن رسول الله!».[1]

نزد خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که فردی آمد سلام کرد و امام جواب سلامش را داد بعد هم سؤال کرد، گفت: حال شما چطور است؟ امام فرمودند: چگونه حال ما را نمی‌دانی؟ مثل ما مثل بنی‌اسرائیل است که در بین این قوم زندگی می‌کنیم که مردان آنها را می‌کشتند زنان‌شان را نمی‌کشتند بچه‌های آنها را سر می‌بریدند ما با این حالت داریم زندگی می‌کنیم.

بعد حضرت فرمود: عرب بر عجم ادعای فضیلت کرد و وقتی عجم گفت: چرا بر ما فضیلت دارید؟ عرب گفت: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از ماست! پیامبر صلی الله علیه و آله عرب است و عجم پذیرفت و باز قریش ادعا کرد که ما بر عرب فضیلت داریم و عرب گفت: چرا؟ قریش گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیله قریش است!

---

۱. بحارالأنوار: ج ۴۶، ص ۳۶۰.

بعد امام باقر علیه السلام فرمود: و ما که سزاوارتریم به این افتخار چون فرزند رسول خدا هستیم چطور شد که هیچ بهایی به ما ندادند؟

بعد راوی عرض کرد: **یابن رسول الله انّی لأحبّکم اهل البیت**؛ من شدیداً شما را دوست دارم ای اهل‌بیت امام این جمله را فرمودند که مُراد من همین جمله آخر است، فرمودند:

«فاتخّذ للبلاء جلباباً فوالله انه لأسرع الینا و الی شیعتنا من السیل فی الوادی بنا یبدو البلاء ثم بکم و بنا یبدو الرّخاء ثم بکم».[1]

«اگر دوستدار ما خاندان عترت و طهارت هستی، لباسی برای بلا و گرفتاری تهیه کن و بر تن کن؛ زیرا بلا و گرفتاری به ما و پیروان ما از سیل در صحرا و بیابان نزدیک‌تر است البته بلا از ما شروع می‌شود و بعد سراغ شما می‌آید. آسانی هم از ما آغاز می‌گردد، بعد به شما می‌رسد».

شاید فراز آخر این روایت که راحتی اول نزد ما می‌آید و بعد به شما می‌رسد اشاره باشد به حکومت جهانی حضرت بقیةالله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفداء. ان‌شاءالله

برابر این روایت، اصولاً هر که بخواهد در مسیر انبیا و اولیای الهی حرکت کند بلاء لازمه حرکت در این مسیر است، باید استوار بود و لذا گفته‌اند:

«البلاء للوِلاءِ».

«بلا برای اهل ولایت و دوستان است».

در روایت دیگر داریم که فرمود:

«البلاء اول للانبیاء ثم الأمثل فالأمثل».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۶۰.

«بلا نخست برای انبیاست بعد برای شبیه‌ترین فرد، سپس برای درجات بعدی».

مگر پیامبر گرامی اسلام نفرمود:

«ما اوذی نبیٌ مثل ما اوذیتُ».[۱]

«هیچ پیامبری به اندازه من اذّیت نشد».

فردی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، عرض کرد:

«یا علی! قال افلاطون: الأفلاك قِسیّ [یا تُسیّ] و الحوادث سهام و الأنسان هدف و الرامي هو الله فاین المفّر؟».

«یا علی! افلاطون گفته: این عالم کمان است و حوادث همچون تیرهایند و انسان هدف، تیرانداز هم خود خداست، پس راه فرار کجاست؟».

امیرالمؤمنین علیه السلام بدون یک لحظه درنگ فرمود:

«ففرّوا الی الله».

«پس به سوی خدا فرار کنید».

براستی سخنی قابل تأمل است؛ الهی هرچه گویم، فتنه از توست! تیرانداز هم خود خداست، وقتی تمام جهان کمان است، و همه حوادث تیر و خدا هم تیرانداز، کجا برویم؟ مگر این تیرانداز خطا می‌کند؟

پیامبر نشسته بودند و اصحاب هم حضور داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله یک دایره کشید، وسط دایره یک نقطه گذاشت بعد از دایره خطوطی را به نقطه وسط وصل کرد، یک خط هم کشید و آن را از دایره گذراند. بعد فرمود: بگویید این تصویر چیست؟

---

۱. بحارالأنوار: ج ۳۹، ص ۵۵.

گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌دانیم چیست؟

حضرت فرمود:

«آن نقطه وسط آدم است، این دایره، عمر محدود آدم است، این خطوطی که از دایره به نقطه وصل شده، حوادث و گرفتاری‌هاست که یکی پس از دیگری به سوی انسان حمله‌ور هستند؛ اگر این تیر نخورد، آن دیگری می‌خورد تا با یکی از این‌ها انسان از پا در می‌آید».

لذا انسان پارسا به سوی خدا فرار می‌کند. وقتی انسان به سوی خداوند فرار کرد، دیگر برایش مشکلی باقی نمی‌ماند. زیرا تیرانداز به کسی که به سوی او فرار کند، تیراندازی نمی‌کند.

مقصود از این فرار به سوی خداوند، همان «**قرب الی الله**» و «**فنای فی الله**» و مراحل عالی از کمال اولیاء خداست.

اباعبدالله الحسین علیه السلام فرمودند:

«ان اباذر کان یقول: الفقر احب الیّ من الغني و السقم احب الیّ من الصّحة فقال علیه السلام: رحم الله تعالي اباذر امّا اَنَا فاقول: مَن اتکل علی حُسن الاختیار من الله تعالی لم یتمن انه فی غیر الحال التی اختارها الله له».[1]

«همانا اباذر همواره می‌گفت: فقر نزد من از ثروت بهتر است و بیماری نزد من محبوب‌تر از سلامتی است. سپس امام فرمود: خدا اباذر را رحمت کند و اما من می‌گویم: هر کس بر حسن انتخاب خدا توکل کرد، دیگر آرزو نمی‌کند که در غیر غز آنچه خدای برای او

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۰۶ و ۱۶۱.

خواسته است، باشد».

حالت اولیای الهی چنین است که شاعر می‌گوید:

یکـی درد و یکـی درمـان پسـندد　　یکـی وصـل و یکـی هـجران پسـندد
من از درمان و وصل و درد و هجران　　پسـندم آنـچه راکـه جـانان پسـندد

در بیان دیگر امام حسین علیه السلام فرمودند:

«انـا اهـل‌بیت نسـئل الله عـزوجل فُـیعطینا فـاذا اراد مـا نکـره فیما یحب رضینا».[1]

«ما اهل‌بیت چیزهایی را از خداوند می‌خواهیم پس به ما عطا می‌کند، اما هرگاه خدا چیزهایی را اراده می‌کند که مطلوب ما نیست و آنها را نمی‌خواهیم، ما به آنچه خدا برای ما دوست دارد راضی هستیم».

این روایت به تعبیر دیگری نیز وارد شده است:

«انا اهل بیت نطیع الله عزوجل فیما یحب و نحمده فیما نکره».

«ما اهل‌بیت خـداونـد را در آنـچه دوست مـی‌دارد اطـاعت مـی‌کنیم اگر چیزی به ما رسید که خوش نداریم، خداونـد را حـمد و سـپاس می‌گوییم!».

عوامل و راه‌کارهای مؤثر در تحصیل مقام رضا و تسلیم

اکنون پرسش این است که عوامل مؤثّر در کسب رضا چیست؟ براستی چـه چـیزی می‌تواند در رسیدن مقام به تسلیم رضا، به ما کمک کند که بتوانیم تسلیم رضای خدا شویم؟ و در سختی‌ها همان قدر راضی و خشنود باشیم که در راحتی و رفاه، راضی

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۹۵؛ المناقب: ج ۴، ص ۱۶۵.

و خشنودیم.

از چند عامل عمده می‌توان نام برد:

۱ـ **حب و ارادت و عشق به خداوند**: کسی که کسی را دوست دارد رنج در راه دوست را تحمل می‌کند، مشکلات را تحمل می‌کند:

در بلاءِ هم می کشم لذّات او مات اویم مات اویم مات او

در جریان حضرت یوسف علیه‌السلام و زنان مصر، وقتی آنان به زیبایی و شکوه یوسف چشم می‌دوزند و خیره می‌شوند به جای این که ترنج را ببرند، دست خود را می‌برند، آیا کسی که در عشق الهی غوطه‌ور شد دیگر مشکلی برایش باقی می‌ماند؟

ندا آمد که دریای محبت را تلاطمهاست بگفتا: کشتی بی بادبان را لنگری دارم

امام حسین علیه‌السلام فرمود:

«من برای همه کار خودم را آماده کردم و اگر کسی، کسی را دوست دارد، باید رنج در راه دوست را تحمل کند».

۲ـ **یقین**: مشکل ما عدم یقین است اگر به پاداش‌ها و بهشت و دوزخ و رضا و خدا ایمان داشته باشیم، اگر به همه کاره بودن خدا یقین داشته باشیم، دیگر مشکلات برای ما آسان می‌شود:

تا نگردی آشنا زین پرده، رازی نشوی گوش نامحرم نباشد، جای پیغام سروش

باید یقین کرد و در یقین هم جلو رفت. می‌گویند: وقتی یقین به کمال برسد، عقل وارد صحنه می‌شود و وقتی عقل وارد صحنه شد، اتفاقاتی می‌افتد که حتی انسان باورش نمی‌شود آن وقت آنچه ناگفتنی است آن شنوی و آنچه نادیدنی است آن بینی:

اگر زمضیق جهان درگذری وسعت مُلک لامکان بینی

هرچه داری گر به عشق دهی کافرم گر جوُی زیان بینی

پس بنابراین، عشق و یقین دو عاملی است که آدم را به سوی معبود می‌کشاند و مسایل را بر انسان آسان می‌کند و مشکلات را از سر راه انسان برمی‌دارد.

اکنون این سؤال مطرح است که روش عملی ایجاد این حالات در انسان به وجود چیست؟ راه کار چیست؟ چه کنیم تا محبت و یقین خداوند در ما به وجود بیاید؟

۱ ـ ذکر و یاد بسیار خداوند: قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً﴾.[۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار».

همچنین می‌فرماید:

﴿أَلاَ بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾.[۲]

«همانا با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد».

۲ ـ توجه به غفلت و جهل خود: اگر توجه کنیم که ما چقدر کم می‌فهمیم؟ ما چقدر اطلاعات کمی نسبت به خیر و شر داریم؟ اساساً چه می‌دانیم که اکنون چه چیز برایمان خوب و چه چیز برایمان بد است؟ به این نکته واقف می‌شویم که ما خیر و شر خودمان را به درستی و به‌طور کامل نمی‌فهمیم آنگاه در مقابل خدا تسلیم می‌شویم و می‌دانیم که هرچه خداوند بخواهد، براساس حکمت است.

به یک مثال توجه کنید: گاهی بچه که کنار اجاق است به سمت آتش تمایل پیدا می‌کند، اما پدر و مادر که خیر و شرّ را می‌داند، او را از آتش باز می‌دارد، در حالی که کودک تصور می‌کند که والدین او را از خیرش باز داشته‌اند.

نمونه دیگر اگر کودک در کنار حوض آب، ماهی را ببیند، می‌خواهد برود داخل آب و آن را بگیرد، اما نمی‌داند که آب او را غرق می‌کند، اما پدر و مادر که خیر و شرّش

---

۱. احزاب: ۴۱.
۲. رعد: ۲۸.

را می‌دانند او را باز می‌دارند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد:

«محبت خدا نسبت به بنده‌اش بیشتر است یا مهر مادر نسبت به فرزندش؟ حضرت فرمود: محبت خداوند به بنده‌اش! پرسش‌گر گفت: یا رسول الله! من که حاضر نیستم بچه‌ام را به آتش بیندازم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کردند و فرمودند: خدا هم نمی‌خواهد بندگانش را به آتش بیندازد ولی در نهایت ما خودمان هستیم که خودمان را در آتش می‌اندازیم».

۳ـ توجه به عدم تغییر مشیت الهی: باید بدانیم که با عدم رضایت ما هیچ چیز عوض نمی‌شو؛ براستی آیا از عدم رضایت ما، مقدرات خدا و مشیت خدا عوض می‌شود؟ هرگز! هیچ چیز عوض نمی‌شود. مگر نمی‌دانیم:

«العبد یدبّر و الله یُقدّرِ».

«بنده تدبیر و چاره‌اندیشی می‌کند، ولی خداوند امور را تقدیر می‌کند».

به زمین یا به آسمان برویم، چه بخواهیم و چه نخواهیم، مقدّرات خدا دگرگون نمی‌شود؛ زیرا بخشی از امور در دست ماست یعنی امور اختیاری ولی باید بدانیم که بخشی از امور در دست ما نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«عرفت الله بفسخ العزائم و دخل العقود و نقض الهمم».[1]

«من خدا را از بر هم خوردن تصمیم و گشوده شدن پیمان‌ها و از

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۹، ص ۸۴.

میان رفتن همت‌ها شناختم».

یعنی از این‌که اراده و همت و تصمیم هست ولی کار انجام نمی‌شود، فهمیدم که خدا مدیر جهان هستی است دست ما نیست؛ پس بی‌خود دست و پا نزنیم و در مقابل خواسته‌های حضرت ربوبی تسلیم باشیم.

۴ـ **مطالعه احوال پیشینیان**: اگر احوالات پیشین یعنی تاریخ کسانی که این راه را قبلاً طی کرده‌اند، حوادث گذشته و احوالات آنها را به عنوان انسان‌های ماندگار برای ما آن را، بیان کرده، بخوانیم و نیز به آیات و روایاتی که در این خصوص وجود دارد توجه کنیم، بهتر به مشکلات تن می‌دهیم و بدان راضی می‌شویم و بلکه محبت و عشق به خدا پیدا می‌کنیم.

امام حسین علیه السلام در آخرین لحظه شهادت و در آخرین سخن می‌فرماید:

«صبراً علی قضائك یا ربّ لا اله سواك (لامعبود سواك) یا غیاث المستغثین».

«خدایا بر قضا و قدر تو شکیبا هستم، ای پروردگار من، خدا و معبودی جز تو نیست ای فریاد رس درخواست‌کنندگان».

در این کلام، کمال رضا و محبت است چون با کمال عشق به خدا رسید که کمال نهایی انسان است، چنین زیبا با خداوند نجوا نمود.

اَهل معرفت می‌گویند مقام رضا، تسلیم، تفویض سه مرحله است، ابتدا رضا حاصل می‌شود، سپس آدمی تسلیم می‌شود، آنگاه به مقام تفویض می‌رسد که همه کارهایش را به حضرت احدیت واگذار می‌کند.

قرآن نیز از این مقام سخن به میان آورده است:

﴿أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ﴾.[1]

«و کارم را به خدا می‌سپارم. خداست که به حال بندگان خود

---

۱. غافر: ۴۴.

بیناست».

خداوند به همه ما مقام رضا، تسلیم، تفویض و توکل بر خود را عنایت بفرماید.

آخرت‌گرایی؛ شوق به ثواب و بیم از عذاب

امام علی‌علیه‌السلام، ویژگی دیگر پارسایان را چنین معرفی می‌فرماید:

«وَلَوْلا الأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْواحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَاب، وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ».[1]

«و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتی به اندازه بر هم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت و از ترس عذاب جهنم».

اشتیاق دیدار خداوند آن قدر در پارسایان زیاد است که **امام علی‌علیه‌السلام در ادامه بیان ویژگی پارسایان می‌فرماید:**

«لولا الاجل التی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحُهُم فی اجسادهم طرفة عین شوقاً الی الثواب خوفاً من العذاب».[2]

معنای این فراز آن است که این‌قدر خوب و دلداده به خدا هستند این‌قدر دل‌های‌شان به سوی ذات حضرت بارتعالی پر کشیده است که اگر اجل‌های الهی برای آنها معین نشده بود، یک لحظه جان‌های آنها در این جسدها باقی نمی‌ماند، به دو جهت: یکی به‌خاطر ترس از عذاب الهی و دیگری به خاطر علاقه و اشتیاق به پاداش‌های ذات حضرت ربوبی، پاداش و کیفر دو جلوه از اراده الهی هستند.

در قرآن کریم هم اجل و مرگ فردی و هم اجل و مرگ جمعی مطرح شده است: ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ﴾.[3]

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.
۲. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۳۷.
۳. اعراف: ۳۴؛ یونس: ۴۹.

«برای هر امتی، اجل و زمان معینی هست».

ابن‌خلدون در مقدمه‌اش می‌گوید: همان‌طور که انسان‌ها عُمر معجّل و معینی دارند ملّت‌ها و حکومت‌ها هم عمر معجّل و معینی دارند که در سوره مختلف، آیه شریفه فوق با مختصر تفاوتی مطرح شده است.

لازم به ذکر است که اجل بر دو نوع است:

۱ ـ اجل حتمی، منجّز و قطعی.

۲ ـ اجل معلّق، غیرمحتوم و مشروط.

اصل وجود مرگ برای انسان از جمله امور محتوم و مطلق است چه بخواهیم و چه نخواهیم ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾[۱] هر نفسی، مرگ را می‌چشد. آری هرکه لباس حیات بر تن کرد، روزی این لباس را از تنش درمی‌آورند و می‌میرد.

قرآن در سوره نساء چنین می‌فرماید:

﴿أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوج مُشَيَّدَة﴾.[۲]

«هر کجا باشید؛ شما را مرگ درمی‌یابد، هر چند در برج‌های استوار باشید».

امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنانی لطیف و زیبا فرموده است:

«ایّها النّاس کل امرء لاقٍ ما یفرّ منه فی فِراره الاجلُ مساقُ النفسِ و الهربُ منه موافاتُهُ».[۳]

«هر انسانی، از آنچه فرار می‌کند، در حال فرارش با آن ملاقات می‌کند اجل همراه نفس انسان است و فرار از آن، دریافتن آن است».

---

۱. آل‌عمران: ۱۸۵؛ انبیاء: ۳۵.

۲. نساء: ۷۸.

۳. نهج‌البلاغه: خطبه ۱۴۹.

هیچ راهی برای فرار از مرگ وجود ندارد در کتب روایی آمده است که:

روزی جناب عزرائیل بر حضرت سلیمان علیه السلام وارد شد، قبل از ورود حضرت عزرائیل، یکی از یاران حضرت سلیمان وحشت زده وارد شد، حضرت سلیمان گفت: چه شده است؟

گفت: عزرائیل نگاه خاص و شگفت‌آمیزی به من کرد و من ترسیدم و به شما پناه آوردم.

حضرت سلیمان گفت: چه می‌خواهی؟

گفت: به باد امر کنید که مرا به سرزمین هند ببرد.

حضرت سلیمان این کار را کرد، وقتی عزرائیل آمد، حضرت سلیمان به او گفت: چرا آن طور به این فرد نگاه کردی؟

عزرائیل گفت: خداوند به من امر کرده بود که او را در هندوستان قبض روح کنم و من او را در اینجا دیدم، تعجب کردم و با دیده شگفتی و تعجب به او نگریستم، او ترسید.

حضرت سلیمان گفت: او از من خواست که او را به هندوستان بفرستم!!!

امام علی علیه السلام نیز فرمود: فرار از مرگ مساوی است با برخورد با مرگ، بعد حضرت فرمود:

«کَم أَطرَدتُ الاَیّامَ أَبحَثُها عن مکنونِ هذا الأمر فاَبی الله الّا اخفائه هیهات علمٌ مخزون».[1]

«مدت‌ها بود که در جستجوی کشف سرّ مرگ بودم اما خداوند، رازهای آن را پوشیده نگاه داشت. دانش مربوط به مرگ، دانشی پنهان است».

---

۱. همان.

سرّش چیست؟ امام علی علیه السلام می‌گوید: نمی‌دانم و علمش در محضر ذات حضرت احدیت است.

بوعلی سینا نیز سخن زیبایی دارد می‌گوید:

از قعر گِلِ سیاه تا اوج زُحل　　کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم، ز قید هر مکر و حیل　　هر بند گشاده شد مگر بند اجل

همه چیز راگشودم و به رمز و رازش پی‌بردم، ولی من بوعلی به رمز مرگ پی‌نبردم و عاجز شدم. گفتنی است که مرگ قابل تقدیم و تأخیر نیست:

﴿إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَيَستَقْدِمُونَ﴾.[1]

«آنگاه که زمان‌شان به سر رسید، پس نه ساعتی از آن تأخیر کنند و نه پیشی گیرند».

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَيَستَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ﴾.[2]

«پس چون اجل‌شان فرا رسد، نه می‌توانند ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش».

همین قدر در باب معاد باید مطلع باشیم که در آنجا پرده کنار می‌رود و برای همگان روشن می‌شود که همه چیز به امر خدا محقق می‌شود و همه چیز برای خداوند است و بس:

﴿و اَلأَمْرُ يَوْمَئِذ للهِ﴾.[3]

«و در آن روز فرمان از آن خداست».

اکنون پرده‌های غفلت، جهل، توهم و خیال نمی‌گذارد بفهمیم ولی در قیامت روشن می‌شود همه چیز در ید قدرت ذات حضرت احدیت است و هیچ راه فراری در

---

۱. یونس: ۴۹.　　۲. اعراف: ۳۴؛ نحل: ۶۱.
۳. انفطار: ۱۹.

آنجا وجود ندارد.

باز مولا علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«لا عن قبیحٍ یستطیعون انتقالاً و لا فی حسنٍ یستطیعون ازدیاداً».[۱]

«نه از کار زشت می‌توانند انتقال یابند و نه کار نیکی را می‌توانند بیفزایند».

یعنی آن قدر در معاد کارها ضابطه‌مند انجام می‌شود که هیچ کس نمی‌تواند اعمال زشتی را که انجام داده، تغییر دهد و کسی هم نمی‌تواند بر حسناتش چیزی بیفزاید.

در برخی از خطبه‌ها عبارت زیبای حضرت علی علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمودند:

«الیوم عمل و لا حساب و ان غداً حساب و لاعمل».[۲]

«امروز، روز کار است و حسابی در کار نیست و فردا (قیامت) حسابرسی است ولی عمل فایده‌ای ندارد».

در دنیا خیلی از آدم‌های بازیگر، خودشان را جای آدم‌های ساده جا می‌زنند، چون اینجا و اکنون حساب و کتابی نیست. همچنین به آنها هم که خیلی کار خوب می‌کنند، پاداشی مناسب آنها داده نمی‌شود، بلکه گاه متهم می‌شوند و چوب هم می‌خورند!!

براستی اگر امام حسین علیه‌السلام با یزید مقایسه شوند؛ امام حسین علیه‌السلام در دنیا چه پاداشی گرفته و یزید چه مجازاتی شده است؟ روشن می‌شود که در دنیا نه امام حسین علیه‌السلام حقیقتاً به ثواب عملش رسیده است و نه یزید به جزای اعمالش رسیده

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۳، ص ۹۹، خطبه ۲۳۴.

۲. کافی: ج ۸، ص ۵۸؛ شرح نهج‌البلاغه: ج ۲، ص ۳۲۰، خ ۴۲.

است، سه سال خلافت کرد و مُرد و از دنیا رفت و امام حسین علیه السلام هم زیر چکمه‌ها و زیر سم اسبان دشمنان بدنش قطعه قطعه و پاره پاره شد و به شهادت رسید.

براساس «**الیوم عمل و لاحساب**» که امروز، روز عمل است و حسابی نیست در دنیا نه خوبان تشویق و نه انسان‌های بد تنبیه و توبیخ می‌شوند، یعنی مطابق اعمال خود هیچ کدام به پاداش یا مجازات خود نمی‌رسند. اما قطعاً فرداکه فقط روز حساب است و جای عمل نیست، نه بدی را می‌شود تغییر داد و نه خوبی را می‌شود زیاد کرد، هرچه هست همان است که انسان در اینجا آماده کرده است.

پس نسبت به معاد کافی است که به آنچه اتفاق خواهد افتاد، توجه داشته باشیم. به همین جهت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از نماز عشاء سه مرتبه به نحوی که همه صدای او را می‌شنیدند در مسجد کوفه با صدای بلند فریاد می‌زدند:

«ایها الناس! تجهّزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل».[1]

«ای مردم! ای مردم! خودتان را تجهیز و آماده کنید، خدایتان شما را رحمت کند؛ در میان شما فریاد کوچ کردن را برآورده‌اند».

و در آخر می‌فرمود:

﴿فان خیر الزّاد التقوی﴾.[2]

«همانا بهترین توشه، تقوا است».

پس نسبت به معاد و زاد و راحله برداشتن برای آن روز باید دغدغه داشته باشیم.

شوق به ثواب، ترس از کیفر

امام علی علیه السلام راز اشتیاق پارسایان به آخرت و مرگ را چنین بازگو نموده‌اند:

«شوقاً الی الثواب و خوفاً من العقاب».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۱۷۲.

۲. بقره: ۱۹۷.

«به خاطر اشتیاق به ثواب و به دلیل ترس از عقاب».

از این روحیه با عنوان خوف و رجاء یاد می‌شود.

برابر روایات، مؤمن بایستی خوف و رجایش مساوی باشد. یعنی ترس و امیدش به اندازه هم باشد. به گونه‌ای که اگر این دو را در ترازو بگذاریم در یک کفه خوف و در کفه دیگر رجاء، هیچ طرف بر دیگری سنگینی نکند، و به اندازه هم باشند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران؛ نور خیفه و نور رجاء لو وُزِنَ هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا».[1]

«هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در دل او دو نور است: ۱ـ نور ترس و خوف از خدا؛ ۲ ـ نور امید به ذات حضرت احدیت، اگر این دو را با هم بسنجند، هیچ کدام بر دیگری سنگینی نمی‌کند».

از سوی دیگر؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«المؤمن بین خوفین، خوف ما مضی و خوف ما بقی».[2]

«مؤمن بین دو ترس زندگی می‌کند، ۱ ـ ترس برآن چه گذشته است؛ ۲ ـ ترس بر آن چه باقی مانده است».

ترس بر گذشته همانند این که هراسان است که چرا عمر من تلف شد و کاری نکردم، ترس دارد که عمر تلف شده در روز قیامت مورد باز خواست قرار بگیرد و ترس بر آینده، مثل این که درآینده عمر من صرف چه کاری می‌شود؟ آیا در مسیر خدا روزگار می‌گذرانم یا خدایی ناکرده در مسیر شیطان قرار می‌گیرم؟

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۶۷.
۲. مستدرک: ج ۱۱، ص ۲۲۶.

امام صادق علیه السلام در مصباح الشریعة فرمودند:

«الخوف رقیب القلب و الرجاء شفیع النفس».[۱]

«ترس، مراقب و دیدبان دل است و امید به رحمت حق، همراه و شفیع نفس است».

برابر این حدیث، ترس و خوف، مانند فرشته‌ای که بر آدم موکل است و همه خوبی و بدی‌ها را می‌نویسد مراقبت می‌کند، خوف نیز نوعی از مراقبت را از انسان دارد؛ ولی رجاء دل را آرامش می‌دهد، کمک و یاری می‌کند. بدینسان خوف، انسان را از گناه و عصیان باز می‌دارد و رجاء، انسان را به انجام اعمال صالحه تشویق می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«و بموت النفس تکون حیاة القلب و بحیاة القلب البلوغ الی الإستقامة و مَن عَبَدالله علی میزان الخوف و الرّجاء لا یضل و یصل الی مأموله».[۲]

«و با مرگ نفس، قلب حیات پیدا می‌کند و با حیات قلب، آدمی به استقامت بار می‌یابد. هر که خدا را براساس خوف و رجا عبادت کند، گمراه نمی‌شود و به آرزویش [که همان رضای ذات حضرت احدیت است] می‌رسد».

اگر کسی بخواهد زنده‌دل باشد، اول باید دیو و هیولای نفس را بکشد، نفس را از

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۳۹۰؛ مصباح الشریعة: ص ۱۸۰، باب ۸۵. بعضی خواستند به سند کتاب مصباح خدشه وارد کنند اما امام خمینی رحمه الله به سندش تکیه می‌کردند و خیلی از بزرگان ما روی مصباح الشریعة تکیه می‌کردند. در مصباح الشریعة درس و بحث و سرّ و اسراری هست که امام صادق علیه السلام با یکی از اصحاب بزرگ و واصل در میان گذاشته است، سیاق سایر احادیث را هم ندارد و آن عارف، فضیل بن عیاض است؛ فضیل که اول از قطاع الطریق و سارق بود اما وقتی توبه کرد، حقیقتاً توبه کرد و راه عرفان را پیش گرفت و از عرفای بزرگ و از اصحاب سرّ امام صادق علیه السلام قرار گرفت و این بیانات را حضرت با او در میان گذاشتند.

۲. مستدرک: ج ۱۱، ص ۲۲۶.

پا در بیاورد وگرنه نفس نمی‌گذارد که قلب زندگی کند و حیات قلب را به خطر می‌اندازد. به واسطه حیات قلب است که انسان به بلوغی و سرحدی می‌رسد که می‌تواند در مقابل نفسانیات مقاومت کند. لذا انسان‌های مؤمن، خوف و رجاء سر تا سر وجودشان را می‌گیرد و آنان را دلباخته به خدا نموده و دل آنان را از دنیا و تعلقات مادی آزاد می‌سازد و اساساً دلبستگی به دنیا پیدا نمی‌کنند، زبان حال آنهاست:

چنین قفس نه سزای منِ خوش‌الحان است روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

ابی‌حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

«ارج الله رجاءً لا یجرئكَ علی معصیة و خف الله خوفاً لا یؤیِسُك من رحمته».[1]

«چنان امید به خدا داشته باش که به تو جرأت انجام گناه ندهد و چندان از خداوند بترس که تو را از رحمت الهی مأیوس نسازد».

برخی از تعابیر همانند «همه غرق گناهیم و یک حسین داریم»، غلط است زیرا حسین، امام است ولی گناه، گناه است و منِ گنهکار هم مسئول گناهان خودم هستم. با این تعابیر نمی‌شود حرکت دینی درست کرد این روش همان سبک و سیاق مسیحی‌هاست که می‌گویند:

«مسیح کشته شد تا گناه ذاتی انسان‌ها بخشوده شود و انسان‌ها به بهشت بروند».

هرگز! چنین چیزی وجود ندارد. امام حسین علیه السلام پاداش خودش را در مقابل شهادت دریافت می‌کند و هر گناهکاری هم به مجازات خود در مقابل گناهی که مرتکب شده خواهد رسید.

کدام آموزه صحیح دینی گفته است که: امام حسین علیه السلام کفّاره گناهان ماست؟!

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۱۷.

این‌گونه تعابیر تنها از آدم‌های جسور و بی‌اطلاع سر می‌زند و همانند روش غلطی است که در میان برخی از مسیحیان معمول شده که به کلیسا برویم و گناهان را با پاپ و کشیش در میان بگذاریم، پاپ ما را عفو می‌کند و می‌بخشد.

می‌گویند یک اصفهانی رفت پیش پاپ و گفت: جناب پاپ! همه بهشت می‌خرند من خریدار جهنّم هستم؛ این پول را بگیر و جهنم را به من بفروش! خوب پاپ هم فروخت و جهنّم را به این اصفهانی داد، این اصفهانی زرنگ به درب کلیسا آمد و به هر کس که می خواست پیش پاپ برود و بهشت بخرد، می‌گفت: بیخودی نروید من جهنّم را خریده‌ام و هیچ کدام‌تان را راه نمی‌دهم! و جای دیگری هم در قیامت بین بهشت و جهنّم نیست! لذا چاره‌ای ندارند جز این که بهشت را به شما بدهند!!

باید دقت کنیم هیچ کس نمی‌تواند فرد جهنّمی را بهشتی و انسان بهشتی را جهنّمی کند؛ مگر اراده حضرت حق و توبه و جبران و بازگشت حقیقی خود آن فرد. شفاعت هم که گفته شده و حق است، به اذن خداوند صورت می‌پذیرد:

﴿مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ﴾.[1]

«کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟».

شفاعت به معنی جفت شدن، کمک کردن، همراه شدن است، پس باید بین شفیع و کسی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد، یک سنخیّتی باشد، هیچ وقت شفیع با کسانی که سنخیت نداشته باشند، جفت و همراه نمی‌شود.

مرحوم فلسفی رحمه الله در مسجد جامع سید عزیزالله بازار قبل از انقلاب در ماه رمضان منبر می‌رفت، من قم بودم و به خاطر آقای فلسفی این ۳۰ روز را به تهران آمدم و ایشان بحث معاد را مطرح می‌کرد که خیلی استفاده کردم. مرحوم فلسفی مثالی می‌زد که اگر عدس را به هنگام پخت با ماش یا برنج مخلوط کنی، سنخیت دارد، اما با سنگ‌ریزه سنخیتی ندارد و قابل مخلوط شدن نیست.

---

۱. بقره: ۲۵۵.

وقتی به حضرت عرض کرد: آیا فردای قیامت از من شفاعت می‌کنی؟ فرمود: آری! سعی کن انسان محشور شوی، تا بتوان از تو شفاعت کرد! چون روز قیامت، روز تجسم عمل است؛ یعنی هر کسی با واقعیت‌های عملی خودش محشور می‌شود، اگر انسان، محشور شویم امکان شفاعت هست ولی هرگز پیامبرﷺ نمی‌گوید: خدایا! این سگ را، این میمون را، این روباه را به من ببخش. باید دقت کرد.

به همین جهت حضرت فرمود که به‌گونه‌ای امید داشته باش که جرأت بر معاصی خدا پیدا نکنی:

«و خف الله خوفاً لا يُؤيِسُك من رحمة».[۱]

«در حدی از خدا ترس داشته باش که از رحمتش مأیوس نشوی».

در هر وضعیت که هستی، مبادا بگویی هیچ فایده‌ای ندارد، من بیچاره و بدبختم، کی خدا مرا با این همه گناه می‌بخشد؟ این یأس است. امام صادقؑ فرمود:

«كان فيما اوصى به لقمان لابنه، ان قال: يا بُنيّ! خف الله خوفاً لو جئته ببرّ الثقلين خِفتَ ان يعذبك الله و ارج اللهَ رجاءًا لو جئته بذنوب الثقلين، رجوت ان يغفر الله لك».[۲]

«از سفارشات حضرت لقمان به فرزندش این بود که به او می‌فرمود: ای فرزندم! ۱ ـ از خدا به گونه‌ای بترس که اگر همه اعمال خوب جن و انس را همراه داشته باشی، باز ممکن است خداوند تو را عذاب بکند؛ ۲ ـ به قدری به خدا امید داشته باش که اگر همه گناهان و خطاهای جن و انس را آورده باشی، باز امید داشته باشی که خدا تو را ببخشد».

---

۱. وسائل الشيعة: ج ۱۵ ، ص ۲۱۷ .

۲. همان.

البته باید بدانیم که ترس از این است که اگر خدا براساس عدلش عمل کند، و بخواهد با دقت به حساب ما رسیدگی کند همه ما جهنّمی هستیم، در این هیچ تردیدی نیست! لذا باید واقعاً ترسید، براستی چی داریم که روز قیامت عرضه کنیم؟ این نمازها، این روزه‌ها؟ آن هم در مقابل نعمت‌هایی که توان شمردن آنها را نداریم!

﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لاَ تُحْصُوهَا﴾.[۱]

«و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآوردید».

یک بیماری کوچک عارض می‌شود آدمی فلج می‌شود، نمی‌داند چه کار کند؟ خداوند این همه نعمت را که یکی از آنها سلامتی است بدون منت به ما داده است. اگر فردای قیامت بپرسد با نعمت‌های من چه کردید؟ چه جوابی داریم؟

قهراً دست‌مان خالی است. پس اگر به عدلش رفتار کند، همه جهنمی هستیم! باید خیلی بترسیم، ولی در عین حال، امید به لطف و کرم و فضل خداوند همچنان باید باقی باشد. اگرچه پاسخ به پرسش الهی سخت است چرا که اگر به عدالت رفتار کند، جهنمی می‌شویم و امّا از آن طرف لطف و عنایت از خدایی است که:

﴿وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.[۲]

«و او مهربان‌ترین مهربان‌هاست».

یعنی از خود انسان نیز به خود او مهربان‌تر است!! طبق برخی از روایات از صد درجه مهر و محبت خدا، یک درجه را بین همه آدم‌ها توزیع کرده، ولی نود و نه تای دیگر نزد خود اوست.

برابر روایتی در روز قیامت خداوند به انبیا می‌گوید: شفاعت کنید! به معصومین می‌گوید: شفاعت کنید! به علما و به شهداء و حتی به مؤمنین می‌گوید: شفاعت کنید و همه که شفاعت می‌کنند، اگرچه جمع زیادی را به بهشت می‌برند اما باز هم خیلی، جهنمی باقی می‌مانند که خداوند به لطف و کرم خود به آنان می‌فرماید: به بهشت بروید چون من از همه مهربان‌ها، مهربان‌ترم.

---

۱. ابراهیم: ۳۴.
۲. یوسف: ۶۴، ۹۲؛ انبیاء: ۸۳.

انس بن مالک از خدمتگزاران پیامبرﷺ است که چون در محضر آن حضرت بوده، روایات زیادی نقل کرده است. وی در روایتی می‌گوید:

مردی از انصار مریض شد.

«فاتاه النبی یعوده فوافقه و هو فی الموت فقال: کیف تجدك؟ قال: اجدنی ارجو رحمة ربّی و اتخوف من ذنوبی فقال: ما اجتمعتا فی قلب عبدٍ فی مثل هذا الموطن الاّ اعطاه الله رجائه و آمنه خوفه».[1]

«پیامبرﷺ از ایشان در حالی عیادت کردند که او در حال مرگ بود. پیامبرﷺ فرمود: خود را چگونه می‌یابی؟ مرد انصاری عرض کرد: می‌یابم خود را در حالی که به رحمت پروردگارم امیدوارم و از گناهانم می‌ترسم!

حضرت فرمود: در قلب هیچ بنده‌ای این حالت در لحظه مردن جمع نمی‌شود، مگر این که خدای تبارک و تعالی آنچه امید دارد به او عنایت می‌کند، و او را از آنچه که از آن می‌ترسد، ایمن می‌کند».

یعنی اگر خوف و رجاء در دل انسان جمع شد، یقین بداند خدا او را مشمول عنایت خودش قرار می‌دهد.

از امیرالمؤمنین‌ؑ نیز نقل شده که فرمود:

«ان المؤمن لایصبح الا خائفاً و ان کان محسناً و لا یُمسی الاّ خائفاً و ان کان محسناً لأنّه بین امرین، بین وقتٍ قد مضی لایدری ما الله صانع به و بین اجل قد اقترب لایدری ما یصیبه من الهلکات».[2]

---

۱. مستدرك: ج ۲، ص ۱۱۸.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۲۲.

«مؤمن صبح نمی‌کند مگر این که می‌ترسد اگرچه نیکوکار باشد و شب نمی‌کند مگر این که باز می‌ترسد هرچند که نیکوکار باشد. چون او بین دو چیز قرار دارد: زمانی را که از دست داده و نمی‌داند این زمانی را که از دست داده خدا با او چه می‌کند؟ ۲ ـ زمانی که باقی مانده است و نمی‌داند که در آینده چه مهلکاتی به او وارد خواهد شد؟».

لذا همواره آدمی باید بین بیم و ترس از یک سو و امید و رجاء از سوی دیگر زندگی خود را بگذارند.

مردی نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره قیامت و وضعیت آن و بررسی پرونده‌ها در آن صحبت می‌کرد. همه ناراحت بودند و گریه می‌کردند. این مرد عرب گفت: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرمائید فردای قیامت سر و کار ما با کیست؟ این حساب‌ها چه می‌شود؟ و خلاصه چه کسی از ما حساب می‌کشد؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: با خداوند.

می‌گویند مرد عرب خندید و گفت: مشکلی نیست با خداوند کریم کار مشکل نیست.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رو به اصحاب کرد و فرمود: «**لقد فَقَهَ الرجل**» مرد عرب خوب فهمیده است!

براستی اگر سر و کار با خدا باشد که هست، ان‌شاءالله بزرگواری و لطفش شامل حال همه ما می‌شود.

تجلی شکوه و عظمت خداوند در جان پارسایان

امام علی علیه‌السلام در توصیف پارسایان می‌فرماید:

«عَظُمَ الخالِقُ فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم».[1]

«خدا در جانشان بزرگ تجلّی یافته پس دیگران در چشمان او کوچک مقدارند».

عظمت و حقانیت و حب خدا، متقین را در خود غرق کرده. لذا به دنیا و جلوه‌های فریبنده آن از یک سو و به جلال و شکوه انسان‌ها و طاغوت‌ها توجهی ندارند، بلکه چون همه توجه آنان به ذات حضرت احدیت است، همه افراد و اشیاء غیر از خداوند در نگاه آنان کوچک و صغیر جلوه گر می‌شود.

شهود و توجه به بهشت و جهنم

امام علی علیه‌السلام در ادامه توصیف پارسایان می‌فرماید:

«فَهُمْ وَالْجنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيها مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآها، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ».

«بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به‌سر می‌برند و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند».

به عنوان نمونه، وقتی نگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زید افتاد، فرمود: **کیف اصبحت؟** چگونه صبح کردی؟ [چرا این گونه‌ای؟!] زید پاسخ می‌دهد: **اصبحت موقنا**؛ صبح کردم در حال یقین.

پیامبر از او نشانه یقین را می‌پرسد و او در پاسخ می‌گوید:

«گویا بهشت و جهنم را می‌بینم».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم شگفت‌زده می‌شود وقتی سخن به‌نتیجه می‌رسد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او می‌فرماید: «**ابصرَت**».

«تو بصیرت پیدا کرده‌ای خودت را در همین حال نگه‌دار!».

برابر این فراز، باید با تمام وجود به آخرت و پاداش و کیفر و بهشت و جهنم توجه داشت؛ به‌گونه‌ای انسان خود را در درون بهشت و یا جهنم احساس کند تا به خوبی‌ها رغبت پیدا کند و از بدی‌ها بگریزد!

البته این شهود و توجه، نتیجه و اثر تجلّی جلال و عظمت خداوند در نگاه پارسایان است. لذا امام علی علیه‌السلام آن را با «ف» که در زبان عربی، نتیجه را می‌رساند، در ادامه جمله قبل آورده‌اند.

قلب اندوهگین!

امام علی علیه‌السلام در ادامه توصیف پارسایان می‌فرماید:

«قلوبهم محزونة».

«دل‌های پرهیزکاران اندوهگین است».

این فراز از خطبه سؤال برانگیز است؛ زیرا در آیات قرآن آمده است که خدا به مؤمنان و پارسایان مجاهد بشارت می‌دهد که حزن و اندوه و غم نداشته باشید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاَئِكَةُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾.[1]

«در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان برآنان فرود می‌آیند و می‌گویند: هان بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید».

---

۱. فصلت: ۳۰.

همچنین خداوند به صراحت فرموده است:

﴿وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُم مُؤْمِنِينَ﴾.[۱]

«و سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید اگر مؤمنید».

پس چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این خطبه یکی از صفات متقین را داشتن دل‌های محزون و پر از غم و اندوه معرفی می‌کند؟

اوّلاً باید بدانیم که حزن در متون و آموزه‌های اصیل اسلامی ریشه دارد هم در قرآن و هم در بیان اهل‌بیت علیهم‌السلام ، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام، اما علت و یا علل حزن پارسایان چیست؟ براستی چرا پارسایان غم و اندوه دارند؟

علل و عوامل غم و حزن پارسایان عبارتست از:

الف) دغدغه پاسخ‌گویی به هنگام لقای الهی: قرآن کریم در تبیین نوع غم و اندوه مؤمنان پارسا می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾.[۲]

«و کسانی که آنچه را به آنان داده شده، در راه خدا می‌دهند، در حالی‌که دل‌های‌شان ترسان است که به سوی پروردگارشان باز خواهند گشت».

مؤمنین کسانی هستند که آنچه را دیگران انجام می‌دهند، انجام می‌دهند؛ مال‌شان را در راه خدا انفاق می‌کنند، آنچه وظیفه‌شان هست آن را انجام می‌دهند، امّا در عین حال، دل‌های‌شان متأثر و ناراحت و محزون است به خاطر آن‌که به سوی پروردگار برمی‌گردند و باید پاسخ‌گوی افکار و اخلاق و کردار خود باشند.

---

۱. آل‌عمران: ۱۳۹.
۲. مؤمنون: ۶۰.

برابر روایات امام صادق علیه السلام از پدرانش از امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«ان المؤمن لایصبح الاّ خائفاً و ان کان محسناً و لایمسی الاّ خائفاً و ان کان محسناً لأنه بین امرین وقتٍ مضی لایدری من لا صالح به و بین اجل قد اقترب لایدری ما یصیبه من الهلکات».[1]

مؤمن وقتی شب را به صبح می‌آورد، در حال ترس و حزن و غم و لو این که کار بدی انجام نداده بلکه کارها خوب انجام داده، چرا؟ بدان جهت که مؤمن وقتی را از دست داده و نمی‌داند، آیا کارهایی که در وقت از دست رفته انجام داده است مورد رضایت خدا بوده یا نه؟ و بین زمانی که در آینده دارد باز نمی‌داند به چه گرفتاری‌هایی دُچار خواهد شد؛ لذا همواره خائف و محزون است.

در نهج‌البلاغه در کلمه قصار ۳۲۵ می‌فرماید:

«بشره فی وجهه، حزنه فی قلبه».

«مؤمن، خوشی و سرورش در صورت او آشکار است اما غم و اندوهش در قلب او نهفته است».

ب) کوچک دیدن خود در پیشگاه خدا: هرچه مؤمن و متّقی همواره کار خوب انجام می‌دهد ولی در مقابل الطاف بی‌کران الهی خود را مقصر و کوچک می‌بیند؛ متّقین معمولی که جای خود دارند، حضرت سیدالساجدین علیه السلام وقتی نماز می‌خواند چنان گریه می‌کرد که جابر بن عبدالله را واسطه قرار می‌دهند که به حضرت بگوید: یک مقدار کمتر آه و ناله کند. جابر خدمت حضرت می‌رود و پیام را می‌گوید؛ حضرت می‌فرماید: نماز من کجا و نماز جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام کجا؟

این حالت آن بزرگواران بود که چون خود را در پیشگاه خداوند مقصر و کوچک می‌بینند نه طلبکار! با چندان عبادت، بازهم گریه و عذرخواهی!! یکی از مشکلاتی که ما

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۲۲؛ ترتیب الامالی: ج ۶، ص ۲۱۵.

داریم آن است که وقتی کار خوب انجام می‌دهیم مثلاً اگر یک بار نماز شب بخوانیم، فردا صبح انتظار داریم که حداقل جبرئیل بر ما نازل شود و بشارت بدهد که دیشب کارهایت مورد عنایت خدا بود؛ یعنی برای ما انجام یک کار خوب این قدر مهم جلوه می‌کند در حالی که یکی از اوصاف مؤمن این است که کارهای خوب خودش را کوچک و کارهای کوچک دیگران را بزرگ بشمارد. اگر این حالت را پیدا کند خوب است.

شنبه گذشته در ملاقاتی که مقام معظم رهبری با مسئولین داشتند، نکته ظریفی را فرمودند:

«خدا خیلی لطف کرده و خیلی چیزها به دست آمده اما غرّه نشویم».

ولی متأسفانه گاهی ما یک کار خوب می‌کنیم، خیلی غرّه و مغرور می‌شویم و اجر خودمان را با مغرور شدن از دست می‌دهیم.

ج) مواجه شدن با لجاجت و هدایت ناپذیری مردم: یکی از از اموری که مؤمنین و پارسایان را محزون می‌کند، تحجّر و لجاجت مردم است. آنها تلاش می‌کنند یک آدم را با وظایفش آشنا کنند ولی او نمی‌پذیرد. برابر این حقیقت است که این روزها مدیران متعهد نظام مقدس جمهوری اسلامی، بیشترین رنج را می‌برند زیرا با برخی از افراد بی‌تفاوت و مسئولیت‌ناپذیر مواجهند که از انقلاب طلبکارند.

متنبی یکی از شعرای عرب است؛ شاید بتوان گفت قوی‌ترین شاعر عرب در بخشی از شعر است. وی می‌گوید:

«وقتی روح بزرگ شد، بدن خسته می‌شود و با این روح بزرگ نمی‌تواند خودش را هماهنگ کند».

یاد کنیم از شهید والا مقام، شهید چمران وقتی مجروح شده بود، می‌گفت: ای بدن! چند ساعت دیگر مرا کمک و همراهی کن، من برای همیشه رهایت می‌کنم!

وقتی روح بزرگ و پر تحرک بود ولی جسم توان همراهی نداشت، خیلی روح زجر می‌کشد.

مؤمنین و متقین حالت تجرد دارند، یعنی بعد روحانی آنها قوی و نیرومند است وقتی جامعه را بی‌جان و مسئولیت مشاهده می‌کنند، دل‌شان می‌خواهد که دیگران هم حرکتی بکنند ولی آنها ایستاده‌اند. لذا حزن و غم آنها را فرا می‌گیرد این اندوه به‌خاطر عدم تحرک و پذیرش دیگران است، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود در این زمینه آن قدر جلو رفته که خداوند به او می‌فرماید:

﴿مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾.[1]

«قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی».

ای پیامبر! قرآن را بر تو نازل نکردیم که این همه خودت را به مشقت بیندازی همچنین قرآن در وصف آن حضرت می‌فرماید:

﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.[2]

«به هدایت شما حریص؛ و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است».

یعنی نسبت به هدایت شما حرص و آز داشت و وقتی نمی‌پذیرفتند، غصه می‌خورد.

حضرت از طائف که برگشته بود، خیلی غم و غصه داشت. امّا وقتی در پای انگور یا درخت دیگر یا سایه دیوار شخصی مسلمان می‌شد، همه خستگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفع می‌شد چون یک موفقیتی را برای هدایت مردم به دست آورده بود. آری پارسایان محزون هستند که چرا مردم با خدا آشتی نمی‌کنند؟ چرا لجاجت می‌کنند؟ چرا هدایت را نمی‌پذیرند؟

چنان‌که متقین وقتی می‌بینند که مردم غرق مسائل زودگذر مادی هستند و به مسائل مهم اخروی هیچ توجهی ندارند، خیلی غصه می‌خورند.

---

۱. طه: ۲.
۲. توبه: ۱۲۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی در جنگ صفین، کفشش را وصله می‌کند و ابن‌عباس در خدمت آن حضرت است، می‌فرماید: ابن‌عباس این کفش وصله‌دار من در نظر شما چقدر ارزش دارد؟

ابن‌عباس گفت: آن زمانی که نو بود، خیلی ارزشی نداشت، حالا که پاره شده و آن را وصله می‌کنی، قطعاً ارزشی ندارد.

امام فرمود: این کفش به نظر من ارزشش بیشتر است از حکومت بر شما، مگر این که بتوانم حقی را اقامه نمایم و باطلی را کنار بزنم.

بدینسان فرو رفتن افراد در منازل مادی و عدم توجه آنان به جهات اخروی، انسان‌های عارف و متقی را محزون می‌کند که چرا مردمان به محل موقت این همه می‌پردازند، امّا به محل دائمی خودشان هیچ توجهی ندارند؟

شاید ذکر این عوامل علت «**قلوبهم محزونه**» را روشن کرده باشد.

در مصباح الشریعة که در بالا اشاره شد فرمود: «**الحزن من شعار العارفین**» بعد بیان می‌کند که چرا؟

«**لکثرة واردات الغیب علی سرائرهم و طول مباهاتهم تحت ستر الکبریاء**».

«برای فراوانی واردات غیب بر باطن آنان و طولانی بودن مباهات آنان در ذیل پوشش کبریاء».

چون متقین به جهات مختلفی توجه دارند، لذا مشکلاتی به آنها حمله می‌کند که به دیگران نمی‌کند.

دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری

کسی که متقی نیست این مسائل (واردات قلبی) را نمی‌فهمد. اما آنهایی که عارفند و واقع‌بین و ریزبین، خوب می‌فهمند. لذا غم‌ها و غصه‌ها بر آنها وارد می‌شود. امام علی علیه السلام که گریه می‌کرد؛ برای از دست رفتن خلافت گریه نمی‌کرد، گریه‌اش برای

آن بود که می‌دید زحمات طاقت‌فرسای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد از بین می‌رود و برای مردم گریه می‌کرد که راه درست و خوب را رها کرده‌اند و راه غلط را در پیش گرفتند.

د) یافتن حقیقت یا معرفت فقر ذاتی: حضرت فرمود:

«و المحزون ظاهره قبض و باطنه بسط، یعیش مع الخلق عیش المرضی و مع الله عیش القربی».[۱]

«انسان محزون ظاهرشان گرفته است اما باطن‌شان باز است. با مردم همانند کسی که مریض است زندگی می‌کند. اما نسبت به خدا همانند نزدیکان به ذات اقدس احدیت زندگی می‌کند».

از ربیع بن خصیم یا خواجه ربیع که در مشهد مدفون است، سؤال شد: چرا این قدر غمناک و مهمومی؟

گفت: برای این که من مطلوبم و طلبکارهایی هستند که همواره از من طلب‌شان را می‌خواهند و منظورش همان عبارتی را که امام حسین علیه السلام دارند هست که فرمود:

«خدا از من تکالیفش، پیامبر صلی الله علیه و آله از من اجرای سنّتش، عزرائیل و قابض الأرواح هم از من جانم را می‌خواهند!!».

امام صادق علیه السلام از اجدادش آن را چنین نقل می‌فرماید:

«سُئل الحسین بن علی علیه السلام فقیل له: کیف اصبحت یابن رسول الله؟ فقال الحسین علیه السلام: اصبحتُ و لِيَ ربٌّ فوقي و النار امامي والموت یطلبني والحساب محدق بی و انا مرتهنٌ بعملی لا اجد ما احب و لا ادفع ما اکره و الأمور بید غیری فان شاء عذّبنی و ان شاء عفا عنّی فایّ فقیر اَفْقَر منّی».[۲]

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۹، باب ۹۷ الحزن.
۲. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۱۶.

«از امـام حسـین علیه‌السلام سـؤال شـد کـه شب را چگـونه صبح کـردید؟ فرمود: صبح کردم در حالی که خالق و پروردگار من بالای سرم و آتش پیش رویم و مرگ هم مرا مطالبه می‌کرد و حساب هم تیزبینانه به من می‌نگریست (تا رسیدگی کنند) و من هم در گرو اعمال خـودم بـودم، آنچه را دوست دارم، نمی‌یافتم. نمی‌توانستم آنچه را که دوست نـدارم از خودم دفع بکنم و کارها در دست غیر مـن بـود، اگـر او بـخواهـد مرا عفو می‌کند و اگر بخواهد عذابـم مـی‌کند. پس چـه کسـی از مـن فقیرتر است؟!».

براستی اگر انسان خودش را در این حالت بنگرد، محزون نمی‌شود؟ آیا حزن بر او غلبه نمی‌کند؟

این همان حالتی است که ام‌سلمه در مورد اوج آن معرفت و حالت می‌گوید: شب بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حجره من بود و پاسی از شب گذشته بود، بلند شدم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نیافتم، سراغش رفتم که ببینم نبی‌مکرم اسلام کجا رفته است؟ وقتی او را تعقیب کردم، دیدم در زاویه اطاق در حال سجده است و شانه‌های حضرت می‌لرزید، صدا و نفس او در گلو گرفته، بغض گلویش ترکیده و گریه می‌کند. در مناجاتش می‌فرمود:

«الهی لا تکلنی الی [علی] نفسی طرفه عین ابداً».

«مـعبودم! هـرگز مـرا بـه انـدازه یک چشـم بـرهم زدن بـه خـودم وا نگذار!».

وقتی مناجاتش تمام شد، گفتم: یا رسول الله! شما پیامبر خدائید و خدا خودش وعده داده که گذشته و آینده شما را مورد عنایت قرار دهد، چرا این‌گونه گریه می‌کنید؟ حضرت فریاد زد:

«ام‌سـلمه! یک لحـظه خـدا بـرادرم یـونس را بـه خـود وا گـذاشت، چه بلایی به سرش آمد و من در مقابل خدا این حالت را دارم که خدا من را به خود وا نگذارد».

هـ) ترس از بدی عاقبت: یکی از عللی که باعث می‌شود متّقی حزن داشته باشد این است که نکند لطف خدا از او گرفته شود و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی می‌فرماید[۱] **شیّبتنی هود**؛ سوده هود مرا پیر ساخته است. بدان دلیل که در این سوره به من فرمان استقامت داده شده است:

﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾.[۲]

«پس همان‌گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن».

هرچه مقاومت می‌کند نمی‌داند آن مرحله‌ای از مقاومت که خدا فرموده، انجام شده یا نشده است؟ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به همین خاطر محزون است.

پس مؤمنین و متقین هیچ‌گاه نه تنها از خدا طلبکار نیستند؛ بلکه همیشه خودشان را مقصر می‌دانند.

یکی از مشکلات زمان این است که اگر افرادی دو بار پشت سر فردی نماز جماعت بخوانند از آن امام جماعت طلبکار می‌شوند!! اگر انسانی در اداره وظیفه خودش را انجام داد از رئیس اداره طلبکار می‌گردد، گویا نه خدایی و نه پاداشی و نه ثوابی در کار است! فکر می‌کنند همه چیز عاجل است نه آجل یعنی پاداش‌ها در همین جاست در حالی که در قرآن می‌خوانیم:

﴿قُل لاَ تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلاَمَكُم بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾.[۳]

«بگو: اگر راست می‌گوئید، اسلام خود را بر من منت نگذارید؛ بلکه خداوند بر شما منّت می‌نهد که شما را به ایمان هدایت نموده است».

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۱۷۲.
۲. هود: ۱۱۲.
۳. حجرات: ۱۷.

یعنی پیامبر به این‌ها بگو به خاطر ایمان‌شان بر تو منّت نگذارند؛ بلکه خداست که بر آنها منت می‌گذارد که آنها را هدایت کرده است.

همین که ما در این زمان واقع شدیم، امروز برای یک نظامی کار می‌کنیم که الهی است و خداوند به ما عنایت و لطف کرده که امروز برای یک نظام الهی کار می‌کنیم و وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم، به یقین پاداش می‌بریم؛ هرچه به تقویت نظام افزوده شود، ما هم سر این سفره بزرگ سهم می‌بریم. ان‌شاء الله. لذا انسان باید برای کار کردن برای چنین نظامی سر از پا نشناسد و فرصت را از دست ندهد.

انرژی هسته‌ای که دانشمندان جوان ما به صورت خودجوش راه‌انداخته‌اند برای امروز نیست، بلکه آثارش قرن‌ها باقی خواهد ماند و این سند افتخار و صدقه جاریه برای این جوانان تا روز قیامت باقی است.

ایجاد سنت‌های نیکو یکی از اقداماتی است که دارای پاداش جاودانه است:

«من سنّ سنّه حسنه فله اجرها و اجرمن عمل بها».[۱]

«هر کس سنت حسنه ای بنیان نهد، پاداش آن و ثواب کسانی که بدان عمل کنند، برای او خواهد بود».

بدینسان آنان که اسلام را از انزوا بیرون آورده‌اند یا اسلام را، عزیز یا قوی کرده‌اند قطعاً پاداشش همانند همان می‌شود که رسول گرامی اسلام در روز جنگ خندق فرمود:

«لضربه عليٍّ في يوم الخندق افضل من عباده الثقلين».[۲]

«به یقین پاداش ضربت امام علی علیه‌السلام در روز جنگ خندق، برتر از عبادت جن و انس است».

---

۱. اصول کافی: ج ۵، ص ۹.
۲. الاقبال: ص ۴۶۷.

شاید بتوان گفت دسترسی به دانش هسته‌ای در برابر دشمنان، در راستای همان ضربت علی علیه السلام در روز خندق است که برای همیشه کشور جمهوری اسلامی را بیمه می‌کند، ان‌شاءالله؛ زیرا موجب تثبیت یک نظامی شده که در سر تا سر دنیا مورد توجه و عنایت همه متدینین است.

ما باید علاوه بر شکرگزاری به درگاه خدای تبارک و تعالی در مورد این نورانیتی که به ما لطف کرده، از این جوانان، دانشمندان و کسانی که شب و روز زحمت کشیده‌اند نیز باید قدردانی کنیم و خدمات آنها را پاس بنهیم و برایشان دعا کنیم و از همه بیشتر باید از خدا برای امام خمینی قدس سره طلب علوّ درجات کنیم که این درب را امام به روی ما باز کرد و امروز هم قدرتی که این همه نیروها را به این سمت و سو هدایت نمود، مقام معظم رهبری است که خداوند سایه بلند پایه ایشان را بر سر ما و همه مسلمین مستدام بدارد و با این هدایت و راهنمایی، امروز بحمدالله و المنّه اسلام عزیز شد.

مصاحبه آنها را در تلویزیون مشاهده فرمودید که نکته ظریفی را در برداشت، برخی از آنها، این آیه قرآن را تکرار می‌کردند که:

﴿وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ﴾.[1]

«و چون دشمنان با هم خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را می‌گزند. بگو: به خشم خود بمیرید».

آری اکنون نیز به دشمنان باید گفت: از خشم و غضب و کینه‌ای که بر شما حاکم شده است، بمیرید.

---

۱. آل‌عمران: ۱۱۹.

کارکرد غم و اندوه

در مصباح الشریعة نیز در بحارالأنوار از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌فرمایند:

«الحزن من شعار العارفین».[1]

«حزن از پرچم‌ها و شعارهای عارفان است».

شعار به معنی لباس زیرین است. این نام‌گذاری بدان جهت است که لباس زیر چون چسبیده به بدن است و موهای بدن را شَعر گویند به همین جهت است معنای شعار، پوشش چسبیده به بدن می‌شود.

بدینسان حزن، پوشش عارفان است و وقتی حزن، پوشش باشد، حزن همچون پوشش چند کار می‌کند:

۱ ـ از گرما و سرما انسان را حفظ می‌کند؛

۲ ـ زشتی‌ها را می‌پوشاند؛

۳ ـ مایه زیبایی هم هست.

بنابراین حزن این امور را در مورد حالات روانی ما انجام می‌دهد.

حدیثی است که مرحوم فیض کاشانی در کتاب علم الیقین آورده که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فضایل خودشان را فرمودند، امام علی علیه السلام پرسید:

«یا رسول الله! انت افضل ام جبرئیل؟ فقال: یا علی! ان الله فضّل انبیائه المرسلین علی ملائکة المقربین و انهم لخدّامُنا و خدّام محبّینا».

«ای فرستاده خدا! آیا تو برتری یا جبرئیل؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! خدای تعالی انبیاء و رسولانش را بر ملایک مقربّش برتری داده است، فرشتگان مقرب خدا، خدمتگزار ما و خادم دوستداران ما هستند».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۹، ص ۷۰؛ مصباح الشریعة: ص ۵۰۵.

البته باید بدانیم که راه رسیدن به این مقامات، ترک معصیت و گناه است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ما احب الله من عصاه ثم تمثل:».

«خداوند کسی را که عصیان و گناه انجام می‌دهد، دوست ندارد سپس در قالب مثال به شعری اشاره فرمودند:

تعصی الاله و انت تُظْهر حبه هذا محال [لعمری] فی الفعال بدیع

لوکان حبك صادقا لاطعته ان المُحّبُ لمن یُحّبُ مطیعُ [1]

معصیت خدا را کرده و اظهار محبت خدا را می‌کنی؟

این محال و در اعمال انسانی شگفت‌آور است!

اگر محبت تو صادقانه بودند، از خداوند اطاعت می‌کردی

کسی که کسی را دوست دارد از او اطاعت می‌کند

کسی محب اهل‌بیت است که خلاف نظر اهل‌بیت عمل نکند آنچه مورد نظر اهل‌بیت است اگر عمل کند، می‌شود محب اهل‌بیت.

ایمنی مردمان از شرّ ایشان

امام علی علیه السلام در ادامه بیان ویژگی‌های پارسایان می‌فرماید:

«و شرورهم مأمونة».

«مردم از آزارشان در أمان هستند».

از جمله اوصاف متقین آن است که مردم از شر آنها در امان هستند. یکی از مباحث قابل طرح، این است که آیا اساساً در نظام خلقت شری هست؟ یا اصلاً شری وجود ندارد؟

---

۱. فلاح السائل: ص ۱۵۸.

با دلایل فراوان ثابت شده است که نظام موجود، نظام احسن است و شری در آن وجود ندارد و آنچه به اسم «شرور» نامیده می‌شود، نسبی است. مثل زهر مار که برای مار وسیله دفاعی و عامل بقای اوست و بی‌تردید برای او خیر است ولی برای دیگران ممکن است شرّ باشد، یا حیوانات درنده مثل شیر جنگل که پنجه قوی و دندان تیز و فک نیرومند عامل بقای اوست و برای خودش خیر است ولی این قدرت شیر، برای آهو شرّ است پس شرّ مطلق در نظام هستی آفریده نشده است؛ بلکه به تعبیر قرآن کریم:

﴿رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی﴾.[۱]

«پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است».

براستی مگر ممکن است نظام جهان نظام احسن و زیباترین نظام ممکن نباشد در حالی که خالق آن خداوند است:

«و لایصدر من الجمیل إلّا الجمیل».

«از زیبا جز زیبایی صادر نمی‌شود و خدا زیباست».

بلکه دقیقاً برعکس است یعنی در نظام آفرینش وقتی انسان را آفرید، فرمود:

﴿فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ﴾.[۲]

«آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است».

حتی شیطان هم خودش ایجاد شر کرد وگرنه خداوند او را شر نیافریده بود؛ زیرا شیطان یک فردی از جن بود که استکبار ورزید و جزء کافران شد:

﴿إِلاَّ إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ﴾.[۳]

«مگر ابلیس که تکبر نمود و از کافران شد».

---

۱. طه: ۵۰.
۲. مؤمنون: ۱۴.
۳. ص: ۷۴.

همچنین افرادی همچون فرعون و قارون در تاریخ به خودخواهی و سرکشی دچار شده و سقوط کردند:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ یُذبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ﴾.[۱]

«فرعون در سرزمین مصر سر برافراشت و مردم آن را طبقه‌طبقه ساخت. طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای بهره‌کشی) زنده بر جای می‌گذاشت، همانا وی از فسادکاران بود».

آری در تمام آفرینش، هیچ شر و بدی از طرف خدا ایجاد نشده است، به همین دلیل در نظام آفرینش، باطل وجود خارجی و عینی ندارد؛ یعنی خدا که خالق هستی است باطل نیافریده، بلکه نظام جهان را به‌گونه‌ای آفریده که باطل را برنمی‌تابد. و خداوند به وسیله حق، همواره بر دماغ باطل می‌کوبد:

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْبَاطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾.[۲]

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را درهم می‌شکند، و به‌ناگاه باطل نابود می‌گردد».

در آیات و روایات حق و ایمان و علم به نور تشبیه شده ولی باطل و جهل به تاریکی تشبیه شده است:

﴿اللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ أُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ﴾.[۳]

---

۱. قصص: ۴.
۲. انبیاء: ۱۸.
۳. بقره: ۲۵۷.

«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند، سروران‌شان طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند».

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً﴾.[۱]

«ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار».

بنابراین آیات، انسان از تاریکی‌ها به سمت نور کشیده می‌شود و نورانی می‌شود ولی در صورت کفر از نورانیت خارج شده، به سمت ظلمت می‌رود. براین اساس وقتی شخصی به تاریکی درآمد، باطل است و کفر. این است که انتخاب بد به شر منجر می‌شود:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن نُطْفَة أَمْشَاج نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾.[۲]

«ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم».

خداوند می‌فرماید: ما به او گوش و هوش دادیم ولی او بهره‌برداری لازم را نکرده است.

در نتیجه اگر در نظام اجتماعی انسان هم شرّی سر می‌زند، مربوط به اعمال انسان است. خداوند می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾.[۳]

---

۱. انسان: ۳.
۲. انسان: ۲.
۳. روم: ۴۱.

«به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است».

براساس آنچه گفته شد، در نظام آفرینش کسی به عنوان شرّ آفریده نشده، زیرا نظام هستی نظام احسن است.

با این مقدمه وارد بحث می‌شویم. حضرت فرمود:

«و شرورهم مأمونه».

«مردم از شر آنها در امانند».

یعنی مؤمن پارسا، شرّی ندارد. مؤمن متّقی، خیر محض است. بدین جهت مردم از شر او درامان‌اند. می‌دانیم که مراتب رشد انسان از امور و متحولات تشکیک دار است! یعنی اول انسان مسلمان است بعد مؤمن می‌شود یعنی مراحل را باید طی کند تا مؤمن شود:

﴿قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَمْ تُؤْمِنُوا وَلكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾.[1]

«برخی از بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم».

لذا مرحله اول مسلمانی است بعد مرحله مؤمن شدن، بعد پس از طی مراحلی می‌شود متّقی و اینجا مولا اوصاف متقین را بیان می‌کند یعنی مؤمنینی که دارای وصف پارسایی هستند، مردم از شر آنان در امان هستند.

با عنایت به آن که مرحله تقوا بالاتر از ایمان است، در متقین به طریق اولی، شری نیست، زیرا آنان خودشان را خالص کردند. لذا می‌فرماید: «**و شرورهم مأمونه**».

در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

---

۱. حجرات: ۱۴.

«یا علی! ینبغی ان یکون فی المؤمن ثمانُ خِصالٍ: وِقارٌ عند الهزاهز و صبرٌ عند البلاء و شکرٌ عند الرخاء و قنوعٌ بما رزقه الله عزوجلّ لا یَظلم الاعداء و لایتحامل علی الاصدقاء بدنه منه فی تعب و النّاس منه فی راحة».[۱]

«ای علی! شایسته است در مؤمن هشت خلصت باشد: ۱ ـ آرامش هنگام تلاطم و بحران؛ ۲ ـ صبر هنگام ابتلائات؛ ۳ ـ سپاسگزاری در وقت آسایش و فراوانی؛ ۴ ـ قناعت به آنچه خدا روزیش کرده است؛ ۵ ـ خودداری از ستم حتّی به دشمنان؛ ۶ ـ پرهیز از تحمیل به دوستان (نداشتن توقعات بی‌جا)؛ ۷ ـ جسمش همواره از او در رنج و زحمت است؛ ۸ ـ مردم از ناحیه او در آسایش و راحتی‌اند (زیرا نه به دشمنان ظلم می‌کند و نه بر دوستان تحمیل روا می‌دارد)».

این اوصاف مؤمنین است، یعنی مرحله قبل از تقوا!

همچنین امام باقرعلیه‌السلام می‌فرماید:

«انّما المؤمن الّذی اذا رَضِی لم یُدخِله رضاه فی اثم و لا باطل و اذا سخط لم یُخرجه سخطه من قول الحق و الذی إذا قدر لم یخرجه قدرته الی التعدی الی ما لیس له بحق».[۲]

«همانا مؤمن کسی است که هرگاه در حال خوشایندی است، رضایتش او را در گناه و باطل وارد نمی‌کند و وقتی به خشم آمد، خشم و عصبانیت او را از سخن حق خارج نمی‌سازد و وقتی قدرتمند شود، قدرتش او را به تجاوز و دست زدن به کاری که برحق نیست، نمی‌برد».

---

۱. من لایحضره الفقیه: ج ۴، ص ۳۵۲.
۲. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۳۴.

نیز امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«مؤمن کسی است که وقتی به همه خواسته‌هایش رسید، مرتکب گناه و وارد باطل نمی‌شود».

خداوند در توصیف عموم انسان‌ها می‌فرماید:

﴿كَلاَّ إِنَّ الإِنسَانَ لَيَطْغَى أَن رَآهُ اسْتَغْنَى﴾.[1]

«حقا که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد».

انسان به محض این که احساس بی‌نیازی کرد، طغیان می‌کند! ولی انسان مؤمن این‌گونه نیست، به هرچه برسد مرتکب معصیت نمی‌شود.

حضرت سلیمان از خدا ملک و سلطنتی خواست که قبل و بعد از آن به احدی داده نشود. خداوند هم همه چیز را به او داد. شیاطین و اجنّه و فرشتگان و همه عالم تحت سلطه حضرت سلیمان و در اختیار او بودند حتی قرآن می‌فرماید، شیاطین فرمان‌بر او بودند و اجنّه و فرشتگان هم رام و مطیع او بودند:

﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ﴾.[2]

«و برخی از شیاطین بودند که برای او غواصی و کارهایی غیر از آن می‌کردند».

امّا وقتی تخت بلقیس با یک چشم به هم زدن نزد او حاضر گردید، فرمود:

﴿هذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾.[3]

---

۱. علق: ۶ـ۷.
۲. انبیاء: ۸۲.
۳. نمل: ۴۰.

«گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم، هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است».

در روایات آمده است که حضرت سلیمان پس از دستیابی به آن مقام و با این موقعیت، لباسش پشم و غذایش نان جو بود و از امکانات، استفاده شخصی نمی‌کرد و یا حضرت یوسف که آن عظمت به او داده شد، می‌فرمود:

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾.[1]

«پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی، ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما».

آن حال حضرت سلیمان! و این هم حال یوسف صدّیق!!!

برابر روایت، سلیمان بن خالد از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امام پنجم به او فرمود:

«یا سلیمان اتدری من المسلم؟ قلت: جعلت فِداك انت اعلم! قال علیه السلام: المسلم مَنِ سلم المسلمون من لسانه و یده ثم قال: و تدری مَنِ المؤمن؟ قال: قلت: انت اعلم. قال علیه السلام: ان المؤمن من ائتمنه المسلمون علی اموالهم و انفسهم و المسلم حرامٌ علی المسلم ان یظلمه او یخذله او یدفعه دفعة تعنّته».[2]

---

۱. یوسف: ۱۰۱.
۲. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۳۳.

«ای سلیمان! آیا می‌دانی مسلمان کیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! شما واقف‌تر و آگاه‌ترید که مسلمان کیست؟ امام فرمود: مسلمان کسانی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند. آنگاه فرمودند: ای سلیمان! آیا می دانی مؤمن کیست؟ عرض کردم: شما آگاه‌ترید. حضرت فرمود: مؤمن کسی است که مسلمانان او را امین اموال و جان‌هایشان قرار دهند. مسلمان حرام است برای این که به مسلمانی ظلم کند یا او را ذلیل کند یا او را به تندی از خود براند».

برابر این روایات باید اعتراف کنیم که هنوز به مرحله مسلمانی نرسیده‌ایم تا چه رسد به ایمان. غیبت، تهمت، سعایت با مسلمانی سازگار نیست تا چه رسد به ایمان! به ویژه که شخص احساس پیروزی هم بکند! غافل از این که علیه خود اقدام کرده و به زیان خود تلاش نموده و چاهی برای خود کنده است! رمز موفقیت بزرگان، صفای باطن آنها بود.

پس اول تجدید نظر و تزکیه نفس و برخورداری از گوهر ایمان ، آنگاه آراستگی به زیور تقوا.

برخورد آیة‌الله العظمی گلپایگانی در مواجهه با امام خمینی رحمه الله جالب و قابل تأمل است. قبل از انقلاب جمعی از طرف مرحوم آقای گلپایگانی رفته بودند در مجلس ختمی یکی از بزرگان که رحلت کرده بودند، شرکت کنند و اتفاقاً از طرف امام خمینی هم هیئتی شرکت کرده بودند. وقتی اسم مرحوم آقای گلپایگانی برده می‌شد کسی چیزی نمی‌گفت، اما وقتی اسم امام برده می‌شد، جمعیت صلوات می‌فرستادند.

کسانی آمدند خدمت آیة‌الله گلپایگانی و جریان را نقل می‌کنند. مرحوم گلپایگانی در جواب آنها می‌فرماید:

«من هم اگر بودم صلوات می‌فرستادم! باید برای او صلوات بفرستند، او با شاه مبارزه می‌کند من نمی‌توانم!».

این نمایشگر صفای باطن اوست! بی‌جهت نبود که امام او را فقیه اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌خواند و وقتی امام رحلت فرمود و آیة‌الله گلپایگانی بر پیکر مطهر او نماز می‌خواند، فقط فرمود:

«اللهم انا لانعلم منه الاّ خیراً».

«خدایا ما جز خیر و خوبی از او سراغ نداریم».

کسی آمد خدمت امام خمینی و گفت: آیة‌الله سید احمد خوانساری (که در مسجد سید عزیزالله تهران نماز می‌خواند) نامه‌ای منتشر کرده که به اسلام ضربه زد! امام با حالت خشم در پاسخ فرمود: آیة‌الله خوانساری به دین ضربه نمی‌زند!!

آری این روحیات بود که سبب انقلابی با این عظمت شد، این تحوّل به سادگی به دست نیامد، اگر روح‌ها کوچک و دلباخته به دنیا بود این اتفاق عظیم رخ نمی‌داد. الآن هم مطمئن باشید مبارزات مقام معظم رهبری از ناحیه بقیة‌الله الاعظم امضاء شده است و گرنه کسی جرأت نمی‌کند این چنین با امریکا مواجه شود و با این قوت و قدرت برخورد کند. اگر از ناحیه خداوند لطف و عنایت و از ناحیه امام عصر (عج) ارشاد و هدایت نباشد امور سیاسی به مقصد نمی‌رسد و کار با این دشواری‌ها و با این همه دشمن با موفقیت پیش نمی‌رود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«یا علی! افضل الجهاد من اصبح لایهم بظلم احد، یا علی! من خاف الناس لسانه فهو من اهل النّار، یا علی! شرّ الناس من اکرمه النّاس اتّقاء فحشه [شرّه]، یا علی! شر الناس من باع آخرته بدنیاه و شرٌ منه من باع آخرته بدنیاء غیره».[1]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵ ، ص ۱۶۲ ؛ روضة المتقین: ج ۵ ، ص ۱۲ ؛ الفقیه: ج ۴ ، ص ۳۵۲ .

«ای علی! بالاترین و با فضیلت‌ترین جهاد آن است که انسان، شب را به صبح آورد، همت و تلاشش این باشد که به کسی ظلم نکند. ای علی! هر کس مردم از زبان او بترسند او اهل آتش است. ای علی! بدترین آدم‌ها کسی است که مردم از ناسزاگویی و شرّ او بترسند و به او احترام کنند. ای علی! بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرتش را به خاطر دنیای دیگری بفروشد».

مثلاً به خاطر دوستش شهادت ناحق دهد.

در روایت دیگر چنین آمده است:

«قال: من وقی شرّ ثلاثةٍ فقد وقی الشرّ کلّه؛ لَقلَقِهِ وَ قَبقَبِهِ و ذَبذَبِهِ [فَلَقلَقه لِسانه و قَبقَبِهِ بطنه و ذَبذبِهِ فرجه]».[1]

«هر کس جلو شرّ سه چیز را بگیرد، جلو همه شرور را گرفته است! شرّ زبان، شرّ شکم و شرّ دامن».

گفتنی است، شرور اختیاری و مفاسد اجتماعی برای همه نگران‌کننده است و راه حل آن توجه و نصب‌العین قرار دادن سیره نبوی است. تا آثار ابتذال از جامعه زدوده شود. در پایان توضیح این فراز، باید دست به دعا برداشت که:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلاِخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالاْیمَانِ﴾.[2]

«پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای».

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۱، ص ۲۹۸، آیة‌الله مکارم شیرازی؛ معدن الجواهر: ص ۳۲.

۲. حشر: ۱۰.

همچنین باید از خداوند درخواست نمود:

«اللهم اغننا بحلالك عن حرامك و بطاعتك عن معصيتك و بفضلك عن من سواك».

«خدایا! ما را به حلال خود از حرام و به اطاعت خود از فرو افتادن در گناه و به بخشش خود از بخشش دیگران، غنا بخش».

دارای جسمی لاغر و نحیف

امام علی علیه‌السلام یکی از ویژگی‌های پارسایان را چنین بیان فرموده‌اند:

«و اجسادهم نحيفة».

«تن‌هایشان لاغر است».

از ویژگی‌های متقین آن است که بدن‌های آنها لاغر و نحیف است.

بحثی که لازم است مقداری درباره آن صحبت شود این است که آیا لاغری و نحیفی دلیل بر تقواست و آیا هر لاغر و نحیفی، متّقی است؟

بدون شک چنین نیست؛ بلکه باید لاغری و نحیفی، علل و نشانه‌هایی داشته باشد تا بتواند صفت و علامتی از متقین باشد.

برای روشن شدن مطلب به سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام استناد می‌شود:

«رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَالمُؤمِنِينَ علیه‌السلام خَرَجَ ذَاتَ لَيلَة مِنَ المَسجِدِ وَ كَانَت لَيلَةً قَمْراءَ فَامَّ الجَبَّانَةَ وَ لَحِقَهُ جَمَاعَةٌ يَقفُونَ أَثَرَهُ، فَوَقَفَ عَلَيهِم ثُمَّ قَالَ مَن أَنتُم؟ قَالُوا: شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَالمُؤمِنِينَ!. فَتَفَرَّسَ فِي وُجُوهِهِم ثُمَّ قَالَ: فَمَا لِي لاَ أَرَى عَلَيكُم سِيَماءَ الشِّيعَه. قَالُوا: وَ مَا سِيَماءُ الشِّيعَه يَا أَمِيرَالمُؤمِنِينَ؟ قَالَ: صُفرُ الوُجُوهِ مِنَ السَّهَرِ، عُمشُ العُيُونِ مِنَ البُكَاءِ، حُدبُ الظُّهُورِ مِنَ القِيَامِ، خُمُصُ البُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلُ الشِّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، عَلَيهِم غَبَرَةُ الخَاشِعِينَ».[1]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱، ص ۹۲ و ج ۶، ص ۲۷۰؛ ترتیب الامالی: ج ۱، ص ۹۲.

«روایت شده که در یکی از شب‌ها، امیرالمؤمنین علیه السلام از مسجد خارج شدند و آن شب، شب مهتابی بود و حضرت قصد رفتن به کنار شهر را داشتند و جمعیتی به دنبال امام علی علیه السلام راه افتادند. امام علی علیه السلام توقف فرموده و از آنان پرسیدند: شما کیستید؟ گفتند: ما شیعه شما هستیم! حضرت با دقّت به چهره‌های آنها نگریست و تیزبینانه سیمای آنها را ارزیابی کرد. آنگاه فرمود: چرا من نشانه‌های شیعه را در چهره شما نمی‌بینم؟ عرض کردند: نشانه‌های شیعه چیست؟ حضرت فرمودند: ۱ ـ چهره‌های‌شان به خاطر شب زنده‌داری زرد است؛ ۲ ـ چشم‌های‌شان به خاطر گریه‌های شبانه در حدقه فرو رفته است؛ ۳ ـ پشت‌هایشان به خاطر نماز شب خواندن‌شان خمیده است؛ ۴ ـ شکم‌هایشان به‌خاطر روزه‌ای که می‌گیرند، به پشت چسبیده است؛ ۵ ـ لب‌هایشان به خاطر دعا و نیایش خشکیده است؛ ۶ ـ بر چهره آنها غبار خشوع و تذلّل، مشهود و نمایان است».

برابر این روایت، شیعیان از فراوانی روزه گرفتن، شکم‌هایشان به پشت چسبیده است، از این سخن می‌توان فهمید که مقصود از لاغری پارسایان آن است که آنها زیاد روزه می‌گیرند و چون از خدا ترس دارند و شب زنده دارند، چاق نمی‌شوند. وگرنه خیلی از آدم‌های لاغر، گرسنه و ناتوان هستند که نه خدا را می‌شناسند و نه پیامبر صلی الله علیه و آله را و یا اساساً کافر و منافق و دشمن حق‌اند. پس صِرف لاغری جسم ارزش نیست.

روایت دیگری نیز هست که برای روشن‌تر شدن مطلب به آن نیز تبرّک می‌جوئیم:

«عن نوف بن عبدالله البکّالی قال: قال لی علی علیه السلام: یا نوف! خُلِقنا مِن طینة طیّبةٍ و خُلق شیعیتنا من طینتنا، فإذا کان یوم القیامة ألحقوا بنا. قال نوف: فقلت: صف لی شیعتك یا أمیرالمؤمنین!

فَبکی لذِکری شیعَتَهُ! ثُمّ قال: یـا نـوف! شـیعتی و الله الحـلماء، العلماء بالله و دینه، العاملون بطاعته و أمـره، المـهتدون بـحبّه، أنــضاء عــبادة، أحـلاس زهـادة، صـفر الوجـوه مـن التـهجّد، عمش العیون من البکاء، ذبل الشفاه من الذکر، خمص البطون من الطوی، تعرف الربّانیه فـی وجـوههم و الرهـبانیه فـی سـمتهم، مصابیح کلّ ظلمة و ریحان کلّ قبیل، لایثنون من المسلمین سلفا و لایقفون لهم خلفا، شرورهم مکنونه و قلوبهم محزونه و أنفسهم عفیفه و حوائجهم خفیفه، أنفسهم منهم فی عناء و النّاس منهم فی راحه، فهم الکاسه الألباء و الخالصه النّجباء فهم الرّواغون فَراراً بـــدینهم، إن شـــهدوا لم یـــعرفوا و إن غـــابوا لم یـــفتقدوا، أولئك شیعتی الأطیبون و إخوانی الأکرمون، ألا شوقاً إلیهم».[1]

«نـوف بـن عـبدالله بکـالی از اصـحاب أمـیرالمـؤمنین علیه‌السلام مـی‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من فرمود: ای نوف! ما از خاکی پاک خلق شده‌ایم و شیعیان ما هم از همان خاک آفریده شده‌اند. وقتی قیامت برپا شود، شیعیان ما به ما ملحق خواهند شد. [به اصل خـودشان بـرمی‌گردند و ما اصلیم]. نوف می‌گوید: عرض کردم یا أمیرالمؤمنین! شیعیان‌تان را برایم توصیف کنید؟ با نام بـردن از شـیعیان، حـضرت شـروع کـردند به گریه کردن! آنگاه فرمودند: ای نوف! بـه خـدا سـوگند شـیعیان مـن انسان‌های عاقل؛ آگاه به خداوند و دین او؛ عامل به اطاعت خداوند؛ هدایت شده بـه مـحبت الهـی؛ هـمواره در عـبادت؛ هـمراه بـا زهـد؛ با رخساری زرد رنگ چشمانی از بسیاری گریه در حدقه فرو رفته؛ لبـانی خشکـیده از ذکـر؛ شکـم‌هایی بـه پشت چسـبیده از روزه؛

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۵، ص ۱۷۷؛ الامالی الطوسی: ص ۵۷۶؛ ترتیب الامالی: ج ۶، ص ۲۷۲.

خداگرایی در چهره آنان آشکار و دوری از دنیا در سمت و سوی آنان هویدا؛ چراغ هر تاریکی؛ روح و ریحان هر قبیله هستند؛ کسی بر آنان سبقت نجسته و بعداً کسی بدانان نخواهد رسید؛ شر آنان نهفته و قلب‌های‌شان اندوهگین و نفس‌شان با عفت و نیازهای‌شان اندک است؛ جان‌شان از آنها در رنج و مردم از آنان در آسایش هستند؛ ظرف خردورزی و نجیبانی خالص هستند؛ برای حفظ دین خود از افراد می‌گریزند؛ اگر حاضر باشند، شناخته نمی‌شوند و اگر نباشند، کسی از آنان نمی‌پرسد! این افراد شیعیان پاک‌نهاد و برادران گرامی من هستند! آگاه باش که بسیار به دیدن آنها اشتیاق دارم!».

برابر این روایت صفات و ویژگی‌های شیعیان پاک و برادران امام علی علیه السلام چنین است:

۱ ـ آدم‌های عاقل و فهیمی هستند؛

۲ ـ عالم و دانشمندند و به خداوند و دین خود معرفت دارند؛

۳ ـ به اوامر و فرمان خدا عمل می‌کنند؛

۴ ـ به محبت الهی هدایت شده‌اند؛ [عشق به خدا در دل آنهاست].

۵ ـ هیچ‌گاه از عبادت جدا نمی‌شوند؛

۶ ـ همواره به زهد چسبیده‌اند؛[1]

۷ ـ به خاطر شب زنده‌داری، رنگ‌های‌شان زرد است؛

۸ ـ به خاطر گریه و اشک شبانه، چشم‌هایشان در حدقه فرو رفته است؛

۹ ـ به خاطر ذکر خدا، لب‌هایشان خشکیده است؛

---

۱ . علامه مجلسی «احلاس» را این‌گونه معنی می‌کند: فرشی که زیر پالان شتر می‌اندازند. این تشبیه کنایه از الصاق و چسبیدگی به زهد است.

۱۰ ـ به خاطر گرسنگی و امساک از غذا، شکم‌هایشان به پشت‌شان چسبیده است؛

۱۱ ـ الهی و ربانی بودن در چهره آنان کاملاً آشکار است.

۱۲ ـ سمت و سوی آنها به طرف رهبانیت است یعنی به مظاهر مادی دلبستگی ندارند.

۱۳ ـ چراغ‌های هر تاریکی هستند، حضور آنان در هر کجا مایه روشن شدن حقیقت است؛

۱۴ ـ ریحان[1] و ظریف هر قبیله‌اند. یعنی در میان مردم مایه خیر و برکت و محبوب و عزیز و مورد اعتماد و احترام‌اند؛

۱۵ ـ در میان مسلمین هیچ کس از آنها سبقت نگرفته است. یعنی در میان گذشتگان بی‌نظیر هستند؛

۱۶ ـ بعد از این هم جایگزینی ندارند. یعنی شیعه در طول تاریخ بی‌نظیر است؛

۱۷ ـ شرّهای آنها نهفته است؛

۱۸ ـ دل آنها محزون و اندوهگین است؛

۱۹ ـ دارای نفوس عفیفی هستند. یعنی در مسائل مالی و اخلاقی و جنسی عفیف و پاکدامن‌اند؛

۲۰ ـ نیاز و حاجت‌هایشان کم است؛

۲۱ ـ جان آنها از دست آنها در رنج است. زیرا خواب و استراحت ندارند و وقت جهاد و نماز، روزه آرام و قرار ندارند و پیوسته در تلاشند.ب ه تعبیر متنبّی که گفت:

اذا کانتِ النفوسُ کِباراً تعبت فی مرادها الاجسام

وقتی جان‌ها و ارواح بزرگ باشد جسم و بدن‌ها در همراهی با آن احساس خستگی و ناتوانی می‌کنند و در تحمّل روح و جان عاجز می‌مانند. برخی از اشخاص در

---

۱. ریحان به زن، فرزند و رزق و روزی می‌گویند.

اثر تعهد و پرکاری کم می‌خوابند و بیشتر به کار و تلاش می‌پردازند، طبیعی است که بدن در اثر خورد و خوراک کم، دچار رنج و تعب می‌گردد؛

۲۲ ـ ولی مردم از دست آنها در آسایش‌اند؛

۲۳ ـ آنها ظرف خردورزی هستند. [هر خِرَدی را در دل‌شان جای می‌دهند! علم و دانش نمی‌تواند از تیررس‌شان دور شود]؛

۲۴ ـ این‌ها نجیبان خالص‌اند که ممکن است انبیاء و ائمه علیهم السلام باشند؛

۲۵ ـ به‌خاطر حفظ دین خود از افراد کناره گرفته و گوشه نشین‌اند! در خلوت و عالم خود هستند یعنی با خدای‌شان خلوت می‌کنند بی‌آن که ریاکنند! برای آن که دین‌شان را حفظ کنند؛

۲۶ ـ وقتی حضور دارند شناخته نمی‌شوند. دنبال خودنمایی و جلب توجه دیگران نیستند؛

۲۷ ـ وقتی در صحنه حاضر نیستند کسی هم سراغ‌شان را نمی‌گیرد. چون دور از چشم دیگران به تلاش و کوشش می‌پردازند و در ظاهر اثر وجودیشان مشهود نیست.

آنگاه حضرت می‌فرمایند: آنها شیعه من هستند! شیعیان پاک و پاکیزه و برادران مکرم و با ارزش من هستند. آه چقدر شوق دیدن آنها را دارم.

برابر این دو روایت، روشن شد که لاغری زمانی نشانه پارسایان است که از شب بیداری و گریه شبانه و روزه‌های پی‌درپی پدید آمده باشد؛ بنابراین هر لاغری و نحیفی ارزش نیست چه آن‌که هر چاقی، مورد مذمت نیست همانند افرادی که به طور طبیعی استعداد چاقی دارند یا نژاد آنان چاق است!

ارزش امساک و روزه‌داری

اکنون این پرسش مطرح است که آیا گرسنگی و تشنگی ارزش است؟

برابر روایات، تشنگی و گرسنگی در راه خدا، عبادت است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«جاهدوا انفسکم بالجوع و العطش؛ فان الاجر فی ذلک کاجر المجاهد فی سبیل الله و انّه لیس عمل احبّ الی الله من جوعٍ و عطش».[1]

«با نفس‌هایتان به وسیله گرسنگی و تشنگی جهاد کنید؛ زیرا پاداش آن، همانند پاداش کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند و هیچ عملی در پیشگاه خداوند دوست داشتنی‌تر از تشنگی و گرسنگی در راه خدا نیست».

پس تشنگی و گرسنگی در مسیر کسب رضای خدا همانند جهاد در راه خدا، دارای ارزش است.

ارزش امساک به حدی است که حضرت سلیمان پیغمبر با آن عظمت و امکانات مادی، لباسش پشمی و خشن و غذایش نان جو بود. حتّی از نان جو هم سیر نخورد، در حالی که مُلک و پادشاهی سلیمان بالاترین مُلک و سلطنتی بود که قبل و بعد از او به کسی داده نشده است.

پیامبر ما نیز در شرایطی از گرسنگی سنگ به شکم می‌بست که در رأس جامعه اسلامی بود به گونه‌ای که وقتی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله نان جو می‌خورد؟

فرمود: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله از نان جو سیر نشد!

این سیره بزرگان دین به دلیل ارزش الهی و معنوی روزه و گرسنگی و تشنگی در راه خداست و لاغری جسم، نتیجه و برآیند آن بوده است!

---

۱. جامع السعادات: ج ۲، ص ۷.

در سخنی گران‌بها از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

«لا تمیتوا القلوبَ بکثرهِ الطّعام و الشّراب؛ فانّ القلوب تموت، کالزرع اذاکثر علیه الماء».[۱]

«دل‌های‌تان را به وسیله فراوانی خوردنی و نوشیدنی‌ها نکشید؛ زیرا قلب همانند مزرعه است همچنان که اگر مزرعه را زیاد آب دهید، از بین می‌رود، قلب هم با خوراک و نوشیدنی‌های زیاد می‌میرد».

پیامدهای پرخوری

یک سری پیامدهای منفی برای پرخوری ذکر شده است:

۱ ـ **دل مردگی**: پرخوری، موجب مرگ قلب می‌شود؛

۲ ـ **سنگدلی**: پرخوری، موجب قساوت قلب می‌شود و انسان‌های سخت دل، توجهی به فقرا و ضعفاء ندارند.

۳ ـ **حجاب**: پرخوری، بین انسان و خدا حجاب می‌شود.

۴ ـ **عدم امکان ورود به ملکوت**: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یدخلُ ملکوتُ السّموات و الارض من ملأ بطنه».[۲]

«کسی که شکمش را پر کند، به ملکوت آسمان‌ها و زمین راه پیدا نمی‌کند».

۵ ـ **خاموشی فکر**: پرخوری موجب لال شدن از حکمت و ناتوانی از عبادت و در یک کلمه دوری از القائات ربّانی می‌گردد.

---

۱. مستدرک: ج ۱۶، ص ۲۰۹؛ جامع السعادات: ج ۲، ص ۵.

۲. مجموعة ورام: ج ۱، ص ۱۰۰.

لقمان حکیم به فرزندش می‌فرماید:

«یا بُنی اذا امتلأت المعده نامت الفکره و خَرُسَتِ الحکمه و قعدت الأعضاء عن العباده».[۱]

«هر وقت شکم پر شد، فکر و اندیشه به خواب می‌رود و حکمت لال و گنگ می‌گردد و بدن از عبادت باز می‌ایستد».

براین اساس با پر کردن شکم، پرخوری، نه انسان اهل عبادت و فکر می‌شود، نه اهل حرکت به سوی کمال.

آری پرخوری مانع از افاضه فیض معنوی خدا به انسان می‌شود.

۶ ـ **مورد بغض و خشم خدا قرار گرفتن**: پرخوری، آدمی را در معرض خشم و دشمنی حضرت حق قرار می‌دهد و کسی راکه خدا دشمن دارد، از فیض خدا وکمال و سعادت محروم می‌شود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«افضلکم منزلةً عندالله تعالی اطوعکم جوعاً و تفکّراً و ابغضکم الی الله تعالی کلَّ نئومٍ و اکولٍ و شروبٍ».[۲]

«با فضیلت‌ترین شما از نظر منزلت کسی است که بیشتر گرسنگی را تحمل نماید، بیشتر فکر کند و مبغوض‌ترین شما نزد خداکسانی‌اند که زیاد می‌خوابند، زیاد می‌خورند و زیاد می‌نوشند».

پس خواب و خوراک زیاد، انسان را به خیلی از بلاهای معنوی گرفتار می‌کند! و در برابر، تشنگی و گرسنگی و بیداری به نوبه خود موجب قرب حق تعالی شده و دارای ارزش است.

---

۱. مجموعة ورام: ج ۱، ص ۱۰۲.
۲. همان: ج ۱، ص ۱۰۰.

لزوم رعایت تعادل

نکته قابل توجه این است که باید در این‌گونه امور تعادل حفظ شود و از افراط و تفریط پرهیز شود تا هم بدن سلامت لازم را داشته باشد، و هم قرب به حق مورد عنایت باشد، در آن صورت، روح هم سلامت لازم را خواهد داشت: روح سالم در جسم سالم و بندگی خداست.

می‌دانید که علم مفید را به دو قسم تقسیم کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله در باره انواع علم می‌فرماید:

«العلم علمان؛ علم الادیان و علم الابدان».[1]

«دانش بر دو گونه است: علم دین و علم طب».

انبیا و عالمان دینی تلاش‌شان این بوده، هست و باید باشد که علم دنیا و آخرت را به انسان‌ها بیاموزند.

استفاده از مواهب و انجام عمل شایسته

در قرآن کریم، این نکته با تعابیر گوناگونی بیان شده است:

﴿یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ﴾.[2]

«ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید، که من به آنچه انجام می‌دهید دانایم».

این سخن یعنی معرفی مصداق رعایت اعتدال، یعنی برخوردار شدن از دنیا و آخرت! زیرا دینی که دنیا را درست آباد نکند؛ از آبادانی آخرت هم عاجز و ناتوان است. پس نباید یکسویه نگریست و از رزق حلال و پاک اجتناب کرد؛ بلکه باید اعتدال

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۲۲۰.
۲. مؤمنون: ۵۱.

داشت؛ در قرآن با لحنی توبیخ‌آمیز می‌خوانیم:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾.[1]

«ای پیامبران) بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و نیز روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟».

همچنین خداوند به صراحت فرمان می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللهُ﴾.[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای استفاده شما حلال کرده، حرام مشمارید».

یعنی هم غذای خوب بخورید و هم لباس خوب بپوشید و هم آب گوارا بنوشید، ولی از اسراف و دلبستگی و فرو رفتن در لذت‌های مادی باید دوری جست و با استفاده از آن مواهب باید به انجام نیک پرداخت.

ضرورت توجه به تمایلات فطری و طبیعی

انسان دارای غریزه و طبیعت همچنین دارای چهار تمایل عالی انسانی است که به اتّفاق دانشمندان، همین غرایز و تمایلات چهارگانه، اساس و پایه سعادت و کمال بشری است. پس در همه چیز باید مطابق فطرت و طبیعت پیش برویم؛ تمایلات عالی انسان عبارتند از:

۱ ـ **حس دانایی (علمی)**: انسان موجودی کنجکاو و طالب دانستن است و از جهل بیزار است. اگر به بی‌سواد گفته شود با سواد لذت می‌برد و یا خودش تظاهر به سواد می‌کند! و بالعکس اگر به باسوادی، گفته شود بی‌سواد ناراحت می‌شود.

---

۱. اعراف: ۳۲. ۲. مائده: ۸۷.

ملاصدرا می‌گوید: در فضیلت علم همین بس که به هر کسی عالم گفته شود خوشش می‌آید و به هر کس جاهل گفته شود بدش می‌آید. هیچ استدلالی در اثبات ارزش علم و دانش قوی‌تر و از این سخن بدیهی، بهتر نیست.

۲ـ **حس نیکی (اخلاقی)**: انسان میل و گرایشی به نیکی‌ها دارد و آدمی کار خوب را دوست دارد و انسان به هر کسی خوبی کند، خوشش می‌آید و لذّت می‌برد.

۳ـ **حس زیبایی (هنری)**: جلوه‌ها و نمادهای زیبایی، آدمی را به سوی خود جلب می‌کند! زیبایی‌گرایی و تنفّر از زشتی در ذات بشر است و این حس را خدا در ما قرار داده است.

﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾.[۱]

«ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

«ان الله جميلٌ و يحبّ الجمال».[۲]

«خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد».

۴ـ **حس پرستش (دینی)**: در هیچ دوره‌ای دیده نشده که بشر بی‌دین باشد، حتی انسان‌های لائیک هم به نوعی معبود معتقد بوده و هستند! هر چند در مصداق، دچار اشتباه شوند؛ براین اساس حتی بت‌پرستی، ماه و ستاره‌پرستی و پرستش هر معبودی ناشی از حس دینی بوده و هست.

بنابراین تمایلات عالی انسانی موجب آن است که نسبت به دانایی، پرستش، زیبایی و خوبی‌ها و... بی‌تفاوت نباشیم و غرایز نیز ما را به سوی لذاید دعوت می‌کند و ما باید متعادل باشیم.

---

۱. صافات: ۶.
۲. اصول کافی: ج ۶، ص ۴۳۸.

دنیا وسیله است نه هدف!

برابر مطالب پیش گفته، مراد امیرالمؤمنین علیه السلام از این که لاغری و نحیفی از اوصاف پارسایان است، آن است که نباید دنیا برای انسان هدف شود ولی اگر دنیا، وسیله تلقی شود خوب است زیرا امام سجاد علیه السلام از حضرت مسیح علیه السلام روایت نموده است:

«عن علی بن الحسین علیه السلام قال: قال المسیح علیه السلام للحواریین: انّما الدّنیا قنطرةٌ فاعبروها و لاتعمروها».[۱]

«حضرت مسیح به حواریون فرمود: دنیا همچون پل است؛ از آن بگذرید نه آن که به تعمیر و آبادان کردن آن مشغول شوید!».

برابر این روایت ناب، باید در حد ابزار و وسیله و پل، از دنیا استفاده نماییم و سعی کنیم از آن عبورکنیم تا به مقصد برسیم زیرا به قول امیرالمؤمنین علیه السلام:

«ایّها النّاس! انّ الدّنیا دار مجازٍ و الاخره دار قرارٍ فخذوا من ممّرکم لمقّرکم».[۲]

«ای مردم! همانا دنیا سرای عبور است و آخرت سرای استقرار، پس از محل عبور خود (دنیا) برای محل اقامت خود (آخرت) توشه برگیرید».

توشه‌ای که باید در دنیا تحصیل شود، تقوی است، چنان که خداوند نیز در قرآن به ما فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾.[۳]

«و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت بهترین توشه پرهیزگاری است».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱۴، ص ۳۱۹.
۲. نهج‌البلاغه: خطبه ۲۰۳؛ بحارالأنوار: ج ۷۰، ص ۱۳۴.
۳. بقره: ۱۹۷.

خلاصه مباحث پیش گفته آن شد که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اجسام پارسایان نحیف و لاغر است یعنی متقین از دنیا استفاده می‌کنند ولی وابسته و چسبیده به دنیا نیستند.

گفتنی است کسانی که در حکومت اسلامی مسئولیت دارند باید از حضور بر سفره‌های رنگین پرهیز کنند یا سفره‌ای بگسترانند که محرومین از آنها استفاده کنند. امام علی علیه السلام در نامه خود به عثمان بن حنیف می‌نویسد:

«شنیدم سر سفره رنگین نشسته ای که پولداران و ثروتمندان بر سر آن نشستند ولی گرسنگان از آن محروم بودند».

عثمان بن حنیف والی و نماینده امام در بصره بود و برادرش سهل بن حنیف والی امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه و هر دو برادر از اصحاب با وفای علی علیه السلام بودند که تا آخرین لحظه بر ولایت امام علی علیه السلام باقی بودند. عثمان بن حنیف کسی است که وقتی عایشه در جنگ جمل به بصره لشکر کشید، امام علی علیه السلام به او پیغام داد که با آنها مدارا کن، نجنگ تا من بیایم! و چون عثمان بن حنیف حق جنگیدن نداشت، عایشه از این فرصت استفاده کرد و دستور داد افرادش را که متصدی خزانه‌داری و بیت‌المال بودند کشتند و خودش را گرفتند و ریش و ابرو و مژه‌هایش را کندند و او را از بصره بیرون کردند و او مسیر امام علی را در پیش گرفت بین راه که به امام علی علیه السلام رسید، حضرت برای عثمان بن حنیف گریه کرد و بعد حضرت برای دلجویی، با او مزاح کرد و فرمود: پیر وارد بصره شدی و جوان برگشتی! چون اثری از محاسن سفید در صورت او باقی نمانده بود!

بنابراین عثمان بن حنیف یک فرد ارزشی است و مورد علاقه حضرت امیر علیه السلام بود گرچه مرتکب چنین اشتباهی شده بود که بر سر سفره متمولین حاضر شد و مورد توبیخ آن حضرت قرار گرفت.

دارای نیاز و خواسته‌های اندک

امام علی‌علیه‌السلام یکی از ویژگی‌های پارسایان را چنین معرفی می‌کند:

«وَ حاجاتُهُم خَفیفَه».

«درخواست‌هایشان اندک است».

یکی از صفات متقین آن است که نیازها و خواست‌های آنها اندک و کم است.

برخی خواستند این‌طور تعبیر کنند که آنها چون افراد فقیری هستند حاجات و نیازهای کمی دارند، در حالی که کم بودن نیازهای آنان به معنی «فقر» نیست. بلکه معنای این سخن آن است که چون خودشان آسان‌گیری را انتخاب کرده و زندگی را سهل و ساده گرفتند، خواست‌ها و نیازهای‌شان کم و اندک است.

پیامبر گرامی اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و سایر اهل‌بیت‌علیهم‌السلام زندگی ساده‌ای داشتند. برخی از بزرگان مثل آیةالله مکارم شیرازی که شرحی بر این خطبه نوشته‌اند؛ ابتدا فقر و فقیر را به چهار نوع تقسیم کردند:

۱ـ فقری که فقیر آن را دوست ندارد و با همه توان تلاش می‌کند به مال دسترسی پیدا کند. این فرد، فقیر حریص است، مثل متکدّیان که حتی هنگام نماز هم از این و آن درخواست می‌کنند که این فقیر حریص است.[۱]

۲ـ فقری که فقیر وجود مال را بهتر از نبود آن می‌داند امّا تلاش و کوشش فقیر حریص را برای به دست آوردن آن ندارد، اگر امکاناتی به او بدهند، می‌گیرد و خوشحال هم می‌شود که این فقیر قانع است، زیرا به هرچه به او برسد، قناعت می‌کند.

۳ـ فقری که فقیر از داشتن مال و به دست آوردن آن کراهت داشته باشد، فقر او نه بدان جهت است که به مال دسترسی نداشته باشد؛ بلکه خودش از مال فرار می‌کند

---

۱. این تقسیم‌بندی مربوط به جامع السعادات مرحوم نراقی است که آیةالله مکارم شیرازی هم در شرح خطبه متقین آنها را نقل فرمودند.

و دوست ندارد مال و ثروتی داشته باشد. او فقیر زاهد است و در پی کناره گیری از مال و منال و زخاف دنیاست.

۴ـ فقری که فقیر توجهش به خداست و با ما سوای الله توجهی ندارد. همه سرمایه او خداست او فقیر عارف است.

برابر این تقسیم‌بندی، پارسایان که حاجات آنان اندک است به یقین از نوع اول و دوم نیستند. بلکه یا از نوع سوم است یا چهارم.

باید دانست که فقر مساوی با نیازهای کم نیست. در آیات و روایات مال و ثروت به دوگونه توصیف شده است:

۱ ـ در برخی از آیات و روایات ستوده شده، و مایه قوت و قدرت معرفی شده است:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُم مَااستَطَعْتُم مِن قُوَّة وَمِن رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾.[1]

«و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا با این تدارکات دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید».

۲ ـ در برخی از آیات و روایات مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است:

﴿أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلاَدِ﴾.[2]

«زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است».

در این آیه، پنج خصلت برای دنیا ذکر شده است زندگی دنیا بازی و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر است.

---

۱. انقال: ۶۰.
۲. حدید: ۲۰.

در برخی از روایات آمده است، امام علی علیه‌السلام اهتمام زیادی در جمع غنائم جنگی و تقسیم آن بین افراد و حفظ بیت‌المال مسلمین و ازدیاد ثروت جمعی و درختکاری و کسب معاش داشتند، زیرا:

«الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله».[۱]

«کسی که برای تأمین معاش زندگی تلاش می‌کند همانند مجاهدی است که در راه خدا می‌جنگد».

در بیان دیگری حضرت فرمود:

«مورچه برای آینده‌اش چیزی جمع می‌کند، از مورچه کمتر نباشید، شما هم این کار را بکنید».

معلوم می‌شود این یک بحث جدی است که باید تلاش کرد و برای تأمین معیشت به کار و کسب پرداخت. بنابراین جمع روایات ستودن و سرزنش دنیا، این است که اگر دنیا وسیله‌ای برای کسب کمال و سعادت قرار گیرد بسیار خوب و مطلوب است همچنان که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«الدنیا مزرعة الآخرة».[۲]

«دنیا کشتزار آخرت است».

و همان است که مولا فرمود:

«الدنیا متجر اولیاء الله».[۳]

«دنیا، محل تجارت اولیاء الله است».

پس اگر دنیا هدف و مقصد قرار نگیرد و همّ و غم انسان صرف دنیا نشود و از دنیا به عنوان وسیله استفاده شود، بسیار ارزشمند است.

---

۱. اصول کافی: ج ۵، ص ۸۸.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۲۲۵.
۳. شرح نهج‌البلاغه: ج ۹، ص ۲۰۱.

امام باقر علیه السلام در مزرعه‌ای مشغول به کار بود و از شدت کار خسته شـده بـود، سفیان ثوری از امام علیه السلام پرسید: اگر اکنون مرگت فرا رسد، چه حالی خواهی داشت که برای دنیا خودت را این همه به زحمت انداخته‌ای؟

امام علیه السلام فرمود: در بهترین حال خدا را ملاقات می‌کنم، من زحمت می‌کشم و کار می‌کنم تا خانواده من محتاج کسی نباشند.

امام علی علیه السلام خود چقدر چاه و قنات حفر کرد؟! که هنوز هم باقی است. چند سال قبل در جریان سفر عمره، در صحراهای مدینه چاه‌هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام کنده بود را دیدم و از آب آن چشیدم.

در روایتی آمده که حضرت علی علیه السلام از چاه بالا آمد، ظهر شده بود، فـرمود: آیا غذایی هست که از آن بخورم؟

عرض کردند: آری، کدو و روغن شتر موجود است. فرمود: غذایی از آن آماده کنید، آماده کردند و حضرت مقداری میل فرمودند و بعد مقابل آفتاب استراحت کردند و بعد دست بر شکم خود زدند و فرمود: شکمی که با یک لقمه کدو و روغن شتر سیر می‌شود، حیف است که دنبال غذای حرام بگردد!!

پیشوایان معصوم دین، کار، تلاش و کوشش می‌کردند ولی دلبستگی بـه دنـیا و مظاهر فریبنده آن نداشتند. کمال انسان بستگی به این دارد که از دنیا به عنوان وسیله استفاده کنند. ولی اگر دنیا هدف شد نتیجه این می‌شود که انسان قارون می‌شود. قارون از قوم حضرت موسی علیه السلام بود ولی جمع ثروت تدریجاً او را از موسی علیه السلام جدا کرد و به خود مشغول ساخت و از حضرت موسی علیه السلام و اهداف حضرت موسی فاصله گرفت و به دنیا، و جمع ثروت و کسب دنیا پرداخت.

اگر بخواهیم عبارت «**حاجاتهم خفیفه**» را درست معنا کنیم، یعنی ساده زیستی را در پیش گرفتند؛ ساده زیستند نه فقیرانه یعنی با امکانات کم زندگی می‌کنند چنان که سیره پیشوایان دین بود. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«خمسٌ لا اَدَعَهُنَّ حتّی الممات! الاکل علی الحضیض مع العبید و رکوبِیَ الحمار مُؤکَّفاً و حَلبي العنز بیدی و لُبس الصوف و التسلیم علی الصبیان لتکون سنّةٌ من بعدی».[1]

«پنج چیز است که من تا وقت مرگ آنها را رها نمی‌کنم: ۱ ـ غذا خوردن بدون سفره روی زمین با بردگان و غلامان وکارگران؛ ۲ ـ سوار شدن بر الاغ بدون پالان؛ ۳ ـ دوشیدن گوسفند با دستان خودم؛ ۴ ـ پوشیدن لباس پشمی؛ ۵ ـ سلام به کودکان تا بعد از من این کارها سنت شود».

این امور یعنی ساده زیستی، تواضع، مردم‌داری، روی زمین نشستن بدون سفره و با کارگر و خدمتکار غذا خوردن و سوار بر مرکب بدون پالان و زین شدن و شیر گوسفند را با دست خود دوشیدن و پوشیدن لباس پشمی، همه این‌ها ساده‌زیستی است.

روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که مردی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و دوازده درهم پول به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تقدیم کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این پول را به امام علی علیه‌السلام داد تا لباسی تهیه کند و امام علی علیه‌السلام با آن یک پیراهن دوازده درهمی خرید و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشت؛ پیامبر دید لباس فاخری است، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اگر فروشنده حاضر به پس گرفتن است، لباس را به او پس بده.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد فروشنده آمد و موضوع را با او در میان گذاشت، فروشنده هم لباس را پس گرفت و پول را برگرداند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد پیامبر آمد و پول را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تحویل داد، پیامبر به اتفاق امام علی علیه‌السلام به طرف بازار حرکت کردند، بین راه دیدند دخترکی نشسته و گریه می‌کند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ دختر گفت: من کنیز هستم و مولایم چهار درهم به من داده که برای منزل خرید کنم و من پول را گم کردم و اکنون می‌ترسم به منزل برگردم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چهار درهم به او داد و فرمود: اکنون به خانه برگرد!

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۶۲.

آنگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با امیرالمؤمنین علیه‌السلام به طرف بازار به راه افتادند، در بازار کسی داد می‌زد که من برهنه‌ام! هر کس مرا بپوشاند، خداوند از لباس‌های بهشتی به او بپوشاند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیراهنی با چهار درهم خرید و به او داد. بعد با چهار درهم دیگر لباسی برای خود خرید و پوشید.

در بازگشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مشاهده کرد که آن کنیز سر راه ایستاده و گریه می‌کند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: دیگر برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کرد: چون دیر شد می‌ترسم مورد مؤاخذه قرار گیرم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: با تو می‌آیم و نزد مولایت شفاعت می‌کنم تا با تو کاری نداشته باشد! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد مولای آن کنیز آمد و دم درب صدا زد: «**السلام علیکم یا اهل البیت!**» سلام بر شما ای اهل خانه! ولی پاسخی نشنید! بار دوّم و بار سوّم سلام کرد تا از داخل خانه پاسخ دادند: «**علیك السلام یا رسول الله!**» صاحب کنیز آمد دم درب خانه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این کنیز را به خاطر دیر آمدن مؤاخذه نکنید.

صاحبخانه عرض کرد: یا رسول الله این کنیز را به احترام آمدن شما در راه خدا آزاد کردم. وقتی به طرف منزل برمی‌گشتند پیامبر به امیرالمؤمنین فرمود:

«عجب پول با برکتی! دو برهنه را پوشاند و یک کنیز را در راه خدا آزاد کرد».[1]

برابر این سیره، «**حاجاتهم خفیفه**» نیازهایشان اندک است. یعنی همین، با چهار درهم می‌شود لباسی برای خود تهیه نمود و با بقیه آن دوازده درهم، دو نفر دیگر را بهره‌مند نمود.

جمع روایات مؤید این حقیقت است که انتخاب راه وسط و اعتدال مطلوب است نه افراط و نه تفریط، نه حرص و ولع و نه فقر و فاقه البته جمع ثروت همیشه به نفع انسان نیست، بیانی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در همین رابطه شنیدنی است!

---

۱. ترتیب الامالی: ج ۲، ص ۲۱۸.

امام علی علیه‌السلام فرمودند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ایّکم مالُ وارثِهِ احبّ الیه من ماله؟ قالوا: ما فینا احدٌ یحبّ ذلك یا نبیَ الله قال: بِحسبُکُم! بل کُلّکم یُحبُّ ذلك ثم قال: یقول ابنُ‌آدم مالي، مالي و هل لك من مالِك الاّ ما اکَلَت فافنیت؟ او لبست فابلیت او تصَدَّقَت فامضیت و ما عدا ذلك فهو مالِ الوارث».[۱]

«کدام یک از شما ثروت وارثش را از ثروت خودش بیشتر دوست دارد؟ گفتند: هیچ کدام از ما، چنین نیست ما ثروت خودمان را بیشتر از مال وارثمان دوست داریم. رسول خدا فرمود: همه شما مال وارث‌تان را بیشتر از مال خودتان دوست دارید. سپس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: ثروت من، ثروت من و آیا ثروت هرکس بیش از آن غذایی است که خورده‌ای و از بین رفته یا لباسی که پوشیده‌ای و کهنه شده یا صدقه‌ای که در راه خدا داده و تمام شده، مابقی که ثروت وارث است و مال تو نیست!».

بیان دیگری از امام صادق صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که بسیار درس‌آموز است:

«کان فی بنی‌اسرائیل مَجاعةٌ حتّی نبشوا الموتی فاکلوهم فنبشوا قبراً فوجدوا فیه لوحاً فیه مکتوبٌ: انا فلانٌ النبی ینبش قبری حبشيٌ... ما قدّمناه وجدناه و ما اکلنا ربحناه و ما خلفناه خَسَرنا».[۲]

«در بنی‌اسرائیل قحطی و گرسنگی پیش آمد تا جایی که قبرها را نبش کرده و مرده‌ها را از قبر بیرون آورده و می‌خوردند.[۳] تا این که قبری

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۰، ص ۱۳۸. ۲. همان: ج ۷۰، ص ۱۳۷.

۳. آقای طباطبایی از لبنان در جریان سفر مکه نقل می‌کرد: ما در اردوگاه تل‌زعتر که در محاصره صهیونیست‌ها بودیم

را شکافتند و لوحی را در آن یافتند که برآن نوشته شده بود: من فلان پیغمبر [از انبیای بنی‌اسرائیل هستم] یک حبشی قبر آن پیامبر را نبش کرد [یعنی آن را کند] و در آن این نوشته را یافت: هرچه پیش‌تر فرستاده بودیم، یافتیم، هرچه خورده بودیم، لذت و سودش را بردیم و هرچه گذاشته بودیم، زیان کردیم!!

بیایید اکنون که زنده‌ایم هر کاری را که دوست داریم، پس از ما بکنند یا خودمان انجام داده، پیش بفرستیم، یا خودمان از آن بهره‌برداری کنیم و گرنه وارث اگر بد باشند و استفاده بد بکنند وزر و وبالش از آن کسی است که مال را جمع کرده و در اختیار آنان گذشته است!

لذا امام علی علیه السلام فرمود:

«اِنَّ اخسَرَ الناس صَفقةً و اَخیَبَهُم سعیاً رجلٌ اَخلَقَ بَدَنَه فی طلب آمالِه [ماله] ولم تساعدُهُ المقادیرُ علی ارادته فخرج من الدنیا بحسرته و قدم علی الاخرة بتبعته النّار».[1]

«همانا زیانکارتر و نومیدتر از همه مردم در فردای قیامت از نظر تلاش کسی است که بدنش را در راه آمال و آرزوهایش [کسب ثروت] فرسوده کند ولی قضا و قدر او را مساعدت نکند که از این مال خودش استفاده کند. پس از دنیا با حسرت خارج شود و به آخرت با پیامدهای منفی آن به آتش برود».

بنابراین باید راه سوم را برگزید نه ترک دنیا و نه دلبستگی به دنیا داشت. در روایات نیز آمده است:

«خیر الامور اوسطها».[2]

«برترین امور، میانه آنهاست».

از شدت محاصره و گرسنگی کار به جایی رسید که سگ‌ها و گربه‌هایی که در اردوگاه در دسترس بودند را می‌خوردیم.

۱. نهج‌البلاغه: خطبه ۴۳۰، ص ۵۵۲.
۲. الکافی: ج ۶، ص ۵۴۰.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز فرمود:

«خیر النّاس فِیّ حالاً، النَّمَطُ الاوسط فالزَمُوه».[۱]

«بهترین مردم در نظر من کسانی‌اند که بر حد وسط و اعتدال حرکت می‌کنند پس بدان طریق ملتزم شوید».

همچنین امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«لایری الجاهل اِلّا مُفرِطاً اَومُفَرِّطاً...».[۲]

«انسان جاهل را نمی‌یابید مگر با افراط یا تفریط».

بنابراین روایت، عاقل و عالم کسی است که حد وسط را اختیار کند. در بیان دیگری حضرت امیر علیه‌السلام فرمود:

«کُن سَمحَاً و لاتکن مُبَذِراً و کن مقدراً و لا تکن مقتراً».[۳]

«بخشنده باش اما ولخرج نباش، حسابگر و سختگیر باش ولی تنگ نظر نباش».

همچنین امام علی علیه‌السلام سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام را تعادل معرفی کرده، می‌فرماید:

«نحن النمرقَةُ الوُسطی؛ بها یلحق التّالی و الیها یرجع الغالی».[۴]

«ما اهل‌بیت علیهم‌السلام تکیه‌گاه و محور اعتدالیم که عقب ماندگان باید به ما برسند و زودتر رفتگان باید به سوی ما برگردند».

آن حضرت در بیان دیگری فرمود:

«و لا تسألوا فیها فوق الکفاف و لاتطلبوا منها اکثر مِن البَلاغ».[۵]

«در دنیا بیش از احتیاج خود، نخواهید و بیش از کفاف از آن، مطالبه نکنید».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۳۳، ص ۳۷۲.
۲. همان: ج ۱، ص ۱۵۹.
۳. همان: ج ۶۸، ص ۳۴۴.
۴. خصائص الائمه: ص ۹۸.
۵. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۶۸.

همچنین امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَن اَقَلَّ منها استکثر ممّا یؤمنه و من استکثر منها استکثر ممّا یوبقه».[۱]

«هر کس از دنیا به مقدار کم آن قناعت کند بیشتری امنیت آن برخوردار می‌شود و هر کس در دنیا زیاده‌طلبی کند با مشکلات و سختی‌های زیادتری مواجه می‌شود».

برابر روایات پیش گفته باید در ثروت، حد وسط، در عبادت، حدّ وسط را طلب کنیم و فضایل اخلاقی یعنی رعایت متخلّق شدن به عتدال و حد وسط؛ اگر کسی معتدل بود، دارای اخلاق خوب است و اگر غیر معتدل بود، دارای اخلاقی بد است. چون زیربنای فضایل اخلاقی چهار چیز است: حکمت، شجاعت، عفت و عدالت که این چهار فضیلت، حد اعتدال بین افراط و تفریط در هر مورد است. مرحوم نراقیین (پدر و پسر) و مرحوم خواجه طوسی، بحث اخلاق را بر همین چهار اصل دانسته‌اند. البته در کتاب «اوصاف الاشراف»، اخلاق را از منظر عرفان و آیات و روایات معنا کرده‌اند که با این چهار اصل متفاوت است و به نظر می‌رسد حق مطلب همان است که در «اوصاف الاشراف» بیان شده و مبتنی بر کتاب و سنّت است.

کتاب «اوصاف الاشراف» گرچه مختصر است ولی اثری غنی و جامع و همه جانبه‌نگر است ولی در اخلاق ناصری مرحوم خواجه راهی را طی کرده که سایر علمای اخلاق پیمودند.

حاصل سخن این که در «**حاجاتهم خفیفه**» بحث فقر مطرح نیست؛ بلکه ساده زیستی و اکتفا به امکانات کم که همان حالت اعتدال است مراد است که در هر شرایطی ممکن است. به همین خاطر گفته شده است:

«طعام الاثنین یکفی الثلاثه».[۲]

«غذای دو نفر، برای سه نفر کفایت می‌کند».

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: خ ۷، ص ۲۲۶.

۲. اصول کافی: ج ۶، ص ۲۷۳.

رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از خداوند درخواست نمود:

«اللهم من احبَّنی فارزقهُ الکِفافَ و العِفاف وَ من اَبغَضی فاکِثر مالَهُ وَ وَلَدَه».[1]

«خدایا! هر کس مرا دوست دارد، به اندازه کفاف و عفاف به او عنایت کن و هر کس مرا دشمن دارد، مال و فرزندانش را زیاد کن!».

بدینسان دوستداران رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدر کفاف و عفاف از ثروت برخوردارند و دشمنان خدا و رسول، ثروت انباشته و فراوان دارند.

عفت نفس

امام علی علیه السلام در ادامه خطبه، وصف دیگر پارسایان را چنین معرفی کرده است:

«و انفسهم عفیفه».

«نفس‌شان عفیف و دامن‌شان پاک است».

برای توضیح این فراز، باید عفّت را به خوبی بشناسیم:

عفت در لغت چنین معنا شده است:

«العفّه ترکُ الشّهوات مِن کلّ شئٍ و غُلِب فی حفظ الفرج ممّا لایحل».

«عفت ترک تمایلات از هر چیزی است، اما این واژه در معنای حفظ دامن از آنچه که حلال نیست، غلبه پیدا کرده است».

بنابراین، معنای واژه عفّت اعم از عفت در برابر شهوت جنسی است یعنی در همه چیز، انسان باید عفت داشته باشد؛ در سخن گفتن و در همه افعال باید عفیف باشد.

راغب در معنی عفت می‌گوید:

«العفّة حصول حالٍ للّنفس تمتنع بها عن غلبهِ الشّهوة».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۹، ص ۶۴.

«عفت پدید آمدن حالتی برای نفس انسان است که به وسیله آن از غلبه شهوت بر آدمی منع می‌شود».

همچنین آمده است:

«عَفّ عِفّة و عَفافاً، کفَّ عما لایحل و لا یجمل من قولٍ و فعل».

«واژه عفت یعنی خود نگهداری از آنچه حلال و نیکو نیست در گفتار باشد یا عمل».

از بررسی معنای واژه عفّت این طور استفاده می‌شود که عفّت منحصر به وضعیت خاص و در مورد خاص مثل عفّت در برابر تمایلات جنسی نیست؛ بلکه اعم از این‌هاست. عفّت در همه چیز است، یعنی خود نگهداری از آنچه حلال و زیبا نیست، گفتار باشد یا فعل. لذا گفته می‌شود عفّت کلام یعنی انسان در سخن گفتن، رعایت عفت کند و سخنی که در شأن انسان نیست، به زبان آورده نشود.

عفت در افعال یعنی در هرکاری نیز ممکن است، عفت وجود داشته باشد یا نباشد چه این که هر سخنی ممکن است در آن عفت یا بی‌عفتی باشد و لذا نیازمندی که بی‌باکانه دنبال گدایی و سؤال و درخواست از این و آن باشد، می‌توان گفت: او بی‌عفّت است. در قرآن نیز در همین رابطه آمده است:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ لاَيَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيَماهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافاً وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾.[1]

«این صدقات برای آن دسته از نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده‌اند و نمی‌توانند برای تأمین هزینه زندگی در زمین سفر کنند. از شدت خویشتن‌داری، فرد بی‌اطلاع آنان را توانگر می‌پندارد. آنها را از سیمای‌شان می‌شناسی. با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند و هر مالی به آنان انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است».

---

۱. بقره: ۲۷۳.

برای روشن‌تر شدن مطلب روایتی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً﴾.[۱] «و با مردم به زبان خوش سخن بگویید». وارد شده است، که فرمود:

«قولوا للناس اَحسَنَ ما تحبون ان یقال لکم؛ فانّ الله عزّوجلّ یبغض اللَعان السّباب الطّعان علی المؤمنین و المتفحش و السائل الملحف و یحبُ الحیَّ الحلیم و العفیفُ المتعفِّف».[۲]

«با مردم بهترین سخنی را بگویید که دوست دارید به شما گفته شود زیرا خدای تبارک و تعالی لعن‌کننده و فحش دهنده و طعنه زننده بسیار بر مؤمنین و فحش دهنده و متفحّش[۳] را و سؤال کننده و گدای سمج[۴] را دشمن می‌دارد! خدا دوست دارد زنده بردبار را و عفیف و کسی که دنبال به دست آوردن عفت است».

واژه فاحش و متفحش مثل خُلق و متخلّق است که متخلق اخلاق خوب را تمرین می‌کند تا در خود ایجاد نماید. یعنی ذاتاً این‌گونه نیست ولی تمرین می‌کند به همین جهت به ما گفته شد:

«تخلّقوا باخلاقِ الله».[۵]

زیرا تخلّق از باب افتعال است و به معنی طلب و کسب خلق است، یعنی خود را به اخلاق خدایی بزنید. شاید به معنای انجام کاری که موجب فحش دادن دیگران شود

---

۱. بقره: ۸۳.

۲. مستدرك: ج ۱۲، ص ۸۲؛ الکافی: ج ۲، ص ۱۱۲ و ۳۲۵.

۳. متفحش کسی است که در ذاتش فحاشی نیست، اما فحاشی را تجربه می‌کند، یا به معنای ایجاد سبب فحش و فحش خورنده است.

۴. مثل برخی گدایان سمج که علامه حسن‌زاده آملی فرمود: من گدایی در خانه خدا را از گدایان سمج کوچه و بازار آموختم.

۵. بحارالأنوار: ج ۵۸، ص ۱۲۹.

نیز استعمال شود که در آن صورت معنایش فحش خورنده است.

علامه مجلسی در بحار در تعریف «عفیف» چنین می‌فرماید:

«العفیف، المتجتنّبُ عنِ المحرمات لاسیما ما یتعلق منها بالبطن و الفرج و المتعفف امّا تأکیدٌ کقولهم لیلٌ اَلیل او العفیف عن المحرّمات المتعفف عن المکروهات اوالعفیف خُلقاً المتعفف تکلّفاً».[1]

«عفیف کسی است که از حرام‌ها فاصله می‌گیرد به ویژه آن قسمت از محرماتی که متعلّق به شکم و دامن است و متعفف یا تأکید است [عفیفی که بسیار با عفت است] همانند تعبیر «لیل الیل» که به معنای شب تاریک است یا وقتی گفته می‌شود فلانی عفیف است یعنی از محرمات فاصله می‌گیرد ولی وقتی گفته می‌شود متعفف است یعنی از مکروهات هم فاصله می‌گیرد. یا عفیف کسی است که عفت برای او اخلاق و ملکه شده اما متعفف کسی است که خود را به عفت وا می‌دارد و تمرین می‌کند تا دارای این خُلق بشود».

در آیه شریفه ذیل هم واژه تعفّف به همین معنا استعمال شده است:

﴿یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾.[2]

«از شدت خویشتنداری، فرد بی‌اطلاع آنان را توانگر می‌پندارد».

پس عفت با معنایی که علامه مجلسی کرده به معنی حفظ پاکی در مقابل همه محرمات و حتی مکروهات می‌باشد گرچه در دو چیز مورد استعمالش زیاد است و غلبه پیدا کرده: یکی در مورد شکم و دیگری در مورد دامن.

از آنجاکه در درون انسان سه قوّه وجود دارد: قوّه و نیروی درّاکه، قوّه و نیروی

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۴۰۵.
۲. بقره: ۲۷۳.

شهویه، قوّه و نیروی غضبیّه.

براین اساس اگر قوّه درّاکه که همان درک و فهم مقصود است در تعادل باشد، حکمت و دارنده آن را حکیم می‌گویند حد افراط قوّه ادراک را جُربزه گویند که فکر بیش از حد کار می‌کند و حد تفریط آن را بلاهت و کودنی و نادانی می‌نامند. پس اگر کسی در طرف افراط قرارگرفت، دارای جربزه است و اگر در طرف تفریط قرار گرفت دچار بلاهت و جهل است.

گفتنی است آنچه در روایت آمده که: «**اکثر اهل الجنّة البله**».[1] «بیشتر اهل بهشت، بلهاء (ساده‌دلان) هستند». غیر از این اصطلاح علم اخلاق است؛ زیرا بلهاء در آن روایت به معنای انسان‌های ساده‌دل و بدون پیچیدگی‌های معمول است.

قوه و نیروی شهویه که همان قوه جاذبه، جذب و جلب لذّت است، حد تعادلش عفت است، حد افراطش، شَرَّه و حد تفریط آن خمودگی است. عده‌ای از صاحبان مکاتب مثل مسیحیت، دعوت به خمودگی و ترک لذایذ و شهوات و ترک دنیا و رهبانیت می‌کنند و عده‌ای قایل به اصالت لذت و شهوت‌اند و حد و مرزی برای پیروی از شهوات قایل نیستند مثل آنچه اکنون در دنیای غرب حاکمیت یافته که غرق در شهوات‌اند و هلاک حرث و نسل به وجود آمده است. در دنیای غرب عده‌ای از پسرها و دخترها به اسم رهبانیت و خدمت به کلیسا، ازدواج نمی‌کنند و عده‌ای هم نیاز به ازدواج نمی‌بینند چون مانع و رادعی وجود ندارد. یک طرف جانب افراط است و طرف دیگر سرکوبی تمایلات جنسی در حالی که بقای نسل به آن بستگی دارد و اگر قرار بود نعمتی مورد استفاده قرار نگیرد، خداوند آن را نمی‌آفرید و از آن طرف بی‌بندوباری است که نتیجه آن در جهان و حتی کشور خودمان شاهد هستیم که بسیار مخرب و ویرانگر است. در اندیشه اسلامی نه آن افراط و نه این تفریط مطلوب است حد وسطش آن است که باید متعادل بهره‌برداری کنند، که همان عفت است.

رعایت حد اعتدال مثل استفاده از ماشین است ولی با ترمز؛ نه ترک بهره‌مندی از

---

۱. بحارالأنوار: ج ۵، ص ۱۲۸.

ماشین و نه استفاده از ماشین بدون ترمز.

یک روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت در ترسیم مسیر درست فرمود:

«ایها النّاس! اِنّ جبرئیل اتانی عن اللطیف الخبیر فقال: انّ الابکار بمنزله الّثمر علی الشجر اذا أدرك ثمره فلم یجتنی افسدته الشمس و نَثَرتهُ الرّیاح و کذلك الابکار اذا ادرکن ما یدرك النّساء، فلیس لهنَّ دواءٌ الا البعوله والاّ لمُ یؤمن علیهن الفساد لانهّن بشر».[1]

«ای مردم! همانا جبرئیل از سوی خداوند لطیف و آگاه بر من نازل شد که دوشیزگان وقتی به سن بلوغ رسیدند، همانند میوه‌ای رسیده بر درخت هستند که اگر چیده نشود، تابش خورشید و وزش باد، آن را فاسد و پراکنده می‌کند، همین‌طور دختران وقتی آنچه را که زن‌ها درک می‌کنند، درک کردند، هیچ دارویی برای آنان نیست مگر ازدواج کردن و اگر این امر محقق نشد، از فساد بر آنها ایمنی وجود ندارد، برای این که آنها انسان هستند».

از امام هشتم علیه السلام در مورد برخورد یک زن با امام باقر علیه السلام نقل شده است که توجه به آن برای برخی از افراد بسیار درس‌آموز است:

«انّ امرأةً سئلت اباجعفر علیه السلام فقالت: اصلحك الله انی متبتّله فقال علیه السلام لها: و ما التبتل عندك؟ قالت: لاارید التزویج ابداً. قال علیه السلام: و لِمَ؟ قالت: التمس فی ذلك الفضل! فقال علیه السلام:

---

۱. کافی: ج ۵، ص ۳۳۷.

انصرفی فلوکان ذلك فضل، لکانت فـاطمه علیها السلام احـقُّ بـه مـنك! انه لیس احد یسبقها إلی الفضل».[۱]

«زنی نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! خداوند امور شما را اصلاح کند، من زنی متبتّله هستم. امام پـرسید: تـبتل نـزد تـو به چه معناست؟ زن گفت: یـعنی هـرگز قـصد ازدواج کـردن نـدارم!! حضرت پرسید: چرا؟ زن گفت: تا از این راه به فضایل و کمالاتی نایل آیم. امام باقر علیه السلام فرمود: از این فکر منصرف شو، اگـر تـرک ازدواج دارای کمال و فضیلت بود، حضرت فاطمه علیها السلام سـزاوارتـر بـود کـه از ازدواج دوری گزیند. همانا هیچ کس نیست که در فضایل از او پیشی گیرد!».

امّا قوّه غضبیه: اگر در جهت تعادل قرار گرفت، اسمش شجاعت است و حد افراط آن بی‌باکی و تهور است. کسی خودش را از ساختمان ده طبقه به پایین بیندازد و یا با ۱۸۰ کیلومتر سرعت در جاده حرکت می‌کند، این شجاعت نیست، بی‌باکی است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾.[۲]

«خود را با دست خود به هلاکت میفکنید».

حد تفریط قوه غضبیه، جُبن و ترس است. امیرالمؤمنین علیه السلام در جـنگ جـمل به محمد حنیفه فرمود:

«پسرم! بین نیزه‌ها حرکت کن، حمله کن و دنـدان‌هـایت را روی هـم فشار بده».

امّا محمّد حنیفه عقب‌نشینی کرد؛ زیرا برق شمشیر، برق از سر محمّد حنیفه برده

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱۰۰، ص ۲۱۹.
۲. بقره: ۱۹۵.

بود! در این لحظه امام علی علیه السلام:

«فَضَرَبَهُ بِقائم سیفه و قال: اَدرَکك عرقٌ مِن اُمِك».[۱]

«حضرت با دسته شمشیر بر شانه محمّد حنیفه زد و فرمود: این ارثی است که از مادر بردی».

وگرنه پدرت دارای ترس نبوده است همانجا به امام مجتبی علیه السلام فرمود: حمله کن و این شتر را از پای درآور! در همانجا امام مجتبی علیه السلام شمشیر را برداشت و دست و پای شتر را قطع فرمود و عایشه بر زمین قرار گرفت و توطئه پایان پذیرفت و جنگ تمام شد.

بدینسان روشن شد که حد افراط قوه غضبیه، بی‌باکی و حد تفریط آن ترس و حد وسط آن شجاعت است که فضیلت محسوب شده و دارای ارزش است.

پس در هر سه قوه اگر در حد تعادل قرار گرفت، حکمت، عفت و شجاعت به دست می‌آید و «عدالت» هماهنگی و حاصل تعادل هر سه قوه است به‌گونه‌ای شخصیت انسان شکل می‌گیرد که قوه عامله در تمام افعال خود تابع قوه عاقله قرار می‌گیرد و عدالت در نفس انسان به وجود می‌آید. لذا غزالی عبارت زیبایی برای تعریف عدالت دارد:

«اِنّها حَاله لِلنفس و قُوّةٌ بها یسوسُ الغضب و الشهوة و یحملها علی مقتضی الحکمه و یضبطها فی الاسترسال و الانقباض علی حسب مقتضیها».

«همانا عدالت، حالتی و قدرتی برای نفس است که به وسیله آن مدیریت غضب و شهوت را برعهده گرفته و نفس را بر مقتضای حکمت حرکت می‌دهد و نفس را در انجام یا توقف اعمال بر حسب اقتضا، فرماندهی می‌کند».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۴۲، ص ۹۸.

اکنون نیکو است به چند آیه و روایت در مورد عفت اشاره کنیم:

قرآن در سوره یوسف، نتیجه شاهکار عفت یوسفی را به خوبی به نمایش گذاشته، می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.(۱)

«بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند».

براساس این آیات عظمت یوسف که در عفّت جلوه‌گر شده است، میوه عزّت به‌بار آورده است ولی اگر از او بپرسند: از کجا به این عزت رسیدی؟ می فرماید: با دو چیز: ۱ ـ تقوا؛ ۲ ـ صبر و مقاومت در مقابل خواسته‌های نابه‌جای نفس، شهوت، مال و مقام!

این دو عامل در دسترس همگان است. اتفاقاً این دو عامل به نحو نکره در آیه بیان شده تا بفهماند این قانون و قاعده است که هر کس تقوا پیشه کند و شکیبا باشد، چنین خواهد شد و اختصاص به شخص خاصی مثل حضرت یوسف علیه‌السلام ندارد.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«علیکم بالعفاف و ترکُ الفجور».(۲)

«بر شما باد به عفت ورزیدن و ترک گناهان».

در روایات ما عفت خیلی ستوده و به آن توصیه شده است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«ما المجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجراً ممن قدر فعف لکاد العفیف ان یکون ملکا من الملائکه».(۳)

«هیچ مجاهد شهیدی در راه خدا اجرش بیشتر از کسی نیست

---

۱. یوسف: ۹۰. ۲. همان.

۳. نهج‌البلاغه: حکمت ۴۶۶؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۲۰، ص ۲۳۳.

که قدرت یابد امّا عفت بورزد [دسترسی به حرامی پیدا کند ولی به حرام نزدیک نشود] نزدیک است که انسان با عفت، فرشته‌ای از فرشتگان خدا باشد».

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اهل العفاف اشرفُ الاشراف».[۱]

«کسانی که اهل عفت‌اند، از هر شریفی با شرف‌ترند».

امام صادق علیه السلام در مورد اثر عفت جنسی فرمود:

«عفّوا عن نساء الناس تَعفّ نسائکم».[۲]

«در برابر زنان مردم عفت بورزید تا دیگران در برابر زن‌های شما عفت داشته باشند».

یعنی هر کس به حرام یا به ناموس مردم چشم داشته باشد، یقین بداند به ناموس او چشم خواهند داشت.

امام علی علیه السلام فرمود:

«ثمرة العفة، القناعة».[۳]

«ثمره عفت، قناعت است [طَمَع نمی‌کند و حرص نمی‌ورزد]».

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«ثمره العفة الصّیانة».[۴]

«میوه عفت، صیانت است. یعنی نتیجه عفت، اجتناب از حرام دارد».

---

۱. غررالحکم: ص ۳۵۶؛ میزان الحکمة: ج ۶، ص ۳۱۹.

۲. بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۶۵.

۳. غررالحکم: ص ۲۵۶.

۴. همان.

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی نقل فرموده است:

«اول من یدخُلُ الجنّة عبد مملوك احسنَ عبادة رَبّه و نصح لسیده و رجلٌ عفیفٌ متعَفّف ذو عباده».[۱]

«اوّلین کسانی که وارد بهشت می‌شوند: ۱ ـ بنده مملوکی است که عبادت پروردگارش را به خوبی انجام داده و نسبت به مولایش دلسوز بوده است؛ ۲ ـ مرد عفیفی که همواره به سمت عفت حرکت نموده و دارای عبادت باشد».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«ما من عبادةٍ افضل من عفة بطن و فرج».[۲]

«هیچ عبادتی، بالاتر از عفت شکم و دامن نیست».

صبر و شکیبایی

امام علی علیه السلام در ادامه بیان اوصاف پارسایان چنین می‌فرماید:

«صَبَرُوا اَیّامَاً قَصیرة اعقبتهم راحةً طویلة، تجارةً مربحةً یَسَّرَها لهم رَبُّهُم».[۳]

«در روزگار کوتاه دنیا، صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند، تجارتی پر سود که پروردگارشان برای آنان فراهم فرموده است».

در این فراز باید نکاتی را مورد بحث قرار داد:

۱ ـ **معنای صبر**: صبر در لغت چنین معنا شده است:

«تجلّد ولَم یَجزَع».

---

۱. مستدرك: ج ۱۵، ص ۴۸۶؛ ترتیب الامالی: ج ۶، ص ۵۱۴.

۲. کافی: ج ۵، ص ۵۵۴.

۳. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

«خودش را کنترل و حفظ کرد و جزع و بی‌تابی نکرد».

در عبارتی دیگر آمده است:

«حَبَسَ نَفَسَه».

«احساساتی که در او برانگیخته می‌شد، حبس کرد».

مرحوم محقق طوسی قدس سره در کتاب اوصاف الاشرف، صبر را معنا کرده، می‌فرماید:

«الصّبر فی اللّغه هو حبس النفس عن الفزع من المکروه».[1]

«صبر در لغت، همان حبس نفس است از فزع و جزع در مقابل گرفتاری‌ها و مشکلات».

قرآن کریم هم به همین معنا اشاره دارد:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾.[2]

«و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند نفس خود را همراه سازا».

۲ ـ اقسام صبر: صبر در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام به سه گونه بلکه به چهارگونه تقسیم شده است:

الف) صبر بر طاعت خدا: یعنی شکیبایی در انجام فریضه نماز، روزه، حج و زکات یعنی تحمل سختی در اطاعت فرمان خدا، صبر بر زحمات و دشواری‌های هریک از فرایض داشتن به ویژه در برخی از فرایض مثل انجام فریضه حج که درگذشته سختی‌ها و دشواری‌های زیادی در برداشت، امروز هم با همه امکانات موجود، باز هم دشواری‌های زیادی دارد، لذا صبر بر طاعت یعنی صبر بر سختی‌های طاعت.

ب) صبر در مقابل گناهان: هواها و تمایلات نفسانی گاه انسان را به این سو و آن سو می‌کشاند و انسان باید بتواند صبر و شکیبایی پیشه کند. مثل صبر کسانی که شرایط گناه بر ایشان فراهم است اما شکیبایی می‌کنند.

ج) صبر بر مصایب: گاه مصیبت‌هایی که وارد می‌شود، تحمل آنها سخت

---

۱. مسکن الفؤاد: ص ۳۹.

۲. کهف: ۲۸.

و دشوار است، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی کنار یاسر و سمیه و عمّار قرار می‌گرفت، می‌فرمود: **«صَبراً یا آل یاسر!»**.

«ای آل‌یاسر صبر پیشه کنید».

زیرا تحمل آن همه شکنجه در راه خدا سخت بود.

د) صبر بر اخلاص: ممکن است در آغاز انسان کاری را مخلصانه انجام دهد اما در ادامه با نقل آن برای مردم به ریا و سمعه روی آورد، لذا صبر بر اخلاص و حفظ خلوص بسیار مهم است و از اقسام شکیبایی است.

۳ـ مراتب صبر: مرحوم خواجه صبر را دارای سه مرتبه دانسته، می‌فرماید:

«الصّبر علی ثلاثة انواع، الاوّلُ: صبر العوام و هو حبس النفس علی وجه التجلُّد و اظهار الثَّبات فی النائبات، و الثانی صبرُ الزُّهاد، و الثالث: صبرُ العارفین فانّ لبعضهم التذاذاً بالمکروه لِتصورِهِم انّ معبودُهم خَصَّهُم به من دون الناس و صاروا ملحوظین بشرفِ نظرِتهِ».[1]

«صبر بر سه‌گونه است: ۱ ـ صبر عوام: و آن حفظ نفس و کنترل آن وآشکار ساختن ثبات درمشکلات است؛ ۲ ـ صبر زاهدان: که به‌خاطر توقّع ثواب آخرت ،انجام می‌پذیرد؛ ۳ ـ صبر عارفان: همانا برخی از آنان از سختی‌ها لذت می‌برند زیرا تصور می‌کنند که معبودشان آنان را برای تحمل این سختی از میان همه مردم برگزیده است و آنها مورد لطف ویژه نظر شریف خداوند قرار گرفته‌اند».

برابر این تقسیم‌بندی، مرحله اول صبر، توده مردم که آگاهی زیادی از آثار و برکات صبر ندارند، چون سطحی نگرند و به عمق مسائل وقوف ندارند به سختی، مصیبت‌ها را تحمل می‌کنند و با سختی در مقابل گناه خود را حفظ می‌نمایند و خود را به طاعت الهی وادار می‌کنند امّا چون این کارها عمقی ندارد، با زحمت تحمل می‌کنند

---

۱. همان.

که نافرمانی خدا نکنند. لذا خواجه می‌فرماید: ایشان مشمول این آیه‌اند:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.[1]

«از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند، و حال آن‌که از آخرت غافلند».

این یک نوع صبر است، هر چند خوب است که از این رهگذر انسان، نفس را مهار کند و بر او مسلط شود و مصیبت را تحمل می‌کند، دست به گناه نزند و نمازش را اقامه کند و... این خود، مرحله‌ای از صبر است و قابل ستایش است ولی در این مرتبه این حالت در آدمیان ملکه نشده است.

مرتبه دوم صبر، صبر کسانی است که توجه دارند و دنیا در نزد آنها بی‌ارزش است و با دید واقعی به دنیا می‌نگرند، یعنی زهّاد و عبّاد و اهل تقوا که از باب حِلم، صبر می‌کنند. چرا صبر می‌کنند؟ **لتوقع ثواب الآخره** اینان در دنیا صبر می‌کنند، به حرام کشیده نمی‌شوند طاعت خدا را می‌کنند و مصائب را تحمل می‌کنند چون فردای قیامت توقع پاداش دارند، زیرا به آن سوی جهان ماده، واقف‌اند. این‌ها مشمول این آیه شریفه‌اند:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.[2]

«بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب و به تمام خواهند گرفت».

اما مرتبه سوم، صبر عرفاست؛ آنان که شناخت واقعی از نظام هستی دارند، این‌ها در مرحله عالی‌تر از گروه دوم قرار دارند، زیرا گروه دوم به خاطر پاداش صبور بودند اما این‌ها به‌خاطر معرفتی که دارند، صبر می‌کنند. این‌ها وقتی بلایی برایشان نازل می‌شود و گرفتاری و مشکلی پیش می‌آید یا اختبار و امتحانی پیش می‌آید که باید از حرامی بگذرند یا واجب مهمی را انجام دهند براین باورند که خدا به آنها لطف و عنایت

---

۱. روم: ۷.
۲. زمر: ۱۰.

ویژه کرده و به آنها محبت دارد و از آن باب است که مجنون وقتی کاسه‌ای که برای دریافت آش نذری به منزل لیلی فرستاده بود، توسط لیلی شکسته شد، وقتی دیگران به مجنون اعتراض کردند که چرا لیلی، از میان همه جام تو را شکسته است؟ چنین گفت:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

این‌ها براین باورند که خداوند توجه ویژه‌ای به آنها دارد، زیرا آنها را بیشتر به‌دریا می‌اندازد تا غوّاص ماهرتری شوند و حرکت بهتری را انجام دهند. این‌ها مشمول این آیه شریفه‌اند:

﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّهِ و إِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾.[1]

«و مژده ده شکیبایان را. همان کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. بر ایشان درودها و رحمت از پروردگارشان باد و راه یافتگان هم خود ایشانند».

آیه، آیه عجیبی است! یعنی این صابران خیلی مورد عنایت‌اند افرادی که مصیبت برآنان عارض می‌شود ولی آن‌قدر تسلیم‌اند که می‌گویند: **﴿انَّا للهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ﴾** ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. یعنی هرچه از جانب دوست رسد، نیکوست. پاداشی که می‌گیرند، درود از جانب خداست و رحمت الهی که شامل حال‌شان می‌گردد و بالاتر از همه، اینان کسانی هستند که هدایت شده‌اند و در مسیر رضای حضرت احدیت حرکت می‌کنند.

به تعبیر دیگر صابران بر سه گونه‌اند:

---

۱. بقره: ۱۵۵ ـ ۱۵۷.

۱ ـ صابرین عام؛

۲ ـ صابرین خاص؛

۳ ـ صابرین اخص.

عـوام، تـوده مـردم‌انـد، عـبّاد و زهّـاد و مـتّقین از خـواص و گـروه دوم‌انـد، ولی عرفا و اهل دل و سیر و سلوک، اخص هستند و در طبقه سوم (گروه ممتازین) قرار دارند.

وقتی به حضرت زینب علیها السلام در مجلس ابن‌زیاد گفته شد: ببین خداوند با برادر تو چه کرد؟ فرمود:

«ما رایت اِلّا جمیلاً».[۱]

«من جز زیبایی ندیدم».

این همان صبر از نوع سوم است! کشته شدن عزیزان، اسارت، توهین و جسارت و... هر چه دیدم زیبا بود، چون در راه خدا و در مسیر کسب رضای خدا بود.

این همان مرحله سوم از صبر است که آرزو می‌کنم خدا ما را آراسته به چنین خصوصیتی بفرماید.

۴ ـ جایگاه و آثار صبر: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الصبر یُظهر ما فی بواطنِ العباد من النـورَ و الصـفا و الجـزعُ یُظهر ما فی بواطنهم من الظّلمه و الوحشه».[۲]

«صبر نیرویی است که باطن انسان‌های مخلص را آشکار می‌کند و نـورانـیت و صفای باطن آنان را به نمایش می‌گذارد و جزع، باطن انسان‌های (نادرست) را مشخص می‌کند و ظلمت و وحشت

---

۱. بحارالأنوار: ج ۴۵، ص ۱۱۵.

۲. مستدرک: ج ۲، ص ۴۲۷.

و ترس و اضطراب آنان را آشکار می‌سازد».

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«والصّبرُ یَدَعیه کلَ احد و لا یبین عند احد الا المخبتین».[۱]

«صبر آن‌قدر خوب است که همه مدعی آن هستند امّا حقیقت این است که آشکار نمی‌شود صبر مگر از بندگان خوب خدا و نیکوکاران».

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الصَبرُ ما اوّلُه مُرٌّ و آخره حُلو لقومٍ ولقوم مرّ اوله و آخره فمن دَخَلَه مِن اواخِرِه فقد دخل و من دخله من اوائله فقد خَرَج».[۲]

«صبر گاه برای عده‌ای اولش تلخ ولی آخرش شیرین است و برای جمعی اول و آخرش تلخ است. پس هرکس به صبر از آخرش درآید که ثمره آن به‌بار نشسته، احساس شیرینی خواهد کرد و هیچ تلخی احساس نخواهد کرد امّا هر کس که از اولش به صبر وارد شود پس از صبر خارج شده است و چه بسا نتواند آن تلخی اولیه را تحمل کند».

یعنی از همان اول برای او تلخ است و مقاومت نخواهد کرد و به شیرینی نخواهد رسید.

این بیان، بیان بسیار زیبا و عارفانه‌ای در برابر مشکلات است. یعنی تلخی و سختی او را از رده خارج می‌کند. پس صبر گاه اولش تلخ است ولی آخرش شیرین است و هرکس از آخر وارد صبر شد تا آخر شیرین است. مثلاً ملاحظه بفرمائید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾.[۳]

---

۱. همان.
۲. همان.
۳. سجده: ۲۴.

«و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند».

یعنی صبر، نتیجه‌اش امامت و هدایت الهی است. همچنین اثر دیگر صبر چنین بیان شده است.

﴿وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُو يَعْمَلُونَ﴾.[1]

«و قطعاً کسانی را که شکیبایی می‌کردند به بهتر از آنچه عمل می‌کردند، پاداش خواهیم کرد».

و براستی چه پاداش خوبی است! در روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آخرالزمان آمده است:

«سیأتی علی الناس زمانٌ لایُنال الملك فیه الا بالقتل والتجُبر و لا الغنی الا بالغصب و البُخل و لا المحبة الا باستخراج الدین و اتباعِ الهوی؛ فمن ادرك ذلك الزمان فصبر علی الفقر و هو یقدر علی الغنی و صبر علی البَغضَة و هو یقدر علی المحبّه و صَبَر علی الذُّل و هو یقدر علی العِزّ، آتاه الله ثوابَ خَمسین صدیقاً ممن صدَّق لی».[2]

«به زودی زمانی فرا می‌رسد که در آن، انسان به حکومت نمی‌رسد مگر به قتل، کشتن و زورگویی و به ثروت و بی‌نیازی نایل نمی‌شود مگر به غصب اموال دیگران و بخل ورزیدن و انسان به محبت نمی‌رسد [در میان مردم محبوبیت پیدا نمی‌کند] مگر آن که از دین الهی خارج شود و پیرو هوا و هوس گردد، پس هر کس چنین زمانی را درک کند و بر فقر صبر کند در حالی که قادر است با غصب و بخل ثروتمند شود و بر مبغوض بودن شکیبایی می‌کند و دست به خروج از

---

۱. نحل: ۹۶.

۲. الکافی: ج ۲، ص ۹۱؛ جامع السعادات: ص ۳۶.

دین و پیروی از هوا نمی‌زند و بر ذلت و گمنامی شکیبایی می‌ورزد در حالی که قدرت بر عزتی که با قتل و تجبّر به دست می‌آید، دارد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از کسانی که پیامبری مرا را تصدیق کرده باشند، به او را عنایت می‌کند».

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«ان الله عزوجل انعم علی قومٍ فلم یشکروا فصارت علیهم وَبالاً و ابتلی قوماً بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمة».[1]

«خداوند بر عده ای نعمت بخشید ولی آنان شکر خدا را به جای نیاوردند پس نعمت‌ها برای آنان وبال شد، ولی قوم دیگری را به مصیبت گرفتار کرد، پس آنان صبر کردند و مصیبت بر آنان به نعمت تبدیل شد».

دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که هیچ عملی همچون صبر و شکیبایی خالصانه مورد عنایت خداوند نیست:

﴿وَالَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلاَنِیَةً وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَالْمَلاَئِكَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِن كُلِّ بَاب سَلامٌ عَلَیْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾.[2]

«و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می‌زدایند ایشان راست، فرجام خوش سرای باقی. همان بهشت‌های عدن که آنان با پدران‌شان و همسران‌شان

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۹۲.
۲. رعد: ۲۲ ـ ۲۴.

و فرزندان‌شان که درستکارند در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند و به آنان می‌گویند درود بر شما به پاداش آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای».

اگر به آیه شریفه بنگرید، این افراد اقامه نماز کردند، انفاق نمودند، بدی را به خوبی پاسخ دادند و... ولی هیچ کدام به اندازه صبر مورد عنایت خدا قرار نگرفته که متعلق موفقیت آنهاست. چون در پایان آیه می‌فرماید که فرشتگان به آنها می‌گویند:

﴿سَلامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾.

«درود بر شما به پاداش آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای».

همچنین در آیه دیگر نیز چنین پاداش صابران بیان شده است:

﴿أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلاَماً﴾.[1]

«اینانند که به پاس آن که صبر کردند غرفه‌های بهشت را پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و دورد مواجه خواهند شد».

در این آیه ذکر شده که بهشت پاداشی در مقابل صبر است و این اهمیت و فضیلت صبر را می‌رساند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«كمالُ المؤمنِ فی ثلاثَ خصالٍ: الفقه فی دینهِ و الصّبرُ علی النائبه و التقدیر فی المعیشة».[2]

«کمال مؤمن در سه چیز است: فهم دین، صبر بر مشکلات و سختی‌ها و اندازه‌گیری در معاش».

---

۱. فرقان: ۷۵.

۲. ترتیب الامالی: ص ۶۶۶.

همچنین هلال کوفی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

«کم من صبر ساعة قد اورثت فَرَحاً طویلاً و کم من لذّة ساعة قد أورثت حزناً طویلاً».[۱]

«چه بسا صبر یک ساعت که فرح و خوشحالی طولانی را در پی دارد و چه بسا لذت کوتاه و زودگذری که غم و غصه طولانی در زندگی انسان باقی می‌گذارد».

بدینسان از صبر نباید غافل شد، امیرالمؤمنین علیه السلام صبر را یکی از ارکان ایمان معرفی نموده، می‌فرماید:

«الایمان علی اربع دعائم: علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد».[۲]

«ایمان بر چهار رکن بنا شده است: صبر، یقین، عدالت و جهاد در راه خدا».

۵ ـ فلسفه صبر: چرا صبر این همه مورد توجه و اهمیت است؟ در یک جمله اگر بخواهیم پاسخ دهیم باید بگوییم: چون صبر پایه، اساس و مبنای همه طاعات است؛ زیرا اساساً در نظام خلقت هیچ کار درستی انجام نمی‌شود مگر این که صبر پایه و اساس آن است! به عنوان نمونه جهاد در راه خدا محقق نمی‌شود مگر با صبر، همچنین شجاعت انسان شجاع، بروز و ظهور نمی‌کند مگر با صبر، انفاق و بخشش سخاوتمندان هم در عالم انجام نمی‌شود مگر با صبر و شکیبایی، انسان عالم و دانشمند نمی‌شود مگر با صبر، اقتصاد شکوفا نمی‌شود مگر با صبر، پس باید گفت: صبر اساس و بنیان همه کارهای خوب است.

خداوند انشاء الله همه ما را جز صابران قرار دهد و به ما توفیق عمل به همه

---

۱. مستدرک: ج ۱۱، ص ۲۶۳.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱۸، ص ۱۴۲.

دستوراتش را عنایت کند.

عدم اراده دنیا و آزادسازی خویشتن از اسارت آن

امام علی علیه السلام در تبیین یکی دیگر از ویژگی‌های پارسایان می‌فرماید:

«اَرادَتُهُم الدُّنیا فَلَم یُریدُوها وَ اَسَرَتُهم فَقَدَوا اَنفُسَهُم مِنها».

«دنیا می‌خواست آنها را بفریبد، اما عزم دنیا نکردند، می‌خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند».

از این عبارت هم زهد و پارسایی نسبت به دنیا و هم آزادسازی خود از آن استفاده می‌شود. لذا به توضیح آن می‌پردازیم.

معنی زهد

آیا زهد به معنی ناداری و نداشتن مال و امکانات است؟ و یا چیز دیگر؟

در معجم الوسیط، زهد این‌گونه معنی شده است:

«زَهِدَ یَزهَدُ زُهداً وَ زَهادة ای اعرض عنه وَ تَرَکَهُ اِحتِقاراً اذا قیل زَهِدَ فِی الدُّنیا ای تَرَکَ حَلالَها مَخافَةَ حِسابِها وَ تَرَکَ حَرامَها مَخافَةَ عِقابِه، اَلزَّهادَة فِی الشّی خلاف الرّغبَة فیه».

«زهد به معنی اعراض و روی برگرداندن و بی‌رغبتی نشان دادن و ترک نمودن چیزی از روی پست و حقیر شمردن آن است. یعنی حلال دنیا را به خاطر ترس از حسابش در قیامت ترک کرد و حرام دنیا را به خاطر ترس از عذاب و عقوبت آن ترک کرد. پس زهد در چیزی برخلاف رغبت به آن است».

با این تعریف ممکن است خیلی از افراد ثروت داشته باشند ولی زاهد باشند

و خیلی از افراد ممکن است مال و منالی نداشته باشند ولی به دنیا راغب باشند.

برخی از سر طعنه می‌گفتند: امام علی علیه‌السلام مال و منالی ندارد!! حضرت دستور داد در آن سال محصول کشاورزی را کنار جاده آوردند، وقتی آوردند در میدان، دیدند راه‌ها بند آمد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام کنار آن ایستاده بود. کسی پرسید: این مال کیست؟

حضرت فرمود:

«هذا مَال مَن لامَالَ لَهُ».[1]

«این ثروت انبوه، مال کسی است که چیزی ندارد».

بعد حضرت همه اموال را براساس دیوانی که از قبل داشت بین فقرا سهمیه‌بندی نموده و در میان آنان توزیع نمود و در پایان هم عبایش را تکان داد و فرمود:

«شاهد باشید که من خودم چیزی از این مال برنداشته‌ام».

در روایات آمده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از نان جو سیر نخورد! و گفته شد: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نه تنها از نان گندم نخورد، از نان جو هم سیر نخورد! و این در شرایطی بود که امکانات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به حدّی بود که به یک نفر صد شتر هدیه داد، پیامبر در مکه دستور داد صد شتر برای امام علی علیه‌السلام قربانی کردند، یعنی چنین نبود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مال در اختیار نداشت. برابر این بررسی، ناداری علامت زهد و دارایی، علامت رغبت و علاقه به دنیا نیست؛ بلکه بدینسان زهد، بی‌رغبتی نسبت به دنیا، در عین برخورداری از امکانات دنیوی است.

آیة‌الله جوادی آملی در تفسیر موضوعی خود می‌گوید:

«زهد به معنی بی‌رغبتی است و چون بی‌رغبت بودن نیاز به‌تمرین دارد نخست باید متاع نیرنگ را ترک کرد تا کم‌کم نسبت به او بی‌رغبت شود و برای بی‌رغبتی معرفت لازم است مثل شخص معتاد که

---

۱. مکارم الاخلاق: ص ۹۹.

ابتدا باید ترک اعتیاد کند تا به مضرّات آن پی ببرد و وقتی معرفت پیدا کرد به ضرر و زیان اعتیاد به‌طور طبیعی به‌آن بی‌رغبت می‌شود. لذا نسبت به دنیا باید ابتدا معرفت پیدا کرد که دنیا با اهلش چه کرد».

قبل و بعد از انقلاب شاهد کسانی بوده و هستیم که قدرت و امکانات در اختیارشان بود، امّا به ذلّت کشیده شدند و قدرت و امکانات به کارشان نیامد که شاه و صدام نمونه بارز آن هستند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر بخواهید زاهد شوید به مظاهر دنیا و بناهای مجلل بگویید: ای بنا، بنیانگذارت کجاست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«این العمالقه و ابناء العمالقة این الفراعنه و ابناء الفراعنه؟ این اصحابُ مدائن الرّس الذین قَتَلوُا النبییّن و اطفئوا سنن المرسلین و احیوا سُنَن الجبّارین؟ فاین الذین ساروا بالجیوش و هزموا بالالوف؟».[1]

«چه شدند فرمانروایان و فرزندان فرمانروایان؟ کجا هستند فرعون‌ها و فرزندان‌شان؟ کجایند اصحاب شهرهای «رَسّ» آنان پیامبران علیهم السلام را کشتند و سنت‌های پیامبران را منزوی ساختند و سنت‌های ستمگران را برپا نمودند؟ کجایند آنان که با لشکریان حرکت می‌کردند ولی با هزاران نفر فراری گشتند؟».

برای روشن شدن معنای زهد به کاربرد این واژه در رابطه با حضرت یوسف بنگرید، وقتی یوسف را خواستند به بازار عرضه کنند، قرآن می‌فرماید:

﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَن بَخْس دَرَاهِمَ مَعْدُودَة وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾.[2]

---

۱. نهج‌البلاغه: خطبه ۱۸۲.
۲. یوسف: ۲۰.

«و او را به بهای ناچیزی، چند درهم فروختند و در آن بی‌رغبت بودند».

خریداران یوسف نسبت به خریدش بی‌میلی نشان دادند و او را به ثمن بخس و درهم‌های کمی خریداری نمودند.

در رابطه با پیامبرﷺ قرآن می‌فرماید:

﴿وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾.[1]

«و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز».

«زهرة» در لغت به معنی شکوفه است. ای پیامبر چشمت را مدوز به شکوفه زندگی دنیا! که ممکن است باز شود و ممکن است باز نشود و تبدیل به گل نگردد! معمولاً نیز شکوفه‌های دنیا برای هیچ کس به گل تبدیل نمی‌شود.

در نظام هستی ما در معرض آفات فراوانی هستیم که معلوم نیست نهال حیات ما به ثمر بنشیند یا نه؟ و تا کی ادامه پیدا کند؟

از مولا پرسیدند: زهد چیست؟

فرمود:

«الزُّهد كُلُّه بين كلمتين من القرآن؛ قال الله سبحانه: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾».[2]

«زهد میان دو کلمه از قرآن است که خداوند فرمود: برای آن که

---

۱. طه: ۱۳۱.
۲. نهج‌البلاغه: خ ۴۳۹.

انسان بر آنچه از دستش رفت تأسف نخورد و به آنچه به او داده شده است، خوشحال نشود».

زاهدی از راهی می‌رفت در حالی که پولی همراهش بود، ناگهان به خود آمد که حمل این پول سر من را بر باد می‌دهد و غم و غصه ما را افزون می‌کند. لذا پول را انداخت و راهش را ادامه داد کسی از پشت سرش می‌آمد تا چشمش به کیسه پول افتاد، آن را برداشت و به سرعت ادامه مسیر داد تا به زاهد رسید، به زاهد گفت: آیا در این راه خطری نمی‌بینی؟ زاهد گفت: اگر آنچه را من انداختم، برنداشته باشی، خیر!

آری برخورداری‌های دنیا خیلی از خطرات را برای انسان پیش می‌آورد که اگر آن امکانات نبود، هیچ خطری انسان را تهدید نمی‌کرد.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: زاهد در دنیا کیست؟ فرمود:

«الذی یَترُکُ حلالَها مَخافَةَ حسابِه وَ یَترُکُ حَرامَها مَخافَةَ عذابِه».[1]

«زاهد کسی است که حلال دنیا را به خاطر هراس از حسابش کنار می‌گذارد و حرام دنیا را به‌خاطر ترس از عذابش، ترک می‌کند».

شیوه تحصیل زهد

اوّلین قدم برای رسیدن به زهد، ترک حرام است و در مرحله دوم ترک شبهات و اطراف حرام که از آن تعبیر به حریم و غرقگاه می‌شود، زیرا حرام، دارای حریم و محدوده‌ای است که شخص باید از نزدیک شدن به اطراف آن نیز پرهیز کند تا به حرام نیفتد.

---

۱. من لایحضره الفقیه: ج ۴، ص ۴۰۰.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«انّما الامورُ ثلاثه: امرٌ بیّنٌ رشده فیتّبع و امرٌ بیّن غَیُّه فَیُجتَنَب و امرٌ مُشّکل یرُّدُ عِلمَهُ الي الله».[۱]

«همانا امور بر سه دسته است: ۱ ـ امری که صلاح و رشد آن روشن است که باید انجام داد؛ ۲ ـ امری که نادرستی و بطلان آن آشکار است. پس باید از آن اجتناب کرد؛ ۳ ـ امر مشکلی که باید دانش آن را به ذات احدیت ارجاع داد».

بدین‌سان در اموری که زشتی آن روشن است، باید اجتناب کرد و در اموری که رشد آن روشن است، باید پیروی کرد و در امور شبهه ناک باید توقف نمود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«حلالٌ بَیّن و حرام بَیّنَ و شبهاتٌ بین ذلك فمن ترك الشّبهات نجا من المحرّمات و من اخذ بالشّبهات ارتکب المحرّمات و هلك من حیث لایعلم فانّ الوقوف عند الشبهات خیرٌ من الاقتحام فی الهلکات».[۲]

«امور بر سه گونه است؛ حلال روشن و حرام روشن و شبهاتی که بین آن دو وجود دارد؛ پس هر کس شبهه‌ها را ترک کند، از حرام‌ها محفوظ می‌ماند و هر کس شبهه‌ها را مرتکب شود، به تدریج به حرام کشیده می‌شود و کسی که مرتکب حرام‌ها شود، از جایی که خودش نمی‌داند، نابود می‌شود پس توقف در شبهات بهتر از فرو افتادن در هلاکت‌هاست».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

---

۱. الکافی: ج ۱، ص ۶۷.
۲. وسایل الشیعة: ج ۲۷، ص ۱۵۷.

«والمعاصی حِمی الله فَمَن یرتع حولَهاُ یوشك ان یدخلها».[۱]

«و گناهان، حریم و غرقگاه الهی است، پس هر کس در اطراف این حریم و غرقگاه بچرد، چه بسا وارد آن حریم بشود!».

آثار و نتایج زهد

۱ ـ تثبیت حکمت در قلب و زبان: نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا اباذر! ما زهد عبدٌ فی الدنیا الّا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه و بصره عیوب الدنیا و دائها و دوائها و اخرجه منها سالماً الی دارالسّلام».[۲]

«ای اباذر! هیچ بنده‌ای در دنیا بی‌رغبتی نورزید مگر آن که خدا حکمت را در دل او ثابت نمود و زبان او را به حکمت گویا کرد و خدا چشم او را نسبت به عیوب، بیماری و دوای دنیا بینا ساخت و او را از دنیا سالم به جهان آخرت و دارالسلام می‌برد».

و در روایتی دیگر فرمود:

«یا اباذر! اذا رأیت اخاك قد زهد فی الدّنیا فاسمع منه فانّه یُلقی إلیه الحکمة».[۳]

«ای اباذر! وقتی دیدی برادری از برادران مؤمنت بی‌رغبتی نسبت به دنیا می‌ورزد، حرف او را گوش کن، زیرا که او حکمت به تو می‌آموزد».

۲ ـ بینا شدن به عیوب دنیا: امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه فرمود:

«اِزهد فی الدنیا یُبَصِّرك الله عیوبها و لاتَغفُل فَلَستَ بمغفولٍ عنك [من نام لم یَنُم عنه]».[۴]

«بی‌رغبتی به دنیا نشان ده تا خدا تو را نسبت به زشتی‌های دنیا

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۷، ص ۱۶۱.
۲. مستدرك: ج ۱۲، ص ۴۲.
۳. همان: ج ۲، ص ۱۰۱.
۴. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱۹، ص ۳۳۹.

بینا کند و غافل مشو که از تو غافل نمی‌شوند، [هر کس خوابید باید بداند که دشمنانش از او نمی‌خوابند بلکه بیدارند و علیه او برنامه‌ریزی می‌کنند]».

۳ ـ نجات یافتن از فریبکاری دنیا: در روایت آمده است:

«ایها النّاس! انظروا الی الدّنیا نظر الزّاهدین فیها الصادفین عنها فانّها والله عمّا قلیل تزیل الناوی الساکن».[۱]

«ای مردم! به دنیا، همچون بی‌رغبتان بنگرید که از آن رو برگردانده‌اند زیرا به خداوند بزودی ساکنان آنان، رخت برخواهند بست».

۴ ـ عدم فراموشی جهان آخرت: در بیان دیگری آمده که اباذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

«یا رسول الله! مَن ازهد النّاس؟ قال صلی الله علیه و آله: من لم ینس المقابر و البلی و ترك ما یفنی علی ما یبقی و من لم یَعَدَّ غَدا مِن ایّامِه و عَدَّ نَفسَهُ فِی الموتی».

«بی‌رغبت‌ترین افراد نسبت به دنیا کیست؟ حضرت فرمود: کسی که قبر و از بین رفتن بدن و پوسیدن جسم را فراموش نکند و ترک کند آنچه را که فانی می‌شود به خاطر آنچه که باقی می‌ماند و کسی که فردا را از ایام زندگیش نشمارد و نفس خود را در ردیف مردگان به حساب آورد».

۵ ـ برخورداری از محبت و رحمت ویژه الهی و مردمان: امیرالمؤمنین علیه السلام به نوف فرموده‌اند:

«طوبی للزّاهدین فی الدّنیا الراغبین فی الآخره».[۲]

---

۱. نهج‌البلاغه: خ ۱۰۳.

۲. بحارالأنوار: ج ۴۱، ص ۱۶.

«خوشا به حال کسانی نسبت به دنیا زهد می‌ورزند و به آخرت رغبت می‌نمایند».

امام باقر علیه السلام فرمود: مرد عربی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

«یا محمّد! اخبرني بعملٍ یحبّني الله علیه، فقال صلی الله علیه و آله: یا اعرابي! ازهد في الدنیا یُحبّكُ الله عزّوجلّ و ازهد في ما فی ایدی الناس یحبك الناس».[1]

«ای محمد! مرا خبر ده به عملی که با انجام آن خداوند مرا دوست بدارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نسبت به دنیا بی‌رغبتی نشان بده تا خدا تو را دوست بدارد و به آنچه در دست مردم است بی‌رغبتی نشان بده، تا مردم تو را دوست داشته باشند».

یکی از بزرگان می‌گفت: اگر یک روحانی هرجاکه هست، ثابت کند به مردم که من نیازی به شما ندارم، این هنر بزرگی است و روحانی موفّقی است. جامعه این‌طور است که اگر انسان‌ها با غنای نفس در جامعه برخورد کنند هم وضع مالی خودشان بهتر می‌شود و هم محبوبیت‌شان بیشتر می‌شود.

چند روایت هم داریم که می‌گوید بی‌رغبتی نسبت به دنیا باعث می‌شود دنیا به انسان نزدیک شود، و در مقابل، علاقه‌مندی و حرص نسبت به دنیا باعث می‌شود دنیا از انسان دور می‌کند. تجربه هم نشان داده که آدم‌های حریص کمتر به دنیا دسترسی پیدا می‌کنند و انسان‌های بی‌اعتنا به دنیا، بیشتر به دنیا دسترسی پیدا می‌کنند.

۶ ـ **آراستگی به برترین زینت**: بیان دیگری از اصبغ بن نباته[2] نقل شده

---

۱. التهذیب: ج ۶، ص ۳۷۷.

۲. اصبغ بن نباته از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و تنها کسی است که آخرین لحظه رحلت آن بزرگوار در کنار بستر مولا حضور داشت و حضرت وصایایی هم به او داشتند.

که می‌گوید:

«سمعت عن عمّار بن یاسر یقول: قال رسول الله ﷺ: یا علی! ان الله قد زینَكَ بزینهٍ لم تُزیّنِ العبادَ بزینة احب الی الله تعالی منها و هی زینة الابرار عندالله عزوجل؛ بالزّهد فی الدنیا فجَعلَكَ لاترزَأُ الدنیا شیئاً ولا ترزأ الدنیا منك شیئاً».[1]

«از عمار بن یاسر شنیدم که رسول خدا ﷺ به آن حضرت می‌فرمود: ای علی! همانا خداوند شما را به زینتی آراسته که هیچ‌یک از بندگان را بدان نیاراسته که نزد خدا از آن محبوب‌تر باشد و آن زینت ابرار نزد خداست؛ شما را به زهد در دنیا آراسته و به‌گونه‌ای قرار داده که نه تو از دنیا چیزی برمی‌گیری و نه دنیا از قدر و منزلت تو می‌کاهد».

یعنی امام علی ؈ از دنیا چیزی نگرفته و دنیا هم نتوانسته از آن حضرت چیزی بگیرد. رسول خدا ﷺ می‌خواهد بفرماید: ای علی! خدا تو را زینت کرد به زینتی که هیچ کس را این گونه زینت نکرد و در نتیجه دو ویژگی به تو عنایت کرد:

۱ ـ تو از دنیا چیزی نگرفتی که موجب نقص تو شود.

۲ ـ دنیا هم نتوانست چیزی از تو بگیرد و از ارزش و شوکت و عظمت تو چیزی بکاهد.

پس براساس روایات پیش گفته، زهد به معنی بی‌رغبتی به دنیا است نه فقر و نداری! چه بسا داراهایی که زاهد و بی‌رغبت به دنیا هستند و چه بسا نیازمندانی که راغب و مایل به دنیا هستند.

می‌گویند: فردی خیلی ثروت داشت، اما اهل خیر بود، مال بسیاری جمع کرد و در حراست آن می‌کوشید، کسی به او گفت: چرا این‌قدر حریصی در حالی که چیزی در

---

۱. برابر معنایی که علامه مجلسی در بحار کرده، واژه «رزأ» چنین معنا می‌شود: «الرّزأ النقیص ای لم تأخذ من الدنیا شیئاً ولم تنقص الدنیا من قدرك شیئاً». بحارالأنوار: ج ۶۵، ص ۲۲.

دستت نمی‌ماند و همه را در راه خیر خرج می‌کنی؟

گفت: آری! حریص‌تر از من کسی نیست؛ زیرا می‌دانم با پول چه می‌شود کرد و من با این پول، سرای برتر و آخرتم را آباد می‌کنم.

در روایات آمده که کسی دعا می‌کرد: خدایا! به من مال و خانه و زندگی و... بده. بعد عرض کرد: یابن رسول الله! این خواسته‌ها و آرزوهایم به جاست یا نا به‌جا؟

حضرت فرمود: با این مال و امکانات می‌خواهی چه کنی؟

عرض کرد: می‌خواهم خانه داشته باشم برای صله رحم و مهمانداری و خدمت به مردم و می‌خواهم با پول به خانواده برسم و به وضع فقرا رسیدگی کنم و... .

حضرت فرمود: این که درخواست دنیا نیست، این دعا برای امور آخرت است.

بدینسان اگر کسی برای آسایش خانواده در حد متعارف و خدمت به محرومین و صله رحم نسبت به خویشاوندان تلاش کند، عین آخرت است.

فصل سوم:

اعمال و برنامه شبانگاهی

پارسایان

امام علی علیه‌السلام پس از تبیین ویژگی‌های روانی و حالات و ملکات معنوی و انسانی پارسایان اکنون به معرفی برنامه شبانگاهی پارسایان می‌پردازد:

نماز و قرائت قرآن در شب

امام علی علیه‌السلام در مورد برنامه‌های شبانگاهی پارسایان می‌فرماید:

«اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتّلونه ترتیلاً».

«پرهیزگاران در شب برپا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می‌خوانند».

در این بیان مولا امام علی علیه‌السلام سه مطلب نهفته است:

۱ ـ برپا ساختن و شب زنده‌داری؛

۲ ـ تلاوت قرآن؛

۳ ـ به صورت ترتیل تلاوت کردن قرآن که به توضیح هریک می‌پردازیم:

۱ ـ شب زنده‌داری

در فضیلت شب زنده‌داری، روایات زیادی داریم و از مجموع روایات هم استفاده می‌شود که شب زنده‌داری از نصف شب به بعد است. سر شب انسان‌های باطل‌گرا و بی‌هدف بیدارند ولی وقت خود را تلف می‌کنند. آنچه مورد ستایش و مدح است، شب زنده‌داری از نصف شب، به بعد بلکه ثلث آخر شب است.

این مسئله چندان مهم است که تقریباً همه اولیا در این ساعات بدون استثنا بیدار بوده و عبادت و شب‌زنده‌داری، جزء برنامه زندگی آنان بوده است.

برابر فرمان الهی، برای پیامبر صلی الله علیه و آله تهجد و شب زنده‌داری و نماز خواندن واجب بود؛ آغاز این فرمان چنین است:

﴿أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾.[1]

«نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار و نیز نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره مقرون با حضور فرشتگان است».

مقصود از «**دلوك شمس**» را نماز ظهر و عصر گفته‌اند و مقصود از «**غسق الليل**»، نماز مغرب و عشاء است و مراد از «**قرآن الفجر**» نماز صبح.

مفسرین گفته‌اند «**مشهوداً**» اسم زمان و مکان است یعنی محل شهود، چون حضور همه فرشتگان در نماز صبح است که مشهوداً یعنی که محل شهود و یا حضور همه فرشتگان شب و روز، نماز صبح خوانده می‌شود و مورد توجه باری تعالی قرار می‌گیرد.

بعد از اقامه نمازهای واجب به پیامبر می‌فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحمُوداً﴾.[2]

«و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو به منزله نافله‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند».

به دلیل همین اهمیت، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نسبت به امام علی علیه السلام در ضمن مواعظی طولانی می‌فرماید:

---

۱. اسراء: ۷۸.
۲. اسراء: ۷۹.

«**یا علی! علیك بصلاة اللّیل** (سه مرتبه)».[۱]

«بر تو باد به نماز شب، توصیه می‌کنم تو را به نماز شب، بر تو باد به نماز شب».

نماز شب و شب زنده‌داری یکی از روش‌های اولیای خدا بود، چه انبیا و چه ائمه معصومین علیهم‌السلام و چه بزرگان دین، جالب آن است که قبل از ترسیم جایگاه عالمان و دانشمندان نیز خداوند می‌فرماید:

﴿امَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِداً وَ قَائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَیَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لاَیَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الأَلْبَابِ﴾.[۲]

«آیا چنین کسی بهتر است یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت خدا می‌کند و از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد. بگو: آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند، برابرند همانا صاحبان مغز متذکر می‌شوند».

براساس این آیه، گویا نماز شب مقدمه عالم و دانشمند شدن است بلکه دانشمند حقیقی کسی است که شبانگاهان به اقامه نماز شب پرداخته و از آخرت برحذر باشد و به رحمت خداوند همواره امیدوار باشد.

در سوره مزمل به اثر پر خیر و برکت شب زنده‌داری‌پرداخته، می‌فرماید:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِیلاً﴾.[۳]

«قطعاً برخاستن شب، رنجش بیشتر و گفتار در آن هنگام، راستین‌تر است».

---

۱. الفقیه: ج ۱، ص ۴۸۴.
۲. زمر: ۹.
۳. مزمل: ۶.

آری شب زنده‌داری و اقامه نماز شب بهترین شاهد اخلاص قلب و دعوی صدق ایمان است. روایاتی که در این باب رسیده فراوان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

«فمن رُزِقَ صَلاة اللّیل من عبدٍ او امةٍ قام لله عزوجل مخلصاً فتوضّأ وضواءًا سابغاً و صلّی لله عزّوجلّ بنیّة صادقة و قلبٍ سلیم و بدنٍ خاشع و عینٍ دامعة جعل الله تبارك و تعالی خلفَهُ تسعةَ صفوفٍ من الملائکه فی کلّ صفٍّ ما لایحصی عددهُم الا اللهِ تبارك و تعالی اَحَدَ طرفی کلّ صفٍّ بالمشرق و الآخر بالمغرب قال: فاذا فَرَغَ کتب الله لَهُ بعددهم درجات».[1]

«هر کس خداوند نماز شب را روزیش کند چه زن مؤمن و چه مرد، شب خالصانه از خواب برخیزد و وضو بگیرد آن هم وضویی شاداب! و نماز بخواند به نیتی صادق و با قلبی سلیم و بدنی خاشع و با چشمی گریان، خدای تبارک و تعالی قرار می‌دهد پشت سر او نُه صف از صفوف فرشتگان که در هر صفی آن قدر فرشته شرکت می‌کند که عدد آن را جز خدا نمی‌تواند بشمارد یک طرف هر صف در مشرق و طرف دیگر آن در مغرب قرار دارد! وقتی از نماز فارغ شد خداوند برای این مؤمن به عدد این فرشتگان، درجات عنایت می‌کند».

صدوق در روایت دیگری چنین نقل می‌کند:

«عن رسول الله صلی الله علیه و آله اِنّه قال: ان الله تبارك و تعالی اذا رأی اهلَ قَریهٍ قد اسرفوا فی المعاصی و فیها ثلاثهُ نفر من المؤمنین، ناداهم جلّ جلاله و تقدّست اسمائُه: یا اهل معصیتی! لولا مَن فیکم من المؤمنین المتحابین بجلالی العآمرین بصلوتهم ارضی

---

۱. امالی الصدوق: ص ۶۷.

و مساجدی و المستغفرین بالاسحار خوفاً منّی لانزلت بکم عذابی ثمّ لا ابالی».[۱]

«خداوند تبارک و تعالی وقتی مشاهده می‌کند که اهالی شهر یا قریه‌ای در گناه اسراف می‌کنند ولی در میان اهل آن، سه نفر از مؤمنان مانده‌اند [که از گناه فاصله گرفته‌اند]، خدای تبارک و تعالی به آن اهالی ندا درمی‌دهد: ای کسانی که گناه می‌کنید! اگر جمعی از مؤمنین در بین شما نبودند که به خاطر جلال من به همدیگر محبت می‌ورزند و وسیله نمازشان، زمین و مساجد مرا آباد می‌کنند و در سحرها به خاطر ترس از من به استغفار می‌پردازند، من عذابم را بر شما نازل می‌کردم و هیچ باکی نداشتم».

براساس این روایت، خداوند به برکت گروه اندکی که این‌ها یکدیگر را به‌خاطر خدا دوست دارند و به وسیله نمازشان، زمین و مسجد را آباد می‌کنند و در دل شب، برمی‌خیزند و به‌خاطر ترس از خدا، طلب مغفرت می‌کنند، عذابش را بر مردم گنهکار نازل نمی‌کند!!

در روایت دیگر چنین می‌خوانیم:

«جاء جبرئیل الی النّبیﷺ فقال: یا محمّد! عِش من شئت فانّك میت و احبب ماشئت فانّك مُفارقُة و اعمل ماشئت فانّك مجزیٌّ به و اعلم ان شرفُ الرّجلِ قیامُه باللّیل و عزُّهُ استغناوُهُ عن النّاس».[۲]

«جبرئیل نزد پیامبرﷺ آمد و عرضه داشت: ای محمّد! هر جور که دلت می‌خواهد، زندگی کن ولی بدان که می‌میری و هرچه که می‌خواهی دوست داشته باش اما بدان که از آن جدا خواهی شد،

---

۱. امالی الصدوق: مجلس ۳۶، ص ۱۹۹.
۲. همان: ص ۲۳۳.

و هرجور که دلت می‌خواهد، عمل بکن ولی بدان که مزد و پاداش آن به تو داده خواهد شد. بعد فرمود: بدان شرافت یک انسان به برپا خواستن او در دل شب و عزّتش در بی‌نیازی جستن از مردم است».

روایات دیگری در همین رابطه نقل شده است:

«عن ابن‌عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اشرافُ امّتی حملهُ القرآن و اصحابُ اللّیل».[1]

«ابن‌عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: شریف‌ترین امت من حاملان قرآن و شب زنده دارند».

در روایتی دیگر، چنین می‌خوانیم:

«سمعت اباعبدالله الصادق علیه السلام یقول: الشّتاء ربیعُ المؤمن یطول فیه لیلُهُ فیستعین به علی قیامه و یُقصَرُ فیه نهارُه فیستعین به علی صیامِه».[2]

«شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: فصل زمستان، بهار مؤمن است؛ زیرا شب‌هایش طولانی است و مؤمنین از طولانی بودن شب برای قیام در شب و شب زنده‌داری استفاده می‌کنند و روزهایش کوتاه است و مؤمن از کوتاهی روز برای روزه‌داری استفاده می‌کنند».

در روایتی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث مناهی که حدیث طولانی و مفصّلی است، چنین نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما زال جبرئیل یوصینی بقیام اللّیل حتی ظننت اَنّ خیار امّتی لم یناموا».[3]

---

۱. همان: ص ۲۳۴.
۲. وسائل الشیعة: ج ۱۰، ص ۴۱۴.
۳. همان: ج ۸، ص ۶۵۴؛ امالی الصدوق: م ۶۶، ح ۱.

«همواره جبرئیل به برپاخاستن در شب و اقامه نماز و دعا و مناجات در آن سفارش می‌کرد، تا جایی که گمان کردم خوبان امت من شب را نخواهند خوابید».

روایت دیگر از عبدالله بن سنان است که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم:

«ثلاثة هُنّ فخر المؤمن و زَینتهُ فی الدّنیا و الآخرة؛ الصلوهُ فی آخرِ اللّیل و یأسُهُ ممّا فی ایدی النّاس و ولایةُ الامام من آل‌محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله».[1]

«سه چیز است که موجب افتخار مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت است: ۱ ـ نماز در آخر شب؛ ۲ ـ نومیدی او از آنچه در دست مردم است؛ ۳ ـ پیروی امامی از آل‌محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله».

اگر براستی کسی مشتاق اقامه نماز شب شد، کار دو سویه می‌شود یعنی از یک طرف، بنده با خداوند، ارتباط برقرار می‌کند و از سوی دیگر از طرف خدا، فرشتگانی مأموریت پیدا می‌کنند که با شب زنده‌داران ارتباط بر قرار کنند:

«عن ابراهیم بن ابی‌محمود قال: قلتُ للرضا علیه‌السلام: یا بن رسول الله! ما تقول فی حدیث الّذی یرویه النّاس عن رسول الله اِنه قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: اِنّ الله تبارك و تعالی ینزل کلَّ لیله الی السَّماءِ الدُّنیا. فقال علیه‌السلام لعن الله الذین یحرفون الکِلمَ عن مواضعه و اللهِ ما قال رسول الله کذلك؛ انّما قال: اِنّ الله تبارك و تعالی یُنزِلُ مَلَکاً الی السماءِ الدّنیا کلَّ لیلهٍ فی الثلثِ الاخیر و لیلة الجمعه فی اوّل اللّیل فَیَأمُرَه فینادی: هل من سائلٍ فأُعطیه؟ هل من تائب فاتوبَ علیه؟ هل منِ مستغفر فاغفرله؟ یا طالبَ الخیر! اقبل یا طالب الشّر! اقصِر. فلایزال یُنادی بهذا حتّی یَطلَعُ الفجر فاذا طَلَعَ الفجر عادَ الی محلّهِ مِن ملکوت السماء.

---

۱. امالی الصدوق: م ۸۱، ص ۵۴۴.

حدّ ثنی بذلك ابی عن جدّی و جدّی عـن آبـائه و آبـائی عـن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله».[۱]

«ابراهـیم بـن ابـی‌محمود مـی‌گوید: خـدمت امـام هشـتم علیه‌السلام رسـیدم، عرض کردم: یابن رسول‌الله! نظر شما در رابطه بـا روایـتی کـه مـردم (اهل‌سنّت) از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند، چیست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: خدای تبارک و تعالی هر شب به آسـمان دنـیا نـزول مـی‌یابد؟ امام هشتم علیه‌السلام فرمود: خدا لعنت (از رحمت خود دور) کند کسانی را که کلام پیامبر را از موضوع خودش تحریف می‌کنند! [یعنی این‌گونه نیست که آنان نقل می‌کنند] به خدا قسم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این‌گونه نفرمود، بلکه فرمود: خدا فرشته‌ای را مأمور می‌کند که در هر شب به آسمان دنیا بیاید در شب‌های معمولی ثلث آخر شب و در شب جمعه در اوّل شب و فریاد بزند: آیا سؤال کننده و حاجت‌مندی هست کـه چـیزی بخواهد تا به او بدهیم؟ آیا توبه کـننده‌ای هست تـا پـذیرای تـوبه‌اش باشیم؟ آیا کسی هست که از گناهانش طلب آمرزش کند تا گناه او را ببخشیم؟ ای طالبان خیر و خوبی! روی آوریـد و فـرصت را از دست مدهید، ای طالبان شرّ و گناه! بس کنید و ادامه ندهید! این فـرشته از اوّل شب تا طلوع فجر با این عبارات فریاد می‌زند. وقتی فـجر طـلوع کرد، به محل خودش در ملکوت آسمان‌ها برمی‌گردد.

این حدیث را پدرم بـرای مـن نـقل کـرد و پـدرم از جـدم و جـدّم از پدرانش و آنها از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند».

روایت دیگری مکمل روایات پیشین است، روایـتی است کـه بـراسـاس آن، دعا در شب‌ها را مستجاب معرفی مـی‌نماید؛ مـحمد بـن عـبده نـیشابوری مـی‌گوید:

---

۱. امالی للطوسی: ص ۱۴۹.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

«اِنّ النّاس یَروونَ عن النّبی صلی الله علیه و آله اِن فی اللّیل ساعهٌ لایَدعُوا فیها عبدٌ مؤمنٌ بدعوهٍ الاّ استُجیبَ له. قال: نعم! قُلت: مَتی هِیَ جُعلتُ فِداك؟ قال: ما بینَ نِصفِّ اللّیل اِلي الثُّلث الباقي منه قلت له: اَ هِیَ لیلة مِن اللّیالي معلومة او کّلُ لیلة؟ قال علیه السلام: بل کلّ لیله».[1]

«مردم (اهل‌سنّت) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که ساعتی در شب است که هر که در آن ساعت از خدا چیزی بخواهد، حتماً اجابت می‌شود؟ [آیا چنین چیزی هست؟] امام صادق علیه السلام فرمود: بلی! چنین ساعتی در شب هست عرض کردم: این ساعت چه موقع است؟ فرمود: از نصف شب تا $\frac{1}{3}$ باقی مانده از شب. عرض کردم: آیا این در شب‌های خاصی است یا در هر شب این ساعت وجود دارد؟ امام فرمود: بلکه این ساعت در همه شب‌ها وجود دارد!».

۲ ـ تلاوت قرآن

امام علی علیه السلام برنامه دوم پارسایان در شب را تلاوت مدبّرانه قرآن معرفی فرموده‌اند:

«تالین لاجزاء القرآن یرتّلونها ترتیلا».

«قرآن را جزء جزء تلاوت نموده و با تفکر و اندیشه می‌خوانند».

تلاوت قرآن به ویژه در شب از ویژگی‌های متقین است که درباره آن چند نکته همانند فضیلت قرائت قرآن، تلاوت قرآن و ازدیاد ایمان، اقسام قاریان قرآن، پاداش تعلیم و تعلیم قرآن، گریه یا تباکی به هنگام قرائت قرآن و استحباب نگاه به مصحف شریف مورد بحث قرار خواهد گرفت.

---

۱. همان.

الف) فضیلت قرائت قرآن: در مورد فضیلت قرائت قرآن، آیات و روایاتی است که در ذیل به برخی اشاره می‌شود:

مرحوم صدوق از امام باقر علیه السلام از پدر و جد بزرگوارش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند:

«من قرأ عَشرَ آیاتٍ فی لیلة لم یُکتب من الغافلین و من قرأ خمسَین آیه کُتِبَ من الذّاکرین و من قرأ مأة آیة کتب من القانتین و من قرآ مأتی آیة کتب من الخاشعین و من قرأ ثلاثمأه آیة کتب من الفائزین و من قرأ خمسمأه آیة کتب من المجتهدین و من قرأ الف آیةکتب له قنطاره من برٍّ [القنطار خمسة عشرالف مثقال من الذهب و المثقال، اربعة و عشرون قیراطاً اصغرها مثلُ جبلِ اُحُد و اکبرها ما بین السماء و الارض]».[1]

«هر کس در شب، ده آیه از قرآن قرائت کند، از غافلین محسوب نمی‌شود و هر کس پنجاه آیه از قرآن قرائت کند، جزء ذاکرین محسوب می‌شود و هرکس صد آیه قرائت کند از قانتین (متواضعین) محسوب می‌شود و هر کس دویست آیه در شب قرائت کند جزء خاشعین محسوب می‌شود و هر کس سیصد آیه از قرآن قرائت کند از رستگاران محسوب می‌شود و هر کس پانصد آیه قرائت کند، از مجتهدین محسوب می‌شود و هر کس هزار آیه بخواند برای او قنطاری از نیکی محسوب می‌شود [و قنطار پانزده هزار مثقال طلا است] و هرمثقال بیست و چهار قیراط است وکوچک‌ترین قیراط در این مقیاس، مثل کوه اُحد است و بزرگترین آن، همانند مسافت میان زمین و آسمان می‌باشد!».

---

۱. الکافی: ج ۲، ص ۶۱۲؛ ترتیب الامالی: ج ۸، ص ۳۶۲؛ امالی الصدوق: م ۱۴، ص ۷.

این حدیث که دلالت بر کثرت اجر و مزد قرائت دارد به معنای آن است که ثواب و پاداش قرائت قرآن، بی‌حساب است و هرچه تلاوت بیشتر باشد، اجر و پاداش آن نیز بیشتر خواهد بود.

در بیان دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:

«علیکم بتلاوة القرآن فانّ درجاتُ الجّنة علی عدد آیات القرآن فاذا کان یومَ القیامة یقال لقارئِ القرآن: اقرأ و ارق فکلّما قرأ آیهً یرقی درجةً».[1]

«بر شما به تلاوت قرآن! همانا درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است؛ پس آن‌گاه روز قیامت درآید به قاری قرآن گفته می‌شود: بخوان و بالا برو! پس قاری قرآن هر آیه را که می‌خواند، یک درجه ارتقاء می‌یابد».

براساس این روایت اگر کسی بتواند همه آیات را بتواند بخواند، به آخرین درجه بهشت نائل می‌گردد.

یک روزی من خدمت مقام معظم رهبری بودم، شخصی که حافظ قرآن بود نیز حضور داشت، مقام معظم رهبری ضمن گفتگو با او فرمود: اگر می‌شد آنچه تو در کارنامه‌ات داری [حفظ همه قرآن] به من می‌دادی، من آنچه در کارنامه‌ام دارم، به شما می‌دادم!!

این نشان از قدردانی و اهتمام مقام معظم رهبری نسبت به قرآن و حفظ آن است.

روایت دیگری در امالی از امام صادق علیه السلام نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من کان القرآن حدیثهُ و المسجد بیتهُ بَنی الله له بیتاً فی الجنّه».[2]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۱۸۹.

۲. امالی الصدوق: م ۷۵، ح ۱۶.

«هر کس که قرآن، سخنش و مسجد، خانه‌اش باشد، خداوند تبارک و تعالی برای او در بهشت خانه‌ای مهیا می‌کند».

در مقدمه ترجمه تفسیر مجمع البیان چند روایت نقل شده که برخی از آنها را تقدیم می‌کنم:

۱ ـ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«اهلُ القرآن هم اهل الله و خاصّتُه».[۱]

«اهل قرآن، اهل الله و از بندگان خاصّ ذات حضرت ربوبی هستند».

۲ ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«افضل العباده قرائةُ القرآن».

«بالاترین عبادت، قرائت قرآن است».

۳ ـ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«القرآن غنيً لاغني دونَه و لافقر بعدَه».[۲]

«قرآن ثروتی است که بدون آن بی‌نیازی به‌وجود نخواهد آمد و با برخورداری از آن، فقری وجود نخواهد داشت».

۴ ـ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«حملةُ القرآن المخصوصون برحمة الله، المعلِّمون كلامَ الله المقربون عند الله، من والاهم فقد والى الله و من عاداهم فقد عادى الله».[۳]

«حاملان قرآن، ویژگان به رحمت الهی هستند، معلمین کلام خدا، مقربین نزد خداوند هستند، هر کس آنها را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس با آنها دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است».

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۱۶۸.
۲. همان.
۳. همان: ج ۶، ص ۱۷۵.

۵ ـ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«حملة القرآن عُرَفاءُ اهلِ الجّنة یوم القیامه».[۱]

«حفظ [و عمل] کنندگان قرآن در روز قیامت، عارفان اهل بهشت هستند».

۶ ـ پیامبر فرمود:

«ان هذا القرآن مأدبةُ الله فتعلموا من مأدُبَة الله ما استطعتم».[۲]

«همانا این قرآن، سفره و خوان گسترده خداوند است، پس هرچه می‌توانید از این سفره بیاموزید و برگیرید».

۷ ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کتابُ الله فیه نبأُ ما قَبلِکم و نبَأُ ما بعدِکم و فصل ما بینکم».[۳]

«کتاب خدا در آن اخبار گذشتگان و آگاهی از وضعیت آیندگان و حکم آنچه مابین شماست، آمده است».

برابر این روایت، هرجا مشکلی داشتید، می‌توانید از حکمت قرآن برای حل آن استفاده کنید.

۸ ـ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«من ختم القرآن فکأنّما ادرجت النبوة بین جنبیه ولکنه لایوحی الیه».[۴]

«کسی که قرآن را ختم کند، مثل آن است که نبوت در وجودش مندرج شده است با این تفاوت که به او وحی نمی‌شود».

---

۱. الکافی: ج ۲، ص ۶۰۶.

۲. این روایت، روایتی است که علمای بزرگوار ما از جمله علامه حسن‌زاده و آیةالله جوادی آملی روی آن تأکید و در تبیین آن نکات زیادی ارائه نموده‌اند که نیکو است مراجعه شود. مستدرک: ج ۴، ص ۳۳۲.

۳. کافی: ج ۱، ص ۶۱.

۴. وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۱۸۱.

این روایت، روایت عجیبی است و معلوم است که می‌خواهد، بفرماید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همه سرمایه‌اش قرآن کریم است. بنابراین هرکس که قرآن را داشته باشد همه سرمایه نبوت منهای وحی شدن را داراست.

ب) آثار تلاوت قرآن: تلاوت قرآن، نشانه ایمان و موجب ازدیاد ایمان است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾.[۱]

«کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم و آن چنان‌که باید، آن را می‌خوانند. ایشان هستند که بدان ایمان دارند».

در آیه دیگر آمده است:

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً﴾.[۲]

«و چون آیات او بر آنان خوانده شوند، بر ایمانشان بیفزاید».

به همین جهت به ما توصیه شده است:

﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرآنِ﴾.[۳]

«پس هرچه از قرآن ممکن است، تلاوت کنید».

این تأکید عجیبی است که هرچه می‌توانید قرآن بخوانید. البته قرائت ثواب دارد ولی قاری باید ملاحضه همه جوانب آن را بکند وگرنه:

«ربّ تالی القرآن و القرآن یلعنُه».

«چه بسا تلاوت‌کنندگان قرآن که قرآن آنان را لعنت می‌کند».

ج) انواع قاریان قرآن: قاریان قرآن برچندگونه‌اند:

---

۱. بقره: ۱۲۱.
۲. انفال: ۲.
۳. مزمل: ۲۰.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«قُـرّاء القـرآن ثـلاثه: رجـلٌ قـرأ القـرآن فـاتَّخَذَهُ بِضاعَةً و استدرَّ به الملوك و استطال بِـه عـلي النّـاس؛ و رجـلٌ قـرأ القـرآن فَـحَفِظَ حـروفَهُ وضَـيَّعَ حـدودَهُ؛ و رجـل قـرأ القـرآن فوضع دواءَ القرآن علی داء قلبِه فاَسهَر به لَيله و اظماُ به نـهاره و قام به فی مساجده و تجافی به عن فراشه: ﴿و با لاسحار هـم يستغفرون﴾[1] ﴿تتجافی جـنوبُهُم عـن المـضاجع يـدعون ربَّـهم خوفاً و طمعاً﴾[2]

و باولئك يدفع الله العزيز البلاء و باولئك يديل الله من الاعـداء و باولئك ينزّلُ الله الغيث من السّماء فوالله لَهؤلاء فی قرّاء القرآن اعزّ من الكبريت الاحمر».[3]

«قاریان قرآن سه گروه‌اند: ۱ ـ یک گروه قرآن می‌خوانند ولی آن را سرمایه قرار دادند تا دل حاکمان را به دست آورند و بر مردم فخر و مباهات کنند. ۲ ـ گروه دوم کسانی که خیلی خوب قرآن می‌خوانند و حروف را از مخارج آن ادا می‌کنند امّا حدود قرآن را رعایت نمی‌کنند [و به حلال و حرام آن توجّه ندارند]. ۳ ـ گروه سوم که قرآن می‌خوانند و از داروهای قرآنی برای درمان دردهای قلب‌شان استفاده می‌کنند، پس شب را با خواندن قرآن به سحر می‌رسانند. و روز را به وسیله قرآن، روزه‌داری می‌کنند و در مساجد با قرآن حضور پیدا می‌کنند و به وسیله قرآن از رختخواب بیرون می‌آیند. خداوند به وسیله این گروه سوم، بلا را از دیگران دور می‌کند و به وسیله

---

۱. ذاریات: ۱۸. ۲. سجده: ۱۶.

۳. الکافی: ج ۲، ص ۶۲۷؛ ترتیب الامالی: ج ۸، ص ۳۵۸؛ امالی الصدوق: م ۳۶، ح ۱۹.

آنـــان حـجت را بـر دشـمنان تـمام مـی‌کند و بـه خـاطر آنـها، باران رحمت الهی از آسمان نازل می‌شود. به خدا قسم این‌گونه افـراد از کبریت احمر، کمیاب‌تر هستند».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«صنفان من امّتی اذا صَلحا صَـلحَت امّـتی و اذا فسـدا فسـدت امّتی؛ الامراءُ و القُرّاء».[۱]

«دو گروه از امّت من اگر اصلاح شوند، جامعه اصلاح خـواهـد شـد و اگـر فـاسد شـوند، جـامعه فـاسد خـواهـد شـد: ۱ ـ فـرمانروایـان؛ ۲ ـ قاریان قرآن».

د) لزوم آموزش و فراگیری قرآن: در باره ضرورت و لزوم تعلیم و تعلّم قرآن نیز روایات زیادی وارد شده است که به ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌کنیم:

«عن عـلی علیه‌السلام اِنّ النّـبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قـال: خـیارُکـم مـن تـعلم القـرآن و علّمَه».[۲]

«امـام عـلی از پـیامبر نـقل مـی‌کند کـه فـرمود: بـهترین شـما کسـانی هستند که قرآن را فرا بگیرند و به دیگران هم بیاموزند».

عقبه بن عامر می‌گوید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«ایّکـــم یـــحبُّ انَ یَـــغدُوا الی العـقیق او الی بـطحان فـیؤتی بناقتین کوماوین زهرا وین فیأخذهما من غیر أثمٍ و لا قطیعه رحم قالوا: کُلُّنا یحبّ ذلك یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله! قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: لاَنَ یأتی احدَکم الی المسجد فیتعلّم آیة خیرٌ له من نـاقه او اثـنتین خَـیرٌ له مـن ناقتین او ثلاثٌ، خیرٌ له من ثلاث...».[۳]

---

۱. امالی الصدوق: م ۵۸، ح ۱، ص ۳۶۶.
۲. ترتیب الامالی: ج ۸، ص ۳۵۹؛ امالی الطوسی: ص ۳۵۷.
۳. امالی الطوسی: م ۱۲، ح ۸۱، ص ۳۵۷.

«کدام یک از شما دوست دارید فردا به بالای کوه بطحا یا به صحرای عقیق بروید و در آنجا دو شتر به شما دهند؛ دو شتری که پاها و سم‌هایش محکم و قوی و کشیده و زیبا باشد، بدون این که قطع رحم کرده باشید و کار حرامی کرده باشید؟ گفتند: همه ما دوست داریم یا رسول الله! پیامبرﷺ فرمود: اگر یکی از شما وارد مسجد شود و یک آیه از قرآن فرا بگیرد، برای او بهتر از داشتن یک شتر با آن خصوصیات است و اگر دو آیه بیاموزد از مالک شدن دو شتر بهتر است و اگر سه آیه فرا بگیرد، از به دست آوردن سه شتر بهتر است».

هـ) وجوه و مطالب قرآن: پیامبرﷺ فرمود:

«اعربوا القرآن و اتبعوا غرائبه و غرائبه فرائضه و حدوده؛ فانّ القرآن نُزِل علی خمسة اوجه حلال و حرامٌ و محکمٌ و متشابهٌ و امثالٌ. فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام و اتبعوا المحکم و آمنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال».[1]

«قرآن را فرا بگیرید و غرائب آن را نیز فرا بگیرید و غرائب قرآن، واجبات و حدود آن است؛ همانا قرآن به پنج وجه نازل شده است: حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال، پس به حلال آن عمل کنید و حرام آن را واگذارید و به محکم آن عمل کنید و متشابه آن را فرو گذارید و از مثل‌های قرآن عبرت بگیرید».

و)کیفیت تلاوت قرآن: برابر آیات و روایات، کیفیت قرائت و تلاوت قرآن باید باگریه یا تباکی و به لحنی همراه با حزن باشد.

«عن سلیمان بن خالد عن ابی عبدالله الصادقؑ قال: اِنّ رسولَ اللهﷺ اَتی شُبّاناً من الانصار! فقال انّی ارید اَن اقرء

---

۱. همان.

علیکم فمن بکی فلهُ الجنّه! فقرأ آخرُ الزّمر: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾[1] فبکی القوم جمیعاً الا شابّ فقال: یا رسول الله قد تباکیتُ فما قَطَرَت عینی. قال صلی الله علیه و آله: انّی معیدٌ علیکم فمن تباکی فله الجنّه قال:فاعاد علیهم فبکی‌القوم وتباکی‌الفتی فدخلوا الجنة جمیعاً».[2]

«سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله روزی به میان گروهی از جوانان انصار آمد و فرمود: امروز می‌خواهم آیاتی از قرآن را در جمع شما بخوانم. پس هر کس شنید و گریه کرد، بهشت از آن اوست! پس پیامبر صلی الله علیه و آله آیه آخر سوره زمر را خواند: «و کسانی که کافر شده‌اند، گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند، تا چون بدان رسند درهای آن به رویشان گشوده کرده و نگهبانانش به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و به دیدار چنین روزی شما را هشدار دهند گویند: چرا ولی فرمان عذاب بر کافران واجب آمد». پس همه آن گروه گریستند مگر یکی از جوانان که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! من خواستم گریه کنم ولی قطره اشکی از چشمم سرازیر نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آن را دوباره تلاوت می‌کنم و بار دیگر آیه را می‌خوانم، پس هر کس تباکی کند، نیز بهشت از آن اوست. پیامبر صلی الله علیه و آله آن آیات را دوباره خواند و آن گروه همه گریه کردند و آن جوان تباکی نمود و همه به بهشت نایل آمدند».

---

۱. زمر: ۷۱.
۲. همان: م ۸۱، ص ۵۴۵.

برابر این حدیث شایسته است به هنگام قرائت و استماع قرآن، به حالت گریه درآییم و اگر نشد حداقل خود را به صورت تباکی درآوریم یعنی خود را همچون گریه کنندگان قرار دهیم.

ز) نگاه به قرآن و مصحف شریف: اگرچه بعضی از تلاوت‌کنندگان، قرآن را از حفظ می‌خوانند، اما مستحب است حافظان هم با نگاه به خطوط قرآن، آیات را تلاوت نمایند. راوی می‌گوید:

«قال: قَدِمتُ مكّه و بها اباذر جندب بن جُناده و قَدِمَ فی ذلك العام عمر بن الخطاب حاجّاً و معه طائفة من المهاجرين و الانصار فيهم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فبينا انا فی المسجد الحرام مع أبی‌ذر جالسٌ اِذ مرّ بنا عليٌّ و وقف يُصلّي بازائِنا فرماه ابوذر بِبَصَرِه فقلتُ: يرحمكَ الله يا اَبی‌ذر! اِنّك لتنظر الي علي فما تقلع عنه؟ قال: انّي افعل ذلك و قد سمعت رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله يقول: النّظر الی عليٍ عباده والنظر الي الوالدين برأفةٍ و رحمهٍ عبادة والنظر في صحيفه القرآن عِباده و النّظر الي الكعبه عباده».[1]

«به مکه وارد شدم و اباذر جندب بن جناده در مکه بود و عمر بن خطاب نیز در آن سال برای حج به مکه آمده بود و با او طائفه‌ای از مهاجرین و انصار برای انجام حج آمده بودند که در میان آنان علی بن ابی‌طالب نیز آمده بود، پس در زمانی که ما در با اباذر مسجدالحرام نشسته بودیم. علی بن ابی‌طالب از جلو ما گذشت و در نقطه‌ای جلو ما به نماز ایستاد، ابوذر با چشمانش علی را دنبال می‌کرد. به او گفتم: ای اباذر! چرا چشم به علی دوخته ای و از او چشم نمی‌گیری؟ پاسخ داد: من به او نگاه می‌کنم چون از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. امالی الطوسی: م ۱۶، ح ۲۲، ص ۴۵۴.

شنیدم: نگاه به علی عبادت است، نگریستن به پدر و مادر با رأفت و رحمت، عبادت است و نظر کردن به قرآن، عبادت است و نگاه نمودن به کعبه عبادت است».

برابر این روایت، خود نگریستن به قرآن موضوعیّت دارد و می‌توان از آن، استحباب نگریستن به قرآن را استنباط نمود.

محزون ساختن جان با قرآن

امام علی علیه السلام در ادامه تبیین برنامه شبانگاهی پارسایان، کیفیت تلاوت قرآن در شب را بیان نموده، می‌فرماید:

﴿یحزنون به انفسهم﴾.

«پرهیزکاران با قرآن جان خود را محزون می‌سازند».

مرحوم نراقی حزن را این‌گونه معنی کرده است:

«هو التحسّر و التألم لفقد محبوب او فوت مطلوب».

«حزن همان حسرت و دردی است که به دلیل: ۱ ـ عدم دستیابی به محبوب؛ ۲ ـ و یا از دست دادن مطلوب رخ می‌دهد».

اکنون این پرسش مطرح است که چرا باید با قرآن، خود را محزون و غمگین سازیم؟

حزن بر اثر قرائت قرآن ممکن است به سه دلیل باشد:

۱ ـ حزن برای وعده‌ها و وعیدهایی که خدا در قرآن به آدمیان داده و انسان‌های با تقوا آنها را به یاد می‌آورند. مثل عذاب و عقاب و حساب و مراقبت‌های الهی و... که موجب می‌شود پارسایان محزون شوند و برای این که وعده‌های الهی و آنچه خداوند مقرر فرموده، یادشان نرود، آیات قرآن را می‌خوانند و بدین وسیله آن وعده‌ها را متذکر می‌شوند و همین موجب حزن و غم آنها می‌شود.

خواندن قرآن و توصیف دوزخ، توصیف میزان و دیگر مطالب قیامت که قرآن توصیف کرده برایشان حزن و غم و غصه ایجاد می‌کند.

۲ ـ با خواندن آیات قرآن به فکر می‌افتند که راه دور و زاد و توشه کم است که در بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام به وضوح می‌توان یافت، چنان که می‌فرماید:

«آه من قلة الزّاد و بعد السّفر».[۱]

«آه از کمی توشه و طولانی بودن راه».

در کتاب مصباح الشریعة بیان شده که به ربیع بن خثیم [خواجه ربیع که در مشهد مدفون است] گفته شد:

«ما لَكَ مهتم؟ قال لانّی مطلوبٌ».[۲]

«چرا اندوهگین و غصه داری؟ گفت: برای این که من مطلوبم. [مورد طلب واقع شده‌ام]».

یعنی من بنده‌ام و مولا از من چیزهایی طلب دارد و می‌خواهد، من غمگین و اندوهناکم که مبادا دستورات مولا را درست اجرا نکنم.

«سئل حسین بن علی علیه السلام: کیف اصبحت یابن رسول الله؟ قال: اصبحت و لی ربٌّ فوقی و النّار اَمامی و الموتُ یطلبُنی والحسابُ مُحدقٌ بی و انا مرتهنٌ بَعَملی لا اجدُ ما احبُّ و لا ادفعُ ما اکرَهُ و الامورُ بید غیری فان شاءَ عذّبنی و ان شاء عفا عنّی فایُّ فقیرٍ افقرُ منّی؟».[۳]

«از امام حسین علیه السلام سؤال شد: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی؟ فرمود: صبح کردم در حالی که خداوند بالای سرم و آتش جهنم

---

۱. بحارالأنوار: ج ۳۳، ص ۲۷۴.
۲. همان: ج ۶۹، ص ۷۹.
۳. امالی شیخ صدوق: م ۸۹، ص ۶۰۹.

در پیش رویم و مرگ، مرا می‌خواند و حساب، مرا احاطه کرده و من در گرو اعمالم می‌باشم، آن چه را دوست دارم، نمی‌یابم و چیزی را که دوست ندارم، نمی‌توانم از خود دور کنم، همه کارهایم به دست غیر من است، اگر بخواهد مرا عذاب می‌کند و اگر بخواهد مرا می‌بخشد! پس کدام فقیر، از من فقیرتر و نیازمندتر است؟».

این حدیث شریف کاملاً مشخص می‌کند حزن مطلوب است از آن روی که انسان طلبکاران زیادی دارد و برآوردن آن مطالبات، کار آسانی نیست.

۳ـ از آنجاکه میان عاشق و معشوق ارتباط ویژه‌ای برقرار است و احساس فاصله و دوری بین عاشق و معشوق، عاشق را به حزن و غم وا می‌دارد، بدان جهت که متّقین عاشق و دلباخته خدایند و به وعده‌های الهی معتقدند و به بهشت و رضوان باری تعالی عشق می‌ورزند، با قرائت آیات کریمه قرآن به ویژه آیاتی که آتش عشق مؤمنین و متقین را شعله‌ور می‌سازد، پارسایان به دلیل احساس محرومیت و فاصله داشتن از آن وصول و نیل و رسیدن به آنها، محزون می‌شوند. به عنوان مثال آیاتی که در مورد رضوان و بهشت الهی می‌خوانند، از شوق بهشت دل آنان به سوی رضای حق پر می‌زند ولی چون توان وصول نیست؛ لذا محزون و غمناک می‌شوند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الحزن من شعار العارفین لکثرة واردات الغیب علی سرائرهم و طول مباهاتِهِم تحت سِترّ الکبریاء».[1]

«حزن از شعارهای عارفان است [با مشاهده چهره عارف، حزن از آن نمایان است] به خاطر فراوانی چیزهای تازه‌ای که به مکنونات قلبی‌اش افزوده می‌شود و طول مباهات آنان در ذیل پوشش کبریاء».

---

۱. المصباح الشریعة: ص ۱۸۷.

طبق آیات و روایات، با گذشت زمان، انسان مؤمن با انجام اعمال صالح، ازدیاد ایمان پیدا می‌کند و آن ازدیاد ایمان، کثرت واردات غیب است بر اسرار و مکنوناتی که در درون او وجود داشته است.

لذا هر مقدار معلومات تازه‌ای که برای او فراهم می‌شود به یک افق تازه‌ای چشم می‌اندازد و به خاطر طولانی شدن حضور عارفان تحت اسرار کبریایی ذات حضرت احدیت که موجب افزایش کبریای خدا در دل آنها می‌شود، حزن، شعار آنان می‌شود و با این تحلیل، معنای آیه شریفه:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.[1]

«از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند».

روشن می‌گردد.

نتیجه می‌گیریم که هرچه علم و معرفت افزایش پیدا کرد به همان مقدار خشیت انسان زیادتر می‌شود و هرچه ترس و خشیت زیادتر شد، حزن هم به دنبالش بیشتر می‌شود.

گفتنی است براساس روایت کتاب مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام این نوع حزن با بسط درونی و گشایش باطنی همراه است:

«و المحزونُ ظاهِرُه قبض و باطنُه بسط».[2]

«محزون، ظاهرش گرفتگی است ولی باطن و درونش، گستردگی است».

بدین‌سان انسان متقی اگرچه ظاهرش گرفته است ولی باطن او به برکت معارف الهی، گسترده است، خیلی از چیزها را می‌داند که دیگران نمی‌دانند.

---

۱. فاطر: ۲۸.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۹، ص ۷۰؛ مصباح الشریعة: ص ۱۸۷.

«یعیش مع الخلق عیش المرضی و مع الله عیش القربی».[۱]

«با مردم زندگی می‌کند همانند مریض، اما با خدا، زندگی و حالت اقرباء و نزدیکان را دارد».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حزن دو جهت دارد:

«یمین و شمال و یمین الحزن الانکسار و شماله الصّمت».

«راست و چپ؛ سمت راست، شکستگی است و سمت چپ آن، سکوت و خاموشی است».

هریک از این واژه‌ها دارای معانی بلندی است! جانب راست حزن، شکستگی است، یعنی از این همه مطالباتی که از انسان دارند، آدمی متواضع و درهم شکسته می‌شود و نخوت و غرور از او سلب می‌گردد و وقتی به جانب چپ خویش نگاه می‌کند، سکوت می‌کند؛ سکوت، مقدمه تفکر است، از خود می‌پرسد: چه کنم تا جواب این همه مطالبات را فراهم کنم؟ و این همه مسئولیت را درست به انجام برسانم؟

لذا امام صادق علیه السلام فرمودند:

«الحزین متفکر و المتفکّر مُعتَبِر».[۲]

«انسان غمناک، در اندیشه است و کسی که می‌اندیشید، از حال گذشتگان عبرت می‌گیرد».

مرحوم ملاصدرا نیز در مورد مطالب و محتوای قرآن پس از تقسیم‌بندی به اصل و فرع، بخشی را عبرت از گذشتگان دانسته، می‌گوید: قصه‌های قرآنی برای اعتبار است؛ یعنی باید انسان آنها را بخواند و از آن عبرت بگیرد! داستان موسی و فرعون، داستان ابراهیم و نمرود، داستان یوسف و زلیخا و... همه برای عبرت گرفتن است.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۹، ص ۷۰.
۲. مصباح الشریعة: ص ۱۸۷.

در انقلاب اسلامی ایران، در نگاهی به گذشته اگر درست بیندیشیم، عبرت‌های فراوانی می‌اندوزیم و درمی‌یابیم که انسان‌های صبور و با استقامت چه نتایجی می‌گیرند و به کجا می‌رسند و آدم‌های مؤمن چه قله‌هایی را فتح می‌کنند و انسان‌های صبور و با استقامت و با اراده چه نقش‌هایی را ایفا می‌کنند. اگر فکر بکنیم از این‌ها درس می‌گیریم.

آری! انسان محزون متفکر است و انسان اهل فکر، اهل عبرت می‌گیرد و برای این‌که مشخص شود، پارسایان چگونه به وسیله قرآن در خود ایجاد حزن می‌کنند، یک مثال عینی تقدیم می‌گردد:

دو تن از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به نام‌های نوف بکالی و حبّه عرفی در دوران خلافت آن بزرگوار، در دارالخلافه کوفه مهمان علی علیه السلام بودند. می‌گویند: شب در حیاط دارالخلافه خوابیده بودیم، شب از نیمه گذشته بود ناگهان دیدیم صدای گریه علی علیه السلام همراه با خواندن آیات آخر سوره آل‌عمران بلند شد:

﴿إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لآیَات لِأُوْلِی الأَلْبَابِ، الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیاً یُنَادِی لِلإِیمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَکَفِّرْ عَنَّا سَیِّآتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلَی رُسُلِکَ وَلاَتُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِنَّکَ لاَتُخْلِفُ الْمِیعَادَ﴾.[1]

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی‌یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی قانع کننده است. همانان که خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به آرمیده یاد می‌کنند و در

---

۱. آل‌عمران: ۱۹۰ ـ ۱۹۴.

آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که: پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای. منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.

پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم. پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران. پروردگارا و آنچه را که به وسیله فرستاده گانت به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان، زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی».

حبه و نوف بکالی می‌گویند: دیدیم امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی این آیات را تلاوت می‌فرمود که از دارالاماره خارج شد و دست به دیوار گرفته است با گریه و اشک آن حضرت، ما هم منقلب شدیم. امام علی علیه السلام کنار بستر ما آمد و ما را صدا زد: حبه! خوابی یا بیدار؟ گفتم: گریه و حالت شما، خواب را از ما گرفته، ما هم بیداریم!

حضرت گویا راز آن گریه شبانه را چنین بیان فرمود:

«یا حبّة! انّ لِلّه موقفا و لنا بین یدیه موقف لایخفی علیه شیء من اعمالِنا».[1]

«ای حبه! همانا برای خدای تبارک و تعالی توقفگاهی است و برای ما نیز نزد خدا توقفگاهی است. بدان! هیچ یک از اعمال ما در پیشگاه خدا پوشیده نیست».

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد، بفرماید: مواظب آن موقع باش که همه چیز برملا می‌شود و به تعبیر قرآن کریم:

﴿یَوْمَ تُبْلَی السَّرَائِرُ﴾.[2]

«آن روز که همه رازها فاش شود».

---

۱. مستدرک: ج ۵، ص ۲۰۹.
۲. طارق: ۹.

بعد حضرت از حبه عبور کرد و رسید به نوف که همچنان می‌گریست! نوف بکالی چون گریه می‌کرد، امام علی علیه‌السلام مطابق وضع او با وی سخن فرمود:

«یا نوف! ان طال بکائك فی هذا اللیل مخافة من الله تعالی قَرَّت عیناك غداً بین یدی الله عزّوجلّ. یا نوف! انّه لیس من قطرةٍ قَطَرت من عین رّجل [مَن بَکی] خَشیَةَ الله الا اَطفَئَت بحاراً مِن النیران».[1]

«ای نوف! اگر گریه تو در این شب به خاطر ترس از خداوند متعال طولانی شود فردای قیامت چشم‌هایت در پیشگاه ذات احدیت روشن خواهد بود. ای نوف! هیچ قطره‌ای که از چشم انسان به خاطر ترس از خداوند سرازیر نمی‌شود مگر آن که فردای قیامت، دریایی از آتش غضب الهی را خاموش خواهد کرد».

نوف و حبه می‌گویند: امیرالمؤمنین علیه‌السلام آیات پایانی سوره آل‌عمران را تا صبح تکرار می‌کرد و می‌گریست و از صبح تا طلوع خورشید نیز این آیات بر زبان مولی‌الموحدین علیه‌السلام جاری بود و آخر شب به پیشگاه خدا عرضه داشت:

«لیت شعری فی غفلاتی أمُعرضٌ انت عنّی ام ناظرٌ اِلیَّ و لیت شعری فی طول منامی و قلّة شکری فی نِعَمِك عَلیَّ ما حالی؟».[2]

«ای کاش می‌دانستم، در غفلت‌هایم از تو، آیا تو از من روی برگردانده‌ای! یا این که در حال غفلت نیز مرا می‌نگری و مورد توجهم قرار می‌دهی؟ و ای کاش می‌دانستم در خواب طولانی و شکرگزاری اندکم بر نعمت‌های فراوانت، حالم چگونه است؟».

---

۱. مستدرك: ج ۵، ص ۲۰۹.
۲. همان.

یعنی هر دو حالت برای من بد است، اگر رو از من برگردانده باشی، وای به حال من! و اگر در حال غفلت به من نگاه کنی، باز وای به حال من! کاش می‌دانستم وقتی من در خواب طولانی غفلت هستم، تو چگونه با من رفتار می‌کنی؟

نتیجه این که متقین به وسیله قرائت قرآن در دل خود ایجاد حزن می‌کنند به پیروی از امام علی علیه‌السلام با تلاوت آیات شریفه قرآن، سیل اشک بر دیدگان جاری می‌سازند، تا ارتباطشان با خدا بیشتر شود و به یاد شکر نعمت‌ها و الطاف و از ترس عذاب الهی غمگین و محزون می‌شوند.

همچنین پارسایان، دوای دردشان را نیز از قرآن می‌طلبند. از مجموع سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امامان بعد برمی‌آید که تلاوت قرآن و توجه به قرآن بسیار حائز اهمیّت است از این روی خود ائمه علیهم‌السلام نیز عنایت ویژه‌ای به قرآن داشتند. امام هشتم علیه‌السلام می‌فرمود:

«من در هر سه شبانه روز یک ختم قرآن می‌کنم و اگر در آیات نمی‌اندیشیدم، می‌توانستم زودتر ختم کنم، اما سه شبانه روز! برای این است که در آیات قرآن تدبر می‌کنم».

لذا راوی می‌گوید: وقتی مأمون از حضرت سؤالاتی می‌کرد، امام هشتم علیه‌السلام همه پاسخ‌ها را با استناد به قرآن می‌دادند.

درمان نمودن دردهای‌شان با قرآن

امام علی علیه‌السلام در ادامه توصیف پارسایان می‌فرماید:

«و یستثیرون به دواء دائهم».

«با قرآن، داروی درد خود را می‌یابند».

برابر این فراز، پارسایان دنبال دارو و درمان جان و روان خود هستند؛ ولی از قرآن طلب دوا و دارو می‌کنند، پرهیزکاران درمان دردهای خود را از قرآن می‌گیرند.

ابتدا باید دید اصولاً قرآن برای چه نازل شده است؟

می‌دانیم که فاتحةالکتاب را همه مفسرین ام‌القرآن گفتند! چرا؟ در پاسخ به این پرستش، آرای فراوانی وجود دارد، اما آنچه متناسب بحث ماست این است که مادر به معنی «اصل» است و وقتی «امّ» گفته می‌شود، مثل امّ‌القری که مکه را می‌گویند، یعنی اصل قریه‌های اطراف و مرجع آنها.

در اینجا وقتی گفته می‌شود فاتحةالکتاب، ام‌القرآن است؛ یعنی اصل و اساس قرآن، سوره حمد است، زیرا خلاصه آنچه در قرآن باید بیان شود، در این سوره تبیین شده که عبارت است از توحید (وحدانیت خدا) دوم بندگی و پرستش ذات احدیت، سوم مشخص کردن راه درست از نادرست. بنابراین، قرآن باید دو نقش برای طالب قرآن ایفا کند:

۱ ـ حل مشکلات دنیوی؛

۲ ـ حل مشکلات اخروی.

به عبارت ساده‌تر باید قرآن هم دنیا و هم آخرت انسان را تأمین کند و برای رسیدن به این دو هدف، طبعاً انسان باید دارای بعد مادی سالم و هم بعد روحانی و معنوی سالم باشد.

قرآن، کتاب هدایت است و نقش هدایتی دارد و هر کس از او هدایت بخواهد، بی‌منت هدایت و راهنمایی می‌کند؛ علاوه برآن، آیاتی وجود دارد که شفادهندگی قرآن را معرفی نموده است. به نمونه‌هایی از آن آیات اشاره می‌شود:

الف ـ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُم مَوْعِظَةٌ مِن رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدىً وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.[1]

«ای مردم! به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست و رهنمود و رحمتی برای گروندگان به خدا آمده است».

---

۱. یونس: ۵۷.

در این آیه چند ویژگی برای قرآن بیان شده است:

۱ ـ پند و موعظه‌ای از سوی پروردگار است.

۲ ـ شفا بخش آنچه از بیماری‌ها در دل و سینه‌ها وجود دارد.

۳ ـ هدایت بخش انسان‌ها است.

۴ ـ لطف و عنایت و رحمت خدا را برای مؤمنان به همراه دارد.

بر این اساس، هر مؤمنی که طالب هدایت و شفا و موعظه و رحمت از جانب خداست، قرآن همه این‌ها را برای او به ارمغان آورده است.

ب ـ ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلاَّ خَسَاراً﴾.[1]

«و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل کردیم ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید».

ج ـ ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَشِفَاءٌ﴾.[2]

«بگو این کتاب برای کسانی که ایمان آوردند رهنمود و درمانی است».

این آیات مبیّن این حقیقت است که قرآن شفاست و در حقیقت ما را به استشفای از قرآن فرا می‌خواند تا درمان دردهای‌مان را از آن بطلبیم. اکنون پرسش آن است که قرآن چه بخشی از امراض را شفا می‌دهد؟

طبیعی است شفابخشی قرآن که در راستای نقش و رسالت خود قرآن صورت می‌گیرد؛ یعنی در هر دو بعد مادی و معنوی شفابخش و تأثیرگذار است. البته در بُعد معنوی تأثیرگذاریش بیشتر و بزرگتر است. ولی برای جهات مادی نیز دارو ارایه می‌کند. روایات زیادی است که در برخی از امور مادی نیاز به هدایت ویژه الهی نیست؛ زیرا خداوند انسان را به‌گونه‌ای آفریده که در پرتو نور عقل می‌تواند راه‌های دستیابی

---

۱. اسراء: ۸۲.

۲. فصلت: ۴۴.

به مادیات را پیدا کند، اما آنچه راهیابی به آن مشکل است، رسیدن به بعد روحانی و معنوی است که آنجا رسالت و هدایت انبیاء و قرآن، نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند. امام علی علیه‌السلام در مورد قرآن می‌فرماید:

«الا اِنّ فیه علمُ ما یأتی و الحدیث عن الماضی و دواءُ دائکم و نظمِ ما بینکم».[۱]

«آگاه باشید در این قرآن دانش آینده و خبر گذشته و داروی دردتان و نظم بین شما بیان شده است».

بر همین اساس امام علی علیه‌السلام همگان را به تمسک به این کتاب الهی فرا می‌خواند:

«و علیکم بکتابِ الله فانّه الحبل المتیّن و النّور المبین و شفاءُ النّافع».[۲]

«بر شما به کتاب خدا! زیرا این کتاب، ریسمان محکم الهی و نور آشکار و شفای سودمندی است».

همچنین فراگیری و تدبر و تلاوت آن را به همه انسان‌ها توصیه می‌فرماید:

«تعلّموا القرآن فانّه احسن الحدیث وتفقَّهُوا فیه فانه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاءُ الصّدور و احسنوا تلاوته فانّه انفع القصص».[۳]

«قرآن را فرا بگیرید! همانا قرآن بهترین سخن است و در قرآن به صورت عمیق بیندیشید[عمیقاً در آن تدبر کنید و قرآن را بفهمید] زیرا قرآن بهار دل‌هاست و از نورانیت قرآن، شفا طلب کنید، زیرا قرآن دل‌ها و سینه‌ها را شفا می‌دهد و قرآن را نیکو تلاوت کنید زیرا قرآن پرسودترین حکایت‌ها را بیان می‌کند».

---

۱. نهج‌البلاغه: خ ۱۳۸.
۲. همان: خ ۱۵۶.
۳. شرح نهج‌البلاغه: ج ۷، ص ۲۲۱.

از مجموع این آیات و روایات یک نکته مهم به‌دست می‌آید و آن شفابخشی قرآن است که البته بیشتر متوجّه بعد معنوی و روحانی و ملکوتی انسان است.

در قرآن در دوازده مورد تعبیر ﴿فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ در دل‌های‌شان بیماری است. ذکر شده که اولین آن در سوره بقره است که می‌فرماید:

﴿فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکْذِبُونَ﴾.[1]

«در دل‌های‌شان بیماری است و خدا بر بیماری افزود و به سزای آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک در پیش خواهند داشت».

در یک مورد هم تعبیر «**فی قلبه مرض!**» آمده است، اما بیشتر به صورت جمع، بیان شده است، نشان می‌دهد که قلب فرد یا افراد جامعه بیمار می‌گردد و بعد ملکوتی یک فرد، افراد یا یک اجتماع بشری دچار چالش می‌شود. در همین راستا از قول نوح علیه السلام نقل شده که:

﴿فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِی إِلاَّ فِرَاراً﴾.[2]

«و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود».

یعنی هرچه من (نوح) دعوتشان می‌کنم نه تنها نتیجه مثبتی ندارد؛ بلکه نتیجه منفی هم دارد! دعوت من بر فرارشان می‌افزاید.

نتیجه می‌گیریم که گاه قلب افراد جامعه، مریض می‌شود و این‌گونه از حق می‌گریزند.

این آیه برای دلسوزان انقلاب اسلامی خیلی معنا دارد. در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر در مساجد حتی بردن نام بزرگانی همچون شهید مظلوم بهشتی، مقام معظم رهبری، آیة‌الله هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر از یاران انقلاب،

---

۱. بقره: ۱۰.
۲. نوح: ۶.

موجب اعتراض برخی می‌شد! زیرا در اثر تبلیغات سوء دشمن، بدبینی شدیدی در بعضی از دل‌ها پدید آمده بود و منافقین با جعل اسناد و مدارکی علیه آنان، سعی در اغفال توده مردم داشتند و با دروغ و شایعات، مردم را نسبت به آنان بدبین و دشمن می‌کردند؛ گرچه در مواردی منافقین در بن‌بست قرار می‌گرفتند و رسوا می‌شدند، که نتیجه استدلال صحیح دوستداران اسلام و فضل و عنایت الهی بود.[۱]

قرآن کریم به خوبی این حالت را به تصویر کشیده است:

﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾.[۲]

«ابراهیم گفت: خدای من خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند».

اگرچه حضرت ابراهیم، بت‌پرستان را مبهوت نموده بود، ولی باید بدانیم اگر جامعه بیمار شد، تهیه دارو برای همگان مشکل می‌شود؛ به همین جهت است که ضرر ابتلای جامعه به دروغ، بیش از ضرر ابتلای آن به بیماری سرطان است! به همین جهت در روایات آمده است:

«حُطّتِ الخبائثُ فی بیتٍ و جُعِلَ مفتاحه الکذب».[۳]

«همه بدی‌ها در یک خانه قرار داده شده و کلید آن دروغ است».

یعنی اگر کسی دروغ گفت، همه کارهای دیگر را نیز خواهد کرد. لذا باید توجه داشت و تلاش کرد که جامعه از نظر اخلاقی و معنوی بیمار نشود و اگر جامعه بیمار شد، برگرداندن آن به حال اوّل کار دشواری است.

---

۱. کتاب احتجاج طبرسی و مرحوم خواجه، راه به بن‌بست کشاندن دشمن را به انسان می‌آموزند.

۲. بقره: ۲۵۸.

۳. مستدرک: ج ۹، ص ۸۵.

پیامبر صلی الله علیه و آله به ابی‌ذر غفاری می فرماید:

«ای ابـاذر! عـده‌ای از انسـان‌ها، اعـمال خـوبی را انـجام مـی‌دهند و به آن اعمال تکیه می‌کنند و فکر می‌کنند بهترین و بیشترین کـار را انجام داده‌اند، بعد گناهانی را مرتکب می‌شوند با تکیه بـرایـن کـه مـا چون کارهای بزرگ و خوبی انجام دادیم، ایـن گـناهان در مـقابل آن خوبی‌ها چیزی نـیست! ایـنان در پـایان، در حـالی کـه خـدا بـر آنـها خشمگین است، خدا را ملاقات می‌کنند!. در برابر عده‌ای از انسان‌های گنهکار عمری را به گناه می‌گذرانند، امّا ناگهان به خود آمده و از گناه نـفرت پـیدا کـرده و فـاصله مـی‌گیرند و بـه سـوی خـدا بـرمی‌گردند، امـا گـناه‌شان هـمواره در مـقابل چشـم آنـها بـوده و از آن گـناه، آینده خـویش را هـمواره مـخوف مـی‌بینند! ایـن‌ها خـدا را سـرانـجام ملاقات می‌کنند در حالی که خدا از آنان راضی و خشنود است».

ایـن عـبارات، عـبارات عـجیبی است! گـاه مـرض و بـیماری اخـلاقی انسـان، غرور است، گاه عجب و خودپسندی است و همین بیماری، سبب تضییع و تباهی عمل است. اما از ویژگی‌های مؤمنین و متقین این است که با استفاده از تعالیم قرآن کریم، اعمال زیاد و خوبشان را کم و ناچیز می‌بینند و اعمال بد و کمشان را زیاد می‌شمرند و همین موجب می‌شود که آنان نجات یابند و حسن عاقبت پیدا کنند. هم از این رو است که امیرالمؤمنین علیه السلام با آن همه عظمت، مکرّر می‌فرمود:

«آه من قلّه الزّاد و طول الطریق [السفر]».[1]

«آه! از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و سفر».

ولی متأسفانه گاهی از اوقات، برخی یک عمل خوب خود را دستاویز پوشاندن ضعف و خطا کاری‌هایشان قرار می‌دهند که این خود خطای بزرگی است.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۰، ص ۱۲۸.

به زینب علیها السلام شیر زن کربلا بنگرید؛ در روز یازدهم وقتی بدن امام حسین علیه السلام را دید سر به آسمان بالا گرفته، گفت: «خدایا! این قربانی کوچک را از ما قبول فرما!».

حضرت زینب علیها السلام هیچگاه تعابیری همچون: «ما در راه خدا پسر، برادر و برادرزاده داده‌ایم» به کار نبرد و در هیچ کجای جریان کربلا، اسمی از فرزندان شهیدش نبرد.

آری عظمت آنها در همین جهات بود که آن کار با عظمت را در برابر الطاف الهی کوچک دانسته و با آنها تفاخر نمی‌کردند. برآیند دل‌های سالم، چنین است، ولی اگر قلب سالم نبود، مشکلات زیادی را آدمی برای خویش ایجاد می‌کند. قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾.[1]

«اما کسانی که در دل‌های‌شان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزود و در حال کفر درمی‌گذرند».

همچنین هشدار می‌دهد:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِن ذِكْرِ اللهِ﴾.[2]

«پس وای بر آنان که از سخت دلی، یاد خدا نمی‌کنند».

و علت اساسی این‌گونه بیماری‌ها را چنین معرفی می‌فرماید:

﴿ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَيَفْقَهُونَ﴾.[3]

«سپس منصرف شدند، خدا دل‌های‌شان را از حق برگرداند، زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند».

---

۱. توبه: ۱۲۵.
۲. زمر: ۲۲.
۳. توبه: ۱۲۷.

ویژگی‌های شفای الهی

در داروخانه و درمانگاه خدا، ویژگی‌هایی وجود دارد که آن را با دارو و درمانگاه بشری متفاوت ساخته است:

۱ ـ داروخانه و درمانگاه بشری، ساعاتی محدود کار می‌کند، ولی داروخانه و درمانگاه خدا هیچ وقت بسته نیست، حتی در دل شب و در رختخواب!

۲ ـ داروخانه‌های بشری معمولاً در همه مکان‌ها نیست، تنها در شهر و بخشی‌هایی از آن وجود دارد، اما داروخانه الهی در همه جا یافت می‌شود.

۳ ـ معمولاً در اعطای داروهای بشری، اگر کسی دارای پول و پارتی بیشتری باشد، به او داروی بهتری داده می‌شود، اما داروخانه خدا برای همه یکسان است و همه می‌توانند دارو دریافت کنند؛ البته هر کسی به تناسب بیماری و تلاش خود.

۴ ـ در داروخانه‌های بشری، بخشی از داروها کمیاب است، ولی در داروخانه‌های خدا، همه داروها برای هر گونه دردی یافت می‌شود.

۵ ـ در داروخانه و درمانگاه‌های بشری تا پول نپردازید، دارو دریافت نمی‌کنید اما در درمانگاه خدا همه چیز رایگان و سرمایه آن، ارتباط با ذات ربوبی است.

۶ ـ داروخانه‌های بشری نوبتی است، آن که اول مراجعه کرده، در اولویت است؛ امّا داروخانه خدا نوبتی نیست، همه عالم در یک لحظه می‌توانند دارو دریافت کنند.

در موسم حج همه می‌گویند: **لبیك اللهم لبیك!** و خدای تبارک و تعالی صدای همه را می‌شنود و به دعای همگان گوش می‌دهد و به همه؛ پاسخ لازم را عنایت می‌فرماید؛ ما در مناجات‌ها می‌خوانیم:

«یا من لایشغله سمع عن سمع».

«ای آن که گوش فرا دادن به کسی تو را از گوش دادن به دیگران باز نمی‌دارد».

بشر وقتی به حرف کسی گوش فرا می‌دهد، نمی‌تواند سخن دیگری را بشنود اما خداوند اگر همه عالم در یک لحظه با او صحبت کنند، او پاسخ همه را می‌دهد.

۷ـ معمولاً داروخانه بشری از آدمی دور هستند و باید برای رسیدن به آن مسافتی را طی نمود، اما داروخانه الهی به آدمی نزدیک است:

﴿وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِیْ وَلْیُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ﴾.[1]

«و هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، بگو من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس آنان باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند. باشد که راه یابند».

براساس این آیه اگرچه پیامبر ﷺ را مورد خطاب قرار می‌دهد، خداوند به آدمیان پیام می‌فرستد: ای پیامبر! اگر بندگانم از تو سؤال کردند که پروردگار ما کجاست تا او را بخوانیم و با او ارتباط برقرار کنیم! بگو من نزدیکم و صدای همه شما را می‌شنوم و به همه تقاضاها پاسخ می‌گویم! منتهی با دو شرط: ۱ـ شما به دعوت من پاسخ گویید؛ ۲ـ شما هم به آنچه می‌گویم ایمان بیاورید.

سید جمال‌الدین اسدآبادی در مصر سخنرانی کرد، گفته می‌شود در آن سخنرانی چهل نفر غش کردند، ایشان مطالبی با استناد به قرآن در آن جمع گفت که جمع زیادی غش کردند و پزشکان حاضر، آنان را به هوش آوردند، البته سخنان ایشان همه‌اش مرتبط با قرآن بود، او دردمندانه می‌گفت:

«آیا قرآن برای خواندن سر قبرها نازل شده است؟ آیا قرآن برای عبور مسافران از زیر آن نازل شده؟ آیا قرآن برای زینت طاقچه‌ها نازل شده؟ و آیا... و آیا... و بالاخره گفت: چون ما با قرآن ارتباط‌مان را قطع کردیم، لطف خدا از ما سلب شده است!

---

۱. بقره: ۱۸۶.

مبادا ما و جامعه اسلامی از قرآن فاصله بگیریم و یاد خداوند را فراموش کنیم که به آثار زیانبار آن دچار می‌شویم:

﴿نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.[۱]

«و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانند».

بلکه باید توجه داشته باشیم و از قرآن به عنوان دوای دردهامان بهره‌جوئیم و بیماری‌های اخلاقی همچون: حسد، دروغ، غیبت، تهمت، کینه، ضعف و زبونی و بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت مسلمین را با مراجعه به قرآن درمان کنیم که قرآن همه چیزماست و در آن داروی همه دردها نهفته است:

﴿وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَة إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّة فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْب وَلاَ يَابِس إِلاَّ فِي كِتَاب مُبِين﴾.[۲]

«و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که آن را می‌داند و هیچ دانه ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن، ثبت است».

آری همه چیز در قرآن وجود دارد و خدا کند که ما بخواهیم و بتوانیم از هدایت و معنویت قرآن استفاده کنیم.

ملاحظه فرمودید برخی از سران کشورهای اسلامی در هشتمین اجلاس خود در تهران با تلاوت آیات قرآن توسط قاری بین‌المللی کشورمان آقای امام جمعه، تحت تأثیر قرار گرفته، گریه می‌کردند و اشک می‌ریختند.

سید قطب، روز جمعه‌ای با کشتی سفر می‌کرد دوستانش به او گفتند: نماز جمعه بخوان! در کشتی، مسافران زیادی از جمله غیرمسلمان هم بودند و بعضاً عربی هم

---

۱. حشر: ۱۹.
۲. انعام: ۵۹.

نمی‌دانستند، ایشان خطبه‌ها را قرائت و نماز را اقامه کرد و غیرمسلمانان نیز به تماشا ایستادند. وقتی نماز خاتمه یافت، خانمی سؤال کرد: در خطبه و نمازی که می‌خواند و آن حرکات را انجام می‌داد، گاه عباراتی به زبان می‌آورد که مرا تحریک می‌کرد! آن عبارات چه بود که مرا منقلب می‌کرد؟ به او پاسخ دادند: آن آیات قرآن بود که سید تلاوت می‌کرد.

آری قرآن حتی کسانی را که زبان قرآن را نمی‌دانند، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

مرحوم کربلائی کاظم ساروقی فراهانی، ناگهان حافظ کل قرآن شد. او را نزد مرحوم آیةالله العظمی بروجردی آوردند و او را امتحان کردند، دیدند قرآن را حفظ است او را به اشکال مختلف آزمودند، دیدند به خوبی از عهده امتحان برمی‌آید و با آن که سواد خواندن و نوشتن نداشت، عبارات عربی را با آیات قرآن تفکیک می‌کرد و می‌گفت: آیات قرآنی نور دارد و الفاظ عربی غیرآیه فاقد نور است.

آری قرآن، داروی هر درد در هر زمان و مکان بر هر فرد و جامعه‌ای است به شرط آن‌که جویندگان درمان دردهای مختلف به آن مراجعه نمایند و به نسخه‌های آن عمل کنند!

ارتباط عاطفی با قرآن

امام علی علیه‌السلام در ادامه توصیف کیفیت ارتباط پارسایان با قرآن می‌فرماید:

«فاذا مرّوا بآیة فیها تشویقٌ رکنوا الیها طمعاً و تطلعت نفوسهم الیها شوقاً و ظنوا انها نصب اعینهم و اذا مرّوا بآیةٍ فیها تخویفٌ اصغوا الیها مسامع قلوبهم و ظنّوا انّ زفیر جهنّم و شهیقها فی اصول آذانهم».

«پرهیزکاران وقتی به آیه‌ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند و با جان پر شوق در آن خیره شوند

و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت در برابر دیدگان‌شان قرار دارد و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند و گویا صدای بر هم خوردن شعله‌های آتش در گوش‌شان طنین‌افکن است».

مفهوم سخن فوق این است که این‌ها وقتی قرآن می‌خوانند، فقط تلاوت نمی‌کنند؛ بلکه در قرآن تدبر دارند و می‌اندیشند و به حقایق آن توجه دارند و احساسات خود را با آن تنظیم می‌کنند. به آیاتی که بهشت را وصف می‌کند، با امید و شوق می‌نگرند و دل‌شان پر می‌کشد برای بهشت و تلاش می‌کنند تا خودشان را به آن مقصد عالی برسانند ولی وقتی به آیات دوزخ و عذاب و عقاب الهی برخورد می‌کنند، گویا زبانه‌های آتش و شعله‌های سوزنده آن را می‌بینند و خروش دوزخیان را مشاهده می‌کنند.

اگر کسی این حالت را داشت طبیعی است که هیچ واجبی را ترک و هیچ حرامی را مرتکب نمی‌شود. واجب را انجام می‌دهد تا رضای خدا را به دست آورد و حرام را ترک می‌کند تا به عذاب الهی گرفتار نشود. لذا امام هشتم علیه السلام در هر سه شبانه روز یک قرآن ختم می‌کردند و حضرت فرمودند: اگر من در قرآن تفکر و تدبر نکنم و شأن نزول و تفسیر آیات، مفاهیم آیات را توجه نکنم، زودتر از این می‌توانم قرآن را ختم کنم، اما سه شبانه روز از آن جهت طول می‌کشد که به همه ابعاد توجه دارم.

خواندن قرآن خیلی ثواب دارد، اما تدبّر در آن بیشتر! خیلی از افراد قرآن می‌خوانند ولی واقعاً از آن بهره‌مند نیستند و بعضی کم قرآن می‌خوانند، اما خوب می‌خوانند و به قرآن توجّه دارند.

عکس‌العمل و واکنش پارسایان در مقابل آیات الهی دوگونه است: با خواندن آیات ثواب، به شوق می‌آیند و از خدا می‌خواهند به آن الطاف و عنایات ویژه الهی نائل شوند و به هنگام تلاوت آیات دوزخ، مرعوب می‌شوند و وحشت می‌کنند که مبادا به عذاب الهی گرفتار شوند و این نتیجه تدبّر است. به این نمونه توجه فرمایید:

«رُوِيَ اَنَّ رَجُلاً جاء اِلی النّبی لِيُعلِمَهُ القرآن فلمّا انتهی الی قوله تعالی: ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّة خَيْراً يَرَهُ وَمَـن يَـعْمَلْ مِـثْقَالَ ذَرَّة شَرّاً يَرَهُ﴾[1] فقال: يكفينی هذا و انصرف. فـقال رسـول الله ﷺ: انصرف الرّجل و هو فقيه».[2]

«روایت شده که مردی آمد نزد پیامبر ﷺ تا رسول خدا به او قـرآن بیاموزد، پیامبر شروع به آموزش قرآن به او نمود تا به این آیه شریفه رسید که: پس هـرکه هـموزن ذره‌ای نـیکی کـند، آن را خـواهـد دیـد و هر که هموزن ذره‌ای، بدی کند آن را خواهد دید. ناگهان آن مـرد گفت: همین مقدار از قرآن مرا بس است و از جا بلند شد و از محضر رسول خدا ﷺ مرخص گردید. پیامبر رو به اصحاب نموده، فـرمود: این مرد رفت در حالی که فقیه شد!».

معنای این سخن، آن است که خوب فهمید و متوجه شد. همین آیه را اگر کسی بفهمد و بدان عمل کند، راه مستقیم را پیموده، زیرا در آن هم نوید و بشـارت است و هم تحذیر و هشدار.

«هـرکس بـه انـدازه ذره‌ای عـمل خـوبی انـجام دهـد، آن را مـی‌بیند و هرکس به اندازه ذره‌ای عمل بدی انجام دهد، آن را می‌بیند.

آیه شریفه نمی‌گوید: نتیجه عمل بلکه خود عمل را می‌بیند! چون قیامت روز تجسّم اعمال است، ظرف ظهور اعمال است.

شخصی به نام صلصال از پیامبر ﷺ موعظه خواست، حضرت به او فرمود: فردای قیامت هرکس عزّتی و ذلتی و حیاتی و مماتی دارد، اما کاری کن که، همراهی که هرگز از تو جدا نمی‌شود، بد نباشد! آن همراه، عمل توست که در دنیا و برزخ و قیامت با توست و هرگز از تو جدا نمی‌شود.

---

۱. زلزله: ۷ـ۸.
۲. بحارالأنوار: ج ۸۹، ص ۱۰۷.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لقد تجلّی الله لخلقه فی کلامه ولکنّهم لایبصرون».[۱]

«همانا خداوند در کلام خودش [قرآن] برای بندگانش تجلی نموده است، ولی آنان بصیرت ندارند و نمی‌بینند!».

آری در آیات کریمه قرآن، خداوند ظهور و بروز و جلوه می‌کند. لذا اگر کسی با دقت و توجه قرآن بخواند و یا خوب استماع کند، اشک می‌ریزد و به سجده می‌افتد. چنان‌که خود قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾.[۲]

«همانا مؤمنان آنان هستند که وقتی خداوند، یاد شود، قلب آنان ترسان شود و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمان‌شان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند».

عبدالرحمن سلمی[۳] می‌گوید:

«حدثنا من کان یُقرؤُنا من الصّحابه: انّهم کانوا یأخذون من رسول الله عشر آیات؛ فلا یأخذون فی العشر الأخری حتّی یعلموا ما فی هذه من العلم و العمل».[۴]

«اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که قرائت قرآن را به ما آموختند، به ما می‌گفتند که افراد از پیامبر صلی الله علیه و آله ده آیه از قرآن را فرا می‌گرفتند پس ده آیه دیگر را نمی‌آموختند، مگر آن‌که ده آیه قبل را از نظر علمی می‌دانستند و از نظر عملی به کار می‌بستند».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۸۹، ص ۱۰۷.
۲. انفال: ۲.
۳. معلم بچه‌های امام حسین علیه السلام در قرآن.
۴. منیة المرید.

یعنی و محتوای آیات را باید به خوبی فراگیرید و آن را به‌خوبی به کار بندید. به مفهوم و معنای آیات علم پیداکنند و بعد به فرامین و دستورات الهی در آن آیات عمل کنند. متأسفانه امروز عموم ما مسلمان‌ها قرآن می‌خوانیم و آیات غیبت و دروغ و... را نیز می‌خوانیم، ولی پس از چند دقیقه غیبت می‌کنیم و دروغ می‌گوئیم! با آن‌که حرمت آن را می‌دانیم.

سیره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که ده آیه می‌گرفتند و تا عالم و عامل به آن نمی‌شدند، نمی‌آمدند تقاضای فراگرفتن آیات جدیدی از قرآن بکنند، هر وقت عالم و عامل به آن آیات پیشین می‌شدند، مجدداً ده آیه دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند و می‌خواندند و می‌فهمیدند و بعد هم عمل می‌کردند.

این روش اگر در زندگی ما باشد، چقدر روش پسندیده و مطلوبی است! و چقدر زندگی شیرین و گلستان می‌شود.

رجاء بن أبی‌ضحاك می‌گوید:

كان الرضا علیه السلام فی طریق خراسان یُكثِرُ باللیل فی فراشه من تلاوة القرآن فاذ مَرّ بآیةٍ فیها ذكِر جنة او نار بكی و سئل‌الله الجنة و تعوذ به من النّار».[1]

«امام هشتم علیه السلام در مسیر خراسان، شب هنگام در رختخواب زیاد قرآن می‌خواند و هرگاه به آیه‌ای می‌رسید که در آن از بهشت یا آتش جهنم سخن به میان آمده بود، گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت [اشک شوق برای وصول به بهشت! و اشک ترس از جهنم] و از خدا تقاضا می‌کرد که توفیق ورود به بهشت را به او بدهد و به خدا پناه می‌برد از آتش غضب خدا».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۸۹، ص ۲۱۰.

لذا در روایات سفارش شده که وقتی آیات و سوره را می‌خوانید، متناسب با آن عکس‌العمل نشان دهید، هم ازاین‌رو مستحب است کسی که سوره اخلاص را می‌خواند، دو مرتبه بگوید: «**کذلك الله ربّی**».

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی سوره تین را می‌خواندند، می‌فرمود: «**بلی! بلی! انت احکم الحاکمین**» و مستحب است بعد از خواندن سوره حمد گفته شود: «**الحمدلله ربّ العالمین**» زیرا همه نعمت‌های خدا در آن درخواست شده به‌ویژه دو دعای آخر یعنی:

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّآلِّينَ﴾.[1]

«راه آنانی که برخوردارشان کرده‌ای نه کسانی که در خور خشم‌اند و نه گمراهان».

بدینسان باید مناسب با آیات، عکس‌العمل نشان دهیم.

مثلاً بعد از خواندن آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾.[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید».

گفتن «**لبیك**» مستحب است. یعنی هرچه خدا و رسول فرمودند، اجابت می‌کنم! به ما فرموده‌اند: اگر خواستید با خدا حرف بزنید، نماز بخوانید و اگر خواستید خدا با شما حرف بزند، قرآن بخوانید. وقتی خدا دارد حرف می‌زند، آنچه خواست خداست، انسان باید عکس‌العمل نشان دهد. لذا متقین وقتی به آیات بهشت می‌رسند به وجد می‌آیند و جواب خدا را می‌دهند و وقتی به آیات دوزخ می‌رسند هم به وحشت و اضطراب می‌افتند و به خدا پناه می‌برند.

---

۱. فاتحه: ۷.
۲. انفال: ۲۴.

امام هشتم علیه السلام نه تنها با تلاوت آیات در سفر به خراسان عکس‌العمل نشان دادند. بلکه از تعبیر: «**کان الرضا** علیه السلام ...» در روایت می‌توان فهمید که برنامه و روش مستمر امام رضا علیه السلام به صورت پیوسته، این حالت بوده است. براستی اگر کسی این حالت را داشته باشد، بعید است که گناه بکند و مرتکب معصیت و نافرمانی خدا بشود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود:

«ینبغی للعبد اذا صلّی ان یُرَتِّلَ فی قراءته فاِذا مرّ بآیةٍ فیها ذُکِرَ الجنّة و ذُکِرَ النّار سَأَلَ الله الجنّة و تعوذ بالله من النّار».[1]

«سزاوار است کسی که نماز می‌خواند آیات و سوری که در نماز می‌خواند با ترتیل بخواند؛ اگر به آیه‌ای رسید که در آن یادی از بهشت یا جهنّم شده، از خدا بخواهد که بهشت را نصیب او کند و از آتش جهنّم به خدا پناه ببرد».

این که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«از صفات متقین این است که وقتی قرآن می‌خوانند چون به آیاتی که نوید بهشتی دارد به طمع می‌افتند و از خدا درخواست بهشت می‌نمایند و وقتی به آیاتی برمی‌خورند که در آن ذکری از جهنم شده آنان به خدا پناه می‌برند و گوش‌هاشان را متوجه این واقعیت می‌کنند که گویا صدای دوزخ به گوش آنها می‌رسد».

این یک سفارش و یک برنامه اسلامی است. آیات پایانی سوره آل‌عمران که براساس روایات خواندن آنها برای کسانی که جهت اقامه نماز شب برمی‌خیزند، مستحب است، انسان را متوجه عنایات ذات حضرت احدیت و عذاب الهی می‌کند و در آن دعا و واکنش نیز وجود دارد. در این آیات تفکر و واکنش نشان دادن در برابر این حقیقت که جهان هستی باطل آفریده نشده و درخواست حفظ از آتش جهنم

---

۱. التهذیب: ج ۲، ص ۱۲۴.

به عنوان یک برنامه ارایه شده است:

﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.[۱]

«و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشد که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای منزه‌ای تو؛ پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

این روش و منش اولیای خدا و بندگان صالح خدا بوده که به‌هنگام شنیدن آیاتی که وعده بهشت داده به شوق می‌آمدند و دل‌هاشان به سمت و سوی بهشت پر می‌کشید، و آرزوی ورود می‌کنند و نسبت به آیات دوزخ به خدا پناه می‌برند.

نکته مهم تفکّر در این آیات است که موجب سعادت آدمی می‌گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«التفکّر یدعوا الی البرّ و العمل به».[۲]

«تفکر، آدمی را به خوبی فرا می‌خواند و وادار به انجام خوبی‌ها می‌کند».

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

«افضل العباده اِدمانُ التفکر فی الله و فی قدرته».[۳]

«بالاترین عبادت، عمیق ساختن فکر در حضرت احدیت و قدرت او است».

امام علی علیه السلام روش بیداری درون را تفکر دانسته، می‌فرماید:

«نَبِّه بالتفکر قلبَك و جاف عن اللیل جنبك و اتقِ الله ربّك».[۴]

---

۱. آل‌عمران: ۱۹۱.
۲. الکافی: ج ۲، ص ۵۵.
۳. همان.
۴. همان: ج ۲، ص ۵۴.

«با تفکر، قلب خویش را آگاه کن و شب هنگام برای عبادت از جا برخیز و تقوای الهی پیشه کن!».

همچنین در روایات در مورد حضرت عیسی علیه‌السلام می‌خوانیم:

«اِنّ الحواریین قالوا لعیسی بن مریم: هل علی الارض الیوم مثلُك؟ فقال نعم! مَن کان منطقُه ذکراً و صمته فکرا و نظرُهُ عبرة فانّه مثلی».

«حواریان به حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام عرض کردند: آیا اکنون روی زمین کسی مثل شما هست؟ [که دارای این قدر و منزلت باشد!]. فرمود: بلی! هرکس که سخنش، ذکر و یاد خدا و سکوتش، تفکر و اندیشیدن و نگاهش عبرت‌آموزی باشد، همانا چنین انسانی، مثل من است».

این روایت جالبی است زیرا بالاترین و بارزترین و ارزشمندترین صفات انبیاء همین سه خصلت است و آنان که به جایی رسیده‌اند همین سه ویژگی را داشتند! سخن و سکوت و نگاه بی‌جا نداشته‌اند؛ نظرشان، عبرت، سکوت‌شان، فکر و سخن‌شان ذکر و یاد حضرت احدیت بود.

می‌دانیم که بهترین ذکر، قرآن است که خود قرآن نیز خود را «ذکر» نامیده و هم در گفتار اهل‌بیت علیهم‌السلام ، قرآن چنین معرفی شده است:

«تعلّموا القرآن فانّهُ احسنُ الحدیث و تفقّهوا فیه فانّه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانّه شفاءُ الصّدور و احسِنُوا تلاوتَهُ فانه انفع القَصَص».[1]

---

۱. بحارالأنوار: ج ۲ ، ص ۳۶.

«قرآن را فرا بگیرید؛ زیرا قرآن بهترین سخن است و در قرآن تفّقه و تدبیر کنید و بیندیشید، زیرا قرآن بهار دل‌هاست و از نورانیت قرآن طلب شفا کنید زیرا قرآن شفای دل‌هاست وقرآن را نیکو تلاوت کنید؛ زیرا قرآن نافع ترین حکایت‌هاست».

بـا عـنایت بـه آن کـه قـرآن کـتاب هـدایت است، پس بـاید از تـلاوت آن، هدایت بخواهیم نه آن که خواندن قرآن، صرفاً برای ثواب بردن باشد که این ظلم به قرآن است که فقط برای ثواب یا آمرزش اموات آن را بخوانیم. ببینید امام علی علیه السلام قرآن را چگونه می‌شناساند:

«القرآنُ امرٌ زاجر و صامتٌ نـاطق، حـجةُ الله عـلی خـلقه اَخَـذَ علیهم میثاقَه وَ ارتَهَن علیهم انفسَهُم اَتَّم نورَه و اکرم به دینَه».[1]

«قرآن امرکننده و بازدارنده است [امـر بـه خـوبی مـی‌کند و از بـدی باز می‌دارد] خاموشی گـویاست [و در عـین خـاموشی، قـدرتمندترین گوینده است] حجت خدا بر خلق اوست، خدا از آنان نسبت به قرآن پیمان گرفت و وجود باطنی آنان را در گرو قرآن نهاد، نـور آن تـمام و کامل نمود و دین خویش را به وسیله آن گرامی داشت».

آن حضرت در عبارتی دیگر فرموده است:

«و اعلموا انّ هذا القرآن هـو النّـاصح الذی لا یـغُش و الهـادی الذی لایُضل و المحدّثُ الذی لایکذب».[2]

«بدانید که این قرآن، همان نصیحت کننده‌ای است که در آن هـیچ‌گاه غش (فریب و خدعه) وجود ندارد! و هدایت‌گـری است کـه هـیچ‌گاه کسی را گمراه نمی‌کند و گوینده‌ای است کـه هـیچ‌گاه دروغ نـمی‌گوید

---

۱. اعلام الدین.

۲. مستدرك: ج ۴، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار: ج ۸۹، ص ۲۰.

[هرچه می‌گوید، راست است]».

لذا فرمود:

«تجلی لهم فی کتابه من غیر ان یکونوا رَأوهُ بما اَراهم من قدرته».

«خدا برای آنان در قرآنش تجلّی کرد، بی‌آن‌که او را ببینند بدان رو که قدرتش را به وسیله قرآن به آنان نشان داد».

براین اساس، قرآن کتابی گرانسنگ و بی‌نظیر است که همگان در هر درجه علمی و عملی که باشند می‌توانند از آن بهره‌مند شوند:

«جعله الله ریّاً لعطش العلماء و ربیعاً لقلوب الفقهاء و محاجاً لطرق الصّلحاء و دواءً لیس بعده داء و نوراً لیس معه ظلمه».[1]

«خداوند قرآن را عامل رفع تشنگی دانشمندان و بهار دلهای فقها و ژرف‌اندیشان و بهترین راه و مقصد مصلحان قرار داد و قرآن را دارویی ساخت که پس از آن، دردی وجود نخواهد داشت و قرآن را نوری قرار داد که با آن هیچ تاریکی باقی نخواهد ماند».

خداوند ما را عالم و عامل و تلاوت‌کننده قرآن قرار دهد و به برکت قرآن دل‌های ما را نورانی کند و معرفت قرآنی به همه ما مرحمت کند و در پناه قرآن عزت مسلمین را حفظ و مظلومان زیر ستم را نجات عنایت فرماید و با ظهور حضرت ولی الله الاعظم، قلوب همه مؤمنین را شاد و مسرور بفرماید. ان‌شاءالله.

رکوع و سجود شبانگاهی

امام علی علیه‌السلام در مورد یکی از برنامه‌های شبانگاهی پارسایان می‌فرماید:

«فهم حانون علی اوساطهم، مفترشون لجباههم و اَکُفِّهِم

---

۱. بحارالأنوار: ج ۸۹، ص ۲۱.

و رَکبِهم و اطراف اقدامِهم».

«پرهیزکاران، قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک می‌مالند».

این فراز، که به دو حالت انسان در نماز و قرآن توجه دارد؛ رکوع و سجود. برابر روایات تاریخی می‌خوانیم:

معتمد عبّاسی این آیه را خواند و از امام جواد علیه السلام پرسید: معنای مساجد در آیه شریفه ذیل چیست؟

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ للهِ فَلاَ تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً﴾.[1]

«و مساجد ویژه خداست، پس هیچ کس را با خدا مخوانید».

امام جواد علیه السلام فرمود: «**هی الاعضاءُ السّبعه**»[2] مساجد، همان عضوهای هفت‌گانه است! [یعنی پیشانی، دو کف دست، دو انگشت پا و دو سر زانو که به هنگام سجده، به زمین ساییده می‌شود].

بخش اول سخن در رابطه با فضیلت رکوع و سجود است؛ آیات و روایات زیادی در این زمینه رسیده است؛ که به ذکر چند آیه اکتفا می‌شود:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾.[3]

«آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و تمام ستارگان و کوه‌ها و درخت‌ها و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند و بسیاری که

---

۱. جن: ۱۸.
۲. وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۳۴۵.
۳. حج: ۱۸.

عذاب بر آنها واجب شده است».

نیز در قرآن می‌خوانیم:

﴿وَلِلّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلاَئِكَةُ وَهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ﴾.[۱]

«و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند».

قرآن پس از نام بردن از حضرت زکریا، یحیی، مریم، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، اسماعیل، ادریس و... درباره آنها می‌فرماید:

﴿أُولئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً﴾.[۲]

«آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند برایشان نعمت ارزانی داشت، از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسراییل و از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم و هرگاه آیات خدای رحمان برایشان خوانده می‌شد سجده کنان و گریان به خاک می‌افتادند».

قرآن همگان را به تسبیح و سجده فرمان می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.[۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید».

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ﴾.[۴]

---

۱. نحل: ۴۹.
۲. مریم: ۵۸.
۳. حج: ۷۷.
۴. حجر: ۹۸.

«پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش».

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً﴾.(۱)

«و بخشی از شب را در برابر او سجده کن و شب‌های دراز او را به پاکی بستای».

قرآن در مدح و ستایش مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً﴾.(۲)

«وآنانند که در حال سجده و یا ایستاده، شب را به روز می‌آورند».

قرآن اوصاف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین برمی‌شمرد:

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾.(۳)

«محمّد پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌های‌شان است».

اما در روایات؛ ابن‌جعفر عطّار، پیرمردی از اهل مدینه است، می‌گوید از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید:

«جاء رجلٌ الی رسولِ الله فقال: یا رسولَ الله! کَثُرَت ذُنوبی و ضَعُفَ عملی؟ فقال رسولُ الله صلی الله علیه و آله: اکثرِ السّجود فانّه یحطُّ

---

۱. انسان: ۲۶.
۲. فرقان: ۶۴.
۳. فتح: ۲۹.

الذّنوب کما تَحُطُّ الرّیحَ ورقَ الشَّجَر».[۱]

«مردی آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! گناهان من زیاد شده ولی اعمال خیر من، ضعیف و کم است [چه کنم؟] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زیاد سجده کن؛ زیرا سجده زیاد، گناهان را می‌زداید همچنان که وزش باد، برگ‌های درخت را برزمین می‌ریزد».

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِنّ قوماً اَتَوا رسولِ الله فقالوا: یا رسولَ الله! اضمن لَنا علی ربّك الجنّه قال، فقال صلی الله علیه و آله: علی ان تُعینُونی بطولِ السّجود، قالوا: نعم یا رسول الله! فضمِنَ لهم الجنّه».[۲]

«گروهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کردند: یا رسول الله! بهشت را از جانب خدا برای ما تضمین کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان فرمود: به شرط آن که با طولانی کردن سجده‌های‌تان مرا در انجام این کار کمک کنید! عرض کردند: این کار را می‌کنیم! پس پیامبر صلی الله علیه و آله بهشت را برای آنها ضمانت فرمود».

راوی نقل می‌کند: جمعی نزد امام صادق علیه السلام رفته بودیم و آن حضرت به ما توصیه فرمودند:

«اِتّقوا الله و احسِنوا الرّکوعَ و السّجود و کونوا اَطوَعَ عبادِالله فانکم لن تنالوا و لایتنا الّا بالورع و لن تنالوا ما عند الله تعالی بالعمل و انّ اشدَّ النّاس، حسرةً یومَ القیامه لمن وصفَ عدلاً و خالفَهُ الی غیره».[۳]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. بحارالأنوار: ج ۲۲، ص ۱۴۲؛ امالی الطوسی: م ۳۵، ح ۳۳؛ ترتیب الامالی: ج ۸، ص ۲۲۵.

۳. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۱۸۷.

«تقوای الهی پیشه کنید و رکوع و سجود را نیکو انجام دهید و از مطیع‌ترین بندگان خدا باشید؛ زیرا شما به ولایت ما نخواهید رسید مگر به ورع و پارسایی! و به آنچه نزد خداوند متعال است [ثواب و بهشت] نخواهید رسید، مگر با کار و تلاش! و بدانید بیشترین حسرت در قیامت کسی دارد که از عدالت سخن بگوید ولی در عمل خلاف آن را انجام دهد».

رکوع و سجود آنقدر مهم است که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی می‌خواهد کسی را به امر ولایت منصوب کند، در ضمن نامه‌ای که به محمّد بن ابی‌بکر نوشته است، او را به رکوع و سجود سفارش می‌کند:

«ثُمَّ انظر رکوعَك و سجودَك فَاِنَّ رسول الله کان اَتمَّ الناس صَّلوةً وَ اَخَفَّهُم عملاً فیها».(۱)

«به رکوع و سجود خود بنگر؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه نمازگزاران، نمازش را کامل‌تر می‌خواند، ضمن آن که نمازش را از همه سبک‌تر ادا می‌کرد».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«علیکم بطول الرّکوعِ و السّجود؛ فانّ احدکم اذا اطالَ الرّکوعَ و السّجود هَتَفَ ابلیسُ من خَلفِه و قال: یا ویله! اطاع و عَصَیتُ و سَجَدَ و اَبَیتُ».(۲)

«بر شما به طول رکوع و سجود، زیرا هرگاه یکی از شما وقتی رکوع و سجود را طولانی کند، شیطان از پشت سرش نهیب می‌زند که: ای وای! او فرمان خدا برد و من معصیت و نافرمانی خدا کردم!

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۴، ص ۱۶۱؛ سنن النبی: ص ۳۰۸.

۲. الکافی: ج ۲، ص ۷۷؛ سفینة البحار: ج ۱، ص ۵۳۴.

او سجده کرد و من ابا کردم. [شیطان حسرت می‌خورد که چرا از فرمان خدا سر باز زدم!]».

روایت زیبایی است که امام صادق علیه السلام در آن یکی دیگر از آثار رکوع را بیان می‌کند. آن حضرت فرمود:

«من اَتَمِّ رکوعَهُ لم تَدخُله وَحشَة القبر».[۱]

«هر کس رکوعش را کامل انجام دهد، وحشت قبر نخواهد داشت».

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رکوع مایه زینت انسان می‌شود.

«لایرکع عبدٌ لله رکوعاً علی الحقیقة الّا زَیَّنَة الله تعالی بنور بَهائه و اظلَه فی ظِلِّ کبریائه و کساه کِسوةَ اَصفیائه».[۲]

«هرکس از بندگان خدا، رکوع را به حقیقت انجام دهد خدای تبارک و تعالی او را به نورانیت بهاء و جلال خودش مزین می‌کند و او را در سایه لطف و عنایت و کبریائی خودش قرار می‌دهد و خداوند لباس برگزیدگان و اصفیای خودش را بر تن او می‌پوشاند».

همچنین حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«ما خَسِرَ والله مَن اَتی بحقیقةِ السّجود و لوکان فی العمر مرّةً واحدةً و لا بَعُدَ ابداً منِالله مَن اَحسَنَ تَقَرّبَهُ فی السّجود».[۳]

«به خدا قسم هیچ‌گاه زیان نکرد کسی که سجده را به حقیقت انجام داد ولو در همه عمر، یک مرتبه! هیچ‌گاه از خدا دور نمی‌شود کسی که نزدیکیش را به خدا از راه سجده انتخاب کرده باشد».

یعنی سجده حقیقی در عمر اگر یکی هم بشود، کارساز است! یکی از اساتید

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶، ص ۲۴۴.
۲. مصباح الشریعة: ص ۸۹.
۳. مستدرک: ج ۴، ص ۴۸۲.

بزرگ می‌فرمود: ما این همه به امام حسین علیه السلام سلام گفته‌ایم، اگر یک سلام پذیرفته شود ما را کفایت می‌کند!

حقیقت امر همین است، ما این همه نماز خواندیم، اگر دو رکعت آن قبول شود، ما را بس است، برابر این روایت، یک سجده حقیقی، آدمی را از خسران نجات می‌دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وجدتُ النُّورَ فی البُکاء و السّجده».

«من نور را در دو چیز یافتم: گریه و سجده».

مولوی می‌گوید:

خضر کشتی را برای آن شکست — تا تواند کشتی از فُجّار رست

چون شکسته می‌رهد، شکسته شو — امن در فقر است، اندر فقر رو

یعنی کسی با انسان فقیر، کار ندارد، کسی که مالی دارد، دزدها سراغش می‌روند، پس تو قامت خود را بشکن. سجده طریق انبیاء و صالحان است! انبیاء و صالحان راه وصول به عظمت را از طریق سجده و رکوع طی کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام به ابی‌بصیر فرمود:

«یا ابامحمّد! علیك بطول السجود فان ذلك من سنن الاوابین».[1]

«ای ابامحمّد! تو را سفارش به انجام سجده‌های طولانی می‌کنم! که این از سنن اوّابین [توبه کنندگان] است».

حفص بن غیاث می‌گوید:

«رأیت ابـاعبدالله یـتخلّل بسـاتینَ الکـوفه فـانتهی الی نـخلَهٍ فتوضأ عندها ثمّ رکع و سجد فَـاَحصیتُ فـی سـجوده خـمسمأة تسبیحه».[2]

«امـام صـادق علیه السلام را دیـدم کـه در بـین نـخل‌های خـرما در یکـی از باغ‌های کوفه قدم می‌زد، به یکی از نـخل‌ها کـه رسـید، وضـو گـرفت

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۳۸۱.

۲. کافی: ج ۸، ص ۱۳۳.

و در کنار آن به رکوع و سجود پرداخت! من ذکر سجده آن حضرت را شمردم، که پانصد بار در سجده، تسبیح گفت».

برترین ذکر سجده

مرحوم میرزا جوادآقا ملکی تبریزی در اسرار الصلوة می‌گوید:

«من شیخ بزرگواری داشتم که عامل، عارف و کامل بود از او درخصوص عملی مجرّب پرسیدم که برای رسیدن به کمال از آن استفاده کنم. آن شیخ به من گفت: هیچ عملی را در شبانه روز ندیدم که از یک سجده طولانی که در آن این ذکر گفته شود، بالاتر باشد: **لا اله الاّ انت سبحانك انّی کنت من الظّالمین!**».

این ذکر، همان ذکر حضرت یونس است و به ذکر یونسیه مشهور است و در آیه شریفه سوره انبیاء آمده است:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلهَ إِلاَّ أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾.[1]

«و یونس (همراه ماهی) را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او سخت نمی‌گیریم تا در دل تاریکی‌ها ندا در داد که معبودی جز تو نیست. منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم. پس دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم».

این ذکر مایه استجابت و نجات از غم است؛ آری این راهی است برای نجات همه مؤمنین! همان طور که یونس نجات یافت.

---

۱. انبیاء: ۸۷ ـ ۸۸.

به فرموده مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، این بالاترین و مهم‌ترین ذکر مجرّبی است که نیکوست در سجده طولانی این ذکر گفته شود:

﴿لاَّ إِلهَ إِلاَّ أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.[1]

«معبودی جز تو نیست. منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم».

درخواست طلب و آزادی از عذاب

امام علی علیه السلام در ترسیم برنامه شبانگاهی پارسایان می‌فرماید:

«یطلبون الی الله تعالی فی فِکاك رقابِهِم».

«از خدا، آزادی خود را از آتش جهنم می طلبند».

انسان‌های اهل سیر و سلوک بعد از آن که مراحلی از سیر مثل توبه و استغفار را طی کردند. به عبارت ساده‌تر، وقتی همه محرمات را ترک کرده و واجبات را انجام دادند، خود را در حدّی می‌بینند که از خدا چیزی طلب نمایند. طلب مرحله‌ای از سیر و سلوک است..

طلب را یکی از مراحل ارزنده سیر و سلوک می‌دانند. پارسایان به جایی رسیده‌اند که از خدا می‌خواهند که آنان را از آتش دوزخ و عذاب و گرفتاری‌های قیامت آزاد کند. یعنی همه کارهایی که می‌توانستند انجام دهند انجام دادند و حالا خود را در حدی می‌بینند که از خدا تقاضای آزادی بنمایند. لذا از خدا می‌خواهند که خداوند آنها را از عذاب و آتش دوزخ، آزاد کند.

اکنون وقت آن رسیده که بدانیم راه طلب آزادی از جهنم چیست؟ آیا صرفاً دعا و درخواست از خداوند کافی است؟ یا آن که نیاز به انجام یکی سری فعالیت‌هاست؟

در پاسخ به این پرسش، روایاتی وجود دارد، یک روایت از انس بن مالک از

---

۱. انبیاء: ۸۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«تقبَّلوا اليَّ بست خِصال اَتَقَبَلُّ لكم بالجنّه؛ اذا حدّثتم فلاتكذبوا و اذا وعَدَتم فلا تُخلِفوا و اذا ائتُمِنتُم فلاتخونوا و غضُوا ابصاركم وَ احفظوا فروجَكم و كفّوا ايديكم و السنتَكم».[1]

«شش چیز را از من بپذیرید و متعهد شوید که انجام دهید من هم بهشت را برای شما تضمین می‌کنم: ۱ ـ وقتی سخن می‌گویید، دروغ نگویید؛ ۲ ـ هنگامی که وعده دادید، تخلّف نکنید؛ ۳ ـ وقتی شما را امین قرار دادند، در امانت خیانت نکنید؛ ۴ ـ چشمان‌تان را از حرام ببندید؛ ۵ ـ عفت و پاکدامن باشید؛ ۶ ـ دست و زبان‌تان را از اذیت مردم باز دارید».

روایت دیگر از حضرت عبدالعظیم از امام هادی علیه السلام، از جواد الائمه علیه السلام، از پدران کرامش، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که در بخشی از آن فرمود:

«لمّا كلّم الله موسى بن عمران، قال موسى: الهى! ما جزاءُ مَن شَهِدَ اَنّى رَسُولُكَ و نَبيُّك و اِنك كلَّمتَنى؟ قال: يا موسى! تأتيهِ ملائكتى فَتُبَشِّرُهُ بجنّتى قال موسى: الهى! فما جزاءُ من اَطعَمَ مسكيناً ابتغاء وجهِك؟ قال: يا موسى: آمر منادياً ينادى يوم القيامه على رؤس الخلايق: انّ فلان بن فلان مِن عُتقاءِ الله من النّار قال موسى: الهى! فما جزاء من كفّ اذاهُ عن النّاس و بذل معروفه لهم؟ قال: يا موسى! يناديه النّار يوم القيامه لاسبيل لى عليك قال موسى: الهى فما جزاءُ من دمعت عيناه من خشيتك قال: يا موسى! اقى وَجهَهُ حَرَّ النّار و اُؤمَنَهُ يومَ الفَزَعِ الاكبر،

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۳۷۲.

قال موسی: الهی فما جزاء من احبَّ اهل طاعتك؟ قال: یا موسی! اُحَرِّمُهُ حَرَّ ناری».[1]

«خدای تبارک و تعالی وقتی با موسی صحبت کرد، موسی علیه السلام عرض کرد: معبودا! پاداش کسی که به رسالت من شهادت دهد و اعتراف کند من پیامبر و نبی تو هستم و این که تو با من سخن می‌گویی، چیست؟ فرمود: ای موسی! فردای قیامت که می‌شود، فرشتگان او را می‌آورند، من او را به بهشت خودم بشارت می‌دهم. موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که فقیر و بینوایی را به خاطر تو اطعام کند، چیست؟ خداوند فرمود: فردای قیامت من امر می‌کنم به منادی ای که در بین اهل محشر صدا زند به گونه‌ای که همه اهل‌محشر بشنوند که فلان کس فرزند فلانی، جزء آزاد شدگان از آتش است! موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا! پاداش کسی که خود را از اذیت و آزار مردم باز دارد و به مردم خدمت کند، چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! روز قیامت که می‌شود، آتش جهنم فریاد می‌زند: من راهی بر تو ندارم. موسی عرضه داشت: خدایا! پاداش کسی که از خوف تو اشک بریزد چیست؟ فرمود: ای موسی! چهره‌اش را از حرارت آتش دوزخ حفظ می‌کنم و او را از فزع و جزع بزرگ روز قیامت ایمن می‌دارم. موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که اهل طاعت و بندگی‌ات را دوست داشته باشد، چیست؟ فرمود: حرارت آتشم را بر او حرام می‌کنم».

از این بیان برمی‌آید که یکی از عوامل نجات یافتن از آتش جهنم شهادت به رسالت انبیاء و به ویژه رسول گرامی اسلام است. همچنین معلوم می‌شود یکی از

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱۳، ص ۳۲۷.

عواملی که انسان را از آتش جهنم آزاد می‌کند رسیدگی به مساکین و درماندگان است.

این‌ها به عنوان مثال و نمونه بیان شد تا کسی که دنبال این است که خودش را از آتش جهنم آزاد کند، بداند چه چیزهایی او را آزاد می‌کند و باید به دنبال تحقق عوامل آزادسازی باشد نه آن که به صرف خواستن اکتفا نماید.

عوامل ورود به بهشت، اسباب آزادسازی از عذاب

آنچه موجب ورود به بهشت می‌شود، موجب آزادی از دوزخ نیز می‌شود.

آیة‌الله جوادی آملی در تفسیر موضوعی خود موجبات ورود به بهشت را احصاء کرده و اسباب و عواملی که موجب ورود به بهشت می‌شود را برشمرده که مفهوم مخالفش این است که هر چیزی که سبب ورود انسان به بهشت می‌شود، سبب رهایی از آتش جهنم نیز می‌شود. ایشان موارد زیادی را ذکر و مفصّل بحث کرده که ۱۸ مورد از مهم‌ترین آنها فهرست‌وار ذکر می‌شود:

۱ ـ ایمان و عمل صالح:

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّات تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوْا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَة رِزْقاً قَالُوا هَذَا الَّذِيْ رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.[1]

«و مژده ده کسانی را که ایمان آوردند و نیکوکاری پیشه کردند که جایگاه آنان باغ‌هایی است که نهرها در آن جاری است و چون از میوه‌های گوناگون آن بهره‌مند شوند گویند: این همان میوه‌هایی است که پیش از این، در دنیا ما را نصیب بود و از نعمت‌هایی مانند یکدیگر بر آنان آورند و آنها را در آن جایگاه‌های خوش، جفت‌هایی پاک و پاکیزه است و در آن بهشت، جاوید خواهند زیست».

---

۱. بقره: ۲۵.

۲ ـ تقوا:

﴿قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِن ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ وَاللهُ بَصِيرٌ بِالعِبَادِ﴾.(۱)

«(ای پیغمبر) بگو: می‌خواهید شما را آگاه گردانم به بهتر از این‌ها؟ برای آنان که تقوا پیشه کنند نزد خدا باغ‌های بهشتی است که در زیر درختان آن نهرها جاری است و در آن جاوید و متّنعم هستند و زنان پاکیزه و آراسته‌ای و (از همه بهتر) خشنودی خدا و خداوند به حال بندگان بیناست».

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾.(۲)

«و چنانچه اهل کتاب ایمان آرند و تقوا پیشه کنند ما البته گناهان‌شان را محو و مستور می‌سازیم و آنها را در بهشت پر نعمت داخل می‌گردانیم».

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّات وَنَهَر فِي مَقْعَدِ صِدْق عِندَ مَلِيک مُقْتَدِر﴾.(۳)

«محققاً اهل تقوا در باغ‌ها و کنار نهرهای بهشت ابد، منزل گزینند. در منزلگاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزّت و سلطنت جاودانی متنعّم هستند».

۳ ـ پیروی از خدا و رسول:

﴿وَ مَن يُطِعِ اللهَ وَ رَسولَهُ يُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرى مِن تَحتَهَا

---

۱. آل‌عمران: ۱۵.
۲. مائده: ۶۵.
۳. قمر: ۵۴ ـ ۵۵.

الاَنهارُ خالدینَ فیها وَ ذالِكَ الفَوزُ العَظیمُ وَ مَن یَعصِ اللهَ وَ رَسولَهُ وَ یَتَعدَّ حدودَهُ یُدخِلهُ ناراً خالِداً فیها وَ لَهُ عَذابٌ مُّهینٌ﴾.[۱]

«و هر کس پیرو امر خداست و رسول اوست او را به بهشت‌هایی درآورد که در زیر درختانش نهرهایی جاری است و آنجا منزل ابدی مطیعان خواهد بود، این است سعادت و پیروزی عظیم، و هر که نافرمانی خدا و رسول او کند و تجاوز از حدود و احکام الهی نماید او را به آتش درافکند که همیشه در آن (معذّب) است و همواره در عذاب خواری خواهد بود».

﴿وَ مَن یُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْـهَارُ وَ مَن یَتَوَلَّ یعَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِیماً﴾.[۲]

«هر که خدا و رسول او را فرمان برد او را به باغ‌های بهشتی داخل کند که زیر درختانش نهرها جاری است و هرکه مخالفت کند او را به عذابی دردناک معذّب نماید».

۴ ـ راستی و راستگویان:

﴿هذا یومُ یَنفَعُ الصّادِقین صِدقُهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجری مِن تَحتِهَا الاَنهارُ خالدینَ فیهآ اَبَداً رَّضِیَ اللهُ عَنهُم وَ رَضوا عَنهُ ذلِكَ الفَوزُ العَظیمُ﴾.[۳]

«این روزی است که صادقان از راستی خود بهره‌مند می‌شوند، برای آنها بهشت‌هایی است که از زیر درختان‌شان، نهرها جاری است و در آن به نعمت ابدی متنعّمند، خدا از آنها خشنود و آنها از خدا خشنودند، این است پیروزی و سعادت بزرگ».

---

۱. نساء: ۱۳ ـ ۱۴.
۲. فتح: ۱۷.
۳. مائده: ۱۱۹.

۵ ـ کار زیبا و نیک:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً أُولئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْن تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ﴾.[۱]

«آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم گذاشت. آنهایند که بهشت‌های عدن که نهرها زیر درختانش جاری است، مخصوص آنهاست».

۶ ـ شکیبایی، صبر و بردباری:

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلاَنِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾.[۲]

«آنان که هم در طلب رضای خدا راه صبر پیش می‌گیرند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه نصیب‌شان کردیم، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند و در عوض بدی‌های مردم نیکی می‌کنند اینان هستند که عاقبت منزلگاه نیکو یابند».

﴿جَنَّاتُ عَدْن يَدْخُلُونَهَا وَ مَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِن كُلِّ بَاب سَلامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾.[۳]

«که آن منزل بهشت‌های عدن است که در آن بهشت‌ها خود و همه پدران و زنان و فرزندان شایسته آنها داخل می‌شوند در حالی که فرشتگان بر تهنیت آنها از هر در وارد می‌گردند و می‌گویند سلام

---

۱. کهف: ۳۰ ـ ۳۱.
۲. رعد: ۲۲.
۳. رعد: ۲۳ ـ ۲۴.

و تهنیت بر شما باد که صبر پیشه کردید و بس نیک است سرانجام این سرای».

۷ ـ اقامه و حفظ نماز:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولئِكَ فِي جَنَّات مُكْرَمُونَ﴾.(۱)

«و آنان که نماز خود را (به وقت و شرایط و حضور قلب) محافظت کنند. آنان در باغهای بهشت ابد با عزّت و احترام متنعّمند».

۸ ـ انفاق در راه خدا:

﴿الّذينَ يُنفِقونَ في السَّرّآءِ و الضَّرّآءِ وَ الكاظِمينَ الغيظ و العافينَ عَنِ النّاسِ و اللهُ يُحِبُّ الْمُحسنينَ و الَّذينَ إذا فَعَلوا فاحِشَةً أوظَلَموا أنفُسَهُم ذكرُوا اللهَ فاستَغفَروا لِذُنوبِهِم وَ مَن يَغفِرُ الذُّنوبَ إلَّا اللهُ وَ لَم يُصِرّوا على ما فَعَلوا و هُم يَعلَمونَ اولئِكَ جَزآؤُهُم مَّغفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِم وَ جَنّاتٌ تَجرى مِن تَحتِهَا الاَنهارُ خالدينَ فيها و نِعمَ اَجرُ العالمين﴾.(۲)

«آنهایی که از مال خود در حال وسعت و تنگدستی انفاق می‌کنند و خشم خود فرو نشانند و از بدی مردم درگذرند و خدا دوستدار نیکوکاران است و آنان که اگر کار ناشایست کنند و یا ظلمی به نفس خویش نمایند، خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه کنند و کیست جز خدا که گناه خلق را بیامرزد؟ و آنها که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند. آنهایند که پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهایی که زیر درختان آنها نهرها جاری است جاویدان در آن بهشت‌ها متنعّم هستند، چه نیکو

---

۱. معارج: ۳۴ ـ ۳۵.
۲. آل‌عمران: ۱۳۴ ـ ۱۳۶.

است پاداش نیکوکاران!».

۹ ـ نیایش و دعا:

﴿تَتَجافَی جُنوبُهُم عَنِ المَضاجِعِ یَدعونَ رَبَّهُم خَوفاً و طَمَعاً و مِمّا رَزقناهُم یُنفِقونَ فلاتعلم نفسٌ ما اُخفِیَ لهم من قرّهِ اعینٍ جزاءً بما کانوا یعلمون﴾.[۱]

«(شب‌ها) پهلو از بستر خواب تهی کنند و با بیم و امید (و ناله اشتیاق در نماز شب) خدای خود را بخوانند و از آنچه روزی آنها کرده‌ایم (به مسکینان) انفاق کنند. پس هیچ کس نمی‌داند که به پاداش نیکوکاری‌شان چه نعمت و لذت‌های بی‌نهایت که روشنی بخش دل و دیده است در عالم غیب، برایشان ذخیره شده است».

۱۰ ـ اخلاص:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاَّ عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾.[۲]

«شیطان گفت : به عزت و جلال تو سوگند که خلق را تمام گمراه خواهم کرد. مگر خالصان از بندگانت را که در دل از غیر تو بریدند و برای تو خالص شدند».

﴿إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ * أُوْلَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾.[۳]

«مگر بندگان پاک دل خدا، آنان روزی معین خواهند داشت. انواع میوه‌ها و آنان مورد احترام خواهند بود. در باغ‌های پرنعمت، بر سریرها در برابر همدیگر می‌نشینند».

۱۱ ـ استقامت و پایمردی:

---

۱. سجده: ۱۶ ـ ۱۷.
۲. ص: ۸۲ ـ ۸۳.
۳. صافات: ۴۰ ـ ۴۴.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾.(۱)

«آنان که گفتند محققاً پروردگار ما خدای یکتاست و بر ایمان پایدار ماندند، فرشتگان رحمت بر آنها نازل شوند (و مژده دهند) که دیگر هیچ ترسی (از وقایع آینده) و حزن و اندوهی (از گذشته خود) نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که (انبیاء) وعده داده‌اند بشارت باد ما در دنیا و آخرت یاران و دوستداران شماییم و برای شما در بهشت ابد هر چه مایل باشید یا ارزو و تقاضا کنید همه مهیاست. این سفره احسان را خدای غفور مهربان به پاداش ثبات ایمان برای شما گسترده است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.(۲)

«آنان که گفتند: آفریننده ما خداست و بر این سخن پایدار و ثابت ماندند بر آنها هیچ ترس و بیمی و حزن و اندوهی (در دنیا و عقبی) نخواهد بود. آنان اهل بهشتند و به پاداش اعمال نیک همیشه در بهشت ابد مخلّد خواهند بود».

۱۲ ـ خوف و خشیت از خدا:

﴿إنّما يخشى الله مِن عِبادِهِ العُلَماء إنَّ الله عزيزٌ غفورٌ﴾.(۳)

«از بندگان خدا تنها دانایانند که از خدا می‌ترسند آری خدا

۱. فصلت: ۳۰ ـ ۳۲.
۲. احقاف: ۱۳ ـ ۱۴.
۳. فاطر: ۲۸.

ارجمند آمرزنده است».

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ﴾.[۱]

«و هر که از مقام (قهر و کبریایی) خدایش بترسد او را در باغ بهشت خواهند برد».

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.[۲]

«و هر کس از حضور در پیشگاه عزّ ربوبیت بترسید و از هوای نفس دوری جُست، همانا بهشت منزلگاه اوست».

۱۳ ـ برّ و نیکوکاری:

﴿إِنَّ الأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْس كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً﴾.[۳]

«نیکوکاران عالم در بهشت از جام شرابی نوشند که طبعش کافور است. از سر چشمه گوارای آن بندگان خاص می‌نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند، جاریش سازند».

﴿إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِي نَعِيم عَلَى الأَرَائِكِ يَنظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِن رَحِيق مَخْتُوم خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَ مِزَاجُهُ مِن تَسْنِيم عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾.[۴]

«محققاً نیکوکاران در بهشت ابد متنعّمند. آنجا بر تخت‌های عزّت تکیه زنند و رحمت و نعمت‌های خدا را بنگرند در رخسارشان نشاط و شادمانی نعیم بهشتی خواهی دید. (ساقیان حور و غلمان)

---

۱. الرحمن: ۴۶.
۲. نازعات: ۴۰ ـ ۴۱.
۳. انسان: ۵ ـ ۶.
۴. انفطار: ۲۲ ـ ۲۸.

به آنها شراب ناب سر به مهر بنوشانند که به مشک مهر کرده‌اند و راغبان (عاقل) بر این نعمت و شادمانی ابدی باید به شوق و رغبت بکوشند. و ترکیب طبع آن شراب ناب از (چشمه‌ای از) عالم بالاست. سرچشمه‌ای که مقربان خدا از آن می‌نوشند».

۱۴ ـ کسب دلِ آرام:

﴿أَلاَ بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾.[۱]

«همانا دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرد».

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾.[۲]

«ای نفس (قدسی) مطمئن و دل آرام به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود به (نعمت‌های ابدی) او و او راضی از توست. باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت من داخل شو».

۱۵ ـ هجرت و جهاد:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَاللهِ وَأُولئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.[۳]

«آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام ارجمندی است و آنان رستگاران و سعادتمندان دو عالمند».

﴿لكِنِ الْرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ جَنَّات تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.[۴]

«اما رسول و مؤمنان اصحابش با مال و جان‌شان در راه خدا جهاد

---

۱. رعد: ۲۸.
۲. فجر: ۲۷ ـ ۳۰.
۳. توبه: ۲۰.
۴. توبه: ۸۸ ـ ۸۹.

کـردند و آنـهایند کـه هـمه خـیرات و نـیکویی‌ها (در هـر دو عـالم) مـخصوص آنـهاست و هـم آنـان سـعادتمندان عـالمند. خـدا بـر آنـها باغ‌هایی که به زیر درختانش نهرها جاری است مهیا فرموده که در آن تا ابد متنعم باشند و این به حقیقت، سعادت و فیروزی بزرگ است».

۱۶ ـ شهادت و جانفشانی:

﴿إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَـهُم بِأَنَّ لَـهُمُ الْـجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَـاسْتَبْشِرُوا بِـبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.[1]

«همانا خدا جـان و مـال اهـل ایـمان را بـه بـهای بـهشت خـریداری کرده، آنـها در راه خـدا جـهاد مـی‌کنند پس دشـمنان دیـن را بـه قـتل می‌رسانند و یا خود کشته می‌شوند ایـن وعـده قـطعی است بـر خـدا، وعده‌ای است که در تورات و انـجیل و قـرآن یـاد فـرموده و از خـدا با وفاتر به عهد کیست؟ پس از این معامله‌ای که کردید، بس شاد باشید که این به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگ است».

۱۷ ـ خودسازی و تزکیه:

﴿وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَـمِلَ الصَّـالِحَاتِ فَأُولئِكَ لَـهُمُ الدَّرَجَـاتُ الْعُلَى جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَـالِدِينَ فِـيهَا وَذلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى﴾.[2]

«و هرکس به خدای خود مؤمن بـاشد و بـا اعـمال صـالح بـر او وارد شود، اجر آنها هم عالی‌ترین درجات بهشتی است. آن بهشت‌های عدنی که دائم زیر درختانش نهرها جاری است و تا ابد در آنجا از نـعمت

---

۱. توبه: ۱۱۱.
۲. طه: ۷۵ ـ ۷۶.

و حیات برخوردار هستند و آن بهشت پاداش کسی است که خود را از کفر و عصیان و شرک و طغیان پاک و پاکیزه گرداند».

۱۸ ـ تولّی و تبرّی:

﴿لاَ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِروح مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.[1]

«هرگز مردمی را که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول او کنند، هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان آنها باشند. این مردم پایدارند که خدا بر دل‌هاشان (نور) ایمان نگاشته و به روح (قدسی) خود آنها را مؤید و منصور گردانیده و آنها به بهشتی داخل کند که نهرها زیر درختانش جاری است و جاودان در آنجا متنعمند، خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا خشنود، اینان به حقیقت حزب خدا هستند، الا (ای اهل ایمان) بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند».

این آیه بیانگر ضرورت دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداست؛ هم‌اکنون نیز در رابطه با سازمان حزب‌الله و اسرائیل غاصب مصداق بارز دارد.

ناگفته پیداست که دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، دارای چه آثار و پیامدهای عظیم و بزرگی است و همه مصائبی که دامن‌گیر اسلام و مسلمین شده، از آن جهت است که به این دو اصل عمل نمی‌شود، اگرچه جای امیدواری است و با عنایت خدا، حزب‌الله پیروز خواهد شد. قرآن کریم وعده داده است:

---

۱. مجادله: ۲۲.

﴿كَمْ مِن فِئَة قَلِيلَة غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.[۱]
«بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است».

۱. بقره: ۲۴۹.

فصل چهارم:

برنامه و اعمال روزانه

پارسایان

پارسایان در روز برنامه و اعمال خاص و ویژه‌ای دارند که امام علی علیه السلام به بیان یک‌یک آنها پرداخته است.

تلاش براساس حلم

«و اما النهار فحلماء علماء ابرار اتقیاء».

«پرهیزکاران در روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند».

بعد از آن‌که برنامه و اعمال شبانگاهی متقین را بیان کرد، برنامه و عمل روز آنان را این‌گونه بیان فرمود که در روز چهار ویژگی دارند:

۱ ـ دارای حلم هستند؛

۲ ـ اهل علم و دانش هستند؛

۳ ـ از ابرار بوده و نیکوکارند؛

۴ ـ با تقوا هستند.

اگر دقت بشود یک انسان در جامعه به همین چهار ویژگی نیازمند است تا بتواند با دیگران تعامل برقرار کند، حلم اگر نباشد انسان در جامعه هیچ موفقیتی را به دست نمی‌آورد. دانش و خرد اگر نباشد، هیچ پیشرفتی حاصل نمی‌شود اگر انسان نیکوکاری نسبت به دیگران نباشد، باز تعاملی صورت نمی‌گیرد، اگر تقوا نباشد، انسان در جامعه با بی‌مبالاتی‌های زیادی مواجه می‌شود که جلوی پیشرفت را می‌گیرد. اکنون به توضیح هریک می‌پردازیم:

حلم و تأنّی

برابر معجم‌الوسیط حلم از نظر لغت چنین معنی شده است:

«حلم، یحلم، حلماً! تأنّی و سَکَنَ عند غضبٍ او مکروهٍ مع قدرهٍ و قوّةٍ».

«حلم به معنی تأنی و سکون در هنگام خشم و غضب و یا مواجه شدن با چیزی که انسان از آن خوشش نمی‌آید، با داشتن قدرت و قوّت است».

یعنی آدم با این که قدرت و قوت دارد که کار ناگواری و عمل بدی که نسبت به او صورت گرفته و می‌تواند انتقام بگیرد و برخورد کند، امّا با تأنی و سکون، آرامش خودش را حفظ می‌کند و در غضب از موقعیت خود سوء استفاده نمی‌کند.

در اصطلاح نیز علمای اخلاق هم حلم را دوگونه معنی کرده‌اند:

«۱ ـ الحلم ضبط النفس عن هیجان الغضب».

«حلم، کنترل خویش است در هنگام هیجان غضب».

«۲ ـ الحلم، هو التثبیت فی الأمور».

«حلم آن است که آدم در امور پایدار و ثابت باشد».

گاه مشکلی قوی در زندگی‌شان برخی می‌آید و آنها خیلی این در و آن در می‌زنند و این خلاف حلم است. بایستی ثبات و پایداری نشان داد. نمونه‌ای را عرض می‌کنم که مطلب روشن‌تر بشود:

فردی به قنبر غلام و مصاحب امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام داد و هتّاکی کرد؛ قنبر خیلی ناراحت شده بود، آمد خدمت مولا، حضرت فرمودند:

«مهلاً یا قنبر! دَع شاتمك مهاناً ترض الرحمن و تسخط الشیطان و تعاقب عدّوك».[1]

---

۱. مستدرك: ج ۱۱، ص ۲۹۱.

«آرام باش قنبر! فحش دهنده‌ات را رها کن، مهلتی به او بده تا بدین وسیله موجب خشنودی خدا را فراهم کنی و شیطان را با این کارت به خشم بیاوری و با این کار، فحش دهنده را مؤاخذه و مجازات می‌کنی».

«فوالذی فلق الحبّه و برء الثمر ما ارضی المؤمن ربّه بمثل الحلم و لا اسخط الشیطان بمثل الصمت و لا عوقب الأحمق بمثل السکوت».

«به خدایی که دانه را می‌شکاند و گیاه را می‌رویاند، مؤمن هیچ وقت نمی‌تواند به وسیله عملی که از حلم بالاتر باشد، خدا را راضی کند. [حلم از همه اعمال، خدا را خشنودتر و راضی‌تر می‌کند] و هیچ چیز به اندازه سکوت، شیطان را عصبانی و خشمگین نمی‌کند و هیچ عاملی به اندازه سکوت، احمق و نادان را تنبیه نمی‌کند».

براساس روایت فوق، با حلم سه کار صورت می‌گیرد:

اوّل: حلم از هر عاملی بیشتر خدا را خشنود می‌کند.

دوّم: سکوت از هر چیزی بیشتر شیطان را خشمگین و ناراحت می‌کند.

سوّم: پاسخ ندادن، از هر عاملی بیشتر انسان‌های احمق را مجازات و ادب می‌کند.

وقتی یک عمل سه نتیجه مشخص داشت، انسان نبایستی از کنارش عبور کند و بگذرد. روایات زیادی در باب حلم است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«والذی نفسی بیده ما جُمِعَ شِیء الی شِیء افضل من حلم الی علم».[1]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۶۸.

«قسم به خداوندی که جانم به دست اوست، جمع نشده چیزی با چیزی که با فضیلت‌تر باشد از جمع شدن حلم با علم. [هرکس هم دارای علم و هم حلم باشد، برترین صفات را در خود جمع کرده است]».

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«و علیك بالحلم فانه رکن العلم».[1]

«بر تو باد به حلم، زیرا که حلم رکن علم است».

گفتنی است حلم و صبر و حوصله، مردم را جذب می‌کند چنانچه خداوند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

﴿فَبِما رَحْمَة مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾.[2]

«(ای پیامبر) پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم‌خو و پر مهر شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

در قرآن کریم نیز بندگان خدا چنین توصیف شده‌اند:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً﴾.[3]

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به نرمی پاسخ می‌دهند».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱۰، ص ۲۱۸.
۲. آل‌عمران: ۱۵۹.
۳. فرقان: ۶۳.

براساس آیه فوق، یکی از بهترین نشانه‌های حلم همان است که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً﴾.[۱]

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به نرمی پاسخ می‌دهند».

یعنی با آنها جر و بحث نمی‌کنند، درگیر نمی‌شوند، بلکه می‌گویند: سلام علیکم! یعنی خداحافظ این سلام، سلام وداع است نه سلام وصال و آغاز سخن!

اکنون به نمونه‌هایی از حلم انسان‌های با عظمت و تربیت شده اسلام بنگریم و از آنان بیاموزیم:

نمونه اوّل: در احوالات مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نوشته شده که شخصی نامه‌ای را برای ایشان نوشت و برای او فرستاد، خواجه چون نامه را گشود، دید نوشته: یا کلب بن کلب! ای سگ پسر سگ!

نگاهی به آورنده نامه کرد و گفت: من سگ نیستم برای این که سگ، ناخنی جمع دارد و من ناخنی پهن دارم، سگ، پوششی از پشم و مو دارد و من ندارم، سگ، عوعو می‌کند و من نمی‌کنم، سگ، چهار دست و پا راه می‌رود من روی دو پا راه می‌روم، لذا چون این خصوصیات سگ در من نیست، من سگ نیستم!!

مرحوم خواجه بدون ناراحتی این سخن‌ها را گفت که وقتی این برخورد به نویسنده نامه منتقل شد، خیلی از خودش شرمنده شد و از کرده خود پشیمان شد.

نمونه دوم: مرحوم شیخ جعفر کاشف‌الغطاء که در اصفهان وجوهات شرعی در دستش بود که به طلبه‌های سید و غیرسید حقوق می‌پرداخت، وقت نماز فرا رسید، یک سید بی‌ادبی از راه رسید، گفت: حق مرا بده! شیخ گفت: دیر تشریف آوردید، آنچه نزد من بود، تمام شد. یک مرتبه سید روی محاسن شیخ جعفر کاشف‌الغطاء آب دهان انداخت. این شخصیت بی‌نظیر یا کم‌نظیر عالم اسلام، یعنی شیخ، هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد، بلند شد، دامن لباس را همچون دخلی قرار داد

---

۱. فرقان: ۶۳.

و داخل جمعیت راه افتاده، گفت: هر کس ریش شیخ را دوست دارد، کمک کند! مردم آن قدر پول حسابی دادند که دامن شیخ پر شد، بدون آن که هیچ عکس‌العملی از خود نشان دهد همه را آورد و به سید داد. با این عمل برای همیشه او را شرمنده ساخت و با این عمل مردم را تربیت کرد.

آیة‌الله سیستانی در پیامی که به علماء داده بودند، فرموده‌اند: با علم امثال شیخ انصاری، دین باقی نمانده، با قداست شیخ دین باقی مانده این طهارت و این پاکی و این اخلاق عملی عالمان، توانسته دین را حفظ کند.

نمونه سوم: سید ابوالحسن اصفهانی را همه شما می‌شناسید، ایشان در نجف، مرجع کل و مورد احترام همه بود. موقع نماز مغرب بود که به ایشان خبر دادند که پسرتان را کشتند، پسر دانشمندی بود که در مظانّ مرجعیت بود، یعنی اگر زنده بود مرجع می‌شد، وقتی به ایشان خبر دادند ایشان گفت:

«لا حول و لا قوه الاّ بالله العلی العظیم».

بلند شد و نماز بعدی را خواند بدون این‌که خم به ابروی خود بیاورد. بعد هم گفتند: چون هفته‌ای یک بار می‌رفت کنار شط فرات و نامه‌های فحشی که برای ایشان آمده بود، داخل شط فرات می‌ریخت، به آنجا رفت و برنامه هفتگی خود را انجام دادند.

این‌گونه بزرگان در طول تاریخ رنج‌ها کشیده‌اند اما با حلم از کنار آن گذشتند. دشواری‌ها زیاد است چون هر کس بزرگ شد، مورد هجوم زیادتری قرار می‌گیرد.

نمونه چهارم: مرحوم ملا مهدی نراقی‌ﷺ نسخه‌ای از کتاب خود جامع السعادات را برای مرحوم آیة‌الله بحرالعلوم[1] مرجع بزرگوار فرستاد، ایشان وقتی کتاب را خواند،

---

۱. آیة‌الله بحرالعلوم کسی بود که وقتی برای زیارت وارد حرم امام حسین‌علیه‌السلام شد، دیدند چنین زمزمه می‌کند: چه خوش است صوت قرآن از تو دلربا شنیدن، به رخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن. وقتی سؤال شد: چرا شما این شعر را خواندید؟ فرمود: وقتی وارد شدم، دیدم بقیة‌الله الاعظم بالای سر امام حسین‌علیه‌السلام نشسته و دارد قرآن می‌خواند بی‌اختیار این شعر بر زبانم جاری شد.

گفت: چقدر زیبا، چقدر عالمانه، چقدر خوب ای کاش من فرصت می‌کردم، برای دیدن این نویسنده، به کاشان می‌رفتم.

اتفاقاً همان سال مرحوم نراقی به عتبات عالیات مشرف شد، به نجف رفت و وقتی وارد شد همه علماء به دیدن او رفتند و مرحوم نراقی هم به بازدید همه علماء رفت، تنها کسی که نیامد مرحوم بحرالعلوم بود، مرحوم نراقی خودش بلند شد رفت دیدن مرحوم بحرالعلوم، وارد منزل ایشان شد، مرحوم بحرالعلوم خیلی موجّه بود خوب همه طلبه‌ها و علماء، به مرحوم نراقی احترام کردند؛ اما خود بحرالعلوم سرش را هم بلند نکرد. نراقی جلو آمد، هر چه احوالپرسی کرد جواب مناسبی نشنید.

بعد از چند روز دوباره مرحوم نراقی با دیدن مرحوم بحرالعلوم رفت و همین صحنه تکرار شد، این بی‌اعتنایی از نظر مردم و عالمان مخفی نماند. تا وقتی که مرحوم نراقی مصمم شد به ایران بیاید، برای بار سوم رفت برای خداحافظی، این دفعه تا وارد شد، دیدند بحرالعلوم تا دم در به استقبال آمده، او را بوسید و در آغوش گرفت و او را در جای خودش نشاند. وقت خداحافظی هم بدرقه مفصلی کرد. از بحرالعلوم سوال کردند: چرا دو مرتبه بی‌اعتنایی و مرتبه سوم آن قدر احترام و تجلیل؟

گفت: خواستم او را امتحان کنم، ببینم این کتابی که نوشته است و خیلی ارزنده است، خودش نیز بدان عمل می‌کند یا خودش عامل نیست؟ دیدم مردی بزرگوار و عالمی وارسته و اهل عمل است نه فقط آن مطالب را نوشته باشد.

مرحوم نراقی رضوان الله علیه خودش را تربیت کرده بود، سپس کتاب اخلاق نوشت. لذا وقتی مرحوم بحرالعلوم او را امتحان کرد خوب از عهده امتحان برآمد. اگر انسانی خود را تربیت کند می‌تواند جامعه را هم تربیت کند.

تلاش براساس علم و دانش

امام علی(ع) یکی از برنامه‌های روزانه پارسایان را تلاش عالمانه معرفی نمود:

«و اما النهار فحلماء علماء».

«پرهیزکاران در روز دانشمندانی بردبارند».

نخست به نگرش قرآن نسبت به علم و دانش اشاره می‌شود؛ در آیات بسیاری منشأ علم و معلم حقیقی، خداوند معرفی شده است:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِى بِأَسْمَاءِ هؤُلاَءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.(۱)

«و خدا همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید».

خدا، معلم است؛ بلکه تنها تعلیم دهنده خداوند است:

﴿الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.(۲)

«همان کس که به وسیله قلم آموخت، آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت».

﴿الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾.(۳)

«خدای رحمان قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت».

خداوند جایگاه عالمان را رفیع ساخته است:

﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾.(۴)

«تا خدا رتبه کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند برحسب درجات بلند گرداند».

---

۱. بقره: ۳۱.
۲. علق: ۴ـ۵.
۳. الرحمن: ۱ـ۴.
۴. مجادله: ۱۱.

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاَيَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبَابِ﴾.[۱]

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند».

براساس آیات کریمه، انبیاء با این که خداوند به آنها علم و دانش فراوان داده بود اما تقاضای دریافت و فزونی علم و دانش و حکمت را داشتند:

۱ ـ حضرت ابراهیم علیه السلام :

﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾.[۲]

«پروردگارا به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای».

۲ ـ حضرت موسی که از خداوند، شرح صدر و آسانی امور درخواست نمود:

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾.[۳]

«گفت: پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز».

همچنین آن حضرت به خضر می‌گوید:

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً﴾.[۴]

«موسی به او گفت: آیا تو را ـ به شرط این که از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی ـ پیروی کنم؟».

این تلاش حضرت موسی برای دانش آموختن از کسی که از او عالم‌تر است، عظمت علم و عالم را نشان می‌دهد ولی باکمال تأسف بسیاری از افراد اگر مطلبی را ندانند، پرسش از دیگران را ننگ می‌دانند.

---

۱. زمر: ۹.
۲. شعراء: ۸۳.
۳. طه: ۲۵ ـ ۲۶.
۴. کهف: ۶۶.

۳ـ پیامبر اسلام از خداوند افزایش دانش خود را خواست:

﴿وَقُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً﴾.[۱]

«و بگو: پروردگارا بر دانشم بیفزای».

برابر این فراز، ویژگی دوم پارسایان علم و دانش است. به‌گفته مرحوم ملاصدرا: هیچ چیز از علم و دانش بالاتر نیست؛ زیرا اگر چیزی از علم به اسماء بالاتر بود، خداوند بوسیله آن، فضیلت حضرت آدم را به فرشتگان معرفی و آنان را وادار به سجده می‌کرد.

شاید به همین جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه».[۲]

«طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است».

همچنین آن حضرت فرمود:

«اُغدُ عالماً او متعلّماً او مستمعاً او محبّاً و لاتکن خامساً».[۳]

«هر روزت را با یکی از این چهار حالت فردا کن: یا عالم باش یا فراگیرنده علم یا شنونده علم یا دوستدار علم [یعنی یا عالم و یا متعلم باش] اما حالت پنجم نداشته باش!».

همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«العلم حیاه الاسلام و عماد الأیمان».[۴]

«علم، حیات اسلام و رکن ایمان است».

به‌گفته مرحوم ملاصدرا و برخی از دانشمندان دیگر:

«کفی بالعلم شرفاً ان یدّعیه من لایحسنه و یفرح اذا نسبت الیه و کفی بالجهل ذمّا ان یسوءُ من هو فیه».

---

۱. طه: ۱۱۴. ۲. بحارالأنوار: ج ۲، ص ۳۱.

۳. محجة البیضاء: ج ۱، ص ۲۲؛ عوالی اللآلی: ج ۴، ص ۷۵.

۴. کنزل العمال: ج ۱۰، ص ۱۸۱.

«در شرافت علم همین بس که هر کس آن را ندارد، ادعای آن را دارد و اگر علم را به او نسبت دهند، خوشحال می‌گردد و در مذمت جهل و نادانی همین بس که نادان از نسبت دادن جهل به او بدش می‌آید».

اگر به جاهل بگویی: عالم! لذت می‌برد، اما اگر به جاهل بگویی: جاهل! به شدت ناراحت شده،بدش می‌آید.این درنشان‌دادن برتری وفضیلت علم‌نزد همگان‌کافی‌است.

گفتنی است از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که خصوصیات خوب افراد را می‌ستود و خصوصیات بد آنان را هیچ وقت ذکر نمی‌کرد؛ ولی اگر کسی یک صفت خوب داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مطرح می‌کرد و آن فرد احساس شخصیت می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از امثال خالد بن ولید برای فتح بعضی از جبهه‌ها استفاده می‌کرد، در حالی که وقتی از جبهه برگشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: غنائم را بین رزمندگان براساس میزان حفظ قرآن توزیع کنید در این جنگ که خالد فرمانده بود، برای توزیع سهم خالد، وی را خواستند و فرمودند: قرآن بخوان، گفت: بلد نیستم! به او فرمودند: سوره حمد را بخوان، سوره حمد را هم بلد نبود [اصلاً معلوم بود که نماز هم به خوبی نمی‌داند] اما در عین حال چنین کسی فرمانده لشکر پیامبر گرامی اسلام بود. لذا خیلی مهم است که آدم بتواند صفات خوب افراد را پیدا کند و بر آن صفات افراد را ستایش کند تا آنان بتوانند بقیه صفات رذیله را از خودشان آرام‌آرام دور بکنند.

همچنین روایات بسیار زیبایی در ارزش علم و عالم آمده است:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«اکثر الناس قیمه اکثرهم علماً و اقلّ الناس قیمه اقلّهم علماً».[1]

«ارزشمندترین مردم کسی است که دانش و علم او افزون‌تر است و بی‌ارزش‌ترین مردم، کسی است که بی‌دانش‌ترین آنان باشد».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۶۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«العلم أفضل من المال بسبعة الاوّل أنّه... میراث الأنبیاء و المال میراث الفراعنه».[۱]

«علم از ثروت به هفت جهت برتر است؛ اول... آن‌که علم و دانش، میراث پیامبران است و ثروت، میراث فرعون‌ها».

نیکوکار بودن

امام علی علیه السلام در ادامه تبیین برنامه روزهای متقین می‌فرماید:

«و اما النهار فحلماء، علماء، ابرار».

«پرهیزکاران در روز دانشمندانی بردبار و نیکوکار هستند».

برابر این فراز، پارسایان در روزها در اندیشه، انجام کارهای نیک هستند. «ابرار» یک اصطلاح قرآن است؛ بدین‌رو به کاربردهای این واژه در قرآن اشاره می‌شود:

﴿كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ الأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ﴾.[۲]

«نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در علیون است و تو چه دانی که علیون چیست؟».

﴿إِنَّ الأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْس كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً﴾.[۳]

«همانا نیکان از جامی نوشند که آمیزه‌ای از کافور دارد، چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و (به دلخواه خویش) جاریش می‌کنند».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۸۵.
۲. مطففین: ۱۸ ـ ۱۹.
۳. انسان: ۵ ـ ۶.

براساس این آیه ابرار هستند که در بهشت‌ها، به هر میزان که بخواهند آب چشمه‌ها را کم و زیاد می‌کنند و نهرهای بهشتی را منفجر می‌سازند.

قرآن، ابرار را در مقابل فجّار (فاجران) و گنهکاران و بزهکاران قرار داده می‌فرماید:

﴿إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِی نَعِیم وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیم﴾.[۱]

«قطعاً نیکان به بهشت اندرند و بی‌شک بدکاران در دوزخند».

﴿كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجّین﴾.[۲]

«نه چنین است که کارنامه بدکاران در سجین است».

در آیات سوره انسان که جایگاه «ابرار» را در بهشت معرفی نموده است، عوامل دستیابی به این جایگاه را چنین شناسانده است:

۱ ـ وفاء به نذر:

﴿یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً﴾.[۳]

«همان بندگانی که به نذر خود وفا می‌کردند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است، می‌ترسیدند».

۲ ـ خوف از قیامت:

افزون بر آیه پیشین، این نکته در آیات دیگر نیز مطرح شده است:

﴿یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالأَبْصَارُ﴾[۴].

«و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود، می‌هراسند».

۳ ـ اطعام مسکین، یتیم و اسیر:

﴿وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِیناً وَیَتِیماً وَأَسِیراً﴾.[۵]

«و به پاس دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند».

---

۱. انفطار: ۱۳ ـ ۱۴.
۲. مطففین: ۷.
۳. انسان: ۷.
۴. نور: ۳۷.
۵. انسان: ۸.

برخی از مفسران، ضمیر «**علی حبه**» را به طعام برگردانده و گفته‌اند معنای آیه این است که آنها علی‌رغم نیاز و دوست داشتن غذا، آن را در اختیار مسکین و یتیم و اسیر قرار داده‌اند!!

۴ـ اخلاص:

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لاَنُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلاَشُكُوراً﴾.[۱]

«ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم».

این آیه، اعطای طعام مورد نیاز خودشان آن هم به وقت نیاز و پس از روزه‌داری و به هنگام افطار بدون چشم‌داشت هیچ‌گونه جبران و حتی تشکری، اوج اخلاص اهل‌بیت علیهم‌السلام را نشان می‌دهد که باید الگوی رفتاری ما باشد.

آری اگر بخواهیم از ابرار شویم باید به سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام که در این آیه معرفی شده است، اقتدا نماییم.

آشکار شدن خوف در سیمای ظاهری

امام علی علیه‌السلام در ادامه توصیف برنامه روزانه پارسایان می‌فرماید:

«قد برأهم الخوف بری القداح».

«ترس الهی آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است».

لازم است بدانیم که در گذشته سلاح‌های گوناگونی به کار گرفته می‌شد؛ از آن جمله تیرهای یک شعبه، دو شعبه و سه شعبه که از چوب می‌تراشیدند و هرچه چوب نازک‌تر بود، تیر مسافت بیشتری را طی می‌کرد. در نوک تیر هم مقداری آهن به‌کارگرفته می‌شد و در انتهای تیر بال‌هایی ایجاد می‌کردند، در نتیجه وقتی شلیک می‌شد، مسافت بیشتری طی می‌کرد و هدف را هم بهتر نشانه می‌گرفت.

---

۱. انسان: ۹.

امام علی علیه السلام در این فراز حالت متقیّن را و بدن‌های‌شان را از خوف خدا به تیر باریک شده، تشبیه کرده است.

آری خوف و ترس از خداوند، بدن‌های‌شان را همانند چوبه تیر، باریک و لاغر ساخته است. یعنی همان‌گونه‌که تیر نازک‌تر، بهتر و زودتر به هدف می‌رسد، انسان با تقوا هم بهتر و آسان‌تر به خدا نزدیک می‌شود و به اهداف درست، زودتر دست می‌یابد.

ارزش خوف در آیات و روایات مورد عنایت ویژه بوده است:

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«الخشیة من عذاب الله شیمة المتقین».[1]

«ترس از عذاب خداوند، رویه و شیوه انسان‌های با تقوا است».

امام باقر علیه السلام فرمود:

«لامصیبة کَعَدم العَقل و لاعدم عقلٍ کقلّة الیقین و لاقلة یقینٍ کفقد الخوف و لا فقد خوف کقلة الحزن علی فقد الخوف».[2]

«هیچ مصیبتی بالاتر از نبود عقل نیست و هیچ بی‌عقلی همانند کمی یقین نیست و هیچ کم‌یقینی، همانند نبود خوف نیست و هیچ ترس نداشتنی مثل کمی غم بر فقدان ترس نیست».

مفهوم این روایت این است که عقل سرمایه بزرگی است که اگر نباشد مصیبت است. ولی در نبود عقل، مصیبت بالاتر نداشتن یقین است و مصیبت بالاتر از نبود یقین، نبود ترس از خداوند است و از نبود ترس بدتر، کمی حزن است بر نبود خوف یعنی اگر آدم از خدا نترسد، باید محزون باشد که چرا نمی‌ترسد؟

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اتمکم عقلاً، اشدّکم لله خوفاً».[3]

---

۱. غررالحکم: ص ۱۹۰.
۲. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۶۵.
۳. همان: ج ۶۷، ص ۲۳۲.

«کامل‌ترین شما از نظر عقل، کسی است که خوفش از ذات اقدس احدیت شدیدتر باشد».

براساس این روایت آدم عاقل نسبت به رعایت حریم خداوند هراس دارد.

در روایات آمده است که وقتی سن از ۴۰ سال گذشت، ترس آدمی زیاد می‌شود، این ترس مذموم و بی‌جا نیست، بلکه کسی که در مسیر رضای خدا باشد وقتی به سن ۴۰ سالگی رسید، عقلش کمال پیدا می‌کند و وقتی عقل کمال یافت، عاقبت‌اندیش می‌شود و یکی از آثار عاقبت‌اندیشی، ترس از آینده است که آینده من با این اعمال و رفتار و این مسیر طولانی و آن مقصدی که خدا برایم در نظر گرفته، چه می‌شود؟

براین اساس، ترس به‌طور طبیعی در وجود انسان عاقل و مؤمن راه پیدا می‌کند.

در مورد ترس صحیح و غیرصحیح، رسول الله ﷺ فرمود:

«من خاف الله خافه کل شیء و من خاف غیرالله خوفّه الله من کل شیء».[1]

«هرکه از خداوند ترس داشت، هر چیزی از او می‌ترسد و کسی که از غیر خدا می‌ترسد، خدا او را از همه چیز می‌ترساند».

بدینسان است که حضور یک آدم با تقوا که از خدا می‌ترسد در هر اداره و سازمانی موجب می‌شود همه از او بترسند؛ آنان که می‌خواهند در امانت خیانت کنند، می‌بینند این انسان، نیست که در کارهای خلاف با آنان بسازد. آنان که بخواهند به وظیفه خود عمل نکنند، از او می‌ترسند، دیگران از خائف خداوند، می‌ترسند. پس خوف صحیح، خوف از خداوند است؛ هرچند وظیفه ظاهری خود را انجام دهیم:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾.[2]

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۲. مؤمنون: ۶۰.

«و کسانی که آنچه را دادند در راه خدا می‌دهند، در حالی که دل‌های‌شان ترسان‌است که به‌سوی پروردگارشان باز خواهند گشت».

مؤمنان پارسا ترس‌شان از این است که خدا اعمال‌شان را قبول نکند، نه این که معصیتی کرده باشند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا باید از خداوند، خوف داشت؟ براستی منشأ خوف از خدا چیست؟

در پاسخ به عوامل خوف از خداوند به چند نکته اشاره می‌شود:

۱ ـ **معرفت و شناخت خداوند**: هرکه خداوند را بیشتر بشناسد، بیشتر از خدا می‌ترسد. قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.[1]

«از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند».

همه پیامبران دارای مقام خوف بوده و از خداوند می‌ترسیدند. امام علی علیه السلام و فرزندانش نیز دچار خوف بوده و از خداوند می‌ترسیدند. وقتی ام‌سلمه پرسید: شما پیامبرید و خداوند به شما مغفرت همه خطاها را وعده داده، چرا می‌ترسید؟ می‌فرمود:

«ای ام‌سلمه! خداوند یک لحظه برادرم حضرت یونس را به خودش واگذاشت دچار آن همه مشکل شد، من همه گریه و ترسم از این است که مبادا خدا مرا به خودم واگذارد».

لذا همه‌اش می‌گفت:

«الهی واله ابائی لاتکلنی الی نفسی طرفة عین ابداً».[2]

«معبودم! و معبودم همه پدرانم! هرگز مرا در یک چشم به هم زدن به نفس خودم وامگذار».

---

۱. فاطر: ۲۸.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۹، ص ۲۶۵؛ مستدرك: ج ۲، ص ۱۳۲؛ بحارالأنوار: ج ۱۰۰، ص ۱۹۳.

بدین‌سان به هراندازه معرفت بیشتر باشد، ترس هم بیشتر می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از همه می‌ترسید و امام علی علیه السلام آن همه گریه و ناله می‌کرد. امام سجاد علیه السلام به خاطر سجده زیاد در بالای بینی‌شان شکاف برداشته بود، این هراس و گریه‌ها حقیقی بود، نه برای آموزش دیگران و... این‌ها همه و همه به خاطر معرفتی است که آنها به ذات حضرت ربوبی داشتند. قرآن مؤمنان را چنین توصیف می‌کند:

﴿انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّـذِينَ إِذَا ذُكِـرَ اللهُ وَجِـلَتْ قُـلُوبُهُمْ وَإِذَا تُـلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلى رَبِّـهِمْ يَـتَوَكَّـلُونَ... أُوْلئِكَ هُـمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً﴾.(۱)

«مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود، دل‌های‌شان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شوند بر ایمان‌شان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند... آنان هستند که حقا مؤمنند».

پس اولین عامل و منشأ خوف، معرفت و شناخت خداست که هرچه شناخت بیشتر می‌شود، ترس هم بیشتر می‌شود.

۲ـ ترس از حسابرسی خداوند: در مورد حسابرسی باید به چند نکته توجه نمود:

اولاً: از حسابرسی نمی‌توان فرار کرد زیرا در قیامت فرمان می‌رسد که:

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾.(۲)

«گویند بگیرید و او را در غل بکشید».

ثانیاً: تمام افعال و گفتار آدمی مورد حسابرسی قرار می‌گیرد؛ زیرا فرد به هنگام مواجهه با نامه اعمال خود، همه کارهایش را در آن می‌یابد:

﴿مَالِ هذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً﴾.(۳)

---

۱. انفال: ۲ـ۴.
۲. حاقه: ۳۰.
۳. کهف: ۴۹.

«ای وای برما، این چه نامه‌ای است که هیچ‌کار کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است».

ثالثاً: خود اعمال تجسم می‌یابد و کسی را یارای انکار نمودن کارهایش نیست. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّة خَيْراً يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّة شَرّاً يَرَهُ﴾.(۱)

«پس هرکه هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند آن را خواهد دید».

بدین‌سان سزاوار است آدمی در برابر خداوند عالمی که دادگاهی تشکیل می‌دهد که هیچ چیز در آن دادگاه فراموش نمی‌شود و همه کارها در آن مورد حسابرسی قرار می‌گیرد، مراقب خود باشد. جا دارد که انسان از آن دادگاه بترسد دادگاهی که هیچ چیز در آن فروگذار نمی‌شود.

۳ـ ترس از معاصی: چون گناه، آدمی را گرفتار می‌کند، معصیت کار از عاقبت گناه می‌ترسد، حضرت آدم و حوا پس از توبه عرضه داشتند:

﴿رَبّنا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.(۲)

«ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود».

حتی حضرت یونس که ترک اولی نمود، عرض می‌کند:

﴿لاَّ إِلهَ إِلاَّ أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمّ وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾.(۳)

---

۱. زلزله: ۷ـ۸.
۲. اعراف: ۲۳.
۳. انبیاء: ۸۷ـ۸۸.

«معبودی جز تو نیست، منزهی تو راستی که من از ستمکاران بودم. پس دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم».

قرآن، ورود انسان‌ها به بهشت را، موقوف به ترس از مقام و جایگاه الهی دانسته، می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.[1]

«و اما کسی که از ایستادن در مقابل پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت... پس جایگاه او همان بهشت است».

شعر معروفی است که می‌خوانند:

زدست دیده و دل هر دو فریاد — که هرچه دیده بیند، دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد — زنم بر دیده، تا دل گردد آزاد

راهی که این شعر پیشنهاد می‌کند درست نیست زیرا خنجر و نیزه بر چشم زدن، حرام است اگر بخواهیم این شعر درست شود باید گفت:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد — که هرچه دیده بیند، دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز تقوی — زنم بر نفس، تا دل گردد آزاد

آری این روش درست است که قرآن می‌فرماید:

﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.[2]

«و نفس خود را از هوس باز داشت... پس جایگاه او همان بهشت است».

تقوا اگر به وجود آمد کیمیایی است که جلوی همه هواهای نفسانی را می‌تواند بگیرد.

---

۱. نازعات: ۴۰ ـ ۴۱.
۲. نازعات: ۴۰ ـ ۴۱.

حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«ما من قطرة احب الی الله تعالی من قطرة دمعٍ من خشیة الله أو قطرة دم أهرقت فی سبیل الله».[۱]

«هیچ قطره‌ای نزد خدا، محبوب‌تر از قطره اشکی نیست که از خوف خدا فرو می‌ریزد یا قطره خونی که در راه خدا بر زمین می‌ریزد».

آثار خوف از خدا

خوف از خداوند دارای آثاری به شرح ذیل است:

الف) عبرت از گذشتگان: اگر انسان از خدا ترس داشت، عبرت از گذشتگان نصیب او می‌گردد؛ زیرا تاریخ گذشتگان، سرنوشت درستکاران و بدکاران را ارایه می‌کند و آدمی با مرور بر سرنوشت گذشتگان، آینده خودش را ترسیم می‌کند.

قرآن، انسان‌ها را به توجه، عاقبت ظالمان و ستمگران فرا می‌خواند:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَفِرْعَوْنَ ذِي الأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾.[۲]

«مگر ندانسته‌ای که پروردگارت با عاد چه کرد؟ صاحب بناهایی چون تیرک‌های بلند که مانندش در شهرها ساخته نشده بود و با ثمود همانان که در دره تخته سنگ‌ها را می‌بریدند و با فرعون صاحب خرگاه‌ها و بناهای بلند همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند و در آنها بسیار تبهکاری کردند. تا آن که پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب فرو نواخت».

---

۱. مسکن الفؤاد: ص ۴۳.

۲. فجر: ۶ـ۱۳.

در پایان خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾.

«زیرا پروردگار تو سخت در کمین است».

معنای این فراز آن است که همان‌طوری که خداوند در گذشته با ستمگران رفتار کرد، امروز هم اعمال شما را زیرنظر داشته، مراقب شماست؛ اگر ما همانند آنها شدیم مثل آنها با ما رفتار می‌کند.

پس اولین ثمره خوف آن است که انسان از روش و منش گذشتگان درس می‌گیرد سرنوشت ظالمان و ستمگران را می‌نگرد، عبرت گرفته، ظلم نمی‌کند. چنانچه سرانجام زندگی درستکاران و صالحان را مورد توجه قرار می‌دهد که چگونه مرحله سخت حیات آنان گذشت، اما جاودانه شدند.

به عنوان نمونه، سلمان فارسی، سلمان محمدی شد، بلال حبشی که زیر شکنجه می‌گفت: **احدٌ احدٌ**، به جایی رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از سفر معراج، فرمودند: من صدای کفش بلال را در آسمان هفتم شنیدم که برای نماز به مسجد می‌رفت. وقتی به آن حضرت گفتند: یا رسول الله! خیلی‌ها می‌توانند زیباتر از بلال اذان بگویند، او شین را سین می‌گوید؛ می‌خواست بگوید: **اشهد**، می‌گفت: **اسهد**، پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان عظمت بلال گفت: اگر بلال اذان نگوید، صبح نمی‌شود!! اذان بلال با صبح شدن چه ارتباطی دارد؟ آن حضرت می‌خواست عظمت بلال را برساند چون یک‌پارچه اخلاص بود.

ترس از خدا این‌گونه است که اگر انسان به گذشتگان بنگرد خیلی به امام علی علیه السلام و دیگران سخت گذشت، ولی امام علی علیه السلام همچنان در تاریخ استوار ایستاده و تا صبح قیامت می‌درخشد.

بدین‌سان اولین ثمره خوف آن است که انسان با توجه به از گذشته افراد، برای خود درس چگونه زیستن و کیفیت حرکت به سمت و سوی خدا را می‌آموزد؛ از خوبان درس زندگی می‌گیرد و از بدان عبرت لازم را می‌آموزد.

عاشورا یک روز بود اما دو دسته در آن، نقش‌آفرین بودند، حسینیان و یزیدیان به همین جهت حوادث این روز دو چیز را همیشگی کرد:

۱ ـ لعن و نفرین بر ظالمان یزیدیان.

۲ ـ درود و سلام بر روان پاک حسینیان.

قرآن پس از نقل جریانات گذشته می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الآخِرَةِ﴾.[۱]

«همانا در این رخداد نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب آخرت می‌هراسد».

ب) راهنمایی به بهشت: ثمره دیگر خوف از خداوند، آن است که انسان را به بهشت راهنمایی می‌کند:

﴿ذٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَ خَافَ وَعِیدِ﴾.[۲]

«این [بهشت] برای کسی است که از ایستادن در محشر به هنگام حساب در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد».

همچنین:

﴿وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوَی﴾.[۳]

«و اما کسی که از ایستادن در مقابل پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت... پس جایگاه او همان بهشت است».

نیز:

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ﴾.[۴]

«و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ است».

---

۱. هود: ۱۰۳.
۲. ابراهیم: ۱۴.
۳. نازعات: ۴۰ ـ ۴۱.
۴. رحمن: ۴۶.

ج) حفاظت خویش در برابر گناه: سومین ثمره خوف آن است که خائف، نفس خود را در حصار خوف محبوس می‌کند تا مرتکب معاصی‌نشود. نفس آدم خائف، زنجیر شده است. روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جا بلند شد، رو به اصحاب کردند و فرمودند:

«بدانید بر هر یک از شما شیطانی گمارده شده که شما را امر به بدی می‌کند!».

کسی عرض کرد: یا رسول الله! آیا بر شما هم شیطانی گمارده شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«نعم ولکن شیطانی اسلم بیدی».

«آری! ولی شیطان من به دست من تسلیم من شده است».

بنابراین خوف از خدا چنان نفس را حفظ می‌کند که شیطان را تسلیم آدم می‌کند.

بدینسان نفس آدمی اگر رها شود و ترسی نباشد او را به بدی امر می‌کند:

«الخوف سجن النفس من الذنوب و رادعها عن المعاصی».[1]

«خوف، زندان نفس است از گناه و بازدارنده نفس است از معاصی».

فرمودند:

«نِعم الحاجز عن المعاصی، الخوف».[2]

«بهترین مانع از ارتکاب معاصی، خوف و ترس است».

د) کاهش آسیب‌پذیری: چهارمین ثمره خوف، آن است که خوف موجب کاهش آفات‌پذیری می‌شود، زیرا آدمی که می‌ترسد، هر کاری را انجام نمی‌دهد. لذا آسیب‌پذیری او کاهش می‌یابد. در روایات می‌خوانیم:

---

۱. غررالحکم: ص ۱۹۰.

۲. همان.

«من کثرت مخافته قلّت آفته».[۱]

«هرکه ترسش زیاد شود، آفاتش کم می‌شود».

هـ) فرا گرفتن علم حضوری: خوف از خداوند، موجب دستیابی به علم محض یا علم حضوری به حقایق جهان هستی می‌گردد؛ نبی مکرم اسلام فرمودند:

«لوخفتم الله حق خیفته، لعلمتم العلم الذی لاجهل معه».[۲]

«اگر از خدا بترسید چنان که شایسته ترس از خداست به علمی دسترسی پیدا می‌کنید که هرگز با آن جهلی وجود نخواهد داشت».

و) پیدایش قدرت و توان الهی: در روایات آمده است:

«ولو عرفتم الله حق معرفته، لزالت الجبال بدعائکم».[۳]

«اگر خداوند را آن‌گونه که معرفت اوست بشناسید، به واسطه دعای شما، کوه‌ها زایل و از جا کنده می‌شوند».

ز) تلاش مداوم: ثمره دیگر خوف، آن است که خائف هرگز نشست و سکون ندارد. بلکه همیشه در حال حرکت و تلاش است.

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«من خاف، ادلج و من ادلج، بلغ المنزل اَلا انّ سلعة الله غالیه، الا ان سلعة الله الجنّه».[۴]

«کسی که می‌ترسد، شب‌ها نمی‌خوابد و به حرکتش ادامه می‌دهد و کسی که نخوابید و در شب سفر کرد به منزل می‌رسد. آگاه باشید که هدیه خدا، بزرگ و قیمتش بالاست. آگاه باشید که هدیه خداوند، بهشت است».

---

۱. همان.
۲. میزان الحکمة: ج ۳، ص ۱۸۴.
۳. مستدرك: ج ۱۷، ص ۳۰۱.
۴. مجموعة ورام: ج ۱، ص ۲۷۹.

وقتی در زبان عربی می‌گویی: «**اسعار غالیه**» یعنی قیمت‌ها بالاست در برابر «**اسعار رخیصة**» قیمت‌ها پایین است.

واژه سلع یعنی همان صله است که ما در فارسی به آن هدیه می‌گوییم. هدیه خدا بهشت است و هیچ چیز از بهشت بالاتر نیست مگر رضوان الهی که قرآن می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّات تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْن وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌هایی وعده داده است که از زیر درختان آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و نیز سراهایی پاکیزه در بهشت‌های جاودان به آنان وعده داده است و خشنودی خدا بزرگ‌تر است. این است همان کامیابی بزرگ».

یعنی رضای خداوند از بهشت نیز بزرگ‌تر و بالاتر است و طبیعی است کسی که دائم در حال حرکت و تلاش باشد، به نتیجه می‌رسد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾.[1]

«و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم».

نشانه‌های خوف از خدا

آراستگی به خوف از خداوند دارای آثار ذیل است:

۱ـ دوری از ستمکاری: کسی که خائف است، ظلم نمی‌کند. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

---

۱. عنکبوت: ۶۹.

«من خاف ربه کف ظلمه».[۱]

«هرکسی از پروردگارش بترسد، به کسی ظلم روا نمی دارد».

۲ـ زدوده شدن حُبّ جاه: دومین نشانه خائف آن است که در قلبش حب جاه و مقام و اسم و آوازه وجود ندارد. همه کارها را به قصد قربت انجام می‌دهد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِنَّ حُبّ الشّرف و الذکر، لایکونان فی قلب الخائف الراهب».[۲]

«همانا محبت شرف و آوازه یافتن در قلب خائفِ ترسان وجود ندارد».

۳ ـ انطباق عمل با گفتار: سومین نشانه خوف آن است که افعال انسان خائف، گفتارش را تصدیق می‌کند و پنهانش با آشکارش یکسان است.

مراحل و مراتب ترس

خوف و ترس، اقسامی دارد:

۱ ـ ترس از ارتکاب گناه: به این خوف در قرآن تحت عنوان «خوف از مقام رب» به آن اشاره شده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.[۳]

«و اما کسی که از ایستادن در مقابل پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت... پس جایگاه او همان بهشت است».

مقصود از مقام خدا، مقام اخذ معصیت کار به معصیت، اخذ ظالم به ظلم و مقام اجرای عدالت الهی است و کسی که از این مقام بترسد، دیگر گرد گناه نگردد و به بهشت می‌رود.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۲۹۰.
۲. کافی: ج ۲، ص ۶۹.
۳. نازعات: ۴۰ ـ ۴۱.

﴿و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.

«و نفس خود را از هوس باز داشت... پس جایگاه او همان بهشت است».

۲ـ **خشیت**: خشیت نوعی خوف است اما با آن تفاوت دارد؛ خوف تنها ترسیدن است ولی در خشیت علاوه بر ترس، یک نوع تواضع و فروتنی و حفظ حریم الهی در انسان دارای خشیت مشاهده می‌شود. این نوع و مرتبه خاص از ترس، مخصوص علماء است:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.[۱]

«از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند آری خدا ارجمند آمرزنده است».

۳ـ **وَجَل**: وجل هم نوعی خوف است که آثار آن یعنی لرزیدن، در قلب و در جسم نیز آشکار شود. اهل اخلاق، «وجل» را ویژگی متواضعان و فروتنان به جهت ترک توجه و حضور به ذات حضرت احدیت معرفی کرده‌اند. قرآن می‌فرماید:

﴿انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾.[۲]

«مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود، دل‌های‌شان بترسد».

آری در این مرحله دل‌های‌شان می‌لرزد که مبادا در عبادت و طاعت کوتاهی کردیم، نکند یا از این همه عبادت، هیچ کدام قبول نشود!

۴ـ **رَهَب**: «رهب» نوعی خوف است برای عبادت‌کنندگان و نیایش‌گران که همواره خودشان را در مقابل وظایفی که نسبت به ذات اقدس ربوبی دارند، مقصر و تقصیرکار می‌دانند. قرآن می‌فرماید:

---

۱. فاطر: ۲۸.
۲. انفال: ۲ ـ ۴.

﴿وَ يَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾.[۱]

«و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند».

یعنی این افراد خداوندرا می‌خوانند و دعا می‌کنند؛ گاهی به‌خاطر رغبتی که به ثواب دارند و گاهی به خاطر رهبت و ترسی که از عذاب الهی دارند.

نمایان شدن هراس در حالات آنان

امام علی علیه السلام حالت پارسایان در روز را چنین معرفی می‌کند:

«ینظر الیهم الناظر فیحسبهم مرضی و ما بالقوم من مرض ویقول: لقد خولطوا و لقد خالطهم امرٌ عظیم».

«کسی که به آنها می‌نگرد، می‌پندارد که بیمارند، اما آنان بیمار نیستند و می‌گوید: پارسایان آشفته هستند، [قاطی کرده‌اند] در صورتی که آشفتگی ظاهرشان، نشان از امری بزرگ است».

وقتی کسی متقین را نگاه می‌کند خیال می‌کند که مریضند در حالی که هیچ مریضی در آنها وجود ندارد گاهی با دیدن نمودهای روانی و رفتاری پارسایان گفته می‌شود که این‌ها قاطی کرده‌اند. [افراد گمان می‌کنند که آنها دیوانه شدند.] در حالی که نمی‌توانند، بیاندیشند که یک امر عظیمی آنها را مشغول کرده است. در حقیقت:

میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آن که اشتر می‌چراند

گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری گریه می‌کرد که از حال می‌رفت. کسانی که از دور نگاه می‌کردند، می‌گفتند که: علی علیه السلام را چه شده است؟ و شاید اگر سؤال‌کنندگان خود از اهل دنیا بودند، در درون خود می‌گفتند که: نکند چون مقامش را گرفتند، به‌خاطر ریاست‌طلبی و مقام‌طلبی چنین می‌گرید!!

---

۱. انبیاء: ۹۰.

در ادبیات فارسی ما در این مورد اشعاری وجود دارد که صحیح نیست:

دشمن جان من است عقل من و هوش من کاش گشوده نبود چشم من و گوش من

دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری

برعکس توصیه این شاعر، پارسایان عقلایی هستند که غصه دیگران را هم می‌خورند. ولی امر عظیمی آنها را به خودش مشغول کرده است.

در برخی از روایات که ویژگی متقین و شیعیان را معرفی کرده، می‌فرماید:

«صُفر الوجوه من السَّهر، عُمْش العیون من البکاء، حُدب الظهور من القیام، خمص البطون من الصیام، ذبل الشفاه من الدعاء، علیهم غبره الخاشعین».[1]

«صورت آنان به خاطر شب زنده‌داری، زرد، چشم آنان به‌خاطر گریه از خوف ذات حضرت احدیت کم سو، پشت آنها به خاطر ایستادن زیاد برای اقامه نماز خمیده، شکم آنها به‌خاطر روزه گرفتن فراوان به پشت چسبیده، و لب آنها به‌خاطر ازدیاد دعاء، خشکیده و بر چهره آنها گرد و غبار خشوع نشسته است».

براساس این ظواهر است که دیگران فکر می‌کنند پارسایان قاطی کرده‌اند درحالی که با امور مهم عالم قاطی شده‌اند!!

عدم رضایت از خویشتن

امام علی علیه‌السلام در ادامه بیان حالات روزانه پارسایان می‌فرماید:

«لایرضون من اعمالهم القلیل و لایستکثرون الکثیر؛ فهم لانفسهم متّهمون و من اعمالهم مشفقون».

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱، ص ۹۲.

«از اعمال اندک خود خشنود نیستند و اعمال زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند. نفس خود را متهم می‌کنند و از کردار خود ترسناکند».

در این فراز چند نکته وجود دارد:

نکته اول: عدم رضایت از اعمال کم خود: این یک اصل کلی است که هر انسان مؤمن و عاقلی از اعمال کم خود راضی نیست دوست دارد عمل خیر او زیاد باشد، این مسأله روشنی است و نیاز به بحث ندارد.

نکته دوم: فراوان ندانستن کارهای زیاد خود: پارسایان خیلی کار انجام می‌دهند، خیلی تلاش می‌کنند. امّا هیچ‌گاه تلاش‌ها و کوشش‌های زیاد خود را زیاد به حساب نمی‌آورند.

نکته سوم: متهم ساختن نفس خویش: بالاتر از دو مرتبه پیش، این است که پارسایان همیشه خودشان را متّهم می‌کنند که چرا چنین نکردند؟ یا چرا چنان کردند؟ یعنی همیشه با با متهم کردن نفس خود، نمی‌گذارند نفس و شیطان آنها را بفریبد و به خودخواهی دچار سازد. آنها نه تنها خود را بزرگ نمی‌شمارند و کارشان را بزرگ نمی‌دانند، بلکه نفس را به عنوان متهمی می‌نگرند که باید مراقب او بود.

نکته چهارم: بیمناکی از عملکرد خود: پارسایان از عملکرد خود همیشه بیمناکند؛ نکند این اعمال برای ما وسیله نجات نشود! نکند در این اعمال، عجب و ریا باشد! نکند این اعمال، حبط گردد و بدون فایده بشود! و همه آنها از بین بروند.

نتیجه‌ای که از این نگرش متهمانه به نفس گرفته می‌شود این است که آدمی هیچ وقت از مکر نفس و شیطان غافل نمی‌شود. بلکه حالت محاسبه و مراقبه همیشگی در او به وجود می‌آید. آری اگر این روحیه پیدا شود انسان همیشه از خود مراقبت می‌کند و در نهایت به محاسبه پرداخته، حتی به معاتبه «(عتاب با خویش) و معاقبه» (مجازات نمودن) نفس می‌پردازد و در نتیجه خودش را از عذاب الهی نجات می‌دهد.

بعضی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت عرض کردند: چقدر شما صدقه می‌دهید؟ [چون حضرت درآمد زیادی که داشتند، همه را صدقه می‌دادند.] آیا وقت آن نرسیده که بس کنی؟ [بگویی بس است دیگر این همه در راه خدا دادیم].

امام علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود:

«والله لو اعلم ان الله قَبِلَ منی فرضاً واحداً لأمسکت و لکنّی و الله ما ادری اَقَبِلَ اللهُ منی شیئاً ام لا».[1]

«اگر می‌دانستم که خدای تبارک و تعالی از من یکی از این واجبات را قبول کرده، بس می‌کردم. ولی به خدا قسم نمی‌دانم آیا خداوند چیزی را از من پذیرفته یا نپذیرفته است؟!».

یعنی صدقه دادن یا هر کار خیر دیگر را مرتب تکرار می‌کنم که اگر یکی پذیرفته نشد، یکی دیگر پذیرفته شود، اگر این کار درست نبود، کار بعدی جبران کند. به‌خاطر همین بزرگان می‌فرمایند: مستحبات را انجام بدهید؛ زیرا اگر واجبات پذیرفته نشد، مستحبات جای آنها را پر کند. امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه چه زیبا این نگرش را ترسیم می‌فرمایند:

«و ما قدر اعمالنا فی جنب نعمک و کیف نستکثر اعمالاً یقابل بها کرمك».[2]

«خدایا ارزش اعمال ما در مقابل نعمت‌های بزرگ تو چیست؟ و چگونه ما زیاد بشماریم اعمالی را که بتواند با کرم تو مقابله کند؟».

یعنی این کارهایی که ما می‌کنیم در مقابل کرم، بخشش و محبت‌های تو چقدر ارزش دارد؟ این اعمال ما کجا و کرم تو کجا؟ اعمال ما در برابر نعمت‌های تو چه ارزشی دارد تا بتواند با آنها مقابله کند؟! یعنی اعمال ما هرگز پاسخگوی کرم تو نیست.

---

۱. مستدرك: ج ۷، ص ۲۳۵؛ میزان الحکمة: ج ۷، ص ۲۴.

۲. بحارالأنوار: ج ۹۵، ص ۸۵.

امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه می‌فرماید:

«افبلسانی هذا الکال اشکرك ام بغایة جُهدی فی عملی ارضیك و ما قدر لسانی یا رب فی جنب شکرك؟ و ما قدر عملی فی جنب نعمك و احسانك؟».[1]

«خدایا آیا با این زبان اَلْکن و ناتوان، شکر تو گویم یا با نهایت تلاش و کوشش در اعمالی که انجام می‌دهم تو را راضی کنم؟ خدایا ارزش زبان من برای شکرگزاری به درگاه تو چیست؟ و عمل من در برابر آن همه نعمت و احسان تو چه ارزشی دارد؟».

امام سجاد علیه السلام اهل تعارف نبودند، واقعیت‌ها و حقایق را بیان می‌کردند، یعنی نگرش امام سجاد علیه السلام همین است که در اینجا بیان می‌کند و در مقابل خدا، نفس خود و شکر و عمل خود را کوچک و حقیر می‌شمارد.

در پایان عبارتی که امام حسین علیه السلام وضعیت خود را ترسیم نموده، می‌فرماید:

«فایّ فقیر افقر منّی».[2]

«کدام درمانده از من درمانده‌تر است؟».

آری انبیا و اولیای الهی در مقابل خدا این‌گونه بودند و حقیقت امر نیز همین است. آری آنها که به این حقیقت آگاه بودند، دچار خشیت شده، هرگز از خود راضی نبودند:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ﴾.[3]

«از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند».

آگاه و عالِم واقعی، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین هستند و مصداق اتم و حقیقی آیه، ائمه علیهم السلام می‌باشند و شمول آن نسبت به غیرمعصومین نیاز به دلیل و نشانه دارد.

---

۱. همان.

۲. روضة الواعظین: ج ۲، ص ۴۸۹؛ جامع الأخبار: ص ۹۰.

۳. فاطر: ۲۸.

حضرت آیةالله مکارم شیرازی در شرح این فراز خطبه همام، شعری چنین آورده است:

زاره سلیمان یوم العید قُنبُرة اتت بفخذ جرادٍ کان فی فیها
ترنّمت بفصیح القول و اعترفت ان الهدایا علی مقدار مُهدیها

در روز عقید، قنبره که پرنده‌ای ازاقسام گنجشک و شاید کوچک‌تر از گنجشک است، خدمت حضرت سلیمان رسید که ران ملخی را در دهان خود داشت و با صدای رسا به نغمه‌سرایی پرداخت و اعتراف کرد که: «هدایا به اندازه هدیه دهنده آنها است». یعنی ای سلیمان! این هدیه لایق شما نیست اما من همین مقدار می‌توانم هدیه بیاورم.

می‌خواهد بگوید که بنده در مقابل خدا باید این گونه اطاعت کند ولی بداند نماز و روزه و خمس و جهاد ما همه و همه ران ملخی است که در محضر سلیمانِ سلیمانان، به حضرت ربوبی تقدیم می‌شود؛ گرچه لایق و شایسته درگاه او نیست اما توان ما اهداکنندگان همین است. لذا پیامبر گرامی اسلامﷺ به مؤمنان چنین هشدار می‌دهد:

«ما من الناس أحد یدخل الجنة بعملِهِ، قالوا: و لا أنت یا رسول الله؟ قال: و لا اَنَا الّا ان یتغمدنی الله برحمة منه و فضل».[1]

«هرگز هیچ یک از مردم با عمل خود نجات پیدا نخواهد کرد. اصحاب گفتند: و نه تو ای فرستاده خدا؟ فرمود: و نه من با عملم نجات خواهم یافت، مگر این که خدا مرا به رحمت و با فضل و کرمش بنگرد».

---

۱. میزان الحکمة: ج ۷، ص ۲۷.

معنای این سخن آن است که اگر فضل و کرم خدا نباشد، با عمل، کسی به بهشت نخواهد رفت؛ چون اعمال ما، در مقابل نعمت‌های الهی در همین دنیا جبران‌کننده نیست چه برسد به آخرت!

براستی اگر یکی از این نعمت‌ها را بگیرد بعد می فهمیم یعنی چه؟ نعمت بینایی، شنوایی، لامسه، ذائقه، حرکت، عقل و وجدان، این‌ها هرکدام گرفته شود و بالاتر از همه اصل نعمت زندگی، هر کدام گرفته شود، آن وقت انسان می‌فهمد، ارزش آنها چقدر است؟!

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«ثلاثٌ قاصمات الظهر رجلٌ استکثر عمله و نسی ذنوبه و اَعجَبَ برأیه».[1]

«سه چیز پشت آدمی را درهم می‌شکند: ۱ ـ مردی که عمل خویش را زیاد و بزرگ ببیند؛ ۲ ـ و گناهان خود را فراموش کند؛ ۳ ـ و به دیدگاه خود با اعجاب و شگفتی، نگاه کند».

برابر این روایت سه چیز آدمی را از کمال بازداشته او را زمین‌گیر می‌کند:

اول: این‌که آدمی عمل خودش را زیاد به حساب بیاورد. متأسفانه ما همه خودمان را طلبکار انقلاب می‌دانیم که در این انقلاب چنین و چنان کردیم در حالی که آن طرفش را هیچ حساب نمی‌کنیم که خداوند به وسیله این انقلاب به ما چه داد؟ بشر این‌گونه است که معمولاً در مقابل نعمت‌ها کفران دارد، کارهای خودش را بزرگ می‌بیند اما نعمت‌ها را کوچک و حتی فراموش می‌کند.

دوم: این‌که گناهش را فراموش کند، برای همه حرف درست می‌کند، اما خودش گُلِ بی‌خار است همه مشکل دارند اما او هیچ مشکلی ندارد. شب و روز می‌نشیند

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱، ص ۹۷.

برای دیگران حرف درمی‌آورد ولی برای خودش هیچ حرفی نیست. خودش از آدم‌های درست پاک و پاکیزه محسوب می‌کند و دیگران را آلوده و گنهکار.

سوم: کسی که به رأی و دیدگاه خودش عجب دارد، خودش را بی‌همتا، فهیم و عاقل و خیلی زیرک و زرنگ می‌داند و دیگران را بدون رأی و اندیشه می‌داند این سه صفت، کمر آدمی را در مسیر تعالی و معنویت می‌شکند.

روایتی را سماعه نقل می‌کند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود:

«لاتستکثروا کثیر الخیر و لاتستقلوا قلیل الذنوب».[1]

«هرگز کارهای زیاد خوب را زیاد نشمارید و هیچ‌گاه گناهان کم خود را، کم نشمارید».

شخصی آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از خوبی‌های فردی تعریف بسیاری کرد. حضرت فرمود: **کیف عقله**؛ عقل او چگونه است؟ عرض کرد: من دارم از خوبی‌هایش می‌گویم، شما می‌فرمایید: عقل او چگونه است؟ حضرت فرمود:

«کسی که عقل نداشته باشد، خوبی ندارد».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هیچ مؤمنی به کمال ایمان نمی‌رسد مگر این که به کمال عقل برسد و عقلش کامل نمی‌شود مگر این که ده خصلت و ویژگی در او باشد. آن ده خصلت چیست؟

«لایکون المؤمن مؤمناً حتی یکون کامل العقل و لایکون کامل العقل حتی تکون فیه عشر خصال، الخیر منه مأمول و الشرّ منه مأمون و یستقل کثیر الخیر من نفسه و یستکثر قلیل الخیر من غیره و و یستکثر قلیل الشر من نفسه و یستقل کثیر الشر

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۲۸۷.

من غیره».[۱]

«مؤمن، مؤمن به حساب نمی‌آید مگر این که عقلش کامل باشد و عقلش کامل نمی‌شود مگر در او ده ویژگی باشد: همیشه دیگران امید انجام کارهای خوب از او داشته باشند و از انجام شر او ایمن باشند [شری به کسی نمی‌رساند] و کارهای خیر زیادی که انجام می‌دهد را کم به حساب آورد و کارهای خوب کمی را که دیگران انجام می‌دهند را زیاد به حساب آورد و کارهای بدی کمی که از ناحیه خودش صادر می‌شود را زیاد به حساب آورد اما کارهای شر زیاد دیگران را کم بشمارد و...».

مقصود از نقل این روایات آن بود که کار خوب خود را بزرگ و گناه خود را کم نباید شمرد؛ اگر افراد جامعه به این سمت بروند و آدمی بتواند همیشه به خودش توجه کند، بدی‌های خودش را به حساب آورد و خوبی‌های خودش را به رخ مردم نکشد بلکه خوبی‌های دیگران را مطرح بکند، چقدر جامعه خوب می‌شود.

ناخشنودی از تحسین دیگران

امام علی علیه السلام در ادامه بیان حالات پارسایان می‌فرماید:

«إِذا زُكّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لاتَواخِذْنِي بِما يَقُولُونَ، وَ أَجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْلي مَا لايَعْلَمُونَ!».

هرگاه یکی از آنان را بستایند، از آنچه در توصیف او گفته شد، در هراس افتاده، می‌گوید: من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۲۹۶؛ امالی الطوسی: م ۶، ح ۵.

و خدای من، مرا بهتر از من می‌شناسد؛ بار خدایا! مرا بر آنچه می‌گویند محاکمه نفرما و بهتر از آن قرارم ده که می‌گویند و گناهانی که نمی‌دانند بیامرز!».

اولا باید بدانیم که تشکر و تحسین دیگران کار بسیار خوب و مطلوبی است که دیگران را در کار خوب خود تشویق می‌کند، چه آن‌که باید از سرزنش دیگر خودداری نمود. یکی از ویژگی‌های پیامبر ﷺ این بود که همیشه کارهای خوب و صفات خوب افراد را مطرح و تشویق می‌کرد بدون این که صفت بدشان را بگوید. مثلاً در رابطه با اباذر فرمود:

«آفتاب بر زمین نتابیده که در روی زمین از اباذر راست‌گوتر باشد».

اباذر تند هم بود، اما پیامبر ﷺ از صفات بد او می‌گذشت ولی صفت خوب اباذر را مطرح می‌کرد. ما اگر این‌گونه باشیم، می‌توانیم در افراد صفات خوب بیابیم و آن را مطرح کنیم و صفات بدشان را پرده‌پوشی کنیم. آنگاه در جامعه مهر و محبّت به صورت موج دریا درمی‌آید، اما متأسّفانه همیشه خوبی‌های افراد را نادیده می‌گیریم و به دنبال مطرح ساختن بدی‌های‌شان می‌رویم.

با کمال تأسف بعد از انقلاب هم این اخلاق ناپسند شدّت پیدا کرده است چون قبل از انقلاب انتخاباتی نداشتیم و اهل سیاست، هم نبودیم، مبارزات سیاسی در صحنه وجود نداشت، تنها یک رقیب داشتیم آن هم طاغوت بود. همه با هم بودند ولی بعد از انقلاب، حتی برای مراجع هم حرف درست کردیم، برای بزرگانی که شاید خیلی حق به گردن ما دارند، برای آنها هم حرف درست کردیم!

مقام معظم رهبری بیانات محکمی در رابطه با خبرگان رهبری داشتند که انصافاً باید خواند و درس گرفت، فرمودند: مسائل را تبیین بکنید، اما کسی مورد تعرض قرار نگیرد، تبیین یعنی اگر جایی مشکلی به نظر می‌رسد به صورت کلی بیان کنید تا جامعه روشن بشود اما این که آدمی مرتّب مصداق‌هایی را ذهن خودش تصویر کند،

کار خطرناکی است.

ثانیاً: باید بدانیم که با تحسین دیگران چگونه برخورد کنیم؟ آیا باید تحسین دیگران را بپذیریم و خدای نکرده کم‌کم مغرور شویم یا آن‌که باید به حقیقت، چشم بدوزیم و بدانیم که مردم تحسین کننده، خطاهای ما را نمی‌دانند و گرنه زبان به تحسین نمی‌گشودند، از سوی دیگر مقام انسان بالاتر است که با یک تحسین، بالا و پایین شود. لذا باید به خدا پناه برد و از خداوند خواست که ما را از آنچه تحسین‌کنندگان می‌پندارند بالاتر قرار دهد و خطاهایی که دیگران نمی‌دانند بر ما ببخشاید.

بدینسان پارسایان آن‌گونه هستند که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«ان المؤمن لایصبح الا خائفاً و ان کان محسناً و لا یُمسی الا خائفاً و ان کان محسناً».[1]

«همانا مؤمن صبح نمی‌کند مگر این که می‌ترسد اگرچه همه کارهایش خوب باشد و شب نمی‌کند مگر این که باز هم در ترس و خوف است، اگرچه کارهایش نیکو باشد».

پس باید به واقعیت‌های خویشتن توجه داشته باشیم تا بتوانیم اعمال‌مان را درست انجام دهیم:

قیس بن عمار می‌گوید:

«وفدت مع جماعة من بنی‌تمیم الی النبی، فدخلت و عنده الصلصال بن دحمس فقلت: یا نبی‌الله عِظنا فانا قوم نعمر [نعبر او نَمُرُّ] فی البریّه، فقال رسول الله: یا قیس! ان مع العزّ ذلا و ان مع الحیاة موتا و ان مع الدنیا آخرة و ان لکل شئ حسیباً و علی کل شیء رقیباً و انّ لکل حسنه ثواباً و لکل سیئته عقاباً و لکل اجلٍ کتاباً و انه لابدّ لك یا قیس من قرینٍ یدفن معك و هو حیّ

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۲۲.

و تدفن معه و انت میّت؛ فان کان کریماً اکرمك و ان کان لئیماً اسلمك ثمّ لا یُحشر الاّ معك و لا تبعث الاّ معه و لا تسئل الاّ عنه فلاتجعله الاّ صالحاً فانّه ان صلح و ان فسد لا تستوحش الاّ منه و هو فعلك».[1]

«با جمعی از قبیله بنی‌تمیم نزد نبی مکرم اسلام آمدیم، پس خدمت او رسیدیم در حالی که صلصال بن دحمس نزد آن حضرت بود. من عرض کردم: ای پیامبر خدا ما را موعظه کن که در بیابان و در دور دست‌ها زندگی می‌کنیم. پیامبر فرمود: ای قیس! همیشه با هر عزّتی، ذلّتی هست و با هر زندگی، مرگی و همیشه با دنیا، آخرتی هست و برای هر چیزی حساب است و بر هر چیزی، مراقبی و برای هر کار خوبی، پاداشی و برای هر بدی، عذابی و برای هر مدتی، کتاب و پایان است و به ناچار همراه با تو در قبر دفن خواهد شد که زنده است و تو درحالی که مرده‌ای با او دفن می‌شوی اگر آن همراه زنده، کریم باشد تو را تکریم می‌کند و اگر لئیم باشد، تو را به بلاها تسلیم می‌کند. او محشور نمی‌شود مگر با تو و تو هم از قبر بیرون نمی‌آیی مگر با او و سئوال نمی‌شوی مگر از او. پس همنشینت را جز صالح قرار مده؛ زیرا اگر او صالح یا فاسد باشد تو هرگز جز از او وحشت نمی‌کنی و آن عمل توست».

---

۱. ترتیب الأمالی: ج ۶، ص ۴۷۶؛ امالی الصدوق: م ۱، ح ۴.

فصل پنجم:

نشانه‌های پارسایان

امام علی علیه السلام پس از معرفی اعمال و برنامه‌های روزانه پارسایان، به ذکر نشانه‌های آنان می‌پردازد:

قدرتمندی در دین

امام علی علیه السلام نخستین نشانه پارسایان را چنین معرفی می‌کند:

«فَمِنْ عَلامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّة فِي دِينٍ».

یکی از نشانه‌های پرهیزکاران این است که او را این‌گونه می‌بینی: در دین‌داری نیرومند».

پارسایان در امور دینی قدرتمند و با صلابت هستند؛ خودشان به امور دینی اهتمام می‌ورزند و هیچ کس نیز به خود اجازه نمی‌دهد که نزد آنان نسبت به دین، دشمنی کرده یا امور دینی را به تمسخر بگیرد.

دوراندیشی و نرم‌خویی

امام علی علیه السلام در بیان نشانه دیگر پارسایان می‌فرماید:

«وَ حَزْماً فِي لِينٍ».

«و دوراندیشی و احتیاط در نرمی».

برخی از افراد فقط جلو پایشان را می‌نگرند، ولی انسان با تقوا، دارای احتیاط و دوراندیشی است. برترین مصداق دوراندیشی، توجه به آخرت است.

البته دوراندیشی و احتیاط، نباید آدمی را دچار توقف و رکورد و سخت‌گیری و رنج و فرسودگی سازد. به تعبیر حضرت امام خمینی‌ﷺ برخی از احتیاط‌ها، خلاف احتیاط است. لذا امام علی‌ﷺ می‌فرماید: پارسایان دوراندیشانی در نرمی و همراه با نرمخویی هستند.

اما در مورد نرمخویی و مدارا نمودن با مردم روایات زیادی نقل شده که به برخی اشاره می‌شود:

امام صادق‌ﷺ نقل می‌کند که رسول الله‌ﷺ فرمودند:

«الا اخبرکم بمن تحرم علیه النار غداً قالوا: بلی یا رسول الله‌ﷺ قال: الهیّن القریب و اللّین السهل».[۱]

«آیا شما را آگاه نکنم به کسی که فردای قیامت جهنم بر او حرام است؟ عرض شد: چرا یا رسول الله‌ﷺ فرمود: آدم سبک‌گیری که به مردم نزدیک است و نرم‌خویی که سهل‌گیر است».

در روایت دیگر: جابر می‌گوید:

«قیل یا رسول الله ای الاسلام افضل؟ قال‌ﷺ: من سلم المسلمون من لسانه و یده».[۲]

«به پیامبر گفته شد: کدام اسلام (در حقیقت کدام مسلمان) برتر است؟ حضرت فرمود: آن مسلمانی که مردم از زبان و دست او آسوده باشند».

امیرالمؤمنین‌ﷺ نقل می‌کند که رسول خدا‌ﷺ فرمودند:

«امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی باقامه الفرائض».[۳]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۵۸.
۲. أمالی صدوق: ص ۲۷۱.
۳. کافی: ج ۲، ص ۱۷۷.

«پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرده است همان‌گونه که مرا به انجام واجبات امر کرده است».

یعنی مدارای با مردم، در ردیف نماز و روزه و زکات، حج و واجبات دیگر است.

امام علی علیه السلام فرمود: ان النبی صلی الله علیه و آله قال: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا امرنا معاشر الأنبیاء امرنا بمداراة الناس کما امرنا باقامه الفرائض».[1]

«همه ما پیامبران از طرف خدا به مدارای با مردم مأمور شدیم، همان‌گونه که به اقامه واجبات امر شدیم».

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی بتبلیغ الرسالة».[2]

«امر شدم به مدارای با مردم همان‌گونه که مرا به رسالت امر کرد».

یعنی به همان‌اندازه که مأمور به رسالت هستم، به همان اندازه مأمور شدم با مردم مدارا کنم.

معاذ بن جبل می‌گوید:

«اوصانی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا معاذ! اوصیك با تقاء الله و صدق الحدیث والوفاء بالعهد و اداء الامانة و ترك الخیانة و حفظ الجار و رحمة الیتیم و لین الکلام و بذل السلام و حسن العمل و قصرالأمل و لزوم الایمان والتفقه فی القرآن و حب الاخرة و الجزع من الحساب و خفض الجناح».

---

۱. همان.

۲. مستدرك: ج ۹، ص ۳۵؛ أمالی صدوق: مجلس ۱۷، حدیث ۵۸.

«رسول خداﷺ به من توصیه و سفارش فرمودند: ای معاذ! تو را به تقوای الهی و راست‌گویی در گفتار، وفای به عهد، ادای امانت، ترک خیانت، رعایت حقوق همسایه، رسیدگی به وضع یتیم، نرمی در سخن، سلام کردن، عمل نیکو، کوتاه کردن آرزو، التزام به ایمان، فهم عمیق قرآن، دوست داشتن آخرت و ترس از حساب و تواضع سفارش می‌کنم».

همچنین نبی مکرم اسلامﷺ فرمود:

«ان الله تعالی حفی الأسلام بمکارم الاخلاق و محاسن الاعمال و من ذلک حسن المعاشرة و کرم الضیف و لین الجانب و بذل المعروف و اطعام الطعام و افشاء السلام».

«خداوند متعال، اسلام را به مکارم اخلاق و اعمال نیکو همراه ساخته است و از آن جمله، حسن معاشرت، احترام به میهمان، نرم‌خویی، بخشش نیکو و طعام دادن به دیگران و سلام کردن است».

امام حسنؑ از پدر بزرگوارشان امام علیؑ در مورد سیره پیامبر سؤال کرده، می‌فرمایند:

«کیف کان سیرته و جلسائه؟ قال امیرالمؤمنین: کان رسول اللهﷺ دائم البشر سهل الخلق [الخُلُق] لین الجانب لیس بفظٍ و لاغلیظ».[1]

«سیره رسول خداﷺ و همنشینانش چگونه بود؟ امیرالمؤمنینؑ فرمود: دائماً چهره‌اش باز بود و اخلاقی آسانگیر داشت. نه خشن بود و نه تندخو».

---

۱. معانی الأخبار: ص ۸۲؛ بحارالأنوار: ج ۱۶، ص ۱۵۲.

نرم‌خویی یا لیّن‌الجانب بودن، از ویژگی‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که با اطرافیانش و با همه افراد، همواره نرم‌خو و نرم‌گو بود.

یکی از آقایان امام جماعت، تمام اعیاد با جمعی از نمازگزاران درب هر خانه‌ای می‌روند، زنگ می‌زند و می‌گوید: من فلانی هستم، عید بر شما مبارک! خداحافظ. همین قدر نه مزاحمت ایجاد می‌کند و نه درد سر، فقط تبریک می‌گوید. مسجدش هم پر از افراد است و در میان مردم هم فوق‌العاده جا افتاده است.

یکی از بزرگان نقل می‌کرد: کسی از همدان خدمت آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف رفته بود. آقا سیدابوالحسن از آخوند ملاعلی همدانی سؤال کرده بود آن فرد گفته بود: من به مرجعیت شما از طریق آخوند ملاعلی پی بردم و بدان معتقد شدم! یعنی آخوند بین مردم جوری رفتار کرده که وقتی می‌گوید مرجع با عدالت را سید ابوالحسن یافتم مردم همه از او تقلید می‌کنند. اگر یک روحانی بتواند در بین مردم جوری رفتار کند که مردم بتوانند به او اعتماد کنند، این سرمایه بزرگی است.

خدایا به عظمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما توفیق عمل به دستورات خودت و انبیاءت را عنایت بفرما.

برخورداری از ایمان یقینی

امام علی علیه‌السلام در معرفی نشانه دیگر پارسایان می‌فرماید:

«و ایماناً فی یقین».

«و ایمانی در یقین».

ایمان از ریشه امن است و به آن ملکه یا حالت آرامشی گفته می‌شود که بر اثر اعتقاد قلبی انسان به خدا در آدمی ایجاد می‌شود. در روایات ایمان، مجموعه‌ای از اعتقاد قلبی، اعتراف با زبان و انجام عمل صالح با اعضا و جوارح معرفی شده است.

باور قلبی به خداوند و روز قیامت، محور اصلی ایمان است. اما این باور که در گفتار و عمل ظهور و بروز می‌یابد، دارای مراحل و مراتب مختلف و گوناگونی است. اگر این باور همه شک و تردیدها را کنار بزند و به مرتبه یقین برسد، آدمی به گوهر سعادت خود دست یافته است. البته یقین خود دارای مراتبی است:

۱ ـ **علم الیقین**: اگر آدمی از نشانه‌های یک حقیقت، به صورت یقینی به آن حقیقت برسد، آن را علم‌الیقین می‌نامند. مثلاً اگر از دود برخاسته، انسانی به وجود آتش پی ببرد و یقین به وجود آن پیدا کند، این علم را علم‌الیقین می‌گویند.

۲ ـ **عین الیقین**: اگر آدمی با دیدن یک امر، به آن یقین پیدا کند آن را عین‌الیقین می‌گویند. به‌طور مثال اگر کسی پس از دیدن دود، به سوی آن حرکت نماید و به کانون آن نزدیک شود و آتشی را که از آن دود برمی‌خیزد با چشم بنگردد بر اثر این دیدن به وجود آتش، یقین کند، این یقین را عین‌الیقین می‌نامند.

۳ ـ **حق الیقین**: اگر آدمی با حس و تجربه و نیل و وصال، حقیقتی را بیابد و از آثار آن برخوردار گردد، آن را حق الیقین می‌نامند. به‌طور مثال اگر هنگامی که فرد نزدیک آتشی ایستاد، دست خود را به آن نزدیک سازد و گرمای آتش را تجربه کند و از آن گرما برخوردار گردد، این نیل و وصال را حق الیقین می‌گویند.

در قرآن کریم به هر سه عنوان اشاره شده است:

در آیات پایانی سوره تکاثر می‌خوانیم:

﴿كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾.[1]

---

۱. تکاثر: ۲ ـ ۸.

«تا کارتان [و پایتان] بـه گـورستان رسـید. نـه چـنین است، زودا کـه بدانید. باز هم نه چنین است، زودا که بدانـید. هـرگز چـنین نـیست، اگر علم‌الیقین داشتید! به یـقین دوزخ را مـی‌بینید. سـپس آن را قـطعاً بـه عـین‌الیـقین درمـی‌یابید. سـپس در هـمان روز است کـه از نـعمتِ [روی زمین] پرسیده خواهید شد».

در سوره واقعه و حاقه آمده است:

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾.[1]

«این است همان حقیقت راست [و] یقین».

﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾.[2]

و این [قرآن]، بی‌شبهه، حقیقتی یقینی است».

از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که ما را به مرتبه حق‌الیقین برساند.

آزمندی در آموختن دانش

امام علی علیه السلام در تبیین نشانه‌های دیگر پارسایان می‌فرماید:

«وَ حِرصاً فِی عِلم».

«پرهیزکاران در کسب دانش، حریص هستند».

پس متقین دنبال فراگیری علم و دانش هستند و در این حرکت حریص هستند.

امام علی علیه السلام در بیان دیگری می‌فرمایند:

«منهومان لایشبعان: طالب علمٍ و طالب دنیا».[3]

«دو گرسنه‌اند که هیچ‌گاه سیر نمی‌شوند: جوینده علم و جوینده دنیا».

---

۱. واقعه: ۹۵.
۲. حاقه: ۵۱.
۳. کافی: ج ۱، ص ۴۶.

آن حضرت در بیان دیگری فرمودند:

«کل وعاء یضیق بما جعل فیه الّا وعاء العلم فانّه یتسّع».[۱]

«هر ظرفی به‌واسطه چیزی در آن ریخته می‌شود، کوچکتر می‌گردد، مگر ظرف دانش که هرچه بیشتر در آن ریخته شود، ظرفیت آن، گسترش می‌یابد».

تعبیر حریص بودن یعنی تلاش فراوان کردن نه حرص و آزمندی ناپسند. قرآن درباره آزمندی پیامبرﷺ در هدایت مردم می‌فرماید:

﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.[۲]

«به هدایت شما حریص، و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است».

آمیختن دانش با بردباری

امام علی‌علیه‌السلام یکی دیگر از نشانه‌های پارسایان را چنین بیان فرموده است:

«و علماً فِی حلم».

«با داشتن علم در بردباری».

امام باقرعلیه‌السلام فرمود:

«ما شیَّد شیئٌ بشییءٍ احسن من علم بحلم».

«هیچ‌گاه چیزی با چیزی دیگر استحکام نیافته است، زیباتر از علمی که به بردباری آمیخته شود».

یعنی هیچ چیز آمیخته‌اش زیباتر و ارزشمندتر از آمیختگی علم با حلم نیست که هریک موجب استحکام دیگری می‌شود.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۸۳.
۲. توبه: ۱۲۸.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نعم وزیر الأیمان، العلم و نعم وزیرالعلم الحلم و نعم وزیر الحلم الرفق و نعم وزیر الرفق، اللّین».[۱]

«بهترین وزیر ایمان، علم است و بهترین وزیر علم، حلم است و بهترین وزیر حلم، رفق و مداراست و بهترین وزیر مدارا، نرمی است».

ملاحظه کنید با چه ترتیبی نکات بیان شده است؛ برابر این روایت، ایمان بدون فقه ارزش ندارد، فقه بدون حلم و حلم بدون رفق و رفق بدون نرمش و نرمش بدون سهولت و آسان‌گیری، ارزش ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«شریعت من سهله سمحه و آسان‌گیری است».

لذا در دین نبایستی خیلی سخت گرفت؛ به ویژه متدینین و کسانی که دین را تبلیغ می‌کنند نباید سخت‌گیری کنند که گاهی سخت‌گیری‌های بی‌جا، موجب فرار انسان‌ها از دین و دیانت می‌شود.

امام سجاد علیه السلام در توصیف مؤمن فرمود:

«المؤمن خَلَطَ علمه بِحلمه یجلس لیعلم و یَنَصت لیسلم و ینطق لیفهم».[۲]

«مؤمن کسی است که علمش را با حلم مخلوط نموده است، می‌نشیند تا دانش فرا بگیرد، و سکوت می‌کند تا سالم بماند و به سخن درمی‌آید [می پرسد] تا مطلبی را بفهمد».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ان العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره و الصبر امیر جنُوده و الرفق اخوه و اللّین والده».[۳]

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۵۹.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۲۹۱.
۳. امالی الصدوق: ص ۵۹۲؛ کافی: ج ۲، ص ۲۳۰.

«همانا علم، دوست مؤمن و حلم، وزیرش و صبر، فرمانده لشکرش و رفق و مدارا، برادرش و نرمی پدرش می‌باشد».

به همین جهت امام صادق علیه السلام توصیه می‌فرماید:

«اطلب العلم و تزین معه بالحلم و الوقار».[۱]

«دانش را بجویید و با حلم و وقار تزئینش نمائید».

بنابراین علم، بدون حلم تزئین نشده است و زیبایی ندارد و آدم را به مقصد نمی‌رساند.

میانه‌روی به هنگام ثروتمندی

امام علی علیه السلام نشانه دیگر پارسایان را چنین معرفی می‌فرماید:

«و قصداً فی غنی».

«پرهیزکاران در توانگری، میانه‌رو هستند».

«قصد» به معنی میانه‌روی است در این فراز میانه‌روی در حال غنی و بی‌نیازی، یعنی آنگاه که وضع مالیش خوب است، از یک سو اسراف ندارد و از سوی دیگر بُخل هم ندارد، میانه‌رو است، زیرا:

«خیر الأُمور اوسطها».[۲]

«بهترین امور، میانه‌های آن است».

این نکته در روایات با تعابیری همانند تقدیر آورده شده است؛ امام باقر علیه السلام فرمودند:

«الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و التقدیر فی المعیشة».[۳]

---

۱. ترتیب الامالی: ج ۱، ص ۱۱۶.
۲. کافی: ج ۶، ص ۵۴۰.
۳. کافی: ج ۱، ص ۳۲.

«کمال همه کمال، فهم عمیق دین، شکیبایی در سختی‌ها و اندازه داشتن در امر معیشت است».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کمال المؤمن فی ثلاث خصال: الفقه فی دینه و الصبر علی النائبة و التّقدیر فی المعیشة».[۱]

«کمال مؤمن در سه چیز است: دانایی در دینش، صبر در پیشامدهای سخت و اندازه‌گیری و اعتدال در معیشت».

در بیانی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«لایصلح المؤمن الاّ علی ثلاث خصال: التفقة فی الدین و حسن التقدیر فی المعیشة و الصبر علی النائبة».[۲]

«مؤمن را اصلاح نمی‌کند مگر سه خصلت: فهم عمیق در دین، نیک اندازه‌گیری کردن معیشت و صبر و بردباری در پیشامدهای سخت و دشوار».

خشوع در عبادت

امام علی علیه السلام نشانه دیگر پارسایان را خشوع در عبادت دانسته است:

«و خشوعاً فی عبادة».

«پرهیزکاران در عبادت خشوع دارند و فروتن هستند».

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾.[۳]

---

۱. أمالی الطوسی: ص ۶۶۶.
۲. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۲۴۰.
۳. مؤمنون: ۱ ـ ۲.

«بـه راسـتی کـه مـؤمنان رسـتگار شـدند، هـمانان کـه در نـمازشان فروتنند».

بـرابـر ایـن آیـه، عـبادت آن وقـتی ارزش دارد کـه در آن خشـوع بـاشد. یعنی عبادت‌کننده در مقابل خدا خاضع و خاشع باشد. در دعاهای بسیاری ائمه‌اطهار علیهم‌السلام از خداوند قلبی خاشع درخواست نموده‌اند.

انسان خاشع در عبادت، دارای حضور قلب بوده و این حضور در حرکات و رفتار و گفتارش ظهور و بروز دارد. لذا در روایات و در کلمات بزرگان از توجه به این و آن طرف در حال عبادت و از گرفتن سر به بالا، خاراندن بدن و کلیه اموری کـه نشـانه بی‌توجهی و عدم خشوع قلبی است، نهی شده است و در مقابل، سر به زیر افکندن و به محل سجده نگریستن و کلیه اموری که نشانه خشوع است توصیه شده است.

آراستگی در هنگام تهیدستی

امام علی علیه‌السلام نشانه دیگر پارسایان را آراسته بودن به هنگام فقر معرفی کرده است:

«و تجملاً فی فاقه».

«و در تهی دستی آراسته».

در این فراز به دو نکته باید اشاره شود:

۱ ـ قرآن کریم از انسان‌های عفیف و دارای عـزت نـفسی کـه در حـال فـقر، چنان وانمود می‌کنند که دیگران آنان را ثروتمند می‌پندارند، ستایش نموده است:

﴿لِـلفُقَرَاءِ الَّـذِينَ أُحْـصِرُوا فِـي سَـبِيلِ اللهِ لَا يَسْـتَطِيعُونَ ضَـرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمْ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنْ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِـيَماهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافاً وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾.[1]

---

۱. بقره: ۲۷۳.

«[این صدقات] برای آن [دسته از] نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده‌اند، و نمی‌توانند [برای تأمین هزینهٔ زندگی] در زمین سفر کنند. از شدّت خویشتن‌داری، فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد. آنها را از سیمایشان می‌شناسی. با اصرار، [چیزی] از مردم نمی‌خواهند. و هر مالی [به آنان] انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است».

۲ ـ آراستگی: پارسایان حتی در حال فقر و نداری، ژولیده نیستند؛ بلکه خود را آراسته می‌سازند. زیرا خداوند ژولیدگی را دوست ندارد.

شکیبایی در سختی‌ها

امام علی علیه السلام یکی از نشانه‌های پارسایان را چنین شناسانده است:

«و صبراً فی شدة».

«و بردباری در سختی‌ها».

با توجه به آن‌که در مورد صبر قبلاً به‌طور مفصل بحث شد، از توضیح بیشتر درمی‌گذریم.

طلب حلال

امام علی علیه السلام نشانه دیگر پارسایان را اشتغال به کسب حلال ارایه می‌فرماید:

«و طلباً فی حلال».

«در جستجوی کسب حلال».

این فراز نشان می‌دهد که اولاً پارسایان، بی‌کار و گوشه‌گیر نیستند، بلکه انسان‌هایی پرتلاش و فعال هستند. ثانیاً روشن می‌کند که در کسب خود، تنها به‌دنبال حلال می‌باشند. یعنی از حرام یا امور مشتبه و شبهناک دوری می‌گزینند.

در روایات کسب حلال، از عبادات شمرده شده است و انسانی که برای کسب درآمد حلال و تأمین خانواده خود به کار می‌پردازد همانند مجاهد در راه خدا توصیف شده است. برابر روایات، چنان‌که فردی به هنگام کار دچار حادثه شود و بمیرد، اجر شهادت دارد. این‌ها نشان می‌دهد که کار در اسلام چقدر ارزشمند است ولی باید کار در جهت کسب حلال باشد.

شاداب در مسیر هدایت

امام علی علیه‌السلام نشانه دیگر پارسایان را این‌گونه بیان فرموده است:

«و نشاطاً فی هدی».

«و شاداب در هدایت».

برخی از افراد اگرچه دارای افکار و اعمال خوب هستند، ولی از شادابی و نشاط لازم در پیمودن مسیر هدایت برخوردار نیستند و اعمال دینی خود را با کسالت و سختی انجام می‌دهند. قرآن کریم کسالت در اقامه نماز را نشانه نوعی از نفاق معرفی فرموده است که باید ما هم مواظب خود باشیم:

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ﴾.[1]

«و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند. با مردم ریا می‌کنند».

در برابر آنها، پارسایان در پیمودن مسیر هدایت، شاداب، پرنشاط و سرزنده هستند.

برکنار از طمع‌ورزی

امام علی علیه‌السلام نشانه دیگر پارسایان را دوری گزیدن از طمع معرفی کرده است:

«و تحرجّا عن طمع».

«و پرهیزکننده از طمع».

---

۱. نساء: ۱۴۲.

طمع یکی از عوامل سقوط آدمی است که امام علی علیه السلام می‌فرماید: اکثر مواردی که انسان‌ها دچار آسیب شده و به زمین می‌خورند، آنگاه شکل می‌گیرد که برق طمع، چشم‌ها را خیره ساخته است.

اگر خواستیم انسان پارسا و متقی را بشناسیم یکی از نشانه‌هایش آن است که به هنگامی که برخی می‌کوشند، طمع آدمیان را تحریک نمایند، پارسایان هرگز به‌دام نمی‌افتند.

حتماً شما در مطبوعات موارد زیادی از فریبکاری و کلاهبرداری‌های عجیب و غریب را خوانده‌اید. آیا می‌دانید که موفقیت‌های آنان به‌خاطر این بوده است که انسان‌های کلاهبردار، اغلب فریب‌خورده‌ها را به طمع انداخته‌اند تا توانسته‌اند آنها را گول بزنند. شیطان هم که آدم و حوا را فریفت از همین رهگذر وارد شد که با خوردن آن درخت ممنوعه همچون فرشتگان و جاودانه می‌شوید:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾.[1]

«پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند؛ و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آن که [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمرهٔ] جاودانان شوید».

انجام اعمال نیک با داشتن دغدغه

امام علی علیه السلام نشانه دیگر پارسایان را چنین معرفی می‌کند:

«يعمل الأعمال الصالحة وَ هُو عَلى وَجَلٍ».

«اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است».

---

۱. اعراف: ۲۰.

پرهیزکاران با این که اعمال صالح انجام می‌دهند، خائف و ترسناکند. هنگامی که در مسیر خداوند کارهای شایسته انجام می‌دهند، بیم دارند که نکند اعمال آنها پذیرفته نشود:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾.[۱]

«و کسانی که آنچه را دادند در راه خدا می‌دهند، در حالی که دل‌های‌شان ترسان است».

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که آن حضرت برای رفتن به مکه در میقات مشرف بودند و سوار بر مرکب بودند، می‌خواستند بگویند: **لبیك اللهم لبیك!** وقتی خواستند آغاز کنند، غش کردند و بر زمین افتادند، وقتی به هوش آمدند به ایشان عرض کردند: تلبیه گفتن این همه ترس و وحشت ندارد. حضرت فرمودند:

«خشیة ان یقول ربی: لا لبیك و لا سعدیك».[۲]

«ترسم از این بود که [وقتی من لبیک می‌گویم] پروردگارم بگوید: نه اجابت نمی‌کنم تو را، و نه خوش آمدی!».

باید عنایت داشت که انجام اعمال نیک ملاک نیست؛ بلکه ملاک اخلاص در انجام اعمال نیک است که امری بسیار ظریف است.

رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ان اخوف ما اخاف علیکم الشرك الأصغر قالوا: و ما الشرك الأصغر قال: الرّیا».[۳]

«آن چه بیشتر از همه چیز از آن بر شما می‌ترسم، گرفتار شدن به شرک کوچک‌تر است! پرسیدند: شرک کوچک‌تر کدام است؟ فرمود: ریا».

---

۱. مؤمنون: ۶۰. ۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۳۵.

۳. مستدرك: ج ۱، ص ۱۰۶؛ شرح نهج‌البلاغه: ج ۲، ص ۱۷۹.

آن چه که موجب می‌شود انسان در عین حال که اعمالش را درست انجام می‌دهد، بیمناک باشد، دو عامل است که می‌تواند اعمال را تباه کند:

۱ ـ ریا و سمعه؛

۲ ـ عُجب.

ریا و سمعه عاملی است که حتی انسان‌های صالح که اعمال صالح انجام می‌دهند، را چنان دچار مشکل می‌کند که آنها ارزش خودشان را از دست می‌دهند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شرک اصغر نامیدند که به اتفاق‌نظر همه فقها و بزرگان باطل‌کننده عبادت است.

عامل خطرآفرین دیگر که ممکن است برای هر انسان مخلص پیدا شود، عُجب است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«من دخله العجب، هلك».[۱]

«هرکس که عجب وارد قلبش بشود، نابود می‌شود».

در روایات آمده که حضرت عیسی علیه السلام همه بیماران را مداوا کردند حتی مرده را به اذن پروردگار زنده می‌کرد، اما می‌فرمودند: نتوانستم احمق را مداوا کنم. گفتند: احمق کیست یا روح الله؟ فرمود:

«المعجب بِرأیه و نفسه الذی یری الفضل کله له لا علیه و یوجب الحق کله لنفسه و لایوجب علیها فذلك الأحمق الذی لاحیلة عن مداواته».[۲]

«کسی که به رأی و نفس خودش، عجب و خودخواهی داشته باشد هر فضلی را برای خودش و نه بر علیه خود می‌بیند و همه حق را بر نفع خویش و نه بر علیه خود می‌داند این همان حماقتی است

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۳۱۳.

۲. القصص للجزائری: ص ۴۱۷؛ بحارالأنوار: ج ۱۴، ص ۳۲۳.

که توان مداوای آن نیست».

برخی آدم‌های به‌ظاهر خوبی هستند و براستی اعمال خوبی هم دارند، ولی با همه وجود، با گفتار، با نوع لباس پوشیدن و طرز حرکت کردن، فریاد می‌زنند:

«انا افضل، انا اعلم، انا اسخی، انا اتقی».

«من فاضل ترین، داناترین، سخاوتمندترین و با تقواترین هستم».

آنان همواره اظهار لحیه می‌کنند؛ گویا وجودشان بی‌نظیر است و هیچ کس نمی‌تواند جایشان را بگیرد، چنین موجوداتی حق را فقط برای خودشان قایل هستند، فرمود: این همان احمقی است که هیچ‌گاه راه معالجه برایش وجود ندارد و انصافاً عُجُب به نفس، آدمی را کر و کور می‌کند.

در بیانی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که یکی از حکمت‌های حضرت لقمان که به فرزند خود گفت، چنین است:

«خَفِ الله عزوجل خیفةً لَوْجِئْتَهُ بِبِرّ الثقلین لَعَذّبك».[1]

«به گونه‌ای از خدا بترس که اگر به تنهای تمام کارهای نیک جن و انس را به نزد خداوند آورده باشی، باز خداوند تو را عذاب کند!!».

این همان ترسی است که انسان‌های مؤمن و پارسا با این که عمل خوب انجام می‌دهند، اما بیمناکند و می‌ترسند مبادا خداوند قبول نکند، مبادا آن اعمال نیک به دنیاپرستی، عجب و ناخالصی آلوده باشد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«شرک در امت من از صدا و رد پای مورچه بر روی سنگ سیاه در شب تاریک و ظلمانی، مخفی‌تر است».

یعنی در شب تاریک می‌توان رد پای مورچه را بر سنگ سیاه پیدا کرد و یا مثلاً صدای پایش را شنید، اما ریا را نمی‌توان یافت.

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۶۷؛ وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۱۶.

خطر آن است که اگر ریا بیاید عمل باطل می‌شود؛ مرحوم محدّث قمی در مسجد گوهرشاد مشغول نماز ظهر بود، بعد از نماز فرمود: من دیگر نماز جماعت نمی‌خوانم! گفتند: چرا ترک جماعت کردی؟ گفت: در حال نماز که بودم، صدای یکی را شنیدم که گفت: یا الله یا الله من حس کردم از دور است و معلوم می‌شود افراد بسیار زیادی در نماز جماعت شرکت کرده‌اند، در ذهنم گذشت که بنده این همه مورد اعتماد واقع شده‌ام که پشت سرم جمعیت بسیار زیادی نماز اقامه می‌کنند! لذا من دیگر صلاحیت اقامه جماعت را ندارم، چون در دلم این نکته خطور کرد!!

اکنون کار به جایی رسیده است که ما این‌ها را نه تنها ریا نمی‌دانیم، بلکه آن را نشانه محبوبیت و موفقیت خود می‌دانیم و نقل هم می‌کنیم، اما محدث قمی آن را دلیل بر ریا می‌داند، لذا خیلی سخت است خداوند ان‌شاءالله ما را مشمول عنایت خودش قرار دهد.

پس یکی از صفات پارسایان این است که وقتی اعمال صالح را انجام می‌دهد، در عین حال دغدغه دارد و در حال ترس و خوف است که نکند به هر دلیلی این اعمال مورد عنایت خدا قرار نگیرد.

شکر و ذکر، در صبحگاه و شامگاه

امام علی علیه السلام در تبیین نشانه‌های دیگر پارسایان می‌فرماید:

«یُمسی و هَمُّهُ الشکر و یُصبِحُ و هَمُّهُ الذکر».[1]

«پرهیزکاران روز را به شب می‌رساند با سپاس‌گزاری و شب را به روز می‌آورد با یاد و ذکر خدا».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

شاید شکر در غروب و شب به‌خاطر برخورداری از نعمت‌های خدا در طول روز است که در پایان آن باید در برابر آن نعمت‌ها، شکر کرد و ذکر خدا در صبح بدان‌رو است که صبح موقع آغاز کار است که پارسایان با یاد خداوند در کارهایش از خود مراقبت می‌کند که خلاف شرع صورت ندهد. مضافاً از خدا کمک خواسته با نام و یاد و یاری او بهتر، امور خود را سامان می‌دهد ولی اگر خدا را فراموش کند شاید دست به خیلی از خلاف‌ها بزند.

آری آدمی با ذکر و یاد خدا، گارد حفاظتی برای خود ایجاد می‌کند، حضرت فرمود: وقتی مؤمن از خانه اش خارج می‌شود، می‌گوید:

«بسم الله الرحمن الرحیم و لاحول و لا قوّه الاّ بالله العلی العظیم توکلت علی الله».

ابلیس هم با ناراحتی فریاد می‌کند: چه کنم با کسی که:

«هدی و وقی و کفی».

«هدایت یافت، مصون و محفوظ و کفایت شد».

علتش هم آن است که وقتی آدمی «**بسم الله**» گفت و در مسیر خدا حرکت کرد، پشتوانه می‌یابد، وقتی «**لاحول و لاقوه الاّ بالله العلی العظیم**» گفت، خداوند او را حفظ می‌کند. وقتی انسان، اعتراف کرد: هیچ قدرت و قوت و اراده و توان در من نیست هرچه هست در اوست، خدا هم او را حفظ می‌کند و وقتی گفت: «**توکلت علی الله**» خداوند هم او را از شرّ نفس اماره و لوامه و دشمن داخلی و خارجی حفظ می‌کند. اکنون به جایگاه و آثار ذکر در قرآن توجه فرمایید:

۱ ـ لزوم ذکر در همه حالات:

﴿**رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلاَةِ**

وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالأَبْصَارُ﴾.[۱]

«مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شوند، می‌هراسند».

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.[۲]

«همانان که خدا را [در همهٔ احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزّهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

۲ ـ ذکر، عامل توجه خداوند به انسان:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلاَ تَكْفُرُونِ﴾.[۳]

«پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«و اجعل ذكر الله من اجل ذكره لك».[۴]

«ذکر خدا را به خاطر ذکر خدا از تو در وجودت قرار بده».

یعنی چون خدا همه جا به یاد توست و همه درخواست‌های تو را برمی‌آورد، پس تو هم به یاد خدا باش.

---

۱. نور: ۳۷.
۲. آل‌عمران: ۱۹۱.
۳. بقره: ۱۵۲.
۴. مستدرک: ج ۵، ص ۳۹۷.

۳ ـ برخورداری از آخرت:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْس أَن تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتَابَاً مُؤَجَّلاً وَمَن يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِى الشَّاكِرِينَ﴾.[۱]

«و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد. خداوند مرگ را به‌عنوان سرنوشتی معین (مقرر کرده است) و هرکه پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می‌دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد».

۴ ـ بینا شدن به هنگام وسوسه شیطان: تذکر و یادآوری به هنگام تماس شیطان با انسان، موجب بینایی انسان می‌گردد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ﴾.[۲]

«در حقیقت کسانی که از خدا پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب ایشان به خدا رسد به خدا پناه بر، زیرا که او شنوای داناست».

انواع ذکر

ذکر بر چند نوع است:

۱ ـ ذکر قولی: مثل گفتن ذکر **سبحان الله** و **الحمد الله** و **لا اله الا الله**، و **لاحول و لا قوه الاّ بالله** و... که بر زبان جاری می‌شود.

۲ ـ ذکر قلبی: یعنی در قلب به یاد خدا هستند. حتی اگر زبان ذکری را بر لب

---

۱. آل‌عمران: ۱۴۵. ۲. اعراف: ۲۰۱.

نمی‌آورد.

۳ـ ذکر عملی: یعنی با یاد خدا و ذکر خدا، کار حرام ترک شود و واجبات انجام گیرد. وقتی به حرام رسید هیچ حرامی را مرتکب نشود و وقتی به فرمان واجب خدا رسید، واجبی را ترک نکند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ابی‌ذر فرمود:

«ای اباذر! به گونه‌ای عبادت کن که گویی خدا را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، بدان که او ترا می‌بیند».

این ذکر واقعی است که با یاد الهی و ادراک محضر خداوند، آدمی از خطا دور گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من کان ذاکراً لله علی الحقیقة فهو مطیع و من کان غافلاً عنه فهو عاص و الطاعة، علامة الهدایه والمعصیة، علامة الضلال و اصلهما من الذکر و الغفلة».[1]

«هر کس به حقیقت یاد خدا باشد، مطیع خدا خواهد بود و هر کس از خدا غافل باشد، او معصیت می‌کند، فرمان‌بری خداوند، نشانه هدایت است و نافرمانی خدا، نشانه ضلالت و گمراهی است و اصل هدایت و ضلالت، ذکر و غفلت است».

آری اگر کسی به یاد خداوند بود، اطاعت خدا را انجام می‌دهد و اگر کسی از یاد خداوند غافل بود، به آسانی معصیت انجام می‌دهد. آدمی در حالی که خود را در محضر خدا می‌بیند، هرگز معصیت خدا را انجام نمی‌دهد. هیچ کدام از ما حاضر نیستیم در حالی که یک نفر ما را می‌بیند، گناه کنیم. مگر می‌شود انسان خداوند را ببیند و در عین حال گناه

---

۱. مستدرک: ج ۵، ص ۳۹۷؛ مصباح الشریعة: ص ۵۵.

کند؟!

در روایات می‌خوانیم:

«فمن اراد ان یذکرالله فلیعلم انه ما لم یذکرالله العبد بالتوفیق لذکره، لایقدر العبد علی ذکره».[۱]

«هرکس می‌خواهد به یاد خداوند باشد، باید بداند که تا خدا او را مورد توجه قرار ندهد و توفیق به او عطا نفرماید که ذکر خدا را بگوید، هرگز بنده، توانایی یاد خداوند را ندارد».

در این فراز مطرح گردید که نشانه پارسایان آن است که در عصر، غروب و شبانگاه به شکر می‌پردازند. اما باید بدانیم که هرچه شاکر باشیم، هرگز نخواهیم توانست شکر خداوند را به جای آوریم. حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌فرماید:

«فی کل نفس من انفاسك شکر لازم لك بل الفٌ بل اکثر و ادنی الشکر رؤیة النعمة من الله».[۲]

«در هر نفس از نفس‌هایی که انسان می‌کشد، شکری لازم است، نه یک شکر بلکه هزار و بلکه بیشتر از هزار، پایین‌ترین شکر این است که نعمت‌هایی را که داریم، از خدا ببینیم».

تمام شکر این است که باطن و ضمیر انسان در مقابل خدا خاضع و خاشع باشد و اعتراف بکند به ناتوانی از انجام کوچک‌ترین شکرگزاری نعمت‌های خدا، خود این توفیق نیز نعمت دیگری است که برای همین توفیق نیز باید خدا را شکر کنی زیرا این توفیق شکر، خودش نعمتی مهم‌تر از آن نعمتی است که به خاطر آن نعمت می‌خواهی شکر بکنی. پس بر هر شکری، شکری دیگر لازم است تا بی‌نهایت. پس باید شکر کنیم نعمت‌های الهی را چون هر شکری توفیق است که موجب وجوب شکری دیگر است. لذا هرچه نگاه می‌کنیم می‌بینیم نعمت‌های خدا پایان ندارد. لذا شکر ما هم در مقابل خدا

---

۱. همان. ۲. مصباح الشریعة: ص ۲۴.

باید بی‌نهایت باشد البته به هر مقدار بتوانیم.

سعدی علیه الرحمه چه زیبا می‌گوید:

«هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون بر می‌آید، مفرح ذات، پس در هر نفس دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی، شکری واجب».

از دست و زبان که برآید — کز عهده شکرش بدر آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش — عذر به درگاه خدا آورد
و رنه سزاوار خداوندیش — کس نتواند که به جا آورد

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: اگر توفیق دهی که بر مژه‌های چشمم در مقابل تو خضوع کنم باز نخواهیم توانست شکرت را به جای آورم چراکه همین توفیق به قول امام صادق علیه السلام شکر می‌خواهد. لذا ما نمی‌توانیم شکرش را به‌جای آوریم.

ارکان شکر

ارکان شکر سه‌تاست که معرفت به آنها لازم است:

۱ ـ شناخت نعمت؛

۲ ـ شناخت منعم؛

۳ ـ شناخت چگونگی شکرگزاری در برابر منعم.

قرآن کریم در دو آیه از سوره بقره هر سه رکن را مطرح کرده است:

﴿يَاأَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشاً وَالْسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ الْسَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلاَ تَجْعَلُوا للهِ

أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.[1]

«ای مـردم پـروردگارتان را کـه شـما و کسـانی را کـه پـیش از شـما بـرده‌انـد آفـریده است، پـرستش کـنید؛ بـاشد کـه بـه تـقوا گـرایـید. همان خدایی که زمین را برای شما فرشی گسترده و آسمان را بنایی افراشته قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که خود می‌دانید».

در این آیه مخاطب مردمند نه مؤمنان، یعنی ای مردم خدا را بندگی کنید پروردگارتان را که خلق کرد شما را و خلق کرد آنهایی را که قبل از شما بودند، آن خدایی که قرار داد برای شما زمین را فرش و آسمان را سقف قرار داد و از آسمان آب را نازل کرد و به وسیله آب آسمانی، زمین را سیراب کرد و از دل زمین به وسیله آب ثمرات و میوه‌ها را خارج کرد برای این‌که رزق شما باشد در مقابل این خدا شریک قائل نشوید در حالی که می‌دانید یعنی فطرت شما می‌داند که خدایی جز او نیست.

پس پارسایان در شبانه‌روز دو نشان دارند:

۱ ـ **یمسی و همّه الشکر**: غروب و شب همّت و تلاش آنان در شکرگزاری از نعمت‌های الهی است.

۲ ـ **یُصبح و همّه الذکر**: صبح که شد با ذکر خدا، روز را به شب می‌رساند. البته در مراتب ذکر، ذکر عملی از همه مهمتر است. لذا امام صادق علیه السلام فرمودند:

«این ذکر خدا مراد سبحان الله والحمدلله و لا اله الاّ الله و الله اکبر نیست؛ بلکه ذکر خدا مراد آن است که اطاعت خدا در انجام واجب فراموشت نشود و در هنگام معصیت، ترک گناه کنی».

---

۱. بقره: ۲۱ ـ ۲۲.

پس بیشتر ذکر متوجه این است که خدا را در لحظه طاعات به یاد بیاوریم و در هنگام معصیت همه نواهی خدا را ترک کنیم و خدا را به خاطر بیاوریم.

غم و شادی پارسایان

امام علی علیه السلام، چگونگی غم و شادی پارسایان را نشانه پارسایی آن معرفی می‌فرماید:

«یبیت حَذِراً و یُصبِحُ فَرِحاً حذراً لما حُـذِّر مـن الغـفلة و فـرحاً بما اصاب من الفضل و الرحمه».[1]

«شب می‌خوابد، اما ترسان ولی صبحگاهان شادمان برمی‌خیزد، ترس برای این که دچار غفلت نشود و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است».

در حقیقت شارحین نهج‌البلاغه، در این فراز نظرشان بر مسأله خوف و رجاء هست و می‌گویند این جمله می‌خواهد، بفهماند که پارسایان در خوف و رجاء زندگی می‌کنند، شاید نسبت به شب به‌خاطر این است که در شب انسان تنها می‌شود، محاسبه می‌کند، بیشتر به فکر است که آینده و وضع من چه می‌شود؟ اما روز که می‌شود، وقتی نعمت‌ها و الطاف الهی شامل حال انسان می‌شود، انسان خوشحال می‌شود. لذا حضرت فرمودند شب می‌کند در حالی که ترس و وحشت بر او حاکم است و صبح می‌کند در حالی که خوشحال و مسرور است.

خوف در شب، به خاطر هراس از غفلت در برابر الطاف و نعمت‌های خدا و از مسیری است که خداوند مشخص کرده است و شادی روز، به دلیل یافتن نعمت‌هایی است که خداوند به آنها عنایت کرده است.

تذکر این نکته لازم است که قلب آدمی ممکن است حالت‌های گوناگونی را

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

تجربه کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«اِعراب القلوب علی اربعه أنواع؛ رَفعٍ و فتحٍ و خفضٍ و وقـفٍ، فَرفعُ القلب فی ذکرالله و فتح القلب فی الرضی عن الله و خفض القلب فی الأشتغال بغیرالله و وقف القلب فی الغفلة عن الله».[1]

«دل‌های انسان [مثل حرکات اعراب رفع، فتح و جر و سکون] چهار حرکت دارد: بالا رفتن، گشایش، کاستی و ایستادن. رفع قلب در جایی است که دل در ذکر و یاد خدا است. گشایش قلب در رضایت قلبی از حضرت احدیت است، کاستی قلب وقتی است که دل به غیر خدا مشغول شود و ایستادن قلب در غفلت از خداست».

بعد حضرت می‌فرماید:

«و علامة الوقف ثلاثه اشیاء: زوال حلاوة الطاعة و عدم مرارة المعصیة و التباس علم الحلال والحرام».[2]

«نشانه‌های توقف قلب سه تاست: ۱ ـ از بین رفتن شیرینی عبادت؛ ۲ ـ عدم درک تلخی معصیت؛ ۳ ـ اشتباه شدن دانش حلال و حرام».

این روایت زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد که آدمی که از عبادت و طاعت و بندگی خدا لذت نمی‌برد نماز می‌خواند، دعا می‌خواند ولی لذت نمی‌برد، نشانه ایستادن قلب معنوی او است.

عبادت را به رودخانه‌ای تشبیه کرده‌اند که آدمی در آن به شستشو می‌پردازد. کف‌ها و خاشاکی که معمولاً در رودخانه‌ها جمع می‌شود، به محض این‌که آب بیاید همه

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۵۵؛ مستدرک: ج ۱۲، ص ۱۶۹.

۲. مستدرک: ج ۱۲، ص ۱۶۹.

را جمع کرده، می‌شوید و آنها را با خود می‌برد. عبادت اگر با حضور قلب و توجه باشد، آلودگی‌ها در جامعه باقی نمی‌ماند. چون عبادت، زنگار خودخواهی‌ها و منیّت‌ها را از بین می‌برد.

عوامل غفلت‌زا

انسان به تدریج به غفلت مبتلا می‌شود. عوامل غفلت‌زا عبارتند از:

۱ ـ **ارتکاب گناه**: مطلق گناه غفلت می‌آورد.

۲ ـ **غرور**: انسان مغرور واقعیت‌ها و حقیقت‌ها را نمی‌بیند و غافل می‌شود.

۳ ـ **حرص و طمع**: آدمی را به غفلت مبتلا می‌کند.

۴ ـ **آرزوهای طولانی**: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هم امام علی علیه السلام فرمودند:

«ان اخوف ما اخافُ علیکم اثنتان اتباع الهوی و طول الأمل».[1]

«بیشترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، پیروی از هوا و داشتن آرزوهای طولانی است».

آنگاه در بیان آثار آرزوی طولانی می‌فرماید:

«آرزوی طولانی آخرت را از یاد انسان می‌برد و غفلت می‌آورد».

۵ ـ **پیروی از هوی و هوس**: خداوند در قرآن کریم به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾.[2]

«پس آیا دیدی کسی که هوی و هوس خویش را معبود خود قرار داده است؟».

وقتی هوی و هوس آمد، دیگر نه خدایی، نه قیامتی و نه پیغمبری، به این امور اعتنا ندارد. در نتیجه خطاب می‌شود:

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۸۰.

۲. فرقان: ۴۳.

﴿فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتَّی حِین﴾.[۱]

«پس آنها را در ورطه گمراهی‌شان تا چندی واگذار».

یعنی رهایشان کنید تا فرو بروند در خواسته‌های‌شان تا آن زمان، یعنی آخرت. همچنین:

﴿أَیَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّال وَبَنِینَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ بَل لاَّ یَشْعُرُونَ﴾.[۲]

«آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می‌دهیم. از آن روی است که می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ نه بلکه نمی‌فهمند».

معنای آیه این است که آیا می‌پندارند این قدر مال و ثروت و امکانات که به آنها داده می‌شود بدان جهت است که خدا او را دوست دارد آنها نمی‌فهمند که وسیله نابودی‌شان دارد فراهم می‌شود. استدراج، همین جاست.

عوامل غفلت‌زدا

در برابر عواملی که غفلت ایجاد می‌کنند، عواملی موجب زدودن غفلت‌ها و کنار زدن آنها می‌باشد؛ این عوامل عبارتند از:

۱ـ توجه خاص به نعمت‌های خدا: اولین چیزی که می‌تواند انسان را از غفلت بیرون بیاورد، تدبر در نعمت‌های الهی است:

﴿وَاللهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَتَعْلَمُونَ شَیْئاً وَجَعَلَ لَکُمُ

---

۱. جاثیه: ۲۳.

۲. مؤمنون: ۵۵ـ۵۶.

السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.[۱]

«و خدا شما را از شکم مادرتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد و به شما چشم و گوش و قلب داد تا شکر خدا را به‌جا آورید».

چون علت غفلت، فراموشی نعمت‌های الهی است:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.[۲]

«از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند، و حال آن‌که از آخرت غافلند».

نعمت‌های واقعی خدا فراموش می‌شود، وقتی فراموش شد انسان به غفلت کشیده می‌شود، ظواهر دنیا را می‌بیند، فریبنده است و باطن آن را نمی‌بیند.

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.[۳]

«این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند».

مولانا چه زیبا سروده است:

استن این عالم ای جان، غفلت است — هوشیاری، این جهان را، آفت است
هوشیاری زان جهان است و بدان — غالب آید نیک گردد این جهان
هوشیاری آفتاب و حرص، یخ، هوشیاری — آب و این عالم رسخ
زان جهان آن دم ترشح می‌رسد — تا نخیزد در جهان حرص و حسد
گر ترشح بیشتر گرد ز علم — نی هنر ماند در این عالم نه علم[۴]

استن این عالم یعنی اساس و بنیان این عالم بر غفلت بنا نهاده شده است؛ اگر مردم

---

۱. نحل: ۷۸.
۲. روم: ۷.
۳. عنکبوت: ۶۴.
۴. مثنوی مولوی، دفتر اول.

غافل نباشند، هیچ کار دنیوی در این عالم نمی‌کنند. براساس تشبیه دیگر مولوی هوشیاری، آفتابی است که یخ حرص را آب می‌کند، به محض این که آدم‌ها هوشیار بشوند، حرص همچون یخی ذوب می‌شود.

مولوی در دفتر دوم مثنوی می‌گوید:

چند بازی عشق با نقش صبوح بگذر از نقش صبوح و آب جو
چند باشی عاشق صورت بگو طالب معنی شو و معنی بجو
صورت ظاهر فنا گردد بدان عالم معنی بماند جاودان
صورتش دیدی ز معنی غافلی از سبد درّ را گزین گر قابلی

به نظام آفرینش دقت کن، باطن نظام را نگاه کن، دنیا فریبنده است، باطن آن آخرت است.

۲ ـ توجه به حقیقت و آثار گناه: یکی از عواملِ غفلت‌زدا، توجه به حقیقت گناه و خطرات آن است. در روایات آمده است:

«ما من نکبة تصیب العبد الاّ بذنب».[۱]

«هیچ نکبتی نیست که به بنده اصابت کند مگر به خاطر گناه».

همه نکبت‌ها نتیجه گناه است و آدم وقتی غافل شد به گناه آلوده می‌شود و گناه سرنوشت آدم را خراب می‌کند.

در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُم بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾.[۲]

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۲۶۹؛ وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۳۰۱.

۲. روم: ۴۱.

«به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا سزای بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند».

حق همی گوید، که ای مغرور کور — نی‌ز نامم پاره‌پاره گشته طور
لو انزلنا کتاباً للجبل — لانصدع ثم انقطع ثم ارتحل
از منت کوه احد واقف بُدی — پاره گشتی و دلش پر خون شدی
از پدر و مادر این بشنیده‌ای — لاجرم غافل درین پیچیده‌ای[1]

۳ ـ خشوع در برابر خداوند: عامل دیگر غفلت‌زدایی، تعظیم در مقابل حقیقت ذات ربوبی است. قرآن از انسان‌ها می‌پرسد:

﴿یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیمِ الَّذِی خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴾.[2]

«ای انسان چه چیز تو را درباره پروردگارت مغرور ساخته، همان کس که تو را آفریده و اندام تو را درست کرد و آنگاه تو را سامان بخشید».

در حقیقت می‌خواهد بگوید که به جای غرور، در مقابل خدا کرنش کنید، ای انسان! چه چیز تو را در مقابل خدای کریم مغرور کرده است؟ تعظیم و تکریم کن و در آیه دیگری به طراحت می‌فرماید.

﴿مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ﴾.[3]

«قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند. در حقیقت خداست

---

۱. مثنوی مولوی، دفتر دوم.
۲. انفطار: ۶ ـ ۷.
۳. حج: ۷۴.

که نیرومند شکست‌ناپذیر است».

عظمت خدا را آن چنان‌که سزاوار خداست، درک نکردند در حالی‌که خداوند قوی و عزیز است یعنی می‌تواند انسان را سر جای خودش بنشاند و در مقابل این خدا، بایستی تکریم و تعظیم و تسبیح و تقدیس کرد.

۴ـ **معرفت نفس**: عامل دیگر غفلت‌زدایی، شناخت بهتر نفس است ما هیچ‌کدام نفسمان را درست نشناختیم. این سخن حضرت یوسف است که با آن همه عظمت و آن همه مقاومت در مقابل خواسته‌های نفس، می‌گوید:

﴿وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّی﴾.[۱]

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند».

حضرت یوسف صدیق می‌گوید: من نفسم را مبرا نمی‌دانم؛ زیرا نفس زیاد امر به بدی می‌کند، حتی می‌خواهد، بگوید از دست من خارج است مگر خدا رحم کند. لذا حضرت یوسف در دعایی که قرآن آن را نقل کرده، چنین می‌گوید:

﴿رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادیثِ فَاطِرَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِیِّ فِي الدُّنْیَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِینَ﴾.[۲]

«پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی، ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما».

حضرت یوسف پس از آن امتحان دشوار و تحمّل مشکلات ناشی از فرار از گناه و رسیدن به ملک ظاهری، دو چیز از خدا خواست که همه چیز در گرو همین دو است:

---

۱. یوسف: ۵۳. ۲. یوسف: ۱۰۱.

یکی آن‌که مرا مسلمان بمیران! شاید نفس اماره این وسطها برایم مشکل ایجاد کند.

دوم: مرا آخر کار هم ببر پهلوی انسان‌های درستکار و صالح، یعنی تا بهشت مرا همراهی کن یعنی اگر همراهی نکنی من یوسف نمی‌توانم به مقصد برسم.

وقتی حضرت یوسف بدون عنایت خداوند نمی‌رسد ما باید چه بگوییم پس شناخت بهتر نفس مطرح است. مولانا چه زیبا می‌گوید:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست　　کو به دریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز　　کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگ‌ها بر کافران سنگدل　　اندر آیند اندرو زار و خجل
خم نگردد ساکنت چندین قضا　　تا ز حق آید ترا این ندا
سیر گشتی سیر؟ گوید: نی هنوز!　　اینت آتش اینت تابش اینت سوز
عالمی را لقمه کرد و درکشید　　معده‌اش نعره زنان: هل من مزید[1]

مولانا نفس اماره را به دوزخ تشبیه می‌کند؛ همان‌طور که فردای قیامت دوزخ سنگ و بدن آدم‌ها را می‌سوزاند و خداوند به دوزخ می‌گوید: پر شدی؟ می‌گوید: آیا افزون‌تری هست؟ یعنی بفرست اگر هست باز هم بفرست. نفس نیز مثل دوزخ و جهنم است که انصافاً اگر به واقع بنگریم، نفس انسان از دوزخ هم دوزخ‌تر است:

مشورت با نفس خود گر می‌کنی　　هر چه گوید آن کن، خلاف آن زنی
گر نماز و روزه می‌فرمایدت　　نفس مکّار است مکری زایدت[2]
مشورت با نفس خود اندر فعال　　هرچه گوید عکس آن باشد کمال

یعنی حتی اگر نفس می‌گوید نماز بخوان و روزه بگیر در آن نماز و روزه هم شک کن که در آن نماز و روزه خیری نیست. حتماً مکری کرده به ریا و خودنمایی وادارت می‌کند و عبادت را هم باطل می‌کند.

---

۱. مثنوی مولوی، دفتر اول.　　۲. مثنوی مولوی، دفتر اول.

هرچه در تمایلات نفسانی دیده شد عکسش را باید رفتار کرد که آن موافق رضای خداست.

۵ ـ **استفاده از فرصت‌ها:** عامل دیگر غفلت‌زدایی، اغتنام فرصت است.

«الفرصة سريعة الفوت بطيئة العون تمرّ مرّ السحاب».

«فرصت به سرعت از دست می‌رود و به کندی، کمک می‌کند و همچون ابرها درمی‌گذرد».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا».[۱]

«مردم خوابند، وقتی مردند، تازه بیدار می‌شوند».

چرا آدم به‌گونه‌ای زندگی کند که در روز قیامت بگوید:

﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ﴾.[۲]

«می‌گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید، شاید من در آنچه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم».

در دعای کمیل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«يا رب يا رب يا رب اسئلك بحقك و قدسك و اعظم صفاتك و اسمائك ان تجعل اوقاتى من الليل و النهار بذكرك معمورة و بخدمتك موصولة و اعمالى عندك مقبولة».

«ای پروردگارم! ای پروردگارم! ای پروردگارم! به حق و قدس و بزرگترین صفات و نام‌هایت از تو می‌خواهم که اوقات شب و روزم را در ذکر خودت آباد سازی و به خدمت خود متصلم گردانی و اعمالم را بپذیری».

مبارزه با نفس برای خودسازی

---

۱. بحارالأنوار: ج ۴، ص ۴۳.

۲. مؤمنون: ۹۹ ـ ۱۰۰.

امام علی علیه السلام یکی دیگر از نشانه‌های پارسایان را این‌گونه معرفی می‌کند:

«ان استصعبت علیه نفسه فیما تکره لم یعطها سؤلها فیما تُحِب».(۱)

«اگر نفس پرهیزکار در آنچه دشوار است، فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محرومش می‌کند».

فراز بسیار مهمی در این قسمت از خطبه همام است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهند بفرمایند: متقین در مقابل نفس و خواهش‌های نفسانی مقاومند و می‌ایستند و اگر نفس فرمان آنها را نبرد، آنها هم فرمان نفس را نمی‌برند.

بحثی وجود دارد که در درون ما یک نفس است یا نفوس مختلفی در آن وجود دارد چون در قرآن در مراحل مختلف واژه نفس به صورت مختلفی مطرح شده گاهی سخن از نفس اماره است:

﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّی﴾.(۲)

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً بدی امر می‌کند».

گاهی سخن از نفس مسوله (فریب‌دهنده) است:

﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنفُسُکُمْ﴾.(۳)

«یعقوب گفت: چنین نیست بلکه نفس شما امری نادرست را برای شما آراسته است».

ولی گاه از نفس مُلْهمه (الهام شده) سخن می‌گوید:

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.
۲. یوسف: ۵۳.
۳. یوسف: ۸۳.

﴿وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾.[۱]

«سوگند به نفس و آن کسی که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را الهام کرد».

برخی مواقع نیز به نفس لوامه (سرزنش کننده) اشاره می‌کند:

﴿لاَ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلاَ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾.[۲]

«به‌نام خداوند رحمت گر مهربان نه سوگند به روز رستاخیز، و باز نه سوگند به وجدان سرزنشگر».

و در بعضی از آیات نفس مطمئنه (آرامش یافته) را مطرح می‌سازد:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾.[۳]

«ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من درآی و در بهشت داخل شو».

این قابل بحث است که آیا این‌ها یک نفس است که به صورت مختلف تجلی می‌کند یا انسان دارای نفوس چندگانه‌ای است که در قرآن ذکر شده است.

این یک بحث جدی است که لازم است در مورد آن بحث مستوفایی بشود اما اجمالاً رسول خدا صلی الله علیه و آله بیانی دارد که راهگشای ماست، آن حضرت فرمود:

«مردم مواظب باشید که بر هر یک از شما شیطانی مسلط است و شما را امر به بدی می کند».

فردی عرض کرد: **یا رسول الله و انت؟** شما هم چنین شیطانی در درون خود دارید؟

---

۱. شمس: ۷ ـ ۸.
۲. قیامت: ۱ ـ ۲.
۳. فجر: ۲۷ ـ ۳۰.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«بلی! لکن شیطانی اسلم بیدی».

«آری! شیطان من به دست من تسلیم شده است!!».

از این بیان می‌توان فهمید که نفس، یک نفس است، لکن تجلیات مختلفی برحسب اقتضائات برایش ایجاد می‌شود. یک نفس در همه هست اما اگر همین نفس، تسلیم شیطان شد، آن وقت می‌شود نفس اماره، نفس که به خودی خود مرکب بسیار خوبی است که آدم را به مقصد می‌رساند در صورتی که شهوت و غضب تحت مدیریت عقل در بیاید آن وقت نفس وسیله‌ای خوبی برای تکامل انسان است.

پس یک نفس است که برحسب اقتضاء به شکل‌های گوناگونی متجلی می‌شود شاید بتوان این نکته را از آیات و روایاتی این استفاده کرد که می‌گوید نفس را می‌شود به کمال رساند و حد نهایی کمال نفس، رسیدن به نفس مطمئنه است.

در این قسمت بحث ما روی کنترل نفس اماره است. یعنی آن نفسی که آدم را به سمت و سوی تباهی می‌کشاند. امام علی علیه السلام در اینجا این بحث را دارد که متقین برای کنترل نفس اماره مراقب آن بوده و با خواسته‌ها و دستوراتش به مبارزه برمی‌خیزند؛ اگر نفس آنها فرمانشان را نبرد در آنچه می‌خواهند به سمت خوبی‌ها حرکت کنند، این‌ها هم تسلیم نفس نمی‌شوند که بگذارند نفس به خواسته خودش برسد و برای این‌که این دستور امام در همه تحقق پیدا کند، طبیعی است که باید تلاش و مجاهدت کنیم مراحلی را طی کنیم تا این کمال را به دست بیاوریم.

حضرت ابراهیم در مقام دعا و نیایش از خدایش می‌خواست که:

﴿وَلاَ تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ یَوْمَ لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ إِلاَّ مَنْ أَتَی

اللهَ بِقَلْب سَلِيم وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.[۱]

«و روزی که مردم برانگیخته می‌شوند رسوایم مکن روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد و آن روز بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می‌گردد».

خوب دقت کنید، اگر آدمی جلوی نفس را باز بگذارد همه عالم را هم که به او بدهید باز هم می‌گوید: **هل من مزید؟** یک کشور برایش بس است؟ نه! آدمی اگر جلوی نفس را نگیرد نفس می‌شود یک کوره دوزخ هرچه در او بریزی و بگویی: **هل امتلئت؟** آیا پر شده‌ای؟ می‌گوید: **هل من مزید؟** آیا افزون‌تر هم هست؟! لذا آنچه امام علی علیه‌السلام دستور داده این است که جلوی نفست را بگیر وگرنه نفس سیری ندارد و از همین جهت است که اولیای اسلام، دشمن‌ترین دشمنان آدم را، نفس او ذکر کردند.

«اعدی عدوك، نفسك الّتی بین جنبیك».

«دشمن‌ترین دشمنانت، نفسی است که در درون خودت وجود دارد».

البته کنترل نفس مشکل است. لذا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند:

«الشدید من غلب نفسه».[۲]

«قوی، کسی است که بر نفس خودش غلبه کند».

همچنین پیامبر اعظم وقتی به استقبال لشکریان پیروزی که از جبهه برگشته بودند رفته بود به محض آن‌که آنها را دید، فرمودند:

«مرحباً بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر!
قیل: یا رسول الله! ما الجهاد الاکبر؟ قال: جهاد النفس».[۳]

---

۱. شعراء: ۸۷ ـ ۹۰.
۲. الفقیه: ج ۴، ص ۳۷۸؛ مستدرك: ج ۱۱، ص ۱۳۹.
۳. کافی: ج ۵، ص ۱۲.

«آفرین به گروهی که جهاد کوچکتر را انجام دادند [و با پیروزی برگشتند] اما انجام جهادی بزرگ‌تر بر آنان باقی مانده است! عرض کردند: جهاد بزرگتر چیست؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: جهاد با نفس».

خیلی از قدرتمندان کشورگشایی کردند، ولی در مقابل یک مسئله نفسانی از پای درآمدند. ناپلئون با آن همه عظمت می‌گوید:

«من در مقابل همه چیز توانستم مقاومت کنم اما یک زن زیبا مرا از پای درآورد!!».

مردان بزرگ، گاهی در مقابل یک خواسته نفسانی همه چیزهای‌شان را فدا می‌کنند و نفس، آنها را از پای درمی‌آورد. همه ما در معرض خطریم؛ زن و مرد ما در معرض خطریم، گاه خدا ناکرده، یک مقام کوچک، یک حقوق مختصر و یک شهرتی که خیالی است آدم را از مقاصد بزرگ و آرمان‌های بزرگ باز می‌دارد. لذا حضرت فرمود:

«کم من لذّة ساعة اورثت حزناً طویلاً».

«چه لذت‌های زودگذری که گاه غصه و غم طولانی را به دنبال دارد».

حضرت آیة‌الله وحید می‌فرمودند: در لحظه مردن آدم دو سختی و فشار دارد: **سکرة الموت** و **سکرة الحسرات**؛ یکی سختی و فشار مرگ که آدم از خود بی‌خود می‌شود و آن عالم را تا حدودی مشاهده می‌کند و وحشت می‌کند و دیگری فشار حسرت‌هایی که در آن لحظه بر آدم هجوم می‌آورد. ای‌کاش ای‌کاش ای کاش‌های فراوان که چرا چنین نکردم؟ ای کاش چنان می‌کردم! که آدم را دیوانه می‌کند.

به همین جهت، جهاد با نفس را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، جهاد اکبر نام نهاد و بر این اساس است که مؤمن به نفس خودش بدگمان است و چون بدگمان است، مراقب نفس خود هست که او را به بی‌راهه نکشاند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«و اعلموا عباد الله ان المؤمن لا یمسی و لا یصبح الا و نفسه ظنون عنده فلایزال زاویاً علیها و مستزیداً لها».[۱]

«بدانید ای بندگان خدا، همانا مؤمن شب و روز نمی‌کنند مگر این‌که به نفس خودشان مشکوک و بدگمان هستند؛ پس هماره او را خوار می‌دارد و درخواستش را برنمی‌آورد».

یعنی اگر ما می‌خواهیم مؤمن باشیم بایستی این حالت را داشته باشیم و جهاد اکبر هم همین مواظبت و مراقبت است.

همان‌طوری که اگر یک کشور بخواهد سالم بماند، سیستم رادار خوب لازم دارد که مراقب همه حرکات دشمن باشد و روی زمین و در دریا نیز باید مجهز و آماده باشد. ما نیز در درون خود باید یک همچنین سیستمی را حاکم کنیم که خدا نکرده، دشمن، سرزمین معنوی ما را نابود نکند و جهاد اکبر هم همین است، سخت هم هست ولی از همه مبارزات ظاهری بالاتر است.

رنج گنج آمد، که رحمت‌ها در اوست نفس تازش شد، شد بخ را شیک پوست
ای بر دور موضع تاریک و سرد صبر کردن بر غم سستیِ درد
چشمه حیوان و جام مستی است همه در سستی است
آن بهاران مضمرات اندر خزان در بهار است آن خزان نگریز از آن
همره غم باش، با وحشت بساز می‌طلب در مرگ خود عمر دراز
آنچه گوید نفس توکین جاده است نشنوش، چون کار او ضد آمده است
تو خلافش کن که از پیغمبران این چنین آمد وصیت در جهان[۲]

برابر آنچه مطرح شد، هرچه نفس می‌گوید، سعادت انسان در مخالفت اوست، راه مقابله او را بایستی پیمود و جهاد اکبر همین است. لذا وقتی پیامبر ﷺ می‌خواهد انسان‌های زیرک و زرنگ را معرفی کند، این‌گونه معرفی می‌کند:

«الکیّس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و الفاجر [العاجز]

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۰، ص ۱۶.
۲. مثنوی مولوی، دفتر دوم.

من اتبع نفسه هواها و تَمَنی عَلی الله».[۱]

«زیرک کسی است که نفس خودش را پست شمارد [مورد محاسبه و بازنگری قرار دهد] و برای بعد از مرگش عمل کند و ناتوان و فاسق کسی است که خواسته‌های نفسانی‌اش را تبعیت کند و آن را از خدا آرزو کند».

اگر انسان هیچ کاری را انجام ندهد و بدون زحمت بگوید: «خدا بزرگ است» عاقبت بدی دارد، آری خدا بزرگ است اما اگر خداوند و پیشگاه خدا در نزد تو موقعیتی دارد باید در مقابل خدا تسلیم شد و بر طبق و خواست خدا عمل نمود، تمرّد خدا راکردن و بزرگ دانستن خداوند، نتیجه بدی را در بردارد.

مراحل مبارزه با نفس

اکنون لازم است به این مسأله بیندیشیم که در اهتمام به مراقبت از نفس چه می‌توان کرد؟ در مقابل نفس خود چه باید بکنیم؟ چگونه نفس خود را مدیریت کنیم که نتواند به خواسته‌های خودش برسد؟

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.[۲]

«ای کسانی که ایمان آوردید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید امید است که رستگار شوید».

از این آیه استفاده‌هایی کردند؛ برخی همانند علامه از این آیه تشکیل جامعه را استفاده نموده‌اند. مرحوم علامه طباطبائی می‌گوید: لازمه‌اش این است که فرد به عنوان فرد صبور باشد و در جمع هم مشکلات جمعی را تحمل کند. هرکه می‌خواهد

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۶، ص ۳۷۴.
۲. آل‌عمران: ۲۰۰.

اجتماعات درستی تشکیل بدهد بخشی از حقوقش را بایستی به دیگری بدهد.

برخی همانند علمای اخلاق در ذیل آیه فوق «اصبروا» را در سه چیز: صبر در اطاعت خدا، صبر در مقام مواجهه با نافرمانی‌های خدا و صبر به هنگام مصائب و مشکلات معرفی کرده‌اند. وقتی گفته می‌شود صبر یعنی باید سه ویژگی داشته باشد:

۱ ـ فرمان‌های خدا را ببرد و همچنین در مقابل نافرمانی‌های خدا و صحنه‌های گناه، شکیبایی ورزد و در برابر مشکلات صبر داشته باشد. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزمِ الْأُمُورِ﴾.[۱]

«برآسیبی که بر تو وارد آمده است شکیبا باش، این حاکی از عزم و اراده تو در امور است».

همچنین در امور اجتماعی نیز باید صبور باشیم. خداوند می‌فرماید:

﴿وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِينَ﴾.[۲]

«و برایشان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

۲ ـ تعبیر «**رابطوا**» را برخی به معنی مراقبه دانسته‌اند یعنی مراقبت کنید.

مرحوم خواجه طوسی، محقق بزرگوار و شخصیت بی‌نظیر در اینجا مقاماتی قایل شده، می‌فرماید؛ مرابطه دارای شش مرحله است:

«المقام الأول مِنَ المرابطه، المشارطه».

«مقام اول، مشارطه است».

عقل تاجر است و می‌خواهد سود ببرد و زیان نبیند. لذا با نفس وارد معامله

---

۱. لقمان: ۱۷. ۲. آل‌عمران: ۱۵۹.

می‌شود و اولین قدم مرابطه، «مشارطه» است. مشارطه یعنی شرط کردن با نفس که نفس فرمان خدا ببرد و مخالفت با خدا نکند.

مقام دوم مرابطه، مراقبت: مواظب بودن آن که آیا نفس به شرط عمل می‌کند یا نه؟

مقام سوم مرابطه، محاسبه: بعد از مراقبت حساب می‌کند ببیند درست عمل کرده یا درست عمل نکرده چقدر به شرط عمل شد؟

مقام چهارم، معاتبه: یعنی توبیخ و عتاب کردن.

مقام پنجم، جهاد با نفس: اگر نفس به شرایط عمل نکرده، شروع می‌کند با او به مبارزه و جهاد.

مقام ششم مرابطه، معاقبه: یعنی اگر دید نفس تخلف کرده، او را عقاب می‌کند، چرا این کار را کردی؟ چرا تخلف کردی؟

مقام ششم، معاتبه: یعنی توبیخ و عتاب کردن.

وقتی به این مقام رسید، نفس تسلیم می‌شود، بر نفس مسلط می‌شود و وقتی نفس تسلیم شد، انسان دارای نفس مطمئنه می‌شود دیگر نفسش تخلف نمی‌کند، راه کج نمی‌رود آن وقت مورد عنایت خدا قرار می‌گیرد و به شرف خطاب الهی نایل می‌شود که:

﴿یا ایّتُها النَّفسُ المُطمَئِنَّه اِرجعی الی رَبّك راضیَهً مرضیَّه﴾.[1]

«ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من درای».

برابر آنچه امام علی علیه السلام فرمود پارسایان این‌گونه هستند:

«ان استصعبت علیه نفسه فیما تکره لم یعطها سؤلها فیما تُحِب».[2]

«اگر نفس پرهیزکار در آنچه دشوار است، فرمان نبرد، از آنچه

---

۱. فجر: ۲۷ ـ ۲۹.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

دوست دارد محرومش می‌کنند».

از ویژگی‌های انسان‌های با تقوا آن است که به خواهش‌های نفسانی پاسخ مثبت نمی‌دهند و برای این‌که این کار عملی بشود، باید نخست به زیان‌ها و ضررهای تبعیت از نفس، توجه داشته باشیم.

مراتب مبارزه با نفس

۱ ـ **ایستادگی در برابر خواهش‌های نفسانی**: مخالفت با نفس دارای مراتب و درجاتی است که با طی مراحلی شاید بتوانیم در مقابل نفس مقابله کنیم.

مرتبه اول آن است که انسان در مقابل نفس بایستد و به سادگی از آن پیروی نکند:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ لاَيَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.[۱]

«کیست گمراه‌تر از آن که بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند».

آری گمراه‌ترین فرد کسی است که بدون هدایت خداوند تابع هواهای نفسانی باشد. لذا حتی پیامبر هم نمی‌تواند او را نجات دهد:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً﴾.[۲]

«آیا آن کس که هوای نفس خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا می‌توانی ضامن او باشی؟».

پیامبر ما! آیا نمی‌بینی کسی را که هوا و هوس خود را، خدای خود انتخاب کرد، آیا تو می‌خواهی برای او وکیل باشی. بنابراین کسی که از هوای نفس پیروی کند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم نمی‌تواند برای او کاری انجام دهد. مولانا در اینجا می‌فرماید:

هی مران در پی نفسِ چو زاغ او به گورستان برد نی سوی باغ

---

۱. قصص: ۵۰.
۲. فرقان: ۴۳.

گـــــر روی رو در پـــی آوای دل سوی قاف و مسجد روح افزای دل[۱]

﴿وَلاَ تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللهِ﴾.[۲]

«و از هوای نفس پیروی مکن که ترا از راه خدا گمراه می‌سازد».

شیخ صدوق رحمه الله می‌گوید:

«طوبی لمن ترك الشهوة الحاضرة لموعود لم یره».[۳]

«خوش به حال کسی که شهوت حاضر را به خاطر وعده‌ای که خدای تبارک و تعالی در قیامت به عنوان پاداش داده است، ترک کند».

امام جواد علیه السلام در کتاب شریف خصال فرمود:

«من اطاع هواه أعطی عدوّه مناه».[۴]

«هرکس فرمان نفس خود را اطاعت کند، مثل آن است که آرزوی دشمن خود را برآورده باشد».

امام باقر علیه السلام در مورد آثار و مواهب مبارزه با نفس می‌فرماید:

«قال الله عزّوجلّ: و عزّتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علوّ ارتفاعی لایؤثرُ عبدٌ مؤمن هوای عَلی هواه فی شِی من امر الدنیا الاّ جعلتُ غناه فی نفسه و همّته فی آخرته».[۵]

«خدای تبارک و تعالی فرموده است: به عزّت و جلالم و به عظمت و ارزش و علوّ مقام خودم قسم که مقدم نمی‌دارد بندهٔ مؤمن خواست مرا بر هواهای خودش در چیزی از امر دنیا مگر

---

۱. مثنوی مولوی، دفتر چهارم.
۲. ص: ۲۶.
۳. خصال شیخ صدوق: باب ۱، ح ۲.
۴. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۷۸.
۵. کافی: ج ۲، ص ۱۳۷.

این که من قرار می‌دهم بی‌نیازی او را در درون خودش و همه همت او را برای آخرتش».

براساس این روایت، خداوند به آدمی غنای درونی و اهتمام به آخرت عطا می‌کند و با این عطای الهی، آدم غنای ذاتی دارد، احساس بی‌نیازی می‌کند، نه به مقامی، نه به مالی نه به پولی طمع نمی‌ورزد و گرنه خیلی‌ها پول دارند ولی در درون خود گداترین فرد هستند، با پول، آدم غنی نمی‌شوند، غنی شدن امری درونی و ذاتی است، بعضی از انسان‌ها، همت‌های عالی و نگاه‌های بلندی دارند. لذا با آن که ثروت ندارند، ولی همانند اغنیاء زندگی می‌کنند:

﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾.[1]

«از شدت خویشتنداری فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد».

ولی بعضی از آدم‌ها که غنای درونی ندارند، اگر همه دنیا را به آنها بدهند، باز نسبت به دیگران احساس نیاز می‌کنند، خدا می‌فرماید: اگر کسی خواست مرا بر خواسته‌های نفسانی خودش مقدم بدارد، غنی را در درون او قرار می‌دهم و همت او را برای تأمین آخرتش قرار می‌دهم، یعنی عمر خود را برای دنیا صرف نمی‌کند.

یک توضیحی اینجا لازم است که باز عزیزان اشتباه نکنند دنیای مذموم، داشتن مال و خانه و زندگی نیست. ضروریات زندگی و نیازهای اساسی زندگی لازم است.

فردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد، عرض کرد: یابن رسول الله! از خدا بخواهید که به من مقداری پول و امکانات بدهد، حضرت فرمود: می‌خواهی با این پول‌ها چه کار بکنی؟ گفت: می خواهم خانه‌ای برای زن و فرزندام بخرم، برای صله رحم پول داشته باشم، به فقرا کمک کنم، به حج بروم و... .

---

۱. بقره: ۲۷۳.

حضرت فرمود: این‌ها دنیا نیست این‌ها همه آخرت است! یعنی اگر کسی امکانات را برای خدمت به زن و فرزند و تأمین زندگی خود و اقوامش و کارهای خیر بخواهد، این‌ها آخرت است، این‌ها دنیا نیست آن دنیایی که مذمت دارد، دلبستگی به دنیا است که آدمی از آخرت خود غافل شود و به آخرت بی‌توجه گردد.

حافظ چه زیبا می‌گوید:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟ ای خواجه! درد نیست وگرنه طبیب هست

این مرتبه اول که اگر انسان بخواهد موفق شود، باید در مقابل نفس مخالفت کند. مخالفت با نفس جزء برنامه زندگیت بشود.

۲ ـ آماده‌سازی نفس برای درک محضر خداوند: مرتبه دوم؛ چون عالم محضر خداست باید خود را برای حضور در محضر ذات اقدس ربوبی آماده کند.

در تحف العقول آمده که حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«از گناه پرهیز کن و به حضور خدا باور داشته باش به گونه‌ای که خدا را می‌بینی، اگر تو نمی‌بینی، بدان که خدا تو را می‌بیند».

لذا وقتی آدم احساس کرد که خداوند انسان را می‌بیند دیگر گناه نمی‌کند. ما از دوستان و رفقایمان از آدم‌های معمولی که حتی نمی‌شناسیم نیز خجالت می‌کشیم و حاضر نیستیم در مقابل‌شان گناه بکنیم، اگر اعتقادمان این است که ما در محضر ذات حضرت ربوبی هستیم، آن وقت چطوری ممکن است که در مقابل آن ذات ربوبی دست به گناه بزنیم و از او خجالت نکشیم؟

در زمان حضرت یحیی علیه‌السلام گنهکاری محکوم به رجم شد و بنا شد سنگسار شود، حضرت یحیی در آن میدانی که بنا بود، مجرم مجازات شود حضور داشت در لحظه‌ای که مجرم را می‌خواستند اعدام کنند، حضرت نزد مجرم آمد و فرمود:

«ایها المذنب! عظنی!».

«ای گنهکار! من را موعظه کن!».

«مجرم گفت: ای یحیی بن زکریا! مثل من گناه نکن که در مقابل مردم رسوا می‌شوی این گونه که من رسوا شده‌ام. ای یحیی! از خدا حیاء کن و دست به گناه نزن».

ما سخت‌مان است موعظه شویم در حالی که همه ما نیاز داریم و اگر موعظه نباشد، غفلت ما را در مسائل مادی غرق می‌کند و سرمایه‌های معنوی را از دست می‌دهیم. در این مرتبه دوم از مخالفت با هوای نفس، باید انسان خودش را در محضر خدا ببیند و مراعات حضور در محضر حق را بنماید. این خیلی نکته مهم و با ارزشی است. زیرا خداوند همه را می‌بیند. قرآن می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾.[1]

«خدا نگاه‌های دزدانه و آنچه را که دل‌ها نهان می‌دارند می‌داند».

خدا از ویژگی‌هایش این است که خیانت‌های چشم و آنچه در پنهان انجام می‌شود را می‌داند. همه در محضر او هستیم و همه چیز را او شاهد است:

﴿وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾.[2]

«و خدا آنچه را که آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند».

خوب اگر خدا به ما احاطه علمی دارد؛ ما باید حواس‌مان را جمع کنیم و از همین رهگذر است که در روایات آمده که اگر آدم می‌خواهد بفهمد که در پیشگاه خدا چقدر آبرو دارد، باید ببیند خدا در نزد انسان چقدر عظمت دارد؛ به اندازه‌ای که خدا در پیش انسان عظمت دارد انسان در پیشگاه خدا آبرو دارد.

امام علی علیه‌السلام فرمود:

«مَنْ احبّ ان یعلم کیف منزلَتُهُ عندالله فلینظر کیف منزلة الله

---

۱. غافر: ۱۹.
۲. نور: ۲۹.

عنده».[۱]

«هرکس می‌خواهد بداند که قدر و منزلتش در پیشگاه خدا چقدر است، پس بنگرد خدا نزد او چقدر منزلت دارد. [به مقداری که خدا در پیش انسان منزلت دارد، همان‌قدر انسان در پیشگاه خدا منزلت دارد]».

«فان فی کل مِن الخیر، امران: امر الدنیا و امر الاخرة؛ فمن اختار امر الأخرة علی الدنیا فذلك الذی یحب‌الله و من اختار امر الدنیا علی الاخرة فذلك الذی لا منزلة لله عنده».[۲]

«در هر کاری که خیری در آن هست، دو امر است: ۱ ـ امر دنیا؛ ۲ ـ امر آخرت، کسی که امر آخرت را بر امر دنیا مقدم بدارد، این همان کسی است که خدا او را دوست دارد ولی اگر کسی دنیا را بر آخرت برگزیند خدا نزد او ارزشی ندارد».

اگر خدا نزد او ارزش داشت کاری را که خدا دوست داشت انتخاب می‌کرد، خدا آخرت را دوست دارد و لذا در آیه شریفه است که اگر نظام فکری بندگان ضعیف دچار اشتباه نمی‌شد آن قدر ثروت در اختیار کفار می‌گذاشتم که سقف‌های خانه‌های‌شان را از نقره و طلا بسازند.

معلوم می‌شود دنیا هیچ ارزشی ندارد؛ اگر ارزشی داشت پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیاء خدا، بر همه مقدم بودند و بیشترین امکانات را خداوند به آنها می‌داد که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر بخواهی من این کوه‌های مکه را برایت از طلا قرار می‌دهم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من می‌خواهم برای یک وعده غذا داشته باشم، برای وعده دوم از تو تقاضا کنم. وعده دوم را به من غذا بدهی و وعده

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۲۵.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۲۵؛ جامع الاخبار: ص ۱۷۸.

سوم را از تو تقاضا کنم».

روایت صحیح است که شیعه و سنی نقل کردند و همین تقاضا باعث شد که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام این همه عظمت و ارزش پیدا کردند. به خاطر همین بی‌توجهی به زخارف دنیا بود که عزت یافتند. البته می‌بینید که این جور نبود که هیچ چیز نداشته باشند. منتهی دلبستگی نداشتند.

شخصی آمد، عرض کرد: یا رسول الله! شما یادتان می‌آید وقتی به بیابان آمدید، من از شما پذیرایی کردم. فرمودند: بلی. گفت: اکنون تمام گوسفندها و اموالم از بین رفتند. پیامبر ﷺ فرمود: حالا چه می‌خواهی؟ گفت: یا رسول الله! یک گله گوسفند و یک قطار شتر، یک چوپان و مقدار پولی که بتوانم با آن زندگی کنم.

حضرت فرمود: همه نیازهای او را برآورید. وقتی آن مرد این‌ها را گرفت و خداحافظی کرد و راه افتاد و رفت، پیامبر ﷺ پشت سر او را نگاه کرد و فرمود: ای کاش به اندازه زن بنی‌اسرائیل همت می‌داشتید!

عرض کردند: یا رسول الله! مگر داستان آن زن بنی‌اسرائیل چه بود که همت عالی داشت؟ پیامبر ﷺ فرمود: خدا به حضرت موسی علیه‌السلام امر فرمود که جسد حضرت یوسف را از محلی به محل دیگر منتقل کند و وقتی رفت سراغ قبر حضرت یوسف علیه‌السلام هرچه گشت پیدا نکرد و فرمود: چه کسی محل قبر حضرت یوسف را می‌داند. گفتند: یک پیرزنی در مصر هست که فقط او می‌داند خیلی پیر هم هست و به غیر از او هیچ کس دیگری مکان آن را نمی‌داند! گفت: بروید او را بیاورید. رفتند و به او گفتند: بیا، گفت: برای چه بیایم؟ گفتند: حضرت موسی علیه‌السلام تو را خواسته است، گفت: برای چه خواسته است؟ گفتند: برای آن که محل قبر حضرت یوسف علیه‌السلام را به او نشان بدهی!

گفت: معلوم است موسی علیه‌السلام آن را نمی‌داند و من می‌دانم، عالم را نزد جاهل نمی‌برند، بلکه جاهل بایستی پیش عالم بیاید و علم بیاموزد، به او بگویید اگر می‌خواهی علم بیاموزد نزد من بیاید. رفتند و پاسخ او را به موسی گفتند، موسی گفت: نزد او برویم.

پیش پیرزن آمده، فرمود: آمدم قبر یوسف را به من نشان بدهی! گفت: عیب ندارد ولی شرط دارد. فرمود: شرطش چیست؟ گفت: شرطش این است که اولاً دعا کنی من جوان بشوم و به دوران جوانی‌ام برگردم. فرمود: خوب دیگر تمام است؟ گفت: نه، بعد از این که برگشتم جوان شدم تو همسرم شوی و با تو در دنیا زندگی کنم. فرمود: بسیار خوب! شرایط تو تمام شد؟ گفت: نه، در آخرت هم با تو باشم هرجا تو هستی من هم آنجا با تو باشم!

موسی علیه السلام در پاسخ تقاضاهای او درماند. رو به آسمان کرده، عرض کرد: خدایا! این پیرزن خواسته‌های خیلی بزرگ دارد. خدا فرمود: چه می‌گوید؟ تقاضاهای پیرزن را به محضر خداوند ذکر کرد. خدا فرمود: تو دعا کن من هم اجابت می‌کنم تا جوان شود و اجابت شد. این زن هم جوان شد، هم همسر موسی علیه السلام شد و هم وعده گرفت فردای قیامت با موسی علیه السلام زندگی کند و با پیامبری اولوالعزم باشد!

پیامبر فرمود: ای کاش! این زن و مرد به اندازه زن بنی‌اسرائیل همت می‌داشتند. همت آنها پایین بود؛ یک گله گوسفند، یک قطار شتر و یک مقدار پول.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دنیا و آخرت را از من می‌خواستند من از خدا می‌خواستم و خدا هم به آنها می‌داد.

لذا به ما آموخته‌اند که دنیا و آخرت را با هم بخواهید:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.[1]

این گونه همت‌ها ارزشمند است.

۳ ـ بر یکدیگر سبقت گرفتن: مرتبه سوم مبارزه با نفس مسارعت است. یعنی بر یکدیگر سبقت گرفتن و فرصت را از دست ندادن:

عمر برف است و آفتاب، تموز　　مگر این چند روزه دریابی

---

۱. بقره: .

قرآن کریم ما را به سرعت گرفتن به سوی مغفرت فرا خوانده است:

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾.[۱]

«و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش به قدر آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید».

همچنین در ستایش مؤمنان می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾.[۲]

«زیرا آنها در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند».

گفته شده مصداق اَتَم این آیه اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند.

مولانا چه زیبا سروده است:

الله الله زود بشتاب و بجوی

چون که بحر رحمت است این جست و جوی

البته قرآن، حقیقت و راه سرعت و سبقت را نیز به ما آموخته است:

﴿وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلاَّ مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾.[۳]

«و این‌که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد».

۴ ـ انجام نوافل: بایستی به نوافل توجه داشت به فتوای همه علماء و مراجع نمی‌توان همه نوافل را ترک کرد درست است که همه نوافل را نمی‌توان انجام داد

---

۱. آل‌عمران: ۱۳۳.
۲. انبیاء: ۹۰.
۳. نجم: ۳۹ ـ ۴۰.

و واجب هم نیست که همه نوافل را آدم انجام دهیم، اما ترک همه آنها هم جایز نیست، باید حداقل بخشی از نوافل را انجام بدهیم. اگر ۱۱ رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح را نمی‌توانید بخوانید لااقل دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر را بخوانید که انسان جزء متهجدین قلمداد شود. یا حداقل استغفار را در سحر فراموش نکنیم:

﴿وَ بِالأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾.[۱]

«و در سحرگاهان از خدا طلب آمرزش می‌کردند».

قرآن نکته مهمی را گوشزد می‌کند که بدانید اساساً رضایت‌مندی در زندگی، در گرو سحرخیزی و نافله شب است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى﴾.[۲]

«پس برآنچه می‌گویند شکیبا باش و پیش از برآمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت او را تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز باش که خشنود گردی».

امام باقر علیه السلام در حدیث معروف قرب نوافل فرمود:

«ان الله جل جلاله قال: ما يتقرب اليّ عبد من عبادی بشیء احب اليّ مما افترضتُ عليه و انّه ليتقرب اليّ بالنافله حتي أُحِبّهُ».[۳]

«خداوند بلند مرتبه فرمود: هیچ چیز بنده از بندگانم را به من نزدیک نساخته که نزد من محبوب‌تر باشد از انجام واجبات و بنده به وسیله انجام مستحب به من نزدیک می‌شود تا جایی که من دوستش می‌دارم».

در روایت دیگری دارد که:

---

۱. ذاریات: ۱۸.
۲. طه: ۱۳۰.
۳. وسائل الشیعة: ج ۳، ص ۵۳.

«هرکس خدا را دوست داشته باشد، او آمرزیده است و هر کس را که خدا آمرزیده باشد، وارد بهشت می‌شود».

پس به نوافل و مستحبات اهمیت بدهیم.

۵ ـ مداومت بر سجده‌های طولانی: پنجمین مرتبه از مراتب مخالفت با نفس، مداومت بر سجده‌های طولانی است.

براین اساس است که قرآن به ما فرمان می‌دهد که:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ﴾.[۱]

«پس با ستایش پروردگارت تسبیح‌گوی و از سجده کنندگان باش».

مولوی چه زیبا می‌گوید:

الله الله چون زفضلش راه داد سر به خاک پای او باید نهاد

مرحوم آیةالله ملکی تبریزی از استادش نقل کرده که به من فرمود: برای نزدیک شدن به خدا هیچ چیز بهتر از سجده نیست.

بهتر است استفاده کنیم از ذکر یونسیه یعنی:

﴿لاَّ إِلهَ إِلاَّ أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.[۲]

«معبودی جز تو نیست، منزهی تو راستی که من از ستمکاران بودم».

که خواندن آن در سجده بسیار خوب است و ان شاءالله همان نتیجه‌ای را دربردارد که خداوند می‌فرماید:

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ﴾.[۳]

«پس دعای او را برآورده کردیم، و او را از اندوه رهانیدیم،

---

۱. حجر: ۹۸.
۲. انبیاء: ۸۷.
۳. انبیاء: ۸۸.

و مؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم».

۶ـ تفکر: در مرتبه بعد باید به تفکر پرداخت؛ تفکر در جهان هستی، تفکر در آیات الهی و تفکر در خویشتن.

در نظام هستی و آفاق هم باید تفکر نمود. خداوند می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.[1]

«به زودی نشانه‌های خود را در افقهای گوناگون و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است».

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُم مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید. هرگاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد».

همچنین در تاریخ و احوال گذشتگان بیندیشد که چه شدند. امام علی علیه السلام فرمود: **«این العمالقة و ابناء العمالقة، این الفراعنه و ابناء الفراعنة».**[3]

«بنگرید کجا رفتند عمالقه (فرمانروایان) و فرزندانشان، کجا رفتند فرعون‌ها و فرزندانشان».

---

۱. فصلت: ۵۳.　　۲. مائده: ۱۰۵.

۳. نهج‌البلاغه: ص ۲۶۲؛ شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۰، ص ۹۲.

مولانا در دفتر دوم مثنوی می‌گوید:

فکر آن باشد که بگشاید زهی راه آن باشد که پیش آید شَهی
شاه آن باشد که از خود شه بود نه به مخزن‌ها و لشکر، شَه شود

۷ ـ ذکر و یاد خدا: خداوند ما را در قرآن به ذکر و یاد بسیار فرا خوانده است:

﴿وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.(۱)

«و خدا را شما بسیار یاد کنید باشد که رستگار گردید».

همچنین خداوند نقش پیامبر را تذکر دهنده و به یاد آورنده مردمان می‌داند:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ﴾.(۲)

«پس تذکر ده که تو تنها تذکر کننده‌ای».

و فرمان می‌دهد:

﴿وَاذْكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ والآصَالِ وَلاَ تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ﴾.(۳)

«و در دل خویش، پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بی‌صدای بلند یاد کن و از غافلان مباش».

آری به یاد خدا بودن در همه شرایط لازم است و ذکر در مقابل غفلت از خداست.

۸ ـ استغفار و طلب مغفرت از خدا: براساس آیات قرآن کریم، ویژگی مؤمنان، دانایان و اهل معرفت آن است که:

﴿كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالأَسْحَارِهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾.(۴)

«زمان اندکی از شب را می‌خوابیدند و به عبادت مشغول می‌شدند و در سحرگاهان طلب آمرزش می‌کردند».

---

۱. جمعه: ۱۰.
۲. غاشیه: ۲۱.
۳. اعراف: ۲۰۵.
۴. ذاریات: ۱۷ ـ ۱۸.

نیز اگر به گناهی دست یازید، زود به توبه رو می‌آورد:

﴿وَمَن يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِاللهَ يَجِدِاللهَ غَفُوراً رَحِيماً﴾.[1]

«و هرکس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت».

۹ ـ ندبه و انابه: ندبه و انابه یعنی خواندن با گریه و تضرع که باید با سیل اشک، چالش‌های وجود خود را برطرف سازیم.

اشتیاق به امور جاودانه و کناره‌گیری از امور فناپذیر

امام علی علیه السلام در مورد یکی دیگر از نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«قرة عینه فیما لا یزُولُ وَ زَهادَتَهُ فیما لایبقی».[2]

«روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است و آن را ترک می‌کند که پایدار نیست».

پارسایان امور جهان را به دو قسم، تقسیم می‌کنند:

۱ ـ امور باقی و جاودانه؛

۲ ـ امور فانی و نابود شدنی.

انسان پارسا به امور باقی اشتیاق و از امور فانی برکنار می‌ماند. این ویژگی همان گرایش فطری انسان است و معنایش این است که همواره انسان متقی دنبال چیزهایی است که ماندگار است و از چیزهایی که دوام و بقاء ندارد، فاصله می‌گیرد. به دیگر سخن او به دنبال چیزهایی است که به خدا و قیامت وصل شود، نه به دنبال متاع دنیا که زوال‌پذیر است.

امام صادق علیه السلام در ترسیم دنیای فانی می‌فرماید:

---

۱. نساء: ۱۱۰.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

«الدنیا بمنزلة صورة رأسُها الکبر و عینها الحرص و أُذُنُهَا الطمع و لسانها الریاء و یدها الشهوة و رجلها العُجب و قلبها الغفلة و کَوْنها الفناء و حاصلها الزوال فمن احبها اورثته الکبر و من استحسنها اورثته الحرص و من طلبها اورثته الطمع و من مدحها ألبسته الریا و من اَرادَها مکنّته من العجب و من اطمأنّ الیها أوْکته الغفّلة و من اعجبه متاعها أفتنه و لاتبقی له و من جَمعَها و بَخِلَ بها اوردتها الی مستقرها و هی نار».[1]

«دنیا به منزله صورتی است که سر آن کبر و خودخواهی و چشم آن حرص و گوش آن، طمع و زبان آن ریا و خودنمایی است و دست آن شهوت و پای آن عُجب و قلب آن غفلت و وجودش فناء و حاصل آن زوال و نابودی است. هرکه دنیا را دوست بدارد، مبتلا به کبر و خودخواهی می‌شود و هرکه دنیا را نیک پندارد، حرص و ولع را به ارث می‌برد. هرکه دنیا را طلب کند، طمع را در او ایجاد می‌کند. هر که دنیا را ستایش کند، لباس ریا به او می‌پوشاند و هر کس دنیا را اراده کند، او را به عجب و خودخواهی می‌کشاند و هر که به دنیا اطمینان بکند، او را بر مرکب غفلت سوار می‌کند و هر کس نسبت به کالاهای دنیا دچار شگفتی بشود، او را فریب می‌دهد و برایش باقی نمی‌ماند. هرکس دنیا را جمع کند و از انفاق آن بخل ورزد او را به قرارگاه خودش وارد می‌کند و قرارگاهش آتش است».

این وصفی است که امام صادق علیه‌السلام از دنیا دارد. مولانا در دفتر سوم مثنوی چه زیبا سروده است:

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۱۹۶.

گـــر بـریزی بـحر را در کـوزه‌ای | چـند گـنجد؟ قسمت یک روزه‌ای
کـوزه‌ی چشـم حـریصان پـر نشـد | تـا صـدف قـانع نشـد، پُـر دُر نشـد
هـرکه را جـامه ز عشـقی چـاک شـد | او ز حرص و عـیب کـلی پـاک شـد
گـفت: یـزدان از ولایت تـا بـه حـین | یـــــفتنون کـــل عـــام مـــرتین
امـتحان بـر امـتحان است ای پسـر | حین بـه کـمتر امـتحان خـود را مـخر
زامـــتحانات قـــضا ایـــمن مـباش | هان ز رسوایی بترس ای خواجه تاش
بـــلعم بـــاعور و ابـــلیس لعـــین | زِامـــتحانِ آخـــرین گشـته مـهین
زان کـه بـودند ایـمن از مکـر خـدا | کـه امـتحان‌ها رفت انـدر مـا مـضی
عـاقبت رسـوایـی آمـد حـال‌شان | هـــم شـــنیده بـاش از احـوالشـان

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«فـارْفض الدنـیا فـان حبّ الدنـیا یـعمی و یـصم و یُـبکم و یذل الرقاب».[1]

«دنـیا را رهـا کـن، زیـرا عـلاقه بـه دنـیا کـور و کـر و لال مـی‌کند و گردن‌ها را ذلیل می‌سازد».

علت این که لفظ گردن به کار برده می‌شود، یعنی آدم از خجالت سرش پایین می‌آید. بعد امیرالمؤمنین علیه السلام به این صورت توصیه می‌کند:

«فتدارك ما بقی من عمرك و لاتقل غداً و بعد غـد فـانما هـلك من کان قبلك با قامتهم علی الأمـانیّ و التسـویف حـتي اتـاهم امر الله بغتةً و هم غافلون فـنقلوا عـلی اعـوادهـم الی قـبورهم المظلمة الضیقة وقد اسـلمهم الاولاد والاهـلون فـانقطع الی الله بـقلب مـنیب مـن رفـص الدنـیا و عـزمٍ لیس فـیه انکسـار

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۱۳۶.

و لا انخزال».[۱]

«باقی‌مانده عمرت را تدارک کن و نگو فردا و پس فردا چنین می‌کنم زیرا آنها که قبل از تو بودند، بدان دلیل نابود شدند که در آرزوها و امروز و فردا کردن اقامت گزیدند و ناگهان مرگ به سراغشان آمد در حالی که غافل بودند و منتقل شدند بر چوب‌هایی به سوی قبرهایی تاریک و تنگ و فرزندان و خانواده‌شان آنها را تسلیم خاک کردند. ای انسان با قلب منیب، از کنار نهادن دنیا، دل به خدای تعالی ببند و تصمیمی که در آن برگشت و بازنگری راه نمی‌یابد».

سروده مولانا در توضیح فراز اول بیان امیرالمؤمنین علیه السلام مناسب است:

هین و هین ایی راهرو بی‌گاه شد — آفتاب عمر سوی چاه شد
این دو روزک را که زورت هست زود — پیر افشانی بکن از راه جُود
این قدر تخمی که ماند ستت بِباز — تا بروید زین دو دَم عمرِ دراز
تا نمردیز دست این چراغ با گهر — هین فتیلش و روغن زودتر
هین مگو فردا، که فرداها گذشت — تا به کلی نگذرد ایام کشت[۲]

حُب دنیا و متاع زایل شدنی آن، مشکلات و عاقبت بدی را برای صاحبش به‌بار می‌آورد. لذا از ویژگی‌های متقین آن است که دل به متاع زایل شدنی نمی‌بندند؛ بلکه دنبال چیزهایی هستند که ماندگار است.

محبّت خداوند، محبّت به سرچشمه بقاء

با عنایت به آن‌که پارسایان تنها به امور باقی اشتیاق نشان می‌دهند باید بدانیم که سرچشمه بقاء، خداست. لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۱۳۶.
۲. مثنوی مولوی، دفتر دوم.

«العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله تعالی لوسهی قلبه عن الله طرفة عینٍ لمات شوقاً الیه و العارف امین ودائع الله تعالی و کنز اسراره و معدن نوره و دلیل رحمته علی خلقه و مطیّه علومه و میزانُ فَضْلِهِ و عَدلِهِ».[1]

«عارف، بدنش با مردم است اما قلب او با خدای تبارک و تعالی است. اگر قلب انسان عارف به اندازهٔ یک چشم به هم‌زدن نسبت به خداوند دچار فراموشی بشود، صاحب آن به خاطر اشتیاقی که به ذات حضرت ربوبی دارد، می‌میرد. عارف، امین امانت‌های الهی و گنج اسرار خداوند و معدن نور او و راهنمای رحمت پروردگار بر خلق خداست و میزان بخشش و عدل ذات حضرت ربوبی است».

براساس همین عشق و محبت به خداوند است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

«یا علی! انت نبأ العظیم و انت صراط المستقیم و لولا انت یا علی لم یعرف المؤمنین».[2]

«ای علی! تو خبر بزرگ و راه مستقیم هستی و اگر تو نبودی ای علی! مؤمنین شناخته نمی‌شدند».

ان‌شاء الله خداوند از همه ما، ایمانمان را قبول کند که با تبعیت از امام علی علیه السلام مشروع می‌شود.

در مورد عشق به خداوند، حافظ عبارت زیبایی دارد:

نیست ما را به جز از وصل تو در دل، هوس این تجارت ز متاع دو جهان ما را بس
از در خویش خدایا به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

امام حسین علیه السلام در مناجات خود در روز عرفه می‌فرماید:

«یا غایَه الطالبین الراغبین و منتهی أمل الراجین».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۳، ص ۱۴.
۲. عیون الأخبار: ج ۲، ص ۶.

«ای نـــهایت مــقصد طـلب‌کنندگان و دلبســتگان و ای غـایی‌ترین آرزوی امیدواران».

اگر زخـونِ دلم بـوی شـوق مـی‌آید عـجب مـدار کـه هـمدرد نـافه خـتنم
طرازِ پیرهن زرکشم مبین چون شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهنم[۱]

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حب الله اذا اضاء علی سرّ عبدٍ اخلی عن کلّ شاغل و کل ذکـر ســوی الله عــنده ظـلمه و المـحب اخـلص النـاس لله تـعالی و اصدقهم قولاً و أوفاهم عهداً و أزکاهم عملاً و اصفاهم ذکـراً و اعبدهم نفساً تتباهی الملائکه عند مـناجاته و تـفتخر بـرؤیته و به یعمر الله بلاده و بکرامته یکرم عباده یعطیهم اذا سألوا بحقه و یدفع عنهم البلایا برحمته؛ فلو علم الخـلق مـا مـحلّه عـندالله و منزلته لدیه ما تقربوا الی الله تعالی الاّ بتراب قدمیه».[۲]

«محبت خدا اگر بر دلی نور افکند او را از هر مشغله‌ای فارغ می‌کند و هر ذکری که سوای خدای تبارک وتعالی باشد، نزد او تاریکی است و علاقمند به خدا، خالص‌ترین انسان از حیث درون برای ذات اقدس ربوبی است و صادق‌ترین انسان از حیث گفتار است و با وفاترین مردم از حیث عهد و پیمان است و پاک‌تـرین افـراد از حـیث عـمل است و خالص‌ترین از حیث ذکر و یاد خدا است و عابدترین از حیث ذات است، ملائکه خدا به وجود چنین انسان ارزشمندی مباهات می‌کنند و فرشتگان به دیدنش افتخار می‌کنند و خدا به وسیله این انسان لایق و شایسته، شهرهایش را آباد می‌کند و به خاطر کرامت او، بندگانش را تکـریم مـی‌کند، وقـتی بـندگان خـدا بـه آبـروی او از خـدا چـیزی

---

۱. حافظ.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۲۳.

می‌خواهند خدا به آنها عنایت می‌کند و به برکت او بلاها را از بندگانش به رحمت خودش برطرف می‌کند. اگر مردم مقام و منزلت او را نزد خدا می‌دانستند، به خدای تبارک و تعالی نزدیک نمی‌شدند مگر با خاک زیر پای او».

هرچه گویم عشق را شرح و بیان — چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است — لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت — چون به عشق آمد، قلم برخود شکافت
چون سخن در وصف این حالت رسید — هم قلم بشکست و هم کاغذ درید[1]

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«اذا احب الله عبداً من امتی قذف فی قلوب اصفیائه و ارواح ملائکته و سکّان عرشه، محبته و لیحبوه و ذلك المحبّ حقّا طوبی له وله شفاعة عندالله یوم القیامة».[2]

«هرگاه خدای تبارک و تعالی بنده‌ای از امتم را دوست بدارد، محبت او را در دل برگزیدگانش و در روح فرشتگان و در دل ساکنین عرشش قرار می‌دهد و از آنها می‌خواهد او را دوست داشته باشند. همان محبّ حقیقی است. خوشا به حالش و در فردای قیامت نزد خدا برای او شفاعت هست».

امام علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

«حب الله نار لایمرّ علی شیء الاّ قد احترق و نورالله لایطلع علی شیء الا أضاء و سماء الله ما ظهر من تحته شیء الاّ غطاه الفیض و ریح الله ما تهب فی شیء الاّ حرّکته و ماء الله یحیی

---

۱. مثنوی مولوی، دفتر اول.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۲۴.

به کل شیء و ارض الله ینبت منها کل شیء فمن احب الله، اعطاه کل شیء من الملك والمال».[۱]

«عشق به خدا، آتشی است که بر چیزی نمی‌گذرد مگر این که آن را می‌سوزاند و نور خدا بر چیزی نمی‌تابد مگر این که آن را نورانی می‌کند و اسامی مبارک خدا ظهور نمی‌کند بر چیزی مگر این که فیض الهی او را فرا می‌گیرد و نسیم الهی بر چیزی نمی‌وزد مگر این‌که آن را به حرکت درمی‌آورد و آب که خداوند هر چیزی را با آن زنده می‌کند و از زمین خدا هر چیزی می‌روید. هرکس را خدا دوستش بدارد به او هر چیزی را از ملک و حکومت و مال و ثروت می‌بخشد».

آمیختن دانش به حلم

امام علی علیه‌السلام در ادامه بیان نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«یَمزُجُ الحلمَ بالعلم».

«پرهیزکار بردباری را با علم درمی‌آمیزد».

انسان پارسا و متقی علم را با حلم ممزوج ساخته است؛ لازم است ابتدا توضیحی درباره علم و آثار آن داده، بعد پیرامون حلم و آثار آن سخن بگوییم و سپس در مورد آمیختن علم با حلم مورد بحث قرار گیرد.

اما در مورد علم و دانش؛ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«علامة العلم اربع؛ العلم بالله و العلم بمحبیه و العلم بفرائضه و الحفظ لها حتی تؤدّی».[۲]

«نشانه دانش چهار چیز است: ۱ ـ آگاهی به خدا؛ ۲ ـ آگاهی به دوستداران خدا؛ ۳ ـ آگاهی به واجبات خدا؛ ۴ ـ حفظ واجبات

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۱۹۲.
۲. تحف العقول: ص ۱۸.

خدا تا آن که انجام بشود».

براساس این روایتِ نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله علمی که مورد نظر اسلام است را در چهار زمینه معرفی فرموده است:

۱ ـ شناخت خدا؛

۲ ـ شناخت دوستان خدا؛

۳ ـ شناخت واجبات خدا؛

۴ ـ عمل به دستورات خدا.

این چهار مسأله از نظر علمی مورد عنایت اسلام است و علم در این محدوده، دارای ارزش است. البته برخی از دانستی‌های دیگر فضل محسوب می‌شود.

نتایج و آثار علم

رسول الله صلی الله علیه و آله در روایتی فرموده‌اند:

«و امّا العلم فیتشعّب منه الغنی و ان کان فقیراً و الجود و ان کان بخیلاً و المهابة و ان کان هیّناً و السلامة و ان کان سقیماً والقرب و ان کان قصیاً و الحیاء و ان کان صلفاً و الرفعة و ان کان وضیعاً والشرف و ان کان رذلاً والحکمة و الحظوة؛ فهذا ما یتشعّب للعاقل بعمله فطوبی لمن عَقِلَ و عَلِمَ».[1]

«اما دانش، پس از آن بی‌نیازی برمی‌خیزد اگرچه فقیر باشد، و بخشش را به وجود می‌آورد، اگرچه ظاهراً بخیل باشد و آدمی را دارای اُبهت و عظمت می‌کند اگرچه در ظاهر از یک خانواده بسیار پایین باشد و به انسان سلامت می‌بخشد گرچه مریض باشد. و او را نزدیک می‌سازد هرچند دور باشد، و او را به حیاء آراسته

---

۱. همان: ص ۱۵.

می‌سازد هرچند برحسب ظاهر از خانواده بی‌شرمی باشد و به آدمی منزلت و برتری می‌دهد اگرچه در شرایط پایینی قرار داشته باشد و شرف و بزرگی ایجاد می‌کند گرچه قبل از آن پست باشد، و حکمت و بهره‌مندی را در پی دارد. این نتایجی است که برای عالم از علم و عمل به آن به وجود می‌آید، خوش به حال کسی که خرد ورزد و دانش بیندوزد».

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«العلم اصلُ کلِ حالِ سني و منتهی کل منزلة رفيعة».[۱]

«دانش و علم، ریشه هر صفت پسندیده است و نهایت هر منزلت بالایی است».

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«طلب العلم فريضة علی کل مسلم».[۲]

«طلب دانش بر هر مسلمان واجب است».

امام صادق علیه‌السلام در توضیح این روایت فرمود:

«ای علم التقوی و اليقين».[۳]

«مقصود از دانشی که واجب است علم تقوا و یقین است».

و در ادامه این عبارت فرمود:

«اعلم ان قليل العلم يحتاج الی کثير الاعمال؛ لأنّ علم ساعةٍ يُلزِمُ سائله استعماله لطول العمر».

«آگاه باش که علم اندک نیاز به عمل زیاد دارد. زیرا یک ساعت

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۱۳.
۲. کافی: ج ۱، ص ۳۰.
۳. بحارالأنوار: ج ۲، ص ۳۱.

فراگیری، انسان را به یک عمر عمل وادار می‌کند».

لذا آن حضرت در سخنانی تأمل برانگیز فرمود:

«اوحی الله الی داوود علیه السلام: ان اهون ما انا صانع بعالم غیر عامل بعلمه أشدّ من سبعین عقوبة باطنة ان اخرج من قلبه حلاوة ذکری».[1]

«خداوند به حضرت داود، وحی نمود که کمترین کاری که نسبت به عالمی که به علمش، عمل نمی‌کند، انجام می‌دهم شدیدتر از هفتاد عقوبت باطنی است؛ این که شیرینی یاد خودم را از قلب او می‌برم».

یعنی این انسان دانشمند از یاد و ذکر خدا لذت نمی‌برد. نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد امّا هیچ لذتی از نماز نمی‌برد و هیچ بهره‌ای از روزه نمی‌گیرد.

در روایت دیگر وظیفه معلم و متعلم را تعریف کرده است، چنین آمده است: کسی که می‌خواهد دیگری را تعلیم بدهد، یا چیزی را فراگیرد، باید امور ذیل را دارا باشد.

«والمعلم یحتاج الی عقل و رفق و شفقة و نُصحٍ و حلمٍ و صبرٍ و بذلٍ والمتعلم یحتاج الی رغبة و فراغٍ و نُسُكٍ و خشیه و حفظ و حزم».

«و معلم به عقل، رفق، مهربانی، خیرخواهی و نیکوکاری، حلم، صبر و بخشش نیاز دارد و تعلیم گیرنده به علاقه، از همه چیز فارغ شدن، انجام مناسک و نیایش، خشیت، حفظ دانش (کتابت و...) و احتیاط نیاز دارد».

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که هر کس دنبال علم باشد در نهایت بدان می‌رسد:

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۱۳.

«و من قرعّ باباً و لج وَ وَلَج».

«هر کس دری را بکوبد و اصرار بورزد، وارد آن خانه می‌شود».

واژه «ولج» به معنای وارد شدن است به عنوان نمونه به کاربرد این واژه در قرآن بنگرید:

﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾.[1]

«شب را به روز درمی‌آوری و روز را به شب درمی‌آوری».

آری این حقیقت دارد که کسی که درب را بکوبد، به هدف می‌رسد. مولانا مضمون همین روایت را به زیبایی سروده، می‌گوید:

گفت پیغمبر اگر کوبی دری عاقبت زان در، برون آید سری

یکی از شاگردان مولانا هم گفته است:

گر گِران و گر شتابنده بود عاقبت جوینده، یابنده بود

پس از بررسی علم و آثار آن اینک به حلم و آثار آن می‌پردازیم:

امام صادق علیه السلام در تعریف حلم و شناساندن نشانه‌های آن می‌فرماید:

«فأما الحلم فمنه ركوب الجميل و صحبة الأبرار و رفع من الضعة و رفع من الخساسة و تشهى الخير و تقرب صاحبه من معالى الدرجات والعفو والمهل والمعروف والصمت و هذا ما يتشعب للعاقل بحلمه».[2]

«اما حلم از نشانه‌هایش آن است که همیشه دنبال زیبائی‌های اخلاق، عمل، کردار را جستجو می‌کند، با خوبان همنشینی، و بالا رفتن از پستی‌ها و والایی از ذلت و خواری و ایجاد انگیزه

---

۱. آل‌عمران: ۲۷.

۲. تحف‌العقول: ص ۱۵.

خوبی و صاحبش را به درجات عالیه، عفو، مهلت دادن، و نیکویی و سکوت نزدیک می‌سازد. این‌گونه امور در پی حلم برای انسان حاصل می‌شود».

همچنین امام صادق علیه السلام در توصیف حلم می‌فرماید:

«الحلم سراج الله یستضییء به صاحبه الی جوارحه و لایکون حلیماً الاّ المؤید بانوار المعرفة و التوحید».[1]

«حلم چراغ الهی است که صاحبش به وسیله آن طلب نور می‌کند به جوارح و اعضای خود و کسی نمی‌تواند حلیم باشد مگر آن که از طرف خدا به وسیله انوار معرفت و توحید تأیید شود. [یعنی نور توحید دلِ او را نورانی کرده باشد]».

اکنون سئوال آن است که در چه مواردی باید انسان حلم بورزد؟

در پاسخ به این پرسش، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«والحلم یدور علی خمسة اوجهٍ ان یکون عزیزاً فیذل، ان یکون صادقاً فَیُتَّهَم و یدعو الی الحق فَیُستَخَف او ان یؤذی بلاجرم او ان یطلب بالحق فیخالفوه فیه فان اتیت کلاً منها حّقه فقد اَصَبت».[2]

«حلم بر محور پنج وجه دور می‌زند: ۱ ـ آدم عزیزی [که به‌وسیله افراد دون] به ذلت مبتلا شود؛ ۲ ـ انسان راستگویی که متهم گردد؛ ۳ ـ فردی که دیگران را به حق دعوت نموده، ولی خوار شمرده می‌شود؛ ۴ ـ انسانی که بدون جرم، مورد اذیت و آزار قرار گیرد؛ ۵ ـ فردی که حقی را مطالبه کند، ولی با او مخالفت می‌ورزند. اگر در هر یک از موارد پیش گفته، حق آن را ادا نمایی پس به خوبی

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۱۵۴.
۲. مستدرک: ج ۱۱، ص ۲۸۹.

رسیده‌ای».

بنابراین حدیث، حلم در امور ذیل معنای خود را می‌یابد:

۱ـ اگر فردی را ذلیل بشمارند و به ظاهر این‌جا باید از خودش عکس‌العمل نشان بدهد ولی نه دفاع می‌کند، نه بی‌صبری، بلکه حلم بورزد.

۲ ـ با این که صداقت در گفتار دارد، اما متهم می‌شود که دروغ گفته است. خیلی برای آدم سخت است که اگر راست بگوید حرف انسان را قبول نکند.

۳ ـ افراد را دعوت می‌کند به راه‌های پسندیده و خوب اما او را سبک می‌کنند به او بی‌توجهی می‌کنند اینجا دو حالت دارد یا عکس‌العمل نشان می‌دهد یا حلم می‌ورزد.

۴ ـ بدون این که جرمی داشته باشد او را اذیت می‌کنند. به قول شاعر:

بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف ازدامان پاک خود به‌زندان می‌رود

۵ـ به حق چیزی را طلب می‌کند اما مخالفت می‌کنند. اگر در مقابل هریک از این پنج تا حلم بورزی به مقصد رسیدی.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در مصباح الشریعة فرموده است:

«مثل المؤمن کمثل الارض منافعهم منها و اذاهم علیها».[1]

«مؤمن همانند زمین است که همه منفعت‌ها از آن برمی‌خیزد و همه اذیت‌ها بر روی او صورت می‌پذیرد».

تجربه هم نشان می‌دهد که مردم همه خوبی‌ها را از مؤمن می‌گیرند اما همه اذیت‌ها را هم نسبت به مؤمن انجام می‌دهند، شعر زیبایی است:

مهن الفتی یخبرن عن فضل الفتی کالنّار مخبرةٌ بفضل العنبری

دشواری‌ها و گرفتاری‌های جوانمرد از فضل او خبر می‌دهد. یعنی هر مقدار آدم

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۱۵۴؛ مستدرک: ج ۱۱، ص ۲۸۹.

بزرگوارتر باشد، مشکلات برایش بیشتر است، همانند آتش که خبر می‌دهد از فضل عنبر. عنبر شبیه دارچین است در مکه زیاد و گران است که با ترازوی طلا وزن می‌کنند. از نظر ظاهر بویی ندارد. اما آتش روشن کن و مقداری از آن را روی آتش بریز بعد از آن که شعله‌های آتش زیاد شد عطرش آدم را عجیب جذب می‌کند. همانند مؤمن که وقتی مشکلات بر او سرازیر می‌شود آن وقت معنویاتش، حلمش، بردباری، صبر و گذشتش همانند بوی عنبری است که همان‌گونه که شاعر مطرح کرده است، همگان را شگفت زده و مجذوب می‌سازد.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«و حقیقة الحلم ان تعفوا عَمَّن اساءَ الیك و خالفك و انت القادر عَلَی الانتقام منه».[1]

«حقیقت حلم این است که کسی را که نسبت به تو اسائه ادب کرده و با تو مخالفت ورزیده، عفو کنی در حالی که تو قادر بودی که از او انتقام بگیری».

آمیختن علم و حلم

با روشن شدن هر یک از علم و حلم و آثار و نشانه‌های آن، اکنون باید ببینیم، آمیختن علم با حلم به چه معناست؟

با این که علم و حلم هر دو دارای ارزش هستند، وقتی با هم مخلوط می‌شوند، ارزش بسیار بالایی پیدا می‌کنند. در مقام تشبیه، مثل امام علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام هر دو ارزشمندند ولی وقتی با هم ازدواج می‌کنند، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام محصول این دو انسان با ارزش می‌باشند.

---

۱. همان.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اطلب العلم و تزّین معه بالحلم و الوقار».[۱]

«علم را فرا بگیر و آن را با حلم و وقار زینت کن».

امام علی علیه السلام فرمود:

«یا طالب العلم ان للعالم ثلاث علامات: العلم، الحلم و الصمت».[۲]

«ای کسی که دنبال علم هستی! برای دانشمند سه نشانه است: ۱ ـ علم؛ ۲ ـ حلم و بردباری؛ ۳ ـ سکوت».

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیره و العقل امیر جنوده».[۳]

«علم دوست مؤمن و بردباری وزیر او و عقل فرمانده لشکر اوست».

براستی اگر عالِم علم را به خوبی فراگرفت و چون دوستی او را همراه داشت برای لشکرش، عقل را فرمانده قرار داد و برای مشورت، وزیری مانند حلم قرار دهد، این عالِم به نتیجه می‌رسد.

آمیختن گفتار با عمل

امام علی علیه السلام در ادامه تبیین نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«و القول بالعمل».

---

۱. ترتیب الامالی: ج ۱، ص ۱۱۶.
۲. کافی: ج ۱، ص ۳۷.
۳. اصول کافی: ج ۲، ص ۴۷.

«سخن را با عمل درمی‌آمیزد».

از نشانه‌های پارسایان آن است که گفتارش را به عمل همراه می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من تعلّم لله عزّوجلّ و علّم لله و عمل لله دعی فی ملکوت السموات عظیماً».[1]

«هرکس برای خدا فرا بگیرد و برای خدا تعلیم بدهد و برای خدا عمل کند، در آسمان‌ها عظیم و بزرگ خوانده می‌شود و در حق او گفته می‌شود: برای خدا فرا گرفت، برای خدا عمل کرد، برای خدا تعلیم داد».

همچنین امام باقر علیه السلام به خیثمه فرمود:

«ابلغ شیعتنا انا لانُغنی من الله شیئاً و أبلغ شیعتنا أنّه لاینال ما عندالله الا بالعمل و ابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسرةً یوم القیامة من وصف عدلاً ثم خالفه إلی غیره و ابلغ شیعتنا انهم اذا قاموا بما امروا انهم هم الفائزون یوم القیامة».[2]

«به شیعیان ما بگو: ما نمی‌توانیم آنها را بی‌نیاز کنیم از آنچه خدا از آنان می‌خواهد و به آنها بگو که به آنچه نزد خداست نمی‌رسند مگر با عمل و به آنها بگو که بزرگترین حسرت در فردای قیامت از آن کسی است که عدالت را خوب توصیف کند سپس در مقام عمل با آن مخالفت ورزد به آنها بگو هرگاه به آنچه از طرف خدا امر شدند، عمل بکنند در فردای قیامت از رستگاران خواهند بود».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۲، ص ۲۹.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱، ص ۹۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا اباذر! ان شر الناس عندالله تعالی یوم القیامه عالم لاینتفع بعمله».[۱]

«ای اباذر! بدترین مردم در نزد خداوند در فردای قیامت، دانایی است که از علم خودش، سودی نکرده باشد».

زیرا وقتی خدای تبارک و تعالی وصف علماء را بیان می‌کند، چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّداً﴾.[۲]

«بی‌گمان کسانی که پیش از نزول آن، دانش یافته‌اند چون این کتاب برآنان خوانده شود، سجده کنان بر روی درمی‌افتند».

یعنی آنهایی که قبلاً به آنها از طرف خدا علم داده شد، وقتی علوم الهی برایشان خوانده می‌شد، متواضعانه به سجده می‌افتادند تا آنجا که گریه می‌کردند و عمل می‌کردند به آنچه خدا به آنها عنایت کرد.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«طوبی لمن عمل بعلمه».[۳]

«خوش به حال کسی که به آنچه می‌داند، عمل می‌کند».

در روایتی چنین آمده است:

«عن علی علیه السلام قال: جاء رجل من الانصار[۴] **الی رسول الله، فقال:**

---

۱. مکارم الأخلاق: ص ۲۶۰؛ بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۷۸.

۲. اسراء: ۱۰۷.

۳. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۹۲؛ اعلام الدین: ص ۲۰۳؛ مجموعة ورام: ج ۲، ص ۶۶؛ مکارم الاخلاق: ص ۴۷۱.

۴. در صدر اسلام دو گروه افراد بودند؛ یک گروه مهاجر: کسانی که از شهرهای دیگر هجرت کرده و به مدینه آمده بودند؛ و گروه دوم انصار: اهل مدینه بودند که مهاجرین را کمک کردند از همین جهت هم به آنها انصار لقب داده شد. یعنی یاران

یا رسول الله! ما حقّ العلم؟ قال: الأنصات له، قال: ثم مه؟ قال صلی الله علیه و آله: ثم الحفظ، قال: ثمّ مه یا نبی الله؟ قال صلی الله علیه و آله: العمل به، قال: ثم مه؟ قال صلی الله علیه و آله: ثم نشره».[1]

«از امام علی علیه السلام نقل شده که مردی از انصار به محضر نبی‌مکرم‌اسلام آمده، گفت: ای پیامبر! حق علم چیست؟ حضرت فرمود: گوش دادن به آن، گفت: پس از آن؟ فرمود: حفظ و نگهداری. گفت: باشد بعد از آن چه؟ حضرت فرمود: عمل به آنچه فراگرفته است. عرض کرد: بعد از آن چی؟ فرمود: علم را منتشر سازد».

در این حدیث مشاهده می‌کنید که علمی که در او عمل نباشد، اصلاً مورد توجه واقع نمی‌شود. علم وقتی ارزشمند است که به آن عمل شود و فردای قیامت، پشیمان‌ترین افراد کسانی هستند که علم را فراگرفتند و اما به آن عمل نکردند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«یا اباذر! یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار فیقولون: ما ادخلکم النار و انما دخلنا الجنّة بفضل تأدیبکم و تعلیمکم؟ فیقولون: انا کنا نأمرکم بالخیر و لا نفعله».[2]

«ای اباذر! فردای قیامت جمعی از بهشتیان به سمت جمعی از دوزخیان نگاه می‌کنند و می‌گویند: چه چیزی شما را وارد جهنم کرده است در حالی که ما به برکت تادیب و تعلیم و تربیت شما داخل بهشت شده‌ایم؟ جواب می‌دهند: ما به شما می‌گفتیم کار خوب بکنید امّا خودمان به گفته خود عمل نمی‌کردیم».

امام صادق علیه السلام فرمود:

و کمک کنندگان.

۱. امالی طوسی: ص ۶۰۳.

۲. امالی الطوسی: ص ۵۲۷؛ وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۱۵۲.

«العلم مقرون الی العمل فمن علم، عَمِل و من عمل، عَلِم والعلم یهتف بالعمل فان اجابه و الاّ ارتحل عنه».[۱]

«دانستن با عمل مقرون است، هرکه دانست عمل کرد و هرکه عمل کرد، دانست. علم صدا می‌زند به عمل، اگر پاسخ شنید از عمل باقی می‌ماند و گرنه رخت برمی‌بندد و از دل انسان خارج می‌شود».

روایتی دیگر که وصل به روایت اول است:

«اوحی الله تبارك و تعالی الی داوود انّ اهون ما انا صانع بعالم غیر عامل بعلمه اشدّ من سبعین عقوبة اخرج من قلبه حلاوة ذکری».[۲]

خدا به حضرت داوود وحی کرد:

«آسان‌ترین کیفری که من در حق عالمی که به علمش عمل نمی‌کند، انجام می‌دهم و شدیدتر از هفتاد عقوبت است، این است که شیرینی یاد خودم را از قلب او خارج می‌کنم».

دیده‌اید، دعای کمیل می‌خوانند اما از دعای کمیل هیچ لذتی نمی‌برد، مناجات شعبانیه می‌خواند امّا از مناجات شعبانیه هیچ لذتی نمی‌برد، شب قدر تا صبح «**بك یا الله**» می‌گوید، ولی از این کار هیچ لذتی نمی‌برد. در بیان دیگر فرمود:

«والعالم حقّاً هو الذی ینطق عنه اعماله الصالحة و اوراده الزاکیة و صدقه و تقواه لا لسانه و تصاوله و دعواه».[۳]

«عالم حقیقی آن کسی است که اعمال صالح، ورد و ذکرهای پاکیزه

---

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۴.
۲. بحارالأنوار: ج ۲، ص ۳۲.
۳. همان: ج ۲، ص ۳۲.

و صداقت و تقوایش، حقانیت او را، نشان می‌دهد، نه زبانش و هیبتش و ادعایش».

این عبارت تعبیر دیگری است از آن بیان که:

«کونوا دُعاة الناس بغیر السنتکم».

«مردم را به سوی خدا دعوت کنید به غیر زبان، یعنی با عمل و کردار».

در بیان دیگر حضرت فرمودند:

«ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلّت موعظته عن القلوب کما یزل المطر عن الصفا».[1]

«همانا عالم که به علمش عمل نکرد، موعظه‌اش ز دل‌ها می‌لغزد، همان‌طور که باران از روی سنگ‌های صاف فرو می‌ریزد».

آری عالم وقتی سخنش از دل برنیاید، بر دل نمی‌نشیند.

یک مثال زیبایی حضرت زدند، فرمودند:

«العلم الذی لایعمل به کالکنز الذی لاینفق منه، اتعب صاحبه نفسه فی جمعه و لم یصل الی نفعه».[2]

«علمی که به آن عمل نمی‌شود، مانند گنجی است که از آن انفاقی صورت نمی‌پذیرد، جمع کنندهٔ گنج خودش را به زحمت می‌اندازد اما هیچ خیری از این جمع کردن، به او نمی‌رسد».

در روایت دیگر آمده است:

«مثل الذی یعلم الخیر و لایعمل به مثل السراج یضییء للناس

---

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۴؛ بحارالأنوار: ج ۲، ص ۳۹. ۲. بحارالأنوار: ج ۲، ص ۳۷.

و یحرق نفسه».[۱]

«کسی که خوبی را می‌داند اما به آن عمل نمی‌کند. مثل چراغی است که به مردم نور می‌دهد، اما خودش را می‌سوزاند».

براساس این روایات، عالمی که به علمش عمل نمی‌کند، دیگران از او بهره می‌برند، خودش، خودش را می‌سوزاند و فردای قیامت گرفتار است.

مثالی که قرآن زده است بسیار تأمل برانگیز است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً﴾.[۲]

«مثل کسانی که حامل تورات بودند، ولی آن را به کار نبستند؛ همچون مثل الاغی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند».

چه مثل زیبایی است. عالمی که به علمش عمل نمی‌کند، مثل الاغی است که کتاب بر پشت او گذاشتند، او آنها را می‌برد، دیگران از آن استفاده می‌کنند؛ امّا خود الاغ هیچ بهره‌ای از این کتاب نمی‌برد.

یک وقت مرحوم آقای فلسفی مثال می‌زد، می‌گفت: لااقل مثل کفاش باشید که وقتی کفش درست می‌کند یک جفت هم خودش به پا می‌کند و همه این کفش‌ها را برای دیگران درست نمی‌کند، آنها که اهل علم هستند لااقل به اندازه یک کفاش از علمشان بهره‌برداری کنند. مانند کوزه‌گری نشویم که همیشه از کوزه شکسته، آب می‌خورد، لااقل او از آب کوزه شکسته می‌خورد این هم غنیمت است. مبادا لااقل از کوزه شکسته هم آبی ننوشیم. اگر عمل به دنبال علم نبود، سودی ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

---

۱. همان. ۲. جمعه: ۵.

«فإنَّ خیر القول ما صدّقه العمل».[۱]

«بهترین سخن آن است که عمل آن را، تأیید کند».

در طول تاریخ آنهایی که اهل علم بودند و عمل می‌کردند سخنانشان هم تأثیرگذار بود، آنهایی که عمل نمی‌کردند، سخنان‌شان اثری نداشت البته همیشه ما در باب تربیت معتقد نیستیم که سخن خوب در دل هر کس اثر می‌کند نه آن طرف هم هست که گاهی سخن همه شرایط را دارد اما مستمع، زمینه‌های لازم را ندارد.

باران که درلطافت طبعش هیچ شک نیست در شوره زار جز خس و خار نیست

پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام بویژه امام حسین علیه السلام و یا دیگر ائمه علیهم السلام، عالم با عمل بودند، اما وقتی زمینه فراهم نبود، سخنان آنها هم اثر نداشت. لذا به دو طرف باید توجه داشت عالم باید به علمش عمل کند و جاهل هم برای فراگیری علم و دانش و عمل به سوی آن بشتابد.

کمیل می‌گوید: حضرت علی علیه السلام دست مرا گرفت و از شهر بیرون برد، مدتی در خارج کوفه نشستیم، بعد از مدتی حضرت آهی کشیده، فرمودند:

«یا کمیل! الناس ثلاثه: عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاة و هَمَجُ رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق».[۲]

«ای کمیل! مردم سه دسته‌اند: عالم الهی [یعنی کسی‌که به علمش عمل می‌کند] و فراگیرنده‌ای که بر راه نجات است. و بی‌اراده پیرو هر صدا که به دنبال وزش هر باد حرکت می‌کنند. از نورانیت علم بهره‌مند نشدند و به ستون مستحکمی تکیه نکردند».

امام علی علیه السلام فرمود:

---

۱. الغارات: ج ۱، ص ۱۵۷. ۲. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۸۷.

«کن عالماً او متعلّماً او مستمعاً او محبّاً لهم و لاتکن الخامس».[۱]

«یا عالم باش یا در حال فراگیری علم یا گوش دهنده به دانش یا دوست‌دار عالم باش، اما پنجمی [غیر از چهار مورد پیش گفته] مباش».

یعنی پنجمی که هیچ یک از این‌ها نیست، نه عالم است و نه متعلم است و نه مستمع و نه محب عالم، یعنی بادی به هر جهت نباش. خداوند ان‌شاءالله همه ما را جزء اولین‌ها قرار بدهد.

دارای لغزش اندک

امام علی علیه‌السلام در ادامه توصیف نشانه‌های پارسایان می‌فرمایند:

«قلیلاً زَلَلُه».

«لغزش‌هایش اندک است».

همه انسان‌ها، غیر از معصومین گناه و لغزش و خطا در حریم زندگی آنها راه دارد منتهی مقدار آن تفاوت دارد وگرنه اصل گناه در زندگی همه انسان‌های معمولی وجود دارد. وصف پارسایان آن است که: «**قلیلاً زَلَلُه**»؛ لغزش پارسایان کم است. نمی‌فرماید اصلاً گناه نمی‌کنند، بلکه می‌گوید: خطا و لغزش انسان پارسا کم و اندک است.

باید دید چه چیزهایی انسان را به لغزش و گناه می‌کشاند؟ عواملی که او را می‌لرزاند و به سمت گناه می‌کشاند، چیست؟

---

۱. ارشاد القلوب: ج ۱، ص ۱۶۶.

عوامل لغزش

لغزش انسان‌ها به دلایل زیر است:

۱ ـ **جهل به آثارگناه**: آدم نادان و جاهل به دلیل نادانی می‌لغزد و خطا می‌کند. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن می‌گوید:

«من در میان گردش و چرخشی که در میان ملل و نحل مختلف داشتم، دیدم دو چیز همواره با هم مقرون بود؛ اما نفهمیدم که کدام یک بر دیگری تقدم دارد؟ الف) جهل؛ ب) فقر. دیدم هرجا که جهل بود، فقر نیز هست و هر کجا فقر دیدم، جهل هم بود. اما نمی‌دانم کدام مقدم بر دیگری است؟ آیا جهل مقدّم است و فقر زائیده آن و یا فقر مقدّم است و جهل زائیده آن؟».

اگر ویل دورانت به متون اسلامی مراجعه می‌کرد، می‌فهمید که همواره جهل بر فقر مقدم است؛ جاهل، فقیر به معنی واقعی کلمه است؛ زیرا فقر فرهنگی، فقر اقتصادی و فقر سیاسی را به دنبال دارد. بدین‌سان جهل، عامل لغزش و گناه است چه در مسائل اقتصادی و چه در مسائل سیاسی و یا مسائل اجتماعی، لذا اسلام اهتمام زیادی بر زدودن جهل از مردم داشته است. اسلام فراگیری علم و دانش را از واجبات دانسته است:

«طلب العلم فریضه».

«جستجوی دانش، واجب است».

«اطلبوا العلم ولو بالصین».

«دانش را بجویید هر چند در چین باشد».

الآن ارتباطات زیاد شده ولی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شهری، دورتر از چین نبود.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج

و خوض اللّجج».[1]

«اگر مردم آثار نیک آموختن علم و دانش را می‌دانستند، آن را طلب می‌کردند می‌رفتند حتی با ریختن خون‌شان و فرو رفتن در دریاها».

برابر این روایت اگر انسان می‌فهمید علم چیست؟ اگر خون او در راه علم ریخته می‌شد و یا در دریا فرو می‌رفت باز هم انسان باید به دنبال علم می‌رفت.

۲ ـ هواهای نفسانی: دومین عامل از عوامل لغزش، حجاب‌های نفسانی است. غرور، منیّت، تکبر، خودخواهی، پول دوستی، مقام دوستی، دوست داشتن شهوات، این‌ها از عواملی هستند که انسان را به لغزش می‌کشانند.

یک وقتی گفته می‌شد حب دنیا، حب جاه، حب شهوات و حب عصبیّت؛ بعضی عصبیت‌ها آنها را بیش از همه چیز منحرف می‌کند. این حجاب‌های چندگانه، روح معنوی آدم را می‌کشند.

۳ ـ خشم: سومین عامل لغزش، تصمیماتی که در حال خشم و غضب گرفته شود، یک کسی حرفی را بزند، یک خبر ناگواری را می‌شنود، یک توهینی به آدم می‌شود خلاصه آدم به خشم می‌آید و تصمیم‌گیری در حال خشم، قطعاً لغزندگی دارد.

در برخی از روایات توصیه شده است که وقتی خشمگین می‌شوید، در هر حالی هستید، حال‌تان را تغییر بدهید؛ اگر نشسته‌اید، بلند شوید و مقداری راه بروید. اگر ایستاده‌اید، بنشینید؛ اگر در اطاق هستید، بیرون بروید. اگر بیرون هستید، وارد اطاق شوید، همین جابه‌جا شدن مقداری از خشم آدم را فرو می‌نشاند.

همچنین توصیه شده است که یک لیوان آب بخورید تا آن حرارت وجودتان کم شود و حقیقت هم همین است. تصمیم‌گیری در حال خشم و غضب آدم را می‌لغزاند:

---

۱. بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۸۵؛ کافی: ج ۱، ص ۳۵.

«أعدی عدو المرء غضبه و شهوته».[۱]

«دشمن‌ترین، دشمن انسان خشم و شهوت اوست».

۴ ـ عجله و شتاب: چهارمین عامل لغزش، عدم تأمل در تصمیم‌گیری و تصمیمات عجولانه و سریع است. بدون این که عاقبتش را محاسبه کند. حضرت فرمود: فرق عاقل و غیرعاقل در این است که عاقل فکر می‌کند بعد حرف می‌زند ولی جاهل اول حرف می‌زند بعد فکر می‌کند:

«لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه».

«زبان انسان عاقل پشت سر اندیشه و قلب او است و اما اندیشه انسان نادان پشت سر زبان او است».

یعنی احمق، اول حرف می‌زند بعد خراب که شد فکر می‌کند. لذا حضرت فرمود: مؤمن یا عاقل هیچ وقت چیزی نمی‌گوید که عذرخواهی کند ولی آدم جاهل همیشه سخنی را می‌گوید و عذرخواهی می‌کند. اما آدم عاقل هیچ وقت چیزی که نیاز به عذرخواهی داشته باشد هیچ وقت در زندگی‌اش حادثه‌ای به وجود نمی‌آید که بی‌حساب سخن بگوید که عذرخواهی کند؛ اما انسان جاهل سخنی می‌گوید و عذرخواهی می‌کند و باز هم تکرار می‌کند.

۵ ـ استبداد: پنجمین عامل لغزش، استبداد است؛ استبداد یعنی انسان به‌نظر خودش، برای خودش، به عقل خودش، مغرور شود و فکر کند که هرچه او می‌فهمد، فقط همان صحیح است و بس. در بیان امام علی علیه السلام آمده است:

«من استبّد برأیه هلك».[۲]

«هرکس به رأی خود استبداد ورزد، هلاک و نابود می‌شود».

کسی که بخواهد نلغزد، بر عکس عوامل لغزش را متحقق کند، نمی‌لغزد، جهل را تبدیل به علم کند، حجاب‌ها را از جلوی چشم خودش بردارد، شتاب و عجله نکند،

---

۱. غررالحکم: ص ۳۰۲.
۲. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۴۰.

در حال خشم و غضب تصمیم نگیرد، بلکه به تعبیر قرآن کریم:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.[1]

«و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

در هنگام تصمیم‌گیری خشم خود را کنترل نموده، عاقبت را بسنجد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است:

«التدبير قبل العمل يؤمنك من النّدم».[2]

«چاره‌اندیشی قبل از کار، تو را از پشیمانی حفظ می‌کند».

برای این که کسی مستبد نشود، باید مشورت کند و از عقول و فکر و اندیشه دیگران استفاده کند.

بی‌انصافی است که افراد به راحتی فکرشان را در اختیار انسان بگذارند و انسان استفاده نکند، البته با هر کسی نمی‌شود، مشورت کرد؛ با کسانی باید مشورت کرد که دارای عقل، ایمان، امانت و رازداری باشند. اگر غیر از این باشد،گاهی خود مشورت انسان را به چاه می‌افکند و نابود می‌کند. مشورت بسیار مفید و لازم است، اما مشاور باید شرایط لازم را داشته باشد تا بشود با او مشورت کرد.

مراحل استواری

در علم اخلاق می‌گویند اگر بخواهیم کاری بکنیم که نلغزیم، اولین گام «یقظه» یعنی بیداری است. هر بلایی سر آدم می‌آید در اثر خواب‌آلودگی است. مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

---

۱. آل‌عمران: ۱۳۴.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۳۳۸.

«الناس نیام غافلون».[۱]

«مردم خواب و غفلت زده‌اند».

یعنی همه خوابند و غافل اطلاق دارد.

شاعر می‌گوید:

گرگ اجل یکایک از این گله می‌برد وین گله را نگر که چه آسوده می‌چرد؟

مرگ سراغ همه می‌آید، شخصیت‌های ممتاز که عمری زحمت کشیده، به هنگام درگذشت، کم‌کم از خاطره‌ها می‌روند، اما عجیب اینجا است که همه ما خواب و غافلیم.

ابن‌عباس می‌گوید:

«سُئل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام عن قوله تعالی: ﴿أَلاَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَهُمْ يَحْزَنُونَ﴾[۲] من هؤلاء الاولیاء؟ فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: هم قوم اخلصوا لله تعالی فی عبادته و نظروا الی باطن الدنیا حین نظر الناس الی ظاهرها».[۳]

«در مورد آیه شریفه فوق از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: که این اولیاء الله کیانند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این‌ها گروهی هستند که در عبادت برای خدا خالص شده‌اند در زمانی که مردم به ظاهر دنیا توجه دارند، آنها به باطن دنیا نگاه می‌کنند».

در جای دیگر امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«مثل الدنیا کمثل الحیّة لیّنٌ مسّها و السمّ الناقع فی جوفها...».[۴]

«دنیا مثل مار است، دست کشیدن بر روی آن خیلی نرم و ملایم است اما در درونش زهر کشنده‌ای است».

یعنی حقیقت دنیا ظاهری زیبا با باطنی مهلک است؛ لذا می‌فرماید: اولیای الهی کسانی هستند که به باطن دنیا نگاه می‌کنند، **فعرفوا اجلها** پس به مهلت آن شناخت پیدا

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۲۴۰.
۲. یونس: ۶۲.
۳. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۳۱۹.
۴. همان: ج ۷۰، ص ۱۲۹.

می‌کنند به وعده‌های دور به آن طرف نگاه می‌کنند به آخرت نگاه می‌کنند.

«حین غر الخلق سواهم جلها فترکوا ما علموا انّه سیترکهم و اماتوا منها ما علموا انه سیمیتهم ثم قال: ایها المعلل نفسه بالدنیا الراکض حبائلها المجتهد فی عمارة ما سیخرب منها الم تر مصارع آبائك فی البلی و مصارع أبنائك تحت الجنادل والثری».[1]

«آن هنگامی که مردم به همین سود فعلی دنیا نگاه می‌کنند رها می‌کنند آنچه را که می‌دانند که چه بخواهند و چه نخواهند، آنها را رها می‌کند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم زرق و برق‌ها ما را رها می‌کند. اولیاء کسانی هستند که قبل از این که دنیا رهایشان بکند، خودشان آن را رها می‌کنند. می‌میرانند آن چیزی را که اگر نمیرانند او آنها را می‌میراند یعنی همین مسائل مادی را کنار می‌نهند. فرمود: ای کسی که متمرکز شدی برای جمع زخارف دنیا و افتاده‌ای در ریسمان‌های متعددی که دورت افکنده شده و تلاش می‌کنی به ساخت و ساز دنیا، چیزی که دارد به زودی خراب می‌شود. آیا ندیدی قتلگاه آبائت را چگونه در اینجا یکی پس از دیگری هلاک و نابود شدند و در دل خاک پنهان شدند و گندیدند؟ و آیا ندیدی مصرع و مقتل فرزندانت را چگونه در دل خاک پنهان شدند؟ اگر این‌ها را دیدی، متوجه آینده خودت باش که سرنوشت آنها، سرنوشت تو هم خواهد بود».

لذا اولین گام از نظر علمای اخلاق، یقظه است که آدم از خواب بیدار بشود و اگر بیدار شد به مبدأ و منتهای هستی توجه کند و برای او تلاش نماید.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَة أَن تَقُومُوا لله﴾.[2]

---

۱. امالی شیخ مفید: ص ۸۶.

۲. سبا: ۴۶.

«بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید».

این آیه شریفه را امام خمینی رحمه الله در باب اخلاص و بعضی در باب وحدت و انسجام مطرح می‌کنند. اما این آیه را علمای اخلاق در باب یقظه و بیداری استفاده می‌کنند.

خواجه عبدالله انصاری آن را در منازل السّائرین در باب یقظه مطرح نموده، می‌گوید: **القومة لله هی الیقظه**؛ قیام در محضر و برای خدا، همان بیداری است.

بدینسان اگر براساس آیه: ﴿**قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ**﴾. «بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید». قیام در راه خدا، حاصل شد، یقظه حاصل شده است. شما در رختخواب خوابیدید به محض این که زنگ زده شد، از رختخواب بیرون آمده و می‌ایستید و به اطراف خود، نگاه می‌کنید. این یعنی بیدارید. خطرات را از خود دور و منافع را به خود جلب می‌کنید آری بیدار در چاه نمی‌افتد.

طلبه‌های قدیم گاه که شوخی می‌کردند، کسی که خواب بود، او را برمی‌داشتند و توی حوض مدرسه می‌انداختند، بنده خدا یک مرتبه خودش را وسط حوض مدرسه می‌دید، از خواب کامل بیدار می‌شد و برای همیشه بیدار می‌شد.

گاهی لازم است یک آبی به صورت آدمی بخورد و نهیبی به آدم بزنند و از آن حالت خواب گرم و نرمی که دارد، بلند شود و متوجه شود مثل درگذشت بزرگان که وقتی آنان از دنیا می‌روند یک مرتبه انسان متوجه و بیدار می‌شود که دنیا به جوان، به پیر، به عالم، به هیچ کس رحم نمی‌کند.

بیداری باید سه حالت را در ما ایجاد کند که اگر این سه حالت نیامد، معلوم می‌شود خوابیم:

۱ ـ **توجه قلب و دل به نعمت‌های فراوان الهی**: سلامتی و چشم و گوش و فهم من از اوست. همه نعمت‌هایی که غرق در آن هستیم مثل این اکسیژن که بی‌منت و به حد وفور

در همه جا هست بدون این که حتی بگوید من چنین نعمت بزرگی را به شما عنایت کردم.

خداوند فرموده است:

﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾.[۱]

«آیا ندانسته‌اید که خدا نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟».

نعمت‌هایی که اگر بخواهیم بشماریم از حد حساب خارج است و هیچ کسی نمی‌تواند آنها را بشمارد:

﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لاَ تُحْصُوهَا﴾.[۲]

«و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآورید».

۲ ـ **شناخت صاحب نعمت**: دومین حالت پس از شناخت نعمت، شناخت معطی نعمت است که آنها را چه کسی به ما اعطاء کرده است. یعنی شناخت خدا.

۳ ـ **شکر نعمت**: سوم در مقابل این نعمت‌های فراوان و در مقابل منعم به سپاسگزاری و شکرگزاری قیام کنیم، زیرا:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾.[۳]

«و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، نعمت شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود».

مولانا چه زیبا می‌گوید:

---

۱. لقمان: ۲۰.
۲. ابراهیم: ۳۴.
۳. ابراهیم: ۷.

استن این عالم ای جان غفلت است　　هوشیاری این جهان را آفت است
هوشیاری زان جهان است و چو آن　　غالب آید، نیست گردد این جهان
هوشیاری آفتاب و حرص، یخ　　هوشیاری آب و این عالم، وَسَخ
زان جهان اندک ترشح می‌رسد　　تا نخیزد در جهان، حرص و حسد
گر ترشح بیشتر گردد زغیب　　نی هنر ماند در این عالم نه عیب

وَسَخ، کف و خاشاکی راگویندکه در رودخانه ریخته است. به محض این‌که آب می‌آید، همه این‌ها را جمع می‌کند و می‌برد، پاک و پاکیزه می‌شود.

استادی داشتیم رحمةالله علیه صد و چند سال عمر داشت چند سال پیش فوت کرد. ایشان می‌فرمودند: یک وقت من تکبیرةالاحرام گفتم، هرچه فکر کردم چه می‌خواهم بگویم یادم نیامد نه بسم الله و نه بقیه آیات حمد، فهمیدم اگر آنچه را خدا به‌ما داده از ما بگیرد، هیچی در ما باقی نمی‌ماند هیچ. لذا واقعاً اگر نازی کند، درهم فرو ریزد قالب‌ها؛ همه قالبیم تازه قالب بودن هم به خاطر رعایت قافیه است وگرنه قالب هم نیستیم.

بدینسان آبادانی دنیا به خاطر ناآگاهی ماست؛ اگر بشر می‌فهمید، دنیا خراب می‌شد و خوبیش این است که نمی‌فهمد اگر بدانم چند روز دیگر می‌میرم، چه می‌کنم چون نمی‌دانم کی می‌میرم دارم کار می‌کنم آرزو دارم، آرمان دارم. من که نمی‌دانم یک لحظه دیگر هستم یا نه.

اگر بدانم نیستم دیگر سر کار نمی‌آییم و خیلی مشکل است. جهل ما نعمتی است که دنیا را آباد می‌کند اگر می‌فهمیدیم دنیا ویران و خراب می‌شد.

اگر آدم‌ها هوشیار بشوند حرص آنها مانند یخ ذوب می‌شود دیگر حرصی باقی نمی‌ماند حرص و ولعی که ما داریم برای این است که هوشیار نیستیم و نمی‌دانیم.

«عن الصادق علیه السلام عن ابیه عن جده قال: مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله بقوم یرفعون حجراً فقال: ما هذا؟ قالوا نعرف بذلك اشدّنا و اقواناً یا رسول الله فقال: الا اخبرکم باشدکم و اقواکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله! قال: اشدکم و اقواکم الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم و لاباطلٍ و اذا سخط، لم یخرجه سخطه من قول

الحق و اذا قدر، لم یتعاط ما لیس بحق».[۱]

«امـــام صـــادق علیه‌السلام بـه نـقل پـدران و اجـدادشـان مـی‌فرمایند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به گروهی عبور کردند، که سنگی را به صورت مسابقه بـلند مـی‌کردند [مسـابقه وزنـه‌برداری] رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فـرمود: چه می‌کنید؟ گفتند: ما بدین وسیله قـوی‌ترین و اسـتوارتـرین خـود را می‌آزماییم. پیامبر فرمود: آیا دوست ندارید من به شما خبر بدهم که قوی‌ترین و سخت‌ترین شما چه کسی است؟ گفتند: بلی یا رسـول الله! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: قوی‌ترین و سخت‌ترین شما کسی است که اگر از چیزی خوشش آمد به خاطر آن، خودش را در گناه و بـاطل نـیفکند و اگر بر کسی خشم گرفت، خشم او را از سـخن حـق خـارج ننماید و اگر به قدرت رسید، برخلاف حق اقدامی نکند».

یعنی بر کسی که دوست ندارد یا انتقامی از گـذشته در ذهـن او وجـود دارد، وارد خلاف حق نشود اگر کسی این سه ویژگی را داشت پیغمبر اسلام می‌فرماید این فرد قوی‌ترین و شجاع‌ترین است.

برابر مطالب پیش گفته روشن شد کـه لغـزش در مـورد هـمه انسـان‌ها مـنهای معصومین قابل تحقق است زیرا حضرت یوسف می‌فرماید:

﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾.[۲]

«و من نفس خـود را تـبرئه نـمی‌کنم، چـرا کـه نـفس قـطعاً بـدی امـر می‌کند».

منتها آدم‌های با تقوا، گناه و لغزش‌شان کمتر است پس نباید انتظار داشته باشیم که در جامعه، هیچ کس هیچ گناهی نکند. بزرگان می‌فرمایند: با علم به این که انسان‌ها معصوم نیستند، آدم می‌تواند رفاقت و همکاری خودش را حفظ کند باید توجه داشت که انتظار عصمت نداشته باشید اما انتظار لغزش کمی را داشته باشند هر چه انسان‌ها کمتر

---

۱. روضة الواعظین: ج ۲، ص ۳۷۹.
۲. یوسف: ۵۳.

بلغزند به تقوی نزدیک‌ترند، عواملی که آدم را می‌لغزاند، پنج لغزشگاه است این عوامل را مدنظر داشته و نقطه مقابل آن عوامل را در خود ایجاد کنیم و اگر خدا نکرده این تقوی‌را داریم تقویت کنیم و اولین گام برای مراقبت دائمی، «یقظه و بیداری» است که باید در خود ایجاد کنیم آنگاه منافع و مضار خود را محاسبه کنیم.

خشوع قلبی

امام علی علیه السلام یکی از نشانه‌های پارسایان را چنین تبیین می‌فرماید:

«خاشِعاً قَلبُهُ».

«قلبش، فروتن است».

یکی از نشانه‌های انسان‌های با تقوا، خشوع قلب است. خشوع در مقابل قساوت قلب است و حقیقت خشوع خضوع آمیخته با خوف و محبت است.

از یک سو انسان خاشع می‌ترسد که اعمال وی پذیرفته نشود و از سوی دیگر به شدّت علاقمند به ذات حضرت ربوبی است و امیدوار است که اعمال او پذیرفته بشود و به همین جهت نوعی حالت شکستگی دارد که جامع بین ترس و امید است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾.[1]

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم و فروتن گردد؟».

شنیدن این آیه شریفه موجب هدایتِ فضیل بن عیاض شد. او که از قطّاع الطریق و راهزن بود، شب‌ها برای انجام گناه و معصیت حرکت می‌کرد، در چند قدمی گناه

---

۱. حدید: ۱۶.

و معصیت دید کسی قرآن می‌خواند تا به آیه فوق رسید، وقتی آیه را شنید، گفت: چرا وقت آن رسیده است که من از گناه برگردم؟ باید دلِ من در مقابل خدا، خاشع بشود، لذا از گناه و تصمیم و عزم معصیت بازگشت. بعدها هم جزء شاگردان ممتاز امام صادق علیه السلام شد.[1]

بدینسان خشوع آن حالتی است که انسان را در مقابل حق و حقیقت تسلیم می‌کند و وقتی تسلیم شد دو حالت در او وجود پیدا می‌کند: خوف از این که نکند پذیرفته نشود، امید به این که براساس عشق و محبتی که به خدا دارد، ان‌شاءالله مقبول است.

برای خشوع سه درجه و سه مرحله قایل شدند:

مرحله و درجه اول از خشوع، تذلل در مقابل اوامر خدا، و ابراز و اظهار تذلل در مقابل دستورات ذات اقدس احدیت است.

دومین درجه، تسلیم شدن در مقابل حکم خداست.

سوم، خدا را بر همه اعمال و همه حالات زندگی ناظر دانستن.

پس خشوع یعنی تذلّل در مقابل امر خدا یعنی متعبد شدن به دستورات خدا آن هم در نهایت خضوع و تسلیم شدن. به دیگر سخن، در برابر خداوند به عنوان انسانی که خودش را عاجز و ناتوان می‌بیند و جز تسلیم در مقابل حق، راه دیگری را مشاهده نمی‌کند. در این حد تسلیم محض شدن و مرحله سوم یعنی به حدی خودش را در منظر و محضر ذات حضرت ربوبی بداند که اعتقاد داشته باشد خدای تبارک و تعالی

---

۱. مصباح الشریعه، که بیانات امام صادق علیه السلام است در رابطه با فضیل بن عیاض کتاب بسیار با ارزشی است و امام رضوان‌الله تعالی علیه، احادیث مصباح الشریعه را بانحاء مختلف نقل می‌فرمودند و سبک و سیاق این بیانات هم، جوری است که بعضی از بزرگان خواستند بگویند که با سبک و سیاق فرمایشات امام صادق علیه السلام در موارد دیگر، سازگاری ندارد و از همین جهت خواستند رد کنند این کتاب را اما بعد معلوم شد نه، این جور نیست. چون مصباح الشریعه را هم مرحوم علامه مجلسی و هم سایر بزرگان نقل کرده‌اند روایات را نقل کرده‌اند روایات را بلکه فضیل، یک صلاحیت ویژه ای داشت جزء عرفای والامقام بود و امام او را صاحب سِرّ تشخیص داد و این‌ها اسراری است که امام صادق علیه السلام برای فضیل بیان کرده‌اند.

او را، مشاهده می‌کند و کسی که خودش را در مشهد و منظر ذات حضرت ربوبی می‌بیند، بایستی همه اعمالش را مطابق خواست معبود خودش انجام بدهد. این موارد مراحل و درجاتی بود که انسان خاشع، در سیر و سلوکش طی می‌کند.

علامات و نشانه‌های انسان خاشع

این بیان، بیان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است که نشانه و علامت انسان خاشع چهارتاست:

۱ ـ **مراقبة الله فی السر و العلانیه**: مواظب خودش در برابر خداوند است خواه در پنهان یا آشکار؛ چون می‌داند خدا او را می‌بیند، لذا از خودش مواظبت می‌کند.

۲ ـ **و رکوب الحسن**: همواره کارهای زیبا و حسن را تعقیب می‌کند.

۳ ـ **و التّفکر بیوم القیامة**: همواره در اندیشه قیامت است، هم حشرش و هم میزانش و هم نتیجه که بهشت است یا دوزخ.

۴ ـ **و المناجاة لله**: همیشه در حال راز و نیاز با حضرت ربوبی است.

لذا یکسری از انسان‌ها معروف می‌شوند به اصحاب ذکر، یعنی چه در خانه و چه در خیابان و چه در محل کار، از یاد خدا غافل نیستند و به یاد خدا هستند.

بهترین عملی که خشوع در آن بروز و ظهور دارد و خضوع در آن در قبولِ و عدم قبولش تأثیر دارد، نماز است، مرحوم فیض رحمه الله در محجة البیضاء این گونه می‌فرماید: خشوع در نماز دو نوع است:

۱ ـ **خشوع قلبی**: در خشوع قلبی، همه قلب باید متوجه ذات حضرت ربوبی باشد و هدف، کسب رضای خدا و انجام فرمان ذات اقدس ربوبی است که همان نماز است.

۲ ـ **خشوع جوارحی و بدنی**: یعنی در حال نماز همه بدن متوجه نماز باشد؛ بعضی افراد در حالی که نماز می‌خوانند ممکن است بخواهند اخبار هم گوش بکنند و اشاره هم می‌کند که این کار را بکن.

کسی تازه طلبه شده بود و در روستا منزل یک آقایی رفته بود، نقل می‌کرد

که صبح که آن شخص بلند می‌شد نماز بخواند، بچه‌اش را صدا می‌زد که الاغ را بیرون بیاور، شروع می‌کرد به نماز خواندن، هنوز سلام نداده، می‌گفت: پالان را روی الاغ را بگذار.

این گونه نماز خواندن‌ها نماز نیست، در نماز هم قلب و هم جسم بایستی خشوع داشته باشد و انسان واقعاً متوجه نماز باشد. بهترین حالت در این نماز این است که انسان به محل سجده‌اش توجه داشته باشد. البته چشمانش نباید بسته باشد، بعضی‌ها چشمان را می‌بندند، این هم خوب نیست مکروه است. بلکه به محل سجده نگاه بکند. دست و پا و جوارح، همه و همه متوجه نماز و سجده باشد. این از نظر جسمی و از نظر قلبی هم، همه قلب متوجه نماز و خدا و رضای خدا باشد نه به جمعیت توجه کند نه به انگیزه دیگر!

خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ عباس قمی در مشهد اقامه جماعت می‌فرمودند؛ یک روز نماز ظهر را به جماعت اقامه کردند ولی بعد از نماز ظهر خداحافظی کرد که نماز عصر را خودتان بخوانید، من دیگر هم نمی‌آیم. بعدها از ایشان سؤال شد: چرا؟ گفت: من تصور می‌کردم برای خدا دارم نماز می‌خوانم ولی الآن احساس کردم من برای خدا نماز نمی‌خوانم، گفتند: مگر چه اتفاقی افتاد؟ گفت: چون به رکوع رفتم دیدم صدای افراد از دور می‌آید که می‌گویند: «**یا الله! یا الله! ان الله مع الصابرین**». چون دیدم صدا خیلی از دور می‌آید به ذهنم آمد که این همه آدم دارند پشت سر من نماز می‌خوانند! فهمیدم من بر نفس خودم مسلط نیستم و نماز برای خدا اقامه نمی‌شود.

مبادا این طرف و آن طرف بنشینیم و بگوییم که آقا مسجد ما عجیب است! جمعیت زیاد و عجیبی پشت سر من نماز می‌خوانند!! مشخص است که این نماز برای خدا اقامه نمی‌شود و هر وقت به اینجا رسید بهتر این است که نمازش را فرادی بخواند.

از ویژگی‌های مرحوم علامه طباطبائی‌ﷺ این بود که هیچ کس نتوانست پشت سرش نماز بخواند، چون هر کجا نماز می‌خواند، می‌چسبید به دیوار که هیچ کس نتواند پشت سرش نماز بخواند. این‌گونه مخلص و خالص به حدی که انسان‌های دیگر نمی‌توانند استفاده کنند. البته در این حد هم مشکلات زیادی را فراهم می‌کند.

اما به هر حال توجه داشتن به این که اگر نماز می‌خوانی، در نماز کوچک‌ترین ریا مبطل نماز است، لازم و ضروری است. همه عبادات این‌جوری است، منتهی به اندازه اهمیت هر عمل، ریا در نابودی آن تأثیر بیشتری دارد، نماز چون در بین عبادات مهم‌ترین، با فضیلت‌ترین و طبق روایات «**عمود الدین**» است «**ان قبلت قبل ما سویها و ان ردت ردت سویها**» است یعنی اگر نماز پذیرفته شد، سایر اعمال هم پذیرفته است و اگر پذیرفته نشد سایر اعمال هم پذیرفته نمی‌شود و تنها عبادتی است که در هیچ شرایطی، از گردن انسان ساقط نمی‌شود، باید مراقبت بیشتری کرد. روزه را در شرایطی می‌توان نگرفت، حج را در شرایطی می‌شود انجام نداد. زکات را ممکن است در شرایطی ترک نمود، اما نماز در هیچ شرایطی قابل تعطیل شدن نیست و در هر حال بایستی انجام شود و چنین رکن رکینی که عمود دین است و قبول شدن سایر اعمال بستگی به قبول شدن آن دارد، از یک سو بهترین محل و جایگاه ورود و ظهور خشوع است و انسان خاشع، در نماز شناخته می شود. و از سوی دیگر خشوع در نماز، موجب پدید آمدن خشوع در دیگر حالات انسان است.

به دلیل تأثیر نماز در امور دیگر است که نمازخوان نمی‌کند:

﴿إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ﴾.[1]

«که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد».

خواهید گفت: ما خیلی نمازخوان داریم که گناه می‌کنند!! بله این طور هست اما شاید نماز آنان، نماز نباشد یعنی آن فرد به‌طور واقع نماز را اقامه نمی‌کند. من یک وقتی خدمت مقام معظم رهبری عرض کردم این اهل‌سنت به نمازشان اهمیت زیادی می‌دهند. آقا فرمودند: عادت کرده‌اند! این جواب خیلی زیبایی بود. عادت کرده‌اند، یعنی این جوشش، درونی نیست، عادت است وقت نماز که می‌شود نماز می‌خواند اما توجه به این عبادت مهم ندارد.

---

۱. عنکبوت: ۴۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام وقت نماز که فرا می‌رسید، مثل کسی که ترس و وحشتی بر او حاکم شده باشد، دست و پایش را گم می‌کرد! امام سجاد علیه السلام وقتی لحظه نماز فرا می‌رسید، رنگ‌شان زرد می‌شد. سوال کردند: چرا چنین حالتی به شما دست می‌دهد؟ فرمودند: وقت ارتباط با خداست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حال نماز تیر از پای‌شان کشیدند فرمودند: به خدا متوجه نشدم! یعنی این قدر دل می‌دادند به نماز، دل دادن به نماز، همان خشوع است و اگر آدم به نماز دل داد، خشوع در او پدید می‌آید.

نماز کیمیایی است که همه مشکلات را از سر راه انسان برمی‌دارد؛ قرآن می‌فرماید:

﴿وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ﴾.[1]

«از شکیبایی و نماز یاری جویید».

به وسیله دو چیز از خدا کمک بگیرید: یکی «صبر» اگر معنی ظاهریش را بیان کنیم ولی برخی صبر را به معنی روزه هم گرفته‌اند. از صبر و نماز از خدا کمک بگیرید. در نماز هم می‌خوانیم: «**ایاك نعبد و ایاك نستعین**» یعنی عبادت فقط برای او، استعانت هم از او، از او کمک خواستن نه از دیگری.

این نماز است که این کار را می‌کند و اگر ما نمازمان را درست کنیم. حتماً بقیه امور ما هم درست می‌شود؛ می‌دانیم شرط ورود به نماز این است که مکان و لباس غصبی نباشد، در حقیقت همه کارهای‌مان را دیگر غصبی انجام نمی‌دهیم. با لقمه حرام که نمی‌شود نماز خواند، با لباس غصبی و با مکان غصبی هم نمی‌شود. پس نمازخوان واقعی همه چیزش را، شرعی می‌کند، وقتی شرعی شد زندگی او، زندگی پاک و پاکیزه می‌شود.

قناعت

---

۱. بقره: ۴۵.

امام علی علیه السلام یکی از نشانه‌های پارسایان را چنین معرفی می‌کند:

«قانِعَةً نَفسُهُ».

«نفسش قانع است».

از صفات پارسایان و انسان‌های با تقوا آن است که نفس‌شان قانع است، یعنی حریص نیستند. قناعت در مقابل حرص است، خود قناعت یعنی اکتفاء در استفاده به قدر نیاز از مال.

روایات زیادی در باب فضیلت و ارزش قناعت ذکر شده است؛ امام صادق علیه السلام فرمودند:

«خمس من لم تکن فیه لم یتهن بالعیش؛ الصحة و الأمن و الغنی و القناعة و الأنیس الموافق».[1]

«پنج چیز است، اگر در انسان نباشد زندگی اش با خوشی همراه نمی‌شود: سلامتی، امنیت، بی‌نیازی، قناعت و مونس موافق [همسر یا همکاری که مورد انس انسان است]».

مردی از شام بر امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین وارد شد که گرد و غبار بر چهره‌اش نشسته بود، **علیه شحمة السفر**، [چهره‌اش بیانگر سفر طولانی بود] وقتی خدمت حضرت رسید عرض کرد: یا علی! شنیده‌ام از علم فراوانی برخوردار هستی، حضرت فرمود: **نعم یا شیخ!** بلی چنین است. بعد از آن که فرمایشات حضرت با آن مرد شامی به‌پایان رسید، زید بن صوحان عبدی بلند شد و سؤالاتی از حضرت کرد:

«عن امیرالمؤمنین علیه السلام فی خبر الشیخ الشامی الذی اتاه بالصفین سئل عنه زید بن صوحان العبدی، ای القنوع افضل قال علیه السلام: القانع بما اعطاه الله».[2]

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۳۶۹.

۲. امالی الصدوق: مجلس ۴۸، حدیث ۱۵؛ ترتیب الامالی: ج ۶، ص ۵۳۹.

«عـرض کـرد: یـا عـلی! کـدام قـناعت، بـرتر و بـا ارزش‌تـر است؟ حضرت فرمودند: قناعت به آنچه خداوند به آن عطا نموده است».

یعنی هرچه خدا داد، رزق انسان است و انسان به داده خدا، رضایت داشته باشد.

از امام سجاد علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس».[1]

«هرکس به آنچه خدا به او داده، قناعت کند او از بی‌نیازترین مـردم است».

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: **﴿مَنْ عَمِلَ صَـالِحاً مِـن ذَكَـر أَوْ أُنـثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾**.[2] «هرکس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات حقیقی بخشیدیم» سؤال شد که حیات طیب چیست؟ حضرت فرمود: «قناعت است».

در روایتی آمده است:

«سمعت رجلاً یقول لأبی‌عبدالله علیه السلام: بلغنی ان الاقتصاد والتـدبیر فی المعیشة، نصف الکسب. فقال ابوعبدالله علیه السلام: بل هـو الکسب کلّه و من الدین التدبیر و المعیشة».[3]

«شنیدم مردی به امام صادق علیه السلام می‌گفت: به من رسیده که میانه‌روی و بـرنامه‌ریزی در زنـدگی، نـصف کسب است. حـضرت فـرمودند: بلکه همه کسب است. برنامه ریزی در مسائل زنـدگی و مـعیشت از دین است».

تدبیر در معیشت یعنی همان قول معروف: چو دخلت نیست، خرج آهسته‌ترکن.

یا:

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۵۸.
۲. نحل: ۹۷.
۳. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۳۴۹.

بر احوال آن کس باید گریست که دخلش نوزده و خرج، بیست

سعدی در حکایتی نقل کرده که: روزی حاتم طائی ۴۰ شتر کشت و بزرگان را دعوت کرد، رفت در صحرا کاری داشت، به خارکشی رسید. حاتم به او گفت: سفره‌ای چنین و چنان انداختم، چرا به این سختی‌داری زندگی می‌کنی؟ خوب بود به جای کشیدن خار، سر سفره حاتم طائی می‌نشستی. خارکش گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد

به حاتم گفتند: آیا از خود بلند همت‌تر دیده‌ای؟ گفت: آری! این خارکش همتش از من بلندتر است که به کار خودش قناعت کرده و در خانه این و آن را نمی‌کوبد.

سعدی در داستان دیگری می‌گوید: به کیش رفتم و میهمان کسی شدم از ابتدای شب تا آخرهای آن این تاجر از تجارت و املاکش و خانه‌ها و امکاناتی که در هند و جاهای دیگر داشت که این سند فلان ملک است و فلان کالای مهم در هند است که می‌خواهم آن را بیاورم و بفروشم، بعد می‌خواهم استراحت کنم، سخن گفت. بعد به سعدی گفت: خوب حالا تو بگو! سعدی که از دستش خسته شده بود از بس که از زندگی مادیش برای او گفته بود لذا به او گفت:

آن شنیدستی که در افضای غور[1] بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

این جواب سعدی بود، نتیجه این که بدون قناعت نمی‌شود کسی بر زندگی خودش رضایت بدهد.

نکته مهم در باب قناعت آن است که بدانیم رزق مقسوم است و براساس آیات و روایات:

﴿وَاللهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْض فِي الرِّزْقِ﴾.[2]

---

۱. مکانی بین هرات و قندهار است. ۲. نحل: ۷۱.

«و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است».

چرا به یک نفر بیشتر روزی می‌دهد؟ خودش می‌داند دست اوست و به دست کسی نیست و امام علی علیه‌السلام مردم را به این که رزق مقسوم است، توجه زیادی می‌دادند. براساس آیات دیگر می‌فرماید:

﴿وَفِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَالأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ﴾.[1]

«و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است. پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعا او حق است همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید».

لذا به بعضی خیلی می‌دهد به بعضی متوسط می‌دهد و به بعضی‌ها کم می‌دهد. این آیه را دقت کنید، این آیه حکمت تقسیم رزق را تا اندازه‌ای بیان نموده است:

﴿لَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی الأَرْضِ﴾.[2]

«و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند مسلماً در زمین سر به عصیان برمی‌دارند».

اگر برای همه سفره رزق گسترده می‌شد، طغیان و سرکشی می‌کردند. براساس روایتی حضرت موسی علیه‌السلام بر راهی می‌گذشتند، دیدند مردی از شدت گرسنگی و برهنگی حتی چیزی ندارد که خودش را بپوشاند، آن مرد صدا زد: موسی! تو که دعایت مستجاب می‌شود از خدا بخواه یک چیزی به ما بدهد تا وضع ما خوب بشود. حضرت دعا کرد و وضع او خوب شد. موسی رفت و وقتی برگشت دید جمعیتی دور او را گرفتند، گفت: چه خبر است؟ گفتند: این آدم که وضعش خوب شده عرق خورده

---

۱. ذاریات: ۲۲ ـ ۲۳.
۲. شوری: ۲۷.

و مست شده و یک نفر را در حال مستی کشته است، او راگرفته‌اند و به اعدام محکومش کردند و الآن برای قصاص او را می‌برند، آنجا موسی استغفار کرد و گفت: خدایا! من اشتباه کردم که برای این آدم دعا کردم.

هرچه را به هر که داده‌اند همان مصلحتش هست نه آن که من برایش خواستم:

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد — هرکسی را هرچه لایق بود، داد
گربه مسکین اگر پر داشتی — تخم گنجشک از میان برداشتی
و آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی — آدمی را نزد خود نگذاشتی

چون ظرفیت‌ها تفاوت دارد و آدم‌ها متفاوت هستند؛ انصاف قضیه این است که بر هرکه هرچه داده، همان مصلحت او هست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«القناعة ملك لایزول و هی مرکبُ رضی الله تعالی تحمل صاحبها الی داره فاحسن التوکل فیما لم تعط والرضا بما اعطیته و اصبر علی ما اصابك فانّ ذلك من عزم الأمور».[1]

«قناعت مُلکی است که هیچ گاه زوال ندارد و این مرکب خشنودی خداست که صاحب خودش را به مقصد می‌رساند، پس توکل را نیکو بدار در آنچه داده نشدی و راضی باش به آنچه داده شدی، در آنچه از مصیبت به تو می‌رسد صبر کن، زیرا این‌ها از مهمات امور است».

در سر نه هوای مال و جاهی دارم — در دل نه غم زر و سپاهی دارم
صاحب نظری توجهی گر بکند — چون آینه، چشم یک نگاهی دارم

عامر بن عبد قیس عنبری می‌گفت: چهار آیه در قرآن است که چون شب بخوانم

---

۱. بحارالأنوار: ج ، ص ۳۴۹.

باکی برایم نیست که شب را چگونه به سر برم و اگر روز بخوانم باکی ندارم چگونه روز را بگذرانم:

۱ ـ ﴿مَّا يَفْتَحِ اللهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَمُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.(۱)

«هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، باز دارنده‌ای برای آن نیست و آنچه را که باز دارد، پس از باز گرفتن، گشاینده‌ای ندارد و اوست همان شکست‌ناپذیر سنجیده کار».

یعنی خداوند براساس حکمت، این برنامه‌ها را تنظیم کرده است لذا این آیه بسیار آیه عجیبی است من روی این موضوع فکر نکرده بودم که این استفاده را انسان از آیه می‌تواند، بکند و از همین رهگذر روایت داریم کسی را که خدا بخواهد عزیز کند اگر همه عالم دست به دست هم بدهند تا او را ذلیل کنند قادر نیستند جز رسوایی چیزی نصیب آنها نمی‌شود، کسی را هم که خدا می‌خواهد ذلیل کند همه جمع بشوند که عزیزش کنند نمی‌توانند، چرا؟ برای این که: عزت دست او است به هر که می‌خواهد می‌دهد، نه هر که بخواهد.

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً﴾.(۲)

«هرکس سربلندی می‌خواهد، سربلندی از آن خداست».

۲ ـ ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ﴾.(۳)

«و اگر خدا به تو زیانی برساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست».

اگر خدا آدم را در چاله انداخت، گرفتار کرد، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند او را از زیر آوار مصیبت بیرون بیاورد.

---

۱. فاطر: ۲.
۲. فاطر: ۱۰.
۳. انعام: ۱۷.

﴿وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلاَ رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾.(۱)

«و اگر برای تو خبری بخواهد بخشش او را رد کننده‌ای نیست آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می‌رساند، و او آمرزنده مهربان است».

و اگر اراده کرد عظمت و بزرگی به کسی ببخشد لطف و فضلی به او بدهد باز می‌فرماید کسی نمی‌تواند این لطف و فضل خدا را رد بکند.

۳ـ ﴿وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.(۲)

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیش به‌عهده خداست و او قرارگاه و محل مردنش را می‌داند همه این‌ها در کتابی روشن است».

۴ـ ﴿سَيَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً﴾.(۳)

«خدا به زودی پس از دشواری، آسانی فراهم می کند».

می‌گوید: از وقتی این این چهار آیه را من دیدم، شب بخوانم غصه ندارم که چطوری می‌خوابم؟ چه برمن می‌گذرد؟ صبح بخوانم، غصه‌ندارم چه اتفاقی می‌افتد؟ همه کار دست اوست معنی‌اش این است، ارتباطم را با خدا درست می‌کنم همه چیز را خودش تنظیم می‌کند نه این که آدم برود یک گوشه‌ای بی‌تفاوت به استراحت بپردازد و تلاش نکند تا رضای خدا را به دست بیاورد، بلکه باید بدانیم رضایت مردم مهم نیست چه کسی ناراضی و چه کسی خوشحال است؛ زیرا طوری نمی‌شود ولی اگر خداوند

---

۱. یونس: ۱۰۷.
۲. هود: ۶.
۳. طلاق: ۷.

راضی باشد، خود او همه ناراضی‌ها را راضی می‌کند و اگر او ناراضی باشد، تو هر کاری بکنی فایده‌ای ندارد (به‌قول مشهور اگر دست را پر از عسل هم کنی در دهان بعضی‌ها بگذاری، باز هم گاز می‌گیرند) خداوند باید بخواهد، دست افراد نیست.

خداوند می‌فرماید:

﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾.[1]

«ما معاش آنان را در زندگی دنیا، میان‌شان تقسیم کرده‌ایم».

امام صادق علیه‌السلام در رابطه با قناعت می‌فرماید:

«لو حلف القانع بتملك الدارين لصدقه اللهُ عزوجلّ لعظم شأن مرتبة القناعة».[2]

«اگر انسان قانع قسم به مالکیت دنیا و آخرت بخورد، خدا ادعای او را به خاطر عظمت‌شان قناعت تصدیق می‌کند».

شاعر می‌گوید:

غم روزی مخور، بر هم مزن اوراق دفتر را
که پیش از طفل، ایزد پر کند پستان مادر را

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

«القناعة راحة و العزلة عبادة».[3]

«قناعت موجب راحتی است و کناره‌گیری از بعضی امور، عبادت است».

آدم قانع همیشه راحت زندگی می‌کند.

نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

---

۱. زخرف: ۳۲.
۲. مصباح الشریعة: ص ۱۸۳.
۳. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۸۵.

«القناعة کنز لایَفْنی».[۱]

«قناعت گنجی فناناپذیر است».

و در کلام دیگر فرمود:

«القناعة کنز لاینفد».

«قناعت گنجی تمام شدنی است».

مولی الموحدین علی علیه السلام فرمود:

«القناعة سیفٌ لاینبوء».[۲]

«قناعت شمشیری است که هیچ وقت کُند نمی‌شود».

آدم قانع همیشه راحت زندگی می‌کند.

خوراک کم، آسانی امور

امام علی علیه السلام دو نشانه دیگر را چنین می‌فرماید:

«مَنزوراً اَکلُهُ، سَهلاً امرُهُ».

«خوراکش کم، کارش آسان است».

اگر واژه اَکَلَه باشد، مقصود آن است که غذایش قلیل و اندک است یا اُکُله باشد، بهره‌اش از دنیا اندک است.

در این فراز مولا امیرالمؤمنین علیه السلام از نشانه‌های انسان‌های با تقوا، کم غذایی، کمی بهره‌مندی آنها از دنیا را مطرح فرمودند.

براساس آیات و روایات و برابر آیه کریمه:

﴿کُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللهِ﴾.[۳]

«از روزی خدا بخورید و بیاشامید».

---

۱. مستدرک: ج ۱۵، ص ۲۲۶.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۹۶.
۳. بقره: ۶۰.

خوردن و آشامیدن، حق هر انسان دارای حیات است. زیرا موجود زنده نمی‌تواند نخورد و نیاشامد، اما از یک طرف:

﴿وَلاَ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاَيُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.[۱]

«ولی زیاده‌روی مکنید که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد».

اگر در گذشته می‌گفتند: زیاد نخورید، ضرر دارد شاید برخی نمی‌پذیرفتند ولی امروز ثابت شده که آدم‌هایی که زیاد می‌خورند از نظر جسمی به مشکل برمی‌خورند شاید این‌که حضرت می‌فرمایند: «**صوموا تصحوا**»، روزه بگیرید تا سالم بمانید. مقصود روزه گرفتن نیست بلکه منظور کم‌خوردن است وگرنه در روزه نیز دو وعده در روز غذا می‌خورد یک وعده را نمی‌خورد و این موجب می‌شود که سلامت جسم را تأمین می‌کند. بنابراین آنچه سخن مولا سلام‌الله علیه هست می‌تواند به هر دو واژه یعنی اَکَلُه و اُکُله قرائت شود. در حقیقت می‌خواهند بفرمایند انسان با تقوا نظرش به لذت‌های دنیا نظر ابزاری است نه نگاه هدف و مقصدی یعنی از دنیا به اندازه‌ای استفاده می‌کند که از اینجا عبور کند و بگذرد. در مصباح الشریعة از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است:

«قلة الأكل محمود فی كل حال و عند كل قوم لانّ فيه المصلحة للظاهر و الباطن و المحمود من المأكولات اربعةٌ: ضرورةٌ وُ عدّةٌ و فتوحٌ و قوتٌ، فالأكل الضرورى لأصفياء و العُدّه للقوام الأتقياء و الفتوح للمتوكلين و القوت للمؤمنين».[۲]

«کم‌خوردن درهرحال و نزد هر قوم و قبیله‌ای ستایش شده است، زیرا در کم‌خوری مصلحت باطن و هم مصلحت ظاهر است، از خوراکی‌ها چهار چیز پسندیده است: خوراکی‌های ضروری؛ رزق آماده‌ساز؛ رزق فتوح؛ و رزق قوت؛ غذایی که در حد ضروری

---

۱. اعراف: ۳۱؛ انعام: ۱۴۱.
۲. مستدرک: ج ۱۶، ص ۲۱۱.

است برای برگزیدگان (انبیاء و اوصیاء) است، رزق آماده‌ساز برای با تقواهاست، رزق مفتوح برای کسانی است که متوکل بر خدا هستند و قوت برای مؤمن است».

منظور از ضرورت آن است که آنها اصلاً نظر به استفاده از متاع دنیا ندارند بلکه در حدی استفاده می‌کنند که بگذرد وقتی جبرئیل آمد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: خداوند تو را مخیّر کرده بین این که همه کوه‌های مکه را برایت طلا کند و در اختیارت باشد یا نبوت را؟ گفت: نبوت را می‌خواهم، نه آن که کوه‌ها را برایم طلا کنی. گفت: پس چه می‌خواهی؟ فرمود: یک وعده غذا می‌خواهم خدا به من بدهد و برای وعده دوم دعا کنم و در حال دعا باشم تا خدا وعده دوم را به من بدهد و عنایت کند.

این نگاه، نگاه انبیاء و اولیاء است که درباره حضرت عیسی علیه‌السلام نوشته شده و هم درباره حضرت سلیمان علیه‌السلام با این که خدا به او ملکی داد که برحسب آنچه که قرآن می‌گوید نه قبل از آن و نه بعد از آن به کسی داده نشده و نمی‌شود، اما حضرت فرمودند: غذای حضرت سلیمان علیه‌السلام نان جو بود.

درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راوی پرسید: ما شنیدیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از نان گندم سیر نخورد؟ گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قوتش نان جو بود و از نان جو هم سیر نشد. لذا بخش اول که ضرورت است، برای انبیاء و اوصیاء است.

شارح این حدیث می‌گوید: خوراک ضروری که به قدر رفع گرسنگی است و فقط از گرسنگی جلوگیری می‌کند، خوراک اصفیاء و پیامبران است. دوم طعام عُدّه (آماده‌ساز) یعنی غذای حلال و بی‌شبهه و رزق مقسوم، که شبهه‌ای در حلال بودنش نیست و طعام پارسایان است. سوم غذای فتوح است که متوکلان با توکل یک وعده غذا خورد می‌گوید وعده دوم را خدا ان‌شاءالله می‌رساند. چهارم خورش قوت، غذای مؤمنان است که هرچه علم به حرمت آن ندارند میل می‌فرمایند، ما باید دنبال این

بگردیم که حداقل آن غذا، حرام نباشد، زیرا همه چیز بر ما مباح است تا این که حرمتش ثابت شود تا حرمتش ثابت نشود همه چیز بر ما مباح است و ما می‌توانیم استفاده کنیم. در ذیل همین عبارت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«ولیس شِیء اَضَرَّ لِقلب المؤمن من کثرة الأکل و هی مورثة لشیئین: قسوة القلب و هیجان الشهوة».[1]

«هیچ چیز به اندازه زیاد خوردن در قلب مؤمن، زیان ندارد زیرا زیاد خوردن دو مشکل در پی دارد: ۱ ـ قساوت قلب؛ ۲ ـ تحریک شهوت. [چه شهوت جنسی و چه شهوت دنیاخواهی]».

حضرت علی علیه السلام در توبیخ معاویه فرمودند:

«یأکل مایجد و یطلب مالایجد».[2]

«آنچه را بیابد، می‌خورد، و آنچه را نمی‌یابد، تعقیب می‌کند».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما ملاء ابن آدم وعائاً شرّ من بطنه».[3]

«فرزند آدم، ظرفی را که بدتر از شکمش باشد، پر نکرده است».

بزرگی از بزرگان طب سؤال کرد: آیا در اسلام در باره طب و بهداشت هم مطالبی گفته شده است؟ اندیشمند مسلمانی گفت: بلی، پرسید: چه نکته‌ای؟ در پاسخ این بیان امام موسی بن جعفر علیه السلام را مطرح نمود که:

«المعدة بیت کل داء و الحمیة رأس کل دواء».[4]

«معده مرکز همه امراض و بیماری‌هاست و پرهیز از خوردن،

---

۱. مستدرک: ج ۱۲، ص ۹۴.
۲. بحارالأنوار: ج ۳۹، ص ۳۲۵.
۳. مستدرک: ج ۱۶، ص ۲۱۱.
۴. بحارالأنوار: ج ۵۹، ص ۲۹۰.

سر منشأ هر دارویی است».

آن پزشک حاذق بسیار شگفت‌زده شد و گفت: همه طب در همین دو نکته نهفته شده است!

واقعیت امر همین است لذا همیشه گفته شده که نقش پرهیز در سلامتی انسان از درمان با دارو بیشتر است.

لذا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«ویل للناس من القبقبین قیل: و ما هما؟ قال: البطن و الفرج».[۱]

«وای بر انسان از دو سوراخ! گفته شد: آن دو چیست؟ فرمود: شکم و غریزه جنسی».

این دو انسان را گرفتار می‌سازد یعنی همه چیز را از آدم می‌گیرد و این دو، شکم و فرج است از این دو عاملی که در وجود انسان هست هر دو به دام افتاده‌اند و این دو، شکم و فرج است. زن و مرد هم ندارد.

در روایات آمده است:

«کم من لذّة ساعة قد اورثت حزناً طویلا».[۲]

«چه لذت‌های زودگذری که حزن و غم‌های طولانی به دنبال دارد».

عیسی بن مریم علیه السلام فرمود:

«ما مرض قلب باشدّ من القسوة و ما اعتلت نفس باصعب من نقص الجوع و هما زمامان للطرد و الخذلان».[۳]

«هیچ دلی بیماریی شدیدتر از قساوت قلب پیدا نمی‌کند و هیچ انسانی هم با بیماری سخت‌تر از کم‌گرسنگی مواجه نمی‌شود، قساوت قلب

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۷۷.

۲. مستدرک: ج ۱۱، ص ۲۶۳.

۳. بحارالأنوار: ج ۶۳، ص ۳۳۷.

و کمی گرسنگی، دو افساری هستند که انسان را طرد و ذلیل می‌کنند».

پس باید با کم‌خوردن و گرسنگی خو بگیریم. از سوی دیگر در روایات، فواید کم‌خوری نیز مطرح شده است. امام علی علیه‌السلام فرموده‌اند:

«قلة الغذاء أكرَمُ للنفس و أدْوَم للصّحة».[۱]

«کم‌خوری کرامت نفس را بیشتر و سلامتی را پایدارتر می‌کند».

در بیان دیگر آن حضرت فرمود:

«من قلّ طعامه صَحَّ بَدَنُه».[۲]

«هرکس غذایش کم باشد، بدنش سلامتی می‌یابد».

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«لاتُمیتُوا القلوب بكثرة الطعام و الشراب؛ فانّ القلوب تَموتُ كالزّرع اذ كثر عليه الماء».[۳]

«دل‌های‌تان را به واسطه زیاده‌خوری و زیاده‌نوشی نمیرانید [نکُشید] زیرا قلب می‌میرد همان‌طوری که زراعت از فراوانی آب می‌میرد».

بعضی آقایان که با زراعت سر و کار داشتند، می‌گویند: مزرعه غرقاب شده یعنی به آن آب زیاد دادند و دیگر از بین رفته و نابود شده است. آنهایی که در شمال هستند می‌دانند که شالی تا یک مدتی باید در آب بماند، از آن مدت اگر گذشت و آب

---

۱. مستدرک: ج ۱۶، ص ۲۱۴؛ غررالحکم: ص ۳۲۰.

۲. مستدرک: ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ بحارالأنوار: ج ۵۲، ص ۲۶۸.

۳. مستدرک: ج ۱۶، ص ۲۰۹.

زیاد شد، محصول از بین می‌رود. حضرت نیز می‌فرماید: دل مثل مزرعه است، همان‌طوری که یک مزرعه از زیادی آب نابود می‌شود، وقتی انسان زیاد بخورد، قلب هم از بین می‌رود و کارآیی خودش را از دست می‌دهد.

معمولاً پرخورها نه عقل دارند و نه فهم و نه چیزی حالی‌شان می‌شود، معمولاً این‌طور است، لذا می‌گویند دو کس را اگر در دو حالت دیدی، خیلی بد است:

۱ـ پزشک را، اگر مریض دیدی، می‌گویند این پزشک نیست وگرنه می‌توانست خودش را مداوا کند.

۲ـ روحانی را هم اگر چاق دیدی، سراغش نروید برای این‌که اگر روحانی بود، چاق نمی‌شد.

ابی‌حفص عطار می‌گوید از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام شنیدم که از پدرش و اجدادش روایت می‌کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«جائنی جبرئیل فی ساعة لم یکن یأتینی فیها و فی یوم لم یکن یأتینی فیه فقلت: یا جبرئیل! لقد جئتنی فی ساعة و یوم لم تکن تأیتنی فیهما لقد ارعبتنی! قال: و ما یروعك یا محمد صلی الله علیه و آله وقد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر؟ قلتُ: بماذا بعثك ربك؟ قال: ینهاك ربک عن عبادة الاوثان و شرب الخمر و ملاحاة الرجال و اُخری هی للاخرة و الاولی یقول لك ربك: یا محمد! ما ابغضت وعائاً قط کبغضی بطناً ملأنا».[1]

«روزی جبرئیل به نزدم آمد در ساعت و روزی که هیچ‌گاه در آن اوقات نمی‌آمد، از او پرسیدم: ای جبرئیل! در روز و ساعتی آمدی که هیچ وقت در این وقت نمی‌آمدی؟ مرا ترساندی! جبرئیل گفت: چه چیز تو را ترسانده ای پیامبر صلی الله علیه و آله درحالی که خدا گناهان گذشته

---

۱. أمالی مفید: ص ۱۹۲.

و آینده‌ات را بخشیده! گفتم: ای جبرئیل بگو بدانم خدا چرا در این ساعت تو را فرستاده است؟ جبرئیل گفت: خداوند تو را منع کرده از بندگی بت‌ها و این که شراب بخوری و این که با رجال دیگر ارتباط داشته باشی، و نکته دیگری که برای دنیا و آخرت توست؛ پروردگارت به تو می‌گوید: ای محمد! هیچ چیز را دشمن نمی‌دادم از ظرفی که همانند شکم پر باشد، نمی‌کند».

ملاحظه بفرمایید شکم پر در ردیف منع از بت‌پرستی، شرب خمر و ارتباط جنسی با مردان قرار گرفته است، معلوم می‌شود پُرخوری کار بسیار بدی است.

به همین جهت حضرت به ما فرمود: اگر بنا هست بخوری، لااقل شکم را سه قسمت کن؛ یک قسمتش را برای غذا، یک قسمتش را برای آب و یک قسمتش را برای هوا. اما بسیاری همانند آن فردی هستند که می‌گفت: غذا را تا معده جا دارد، می‌خورم، آب هم جای خود را باز می‌کند هوا هم که نفس است، می‌خواهد بیاید می‌خواهد نیاید!!

عطیه ابن عامر جهنی می‌گوید:

«سمعت سلمان الفارسی ولقد اکره علی طعام فقال: حسبی قال: انی سمعت رسول الله یقول: ان اکثر الناس شَبَعَاً فی الدنیا، اکثرهم جوعاً فی الأخرة؛ یا سلمان! انّما الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر».[1]

«از سلمان فارسی که بر سر سفره‌ای به او اصرار و اجبار می‌کردند که بخور، شنیدم. سلمان گفت: بس است! همانا من از پیامبر شنیدم که فرمود: آنان که در دنیا بیشترین سیری را دارند، فردای قیامت بیشترین گرسنگی را خواهند داشت. ای سلمان! دنیا زندان مؤمن

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۴، ص ۲۴۵.

و بهشت کافر است».

مرحوم قطب راوندی به نقل مرحوم مجلسی در بحار در توضیح این که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «دنیا برای مؤمن زندان و برای کافر بهشت است» می‌گوید: «**شبّه رسول الله صلی الله علیه و آله المؤمن بالمسجون من حیث هو مُلجَم**»[1] پیامبر صلی الله علیه و آله مؤمن را به زندانی تشبیه کرد از حیث این که مؤمن، لجام دارد.

مرحوم طبرسی هم در مجمع البیان در تفسیر آیات اول سوره بقره می‌گوید: **التقی ملجم بالأوامر والنواهی**؛ آدم با تقوا با اوامر و نواهی الهی لجام دارد.

یعنی مهار گسیخته نیست؛ بلکه هرکاری را نمی‌تواند انجام دهد! راستی انسان با تقوی به چه چیز مُلْجَم است؟ فرمود: به اوامر و نواهی خداوند. یعنی خدا لجام زده به دهان مؤمن چون واجبات و محرماتی را برایش مقرر کرده است. لذا بین دو ممنوع است یک طرف باید واجبات را انجام دهد و از طرف دیگر باید محرمات را ترک کند. لذا فرمود:

«مقبوض علی یده فیها مخوف بسیاط العقاب مبتلی بالشهوات ممتحنٌ بالمصائب بخلاف الکافر».[2]

«دست او رابسته‌اند و در آن حال او را از تازیانه عذاب می‌ترسانند، او را به شهوات مبتلا ساخته و با مصیبت‌ها امتحان کرده‌اند برخلاف کافر».

کافر در دنیا آزاد است هیچ قید و بندی ندارد به هریک از تمایلاتش می‌تواند برسد. ولی دنیا زندان مؤمن است، از این جهت تعبیر شده که مؤمن موظف است به انجام فرائض الهی و ترک نواهی الهی و باید مقید باشد اما کافر، آزاد است. لذا تصریح شده که

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۳، ص ۳۳۳.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۳، ص ۳۳۳؛ ج ۶۵، ص ۲۲۰.

دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است.

همچنین زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الأکل علی الشبع یورث البرص».[۱]

«خوردن به هنگام سیری، انسان را به برص و پیسی مبتلا می‌کند».

ان‌شاء الله که همه ما بتوانیم به تعادل در خوردن و ترک غذا، نه آن قدر کم بخوریم که به مشکل برخورد بکنیم و نه آن‌قدر که بیمار شویم بلکه به مقتضای «**خیرا الأمور اوساطها**» ان‌شاءالله به حد وسط. یعنی به اعتدال و میانه‌روی، توجه داشته باشیم.

آسانی امور

امام علی علیه السلام یکی دیگر از نشانه‌ها را چنین معرفی می‌کند:

«سَهلاً امرُهُ».

«پرهیزکار کارش آسان است».

امور پارسایان آسان و به اصطلاح «**خفیف المعؤنه**» هستند.

انسان پارسا، همهٔ زندگیش سهل و آسان است. در قرآن خداوند این‌گونه به رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید که خود را چنین معرفی نما:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾.[۲]

«بگو مزدی بر این رسالت از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که دارای تکلّف باشم».

به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: بگو: من از انسان‌های متکلّف یعنی سخت‌گیر که خود را به زحمت می‌اندازند و در امور خود را در قید و بندهای خود ساخته قرار می‌دهند، نیستم.

---

۱. کافی: ج ۶، ص ۲۶۹.

۲. ص: ۸۶.

پیامبر نیز در ارتباط با دین می‌فرماید: من دینی سهل و آسان برای‌تان آوردم، خود دین سهل و آسان است. این آسان‌گیری در امور باعث آسانی در قیامت است. در سوره انشقاق، وعده‌ای که به انسان‌های متدین و متقی داده شده است، چنین بیان می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾.[1]

«اما کسی را که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود، به زودی حسابی بس آسان کنند».

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«من اصبح امناً فی سربه، معافی فی جسده و عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیاء».[2]

«هرکه صبح کند و از شرّ مردم در امان باشد، بدنش بیماری نداشته باشد و غذای روزانه خود را داشته باشد، دنیا برای او آماده شده است».

براستی دقت کنیم و ببینم ما این نعمت‌ها را داریم یا نداریم؟ معمولاً داریم اما همه ما به درد چه کنم؟ چه کنم؟ گرفتاریم و این گرفتاری است که خودمان برای خودمان ایجاد می‌کنیم و گرنه با همین وضعیت فعلی هم اگر بخواهیم نعمت‌های الهی برخود را برشماریم، نمی‌توانیم:

﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لاَتُحْصُوهَا﴾.[3]

«و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآورید».

---

۱. انشقاق: ۷ـ۸.

۲. مجموعة درام: ج ۲، ص ۷۴.

۳. ابراهیم: ۳۴.

آن قدر نعمت در ما وجود دارد و خدا از ما طلبکار است که اگر بخواهیم آن را بشماریم، قادر بر شمردنش نیستیم.

در گذشته می‌گفتند که: نیاز ضروری و ابتدایی بشر که دانشمندان در طول تاریخ بشر مشخص کردند سه‌تاست: مسکن، غذا، لباس که این سه، جزء ضروریات است اما آن قدر بشر جدید برای خودش نیاز کاذب ایجاد کرده است که اصلاً نمی‌تواند همه آنها را تأمین کند و این‌ها نیازهایی نیست که جزء ضروریات زندگی باشد، بشر خودش این‌ها را به‌طور کاذب ایجاد کرده است و هرچه پیشرفت بشر بیشتر شود، ایجاد نیازهای کاذب بیشتری برای خودش خواهد کرد تا آنجا که اگر همه دنیا را به یک نفر بدهند، راضی نخواهد شد و همین روحیه بشر را دلیل بر معاد گرفته‌اند. یعنی معاد یکی از ادله‌اش همین است که بشر به همه دنیا قناعت نمی‌کند برای این که خدا بشر را برای این دنیا نیافریده، بلکه او را برای جهانی بی‌نهایت و حیاتی ابدی آفریده است، یعنی خدا هیچ غریزه‌ای را بی‌لیل و بدون این که آن تأمین وبرآورده شود، در بشر ایجاد نکرده است. این که بشر در آرزوی خلود است، حسن زیاده‌طلبی دارد این‌ها، دلیل براین است که برای دنیا آفریده نشده، یک عالمی وسیع‌تر و با امکانات بیشتر، به اندازه خواست بشر وجود دارد و خداوند عالمی را آفریده که در آنجا همه این خواسته‌ها تأمین می‌شود. لذا در مورد بهشت فرموده‌اند:

«کلّما یشتهیه الأنفس لاعین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قَلبِ بشر».[1]

«هرآنچه بخواهی در آنجا وجود دارد در حدی که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و حتی چیزهایی در آن وجود دارد که به خیال و خاطره انسان هم خطور نکرده است».

یعنی آن همه نعمت که می‌طلبیم در آنجا وجود دارد، یعنی باید همه چیز را وسیله

---

۱. الفقیه: ج ۱، ص ۲۹۵.

قرار داد برای رسیدن به آن کمال مطلق و آن نعمت‌های بی‌نهایت؛ قرآن می‌فرماید:

﴿جَنَّاتُ عَدْن تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا﴾.(۱)

«آن بهشت‌های عدنی که دائم زیر درختانش نهرها جاری است و تا ابد در آنجا از نعمت و حیات برخوردار هستند».

بنگرید در آیه دیگر چگونه عالم آخرت، عالم خلود، بقاء و حیات ابد، معرفی شده است:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ﴾.(۲)

«وزندگی حقیقی، همانا در سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند».

آن عالم، عالم زندگی دائمی است که مرگی در آن وجود ندارد: **﴿لاَ یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الأُولَی﴾**(۳) در آن جز مرگ نخستین، مرگ نخواهد چشید.

مرگ در همین جاست که زندگی بدن تمام می‌شود ولی در آنجا همیشه زندگی جاودانی است.

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله همین عبارت را به صورت دیگری فرموده‌اند:

«من امسی و اصبح و عنده ثلات فقد تمّت علیه النعمة فی الدنیا؛ من اصبح و امسی معافاً فی بدنه آمناً سَرْبه (وجهه و طریقه) و عنده قوت یومه فان کانت عنده الرابعه فقد تمت علیه النعمة فی الدنیا و الآخرة و هو الأیمان».(۴)

«هرکه روز و شب کند و سه چیز در نزد او باشد، همه نعمت‌های دنیا بر او تمام شده، کسی که صبح کند در حالی که بدنش سالم باشد و امنیت داشته باشد [جهتش، و راهش و مذهبش] و غذای یک روزش را داشته باشد اگر چهارمی هم به این سه تا اضافه شود

---

۱. طه: ۷۶.
۲. عنکبوت: ۶۴.
۳. دخان: ۵۶.
۴. تحف العقول: ص ۳۶؛ بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۴۱.

نعمت‌های دنیا و آخرت بر او تمام می‌شود و آن ایمان است».

پس اگر یک آدمی بدنش سالم بود، راه و روش و منش او هم در امان بود، رزق امروزش را که زنده است داشت و ایمان هم داشت، پیامبرﷺ فرمود: این آدم نعمت دنیا و آخرت بر او تمام شده است.

آیا ما این نعمت‌ها را داریم یا نداریم؟ همه شما دارید، هم بحمدالله بدن‌تان سالم است و هم راهتان خدمت‌گذاری به مسجد است و هم رزق امروزتان را دارید، ایمان هم بحمدالله والمنّه همه‌تان دارید. من و شما همه این چهار تا را داریم و باز هم می‌گوئیم: چه کنیم؟ این ناسپاسی است. خدا هیچ یک از ما را به کفران نعمت مبتلا نکند. این چهار چیز برای همه ما قابل تأمین است و آدم‌های با تقوا که می‌فرمایند: کارشان آسان است، با این وضع ما اگر آدمی قانع باشد، با خیال راحت زندگی را سپری می‌کند. نقطه مقابلش را پیامبرﷺ فرمود:

«من اکل ما یشتهیه و لبس ما یشتهیه و رکب ما یشتهیه لم ینظرالله الیه حتی ینزع او یترك».[1]

«هرکس آنچه را دوست می‌دارد، بخورد و آنچه را دوست دارد، می‌پوشد و هرچه می‌خواهد، سوار می‌شود، خدا بر او توجهی نمی‌کند مگر این که این کار را ترک بکند و از این نوع رفتار جدا بشود».

هشیار باشیم که آنهاکه در این مسائل غرق هستند و نمی‌دانند با مال و امکانات و... خود چه کنند؟ معلوم می‌شود خدا به آنها توجه و عنایتی ندارد و چه بسا خدایی ناکرده همین غرق شدن، همان استدراج باشد:

﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ﴾.[2]

«به تدریج از جایی که نمی‌دانند گریبان‌شان را خواهد گرفت».

---

۱. تحف العقول: ص ۳۸.

۲. اعراف: ۱۸۲؛ قلم: ۴۴.

زینب کبری علیهاالسلام نیز به یزید فرمود این استدراج است که خدا به تو مهلت داده که هم حسین و هم یارانش را کشتی و هم فرزندانش را اسیر کردی و کسی با تو کاری نداشته باشد، این مهلت دادن است ولی بدان بعد هم با مخ به زمین کوبیدن است.

توصیه می‌کنم کتاب تحف العقول را همه شما بگیرید و داشته باشید، این کتاب واقعاً ارزشمند است چون از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا علی علیه‌السلام و تا امام زمان «عج» را همه مواعظ آنها را به جز امام زمان «عج» آورده است و باید گفت که برگزیده احادیث است، در آن آمده است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«من لایستحی من الحلال، نفع نفسه و خفّت مئونته و نفی عنه الکبر و من رضی مِنَ الله من الیسِیر من الرزق رضی الله عنه بالقلیل من العمل».[1]

«کسی که از کسب حلال خجالت نکشد، به خودش منفعت رسانده است و بار خودش را سبک کرده است و با این کار کبر و خودپسندی را از خودش دور می‌کند. هرکه با رزق کم از خدا راضی باشد، خدا هم با عمل کم از او، رضایت می‌دهد».

یعنی از آن حلال برای تأمین معیشت خجالت نکشیده است، و تلاش کرده است، انجام وظیفه کرده، گاهی آدم تن به هر کاری نمی‌دهد، خجالت می‌کشد. انسان در کار درست و کسب حلال نباید خجالت بکشد. در برابر این‌گونه آدم‌ها، برخی به دنیا دل بسته و کار را بر خود سخت گرفته‌اند:

«و مَن یرغب فی الدنیا فطال فیها أمله اَعمَی الله قَلبَه علی قدر رغبته فیها وَ مَن زهد فیها فقصّر فیها أمله اعطاه الله علماً بغیر تعلّم و هدی بغیر هدایة فَاَذهب عنه العمی و جعله

---

۱. تحف العقول: ص ۵۹.

بصیراً».[۱]

«هرکس به دنیا علاقه و رغبت پیدا کرد پس آرزویش طولانی شد، خدای‌تعالی چشم، قلب و باطن او را کور می‌کند، به اندازه‌ای که به‌دنیا رغبت دارد و کسی که در دنیا زهد بورزد و در مورد آن، آرزوهایش را کوتاه کند، خداوند به او بدون هیچ استاد، دانش عطا می‌کند و راه را بدون راهنما به او نشان می‌دهد. پس کوری باطن را از او رخت برمی‌بندد و خدا او را بینا قرار می‌دهد».

قبلاً نیز گفته شد که زهد معنایش این نیست که از امکانات دنیا استفاده نکند، بلکه معنایش آن است که استفاده بکند، ولی دلبستگی نداشته باشد. امام علی علیه‌السلام فرمود:

«الزهد بین کلمتین من القرآن: لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما اتیکم».[۲]

«زهد بین دو جمله از قرآن است؛ بهر آنچه از دست داده‌اید، تأسف مخورید و به آنچه خداوند به شما داده، شادمان مگردید».

برابر این حدیث شریف باید آنگاه که چیزی از انسان گرفته شد، زیادی غصه نخورد و اگر چیزی داده شد، ابراز خوشحالی نکند، چون در این دنیا امور، اعتباری است. یعنی امروز می‌دهند، فردا می‌گیرند. امروز رئیسی، فردا مرئوس هم نیستی. آقای قرائتی در زمان حیات امام خمینی رحمه‌الله می‌گفت: قیمت مسئولیت و نمایندگی ولی‌فقیه ۲ ریال است یعنی با یک تلفن تمام می‌شود و کسی دیگری به جای فرد مسئول نصب می‌شود!!

یکی از بزرگان می‌گفت: من در زمانی که نماینده امام رضوان الله علیه بودم،

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۶۵؛ تحف العقول: ص ۵۹.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۱۹.

برای بازدید از محل مأموریت می‌رفتم، ناگهان از رادیو شنیدم که حکم کس دیگری را می‌خواند که به جای من، نماینده امام راحل شده است، چون وقت نشده بود که به من اطلاع بدهند که دیگر نماینده امام نیستی، خودم از رادیو شنیدم!!

دل بستن به این امور خیلی بی‌عقلی و جهالت می‌خواهد البته افتخاری است که فردی در نظام جمهوری اسلامی منصبی داشته باشد به ویژه این که وابسته به رهبری باشد، اما دلبستگی به هر یک از این‌ها، از حماقت آدم است، آدم باید جاهل و نادان باشد که به این امور دل ببندد.

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هرکس به دنیا دلبستگی نداشته باشد ولو دنیا را داشته باشد، دلبستگی‌اش را کم کند تا خداوند تبارک و تعالی به او عنایت کند. بعد فرمود:

«الا سیکون بعدی اقوام لایستقیم لهم الملك الاّ بالقتل والتجبّر و لایستقیم لهم الغنی الاّ بالبُخل و لاتستقیم لهم المحبة فی الناس الا باتباع الهوی و التیسیر فی الدین الا فمن ادرك ذلك فَصَبَر علی الفقر و هو یقدر علی الغنی و صبر علی الذُلّ و هو یقدر علی العزّ و صبر علی البغضاء فی الناس و هو یقدر علی المحبه لایرید بذلك الاّ وجه الله والدار الاخره اعطاه الله ثواب خمسین صدّیقاً».[1]

«آگاه باشید که به زودی بعد از من اقوامی خواهند آمد که حکومت برای آنان میسر نمی‌گردد، مگر با کشتن آدم‌های بی‌گناه و ظلم و ستم‌گری و به ثروت نخواهد رسید، مگر با بخل و امساک و در بین مردم محبوبیت پیدا نمی‌کنند، مگر به پیروی از هوی

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۶۵.

و هوس و مسامحه (ساده گرفتن) در دین. هرکس آن زمان را درک کند و بر فقر و ناداری صبر کند در حالی که می‌تواند به ثروت و مال برسد و بر بی‌نام و نشان و کوچکی صبر کند، در حالی که می‌تواند به عزّت برسد، بر غضب مردم صبر کند با این که می‌تواند محبت مردم را به خود جلب کند، این شکیبایی را برای کسب رضای خدا و آخرت انجام دهد، خدای تبارک و تعالی پاداش پنجاه صدیق را به او عطا می‌کند».

می‌دانید که حضرت یوسف، انبیای پیشین، پیامبر ﷺ ، امام علی علیه‌السلام ، حضرت زهرا علیهاالسلام ، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام صدیق هستند. در روایت گفته شده ثواب پنجاه صدیق را به آدمی می‌دهند.

این خیلی پاداش خوب و ارزشمندی است که ان‌شاءالله خداوند برای ما رزق و روزی کند. اما قبل از آن به ما توفیق عمل به این حدیث را عنایت کند که این حدیث بسیار خوبی است که توصیه می‌کنم که خودمان این حدیث را بخوانیم، عمل کنیم و به دیگران نیز تعلیم بدهیم.

به لطف خداوند، نظام اسلامی به این حدیث عمل می‌کند؛ همین کاری که الآن جمهوری اسلامی انجام می‌دهد، روش خوبی است. جمهوری اسلامی خیلی از مقامات را می‌تواند در دنیا کسب کند امّا به‌خاطر حفظ ارزش‌های دین، آنها را ترک کرده و این‌جور مورد توطئه دشمنان قرارگرفته که شما شاهد آن هستید. اسرائیل ۲۰۰کلاهک و موشک هسته‌ای دارد هیچ کس، هیچ اعتراضی نمی‌کند ما می‌خواهیم تحقیقات هسته‌ای را داشته باشیم، این‌ها این همه داد و فریاد در دنیا راه‌انداخته‌اند در حالی که خودشان حتی آزمایش‌های تازه هسته‌ای راه انداخته‌اند و سلاح‌های‌شان را تغییر و ارتقاء می‌دهند و به روز می‌کنند. البته همه می‌دانند بحث هسته‌ای بهانه است و اصل دعوا و نزاع سرِ هویت اسلامی ماست خداوند مقام معظم رهبری را حفظ کند که روی ارزش‌ها تکیه کرده‌اند و تأکید روی ارزش‌ها و مبانی اسلامی این هزینه‌ها را دارد

که بایستی این هزینه‌ها را بپردازیم و اگر نپردازیم باید آنچه تاکنون به دست آوردیم را از دست بدهیم. اگر حتی بگوییم که ما اصلاً آزمایش هسته‌ای هم نمی‌خواهیم همه مال شما!! باز می‌آیند داخل کشور و می‌گویند نه اینجا را ببینید، آنجا را ببینید تا جایی می‌رسند که آنها می‌خواهند اساس جمهوری اسلامی را از بین ببرند و ما را به قبل از انقلاب برسانند و تا ما تسلیم نشویم و به قبل از انقلاب نرسانند، رها نمی‌کنند حتی از آن هم پایین‌تر می‌برند چون شاه مورد اعتماد آنها بود و ما مورد اعتمادشان نیستیم.

معمّر قزافی که همه آزمایشات هسته‌ای را تعطیل کرد، همه را بسته‌بندی کرد، لاک و مهر کرد و برای آنان ارسال کرد، و حتی ابزار و آلات آن را فرستاد آمریکا؛ ولی آنان هیچ امتیازی به وی ندادند. بعد از این مرحله بود که تازه قزافی از خواب بیدار شده می‌گفت: به هیچ یک از وعده‌های‌شان عمل نکردند!!! این‌ها بد ذات‌تر از این هستند که ما تصور می‌کنیم!!

دین‌ورزی پایدار

«حَریزاً دِینُهُ».

«دینش حفظ شده است».

دین انسان با تقوا دارای حزر و در حصار و حفاظت است. یعنی جوانب را جوری تنظیم می‌کند که دین او از آسیب در امان باشد؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

«وجدت علم الناس کلّه فی اربع، اوّلها: ان تعرف ربك و الثانی: ان تعرف ما صَنَعَ بك والثالث: ان تعرف ما اراد منك والرابع: ان تعرف ما یخرجك من دینك».[1]

---

۱. کافی: ج ۱، ص ۵۰.

«علم همه مردم را در چهار چیز یافتم؛ اول: این‌که پروردگارت را بشناسی، دوم: این که بدانی خدا در آفرینش او چه کرده است. سوم: بدانی که برای چه تو را آفریده و از خلقت تو چه منظوری داشته است و چهارم: بدانی چه چیزهایی تو را از دین خارج می‌کند».

در این حدیث شریف بیشتر عنایت حضرت براین است که برای حفظ دین شناخت و علم و معرفت لازم است. لذا از این حدیث برمی‌آید که اگر کسی بخواهد دینش حفظ بشود لازمهٔ حفظ دین، شناخت است، کسب معرفت و بینش کافی و دانش است و لذا یکی از شعرا مضمون این حدیث را به شعر آورده است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم؟
از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهرچه بود؟
به کجا می‌روم آخر؟ ننمایی وطنم
مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا؟
یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟
تا به تحقیق مرا منزل و رَه ننمایی
یک دم آرام نگیرم، نفسی دم نزنم

راز و رمز دستیابی به حقیقت، تلاش برای همین شناخت است و انسان‌های با تقوا از ویژگی‌های‌شان همین شناخت است، این‌ها اهل دانش و بینش هستند. لذا بهترین کسانی که در زمان غیبت مورد عنایت قرارگرفتند و حتی مردم موظف شدند از آنها تقلید کنند، فقهاء و مراجع هستند که امام عسکری علیه‌السلام در بیان معروف‌شان می‌فرمایند:

«فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی

هواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یُقّلدوه».[۱]

«اما آن کسانی که از جمع فقیهان و آگاهان به دین، بر نفس خویش تسلط دارند، حافظ دین‌شان هستند و با هواهای نفسانی‌شان مخالفند، فرمانبر مولای‌شان [خداوند] هستند، توده مردم باید از آنها تقلید کنند».

ملاحظه می‌کنید که ۴ ویژگی در این حدیث برای مراجع تقلید زمان غیبت مطرح شده است:

۱ ـ صیانت و نگهداری نفس؛

۲ ـ حفاظت از دین؛

۳ ـ مخالفت با هواهای نفسانی؛

۴ ـ اطاعت از خداوند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام .

در این حدیث شریف ملاحظه می‌کنید کسی می‌تواند دین خود را حفظ کند که دارای شناخت کافی و معرفت کامل نسبت به دین باشد که اگر نباشد نمی‌تواند دینش را حفظ کند.

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله عوامل بقاء دین را این‌گونه بیان کرده‌اند:

«قسم الله العقل ثلاثه اجزاء، فمن کنّ فیه کمل عقله و من لم‌یکن فلاعقل له؛ حسن المعرفة بالله و حسن الطاعة لله و حسن الصبر علی امر الله».[۲]

«خدای تبارک و تعالی عقل را سه جزء کرد و هر که این سه جزء را داشت، عقلش کامل شده است و هرکه نداشت، معلوم می‌شود

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۷ ، ص ۱۳۱ ؛ بحارالأنوار: ج ۲ ، ص ۸۸ .

۲. تحف العقول: ص ۵۴ .

عقلی ندارد:۱ ـ شناخت حضرت ربوبی؛ ۲ ـ اطاعت و فرمانبری نیکو برای حضرت ربوبی؛ ۳ ـ شکیبایی نیکو بر اوامر الهی».

باز در این حدیث هم می‌بینیم آنچه برای حفظ دین مهم است در درجه نخست معرفت و شناخت است. و پس از شناخت خدا، نیکویی اطاعت خدا و نیکویی صبر. نبی‌مکرم اسلام ﷺ تا آخرین لحظه عمر می‌فرمود: **شَیَّبَتْنی سورة هود**، مرا سوره هود پیر کرده است. بدان رو که در آن آیه شریفه: ﴿**فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ**﴾[1] «پس همان‌گونه که دستور یافته‌ای، ایستادگی کن» وجود دارد.

معلوم می‌شود استقامت و حسن صبر بر امر خداوند کار دشواری است. در حدیث دیگری که پیامبر اسلام ﷺ در آن علایم مؤمن را بیان می‌کنند چنین می‌فرمایند:

«العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره و العقل دلیله و العمل قیمّة و الصبر امیر جنوده و الرفق والده و البرّ اخوه، و النسب آدم والحسب التقوی، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللهِ أَتْقَيكُمْ و المروة اصل اصلاح المال».[2]

«علم و دانش، دوست مؤمن است و بردباری، کمک و وزیر او و عقل، راهنمای انسان مؤمن و عمل و تلاش، موجب بقاء و قوام مؤمن، و صبر امیر ارتش مؤمن، و مدارا کردن پدر مؤمن، و نیکی نمودن برادر مؤمن و نسب انسان به حضرت آدم می‌رسد ولی حسب انسان، تقوی است که خداوند می‌فرماید: گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست و جوانمردی مؤمن در این است که مال خودش را اصلاح کند».

حلال و حرام را مخلوط نکند و مالش را اصلاح کند که این نشانه جوانمردی

---

۱. هود: ۱۱۲.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۰۶.

است، خوب اولین چیزی که در اینجا می‌بینم مسئله علم است.

اکنون پرسش آن است که منظور از «**والنسب آدم**» چیست؟

یعنی نسب همهٔ ما از آدم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«آدم پدر ما و حوا مادر ما و همه از خاک هستیم».

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

«کلّنا من آدم و آدم من تراب».

«همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک است».

ولی مستند کرامت انسان سخن خداوند است که: ﴿**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللهِ أَتْقَاكُمْ**﴾[1]

«در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست».

گفتنی است در مورد نسب بود که قریش تکاثر در آن را موجب عظمت و بزرگی می‌دانستند:

﴿**أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ**﴾.[2]

«تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت تا کارتان به گورستان رسید. نه چنین است زودا که بدانید باز هم نه چنین است زودا که بدانید».

ای عرب‌ها که بر یکدیگر مباهات می‌کنید که قبیله ما بیشتر است و حتی یکی از آنان گفت اگر مرده‌های ما را بشمارید، تعداد قبیله ما بیشتر می‌شود!! لذا می‌رفتند قبرستان و قبور مردگان یکدیگر را شمردند و قرآن آنها را سرزنش می‌کند که:

---

۱. حجرات: ۱۳.
۲. تکاثر: ۱ ـ ۲.

﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴾.[۱]

«تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت».

کثرت‌طلبی بر یکدیگر هلاک کرد شما را تا این که رفتید سراغ مرده‌ها و مرده‌شماری کردید.

پس اگر ما بخواهیم چه چیزی دین ما را حفظ می‌کند، بزرگترین عامل، معرفت و شناخت و فهم جهان‌بینی الهی اسلامی و به معنی الاخص توحیدی است که می‌تواند دین ما را حفظ کند.

میراندن شهوت‌ها

امام علی علیه‌السلام یکی از نشانه‌های دیگر پارسایان را چنین بیان می‌کند:

«مَیِّتَةً شَهوتُهُ».

«شهوتش [در حرام] مرده است».

از نشانه‌های انسان با تقوا آن است که شهوتش مرده است؛ یعنی به‌قدری برنامه‌ریزی کرده که جلوی شهوتش را گرفته بلکه شهوت‌ها را در خودش میرانده است، امام علی علیه‌السلام فرمود:

«ان الله عزّوجلّ رکّب فی الملائکه عقلاً بلا شهوة و رکّب فی البهائم شهوة بلاعقل و رکب فی بنی‌آدم کلتیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکه و من غلب شهوته عقله فهو شرّ من البهائم».[۲]

«همانا خداوند بلند مرتبه ملائکه را با عقل محض بدون شهوت آفرید، و حیوانات را محض شهوت و بدون عقل آفرید، اما در بنی‌آدم

---

۱. تکاثر: ۱.

۲. بحارالأنوار: ج ۵۷، ص ۲۹۹.

هر دو خصوصیت عقل و شهوت را ترکیب نمود. هر کس که عقلش بر شهوتش غلبه کند، از ملائکه هم بهتر و بالاتر است و هر کس که شهوتش بر عقلش چیره شود، او از حیوانات بدتر است».

مرحوم جامی چه زیبا می‌گوید:

آدمی زاده، طرفه معجونی است — کزفرشته سرشته و زحیوان

گر بدین میل کند بُود بد از این — وَر بدان میل کند شود به از آن

آدمی ترکیب شده از عقل و شهوت است؛ یعنی خلق و خوی فرشتگی و حیوانی در او وجود دارد. لذا بعضی از بزرگان و اهل سیر و سلوک وقتی سؤال می‌شود که انسان چیست؟ می‌گویند انسان موجودی معلّق بین فرشته و حیوان است؛ اگر به سوی خوی فرشتگی رفت، فرشته خوی و از فرشته هم والاتر می‌شود:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾.[1]

«سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد تا فاصله‌اش به قدر طول دو انتهای کمان یا نزدیک‌تر شد».

اما اگر به سمت و سوی خوی حیوانی رو کرد، مصداق این آیه شریفه است:

﴿أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾.[2]

«آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. آری آنان همان غافل ماندگانند».

مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله وقتی منبر رفت، گفت: مردم! امروز الاغ من از من سؤالی کرد و من در جوابش حیران ماندم! مردم تعجب کردند، گفت: امروز الاغ را بردم صحرا، هیزم برآن بار کردم، خودم هم سوار شدم؛ آوردم منزل بار را خالی کردم. به من گفت: شیخ جعفر! من بارم را به منزل رساندم اما تو بگو چه کردی؟ چون حیوان

---

۱. نجم: ۸ ـ ۹.
۲. اعراف: ۱۷۹.

وظیفه‌اش بارکشی است اما آدم وظیفهٔ سنگینی دارد که باید انجام دهد که مهم‌ترینش، خلافت الهی است یعنی جانشینی نمودن از خدا.

برابر این بیان امیرالمؤمنین علیه السلام، انسان‌های با تقوا، سمت و سوی فرشتگی را گرفته و شهوت را در خود از بین برده‌اند. لذا راه فرشتگان را طی کرده و از آن هم بالاتر و برترند، زیرا فرشته یک کار می‌کند و آن اثباتی است اما انسان دو کار باید بکند هم کارهای اثباتی و هم رفع مانع و بعد هم انجام وظیفه که کار دشواری است و از همین جهت از فرشته هم برتر می‌شود.

روایاتی است که نشان می‌دهد شکستن نفس و کنترل شهوات چه ارزش‌هایی دارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«طوبی لمن ترک شهوة حاضرةً لموعودٍ لم یره».(۱)

«خوش به حال کسی که شهوتی را برای وعده‌ای که ندیده است ترک می‌کند».

چون خدا وعده داده که هر کس شهوات را ترک کند، او را بهشت می‌دهیم، او نیز آن را ترک می‌نماید. امام باقر علیه السلام فرمود:

«قال الله عزّوجلّ و عزتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علو ارتفاعی لا یؤثّر عبد مؤمن هوای علی هواه فی شییء من امر الدنیا اِلاّ جعلت غناه فی نفسه و همّته فی آخرته».(۲)

«خداوند فرمود: به عزت و جلال و عظمت و بهای بلندای مقام و جایگاهم سوگند که بنده مؤمنی، خواست مرا بر خواست خودش مقدم نمی‌دارد در چیزی از امور دنیا، مگر این که من بی نیازی او را

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۱۰.
۲. کافی: ج ۲، ص ۱۳۷.

در درون او قرار می‌دهم و همه همت او را برای رسیدن به آخرت قرار می‌دهم».

حافظ یک عبارت زیبایی دارد:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه! درد نیست وگرنه طبیب هست

اگر کسی به درستی درب خانه خدا را بزند، به درستی پاسخ می‌گیرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«... عبرت زیاد است، ولی اعتبارگیرندگان اندک هستند».

آنگاه خود به عنوان نمونه فرمود:

«ولقد کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله کاف لك فی الأسوة و دلیل لك علی ذم الدنیا و عیبها و کثرة مخازیها و مسوایها اذ قبضت عنه اطرافُها و وطِئَتْ لغیره أَکنافُها و فُطِمَ عن رَضاِها و زوی عنها زخارِفَها ولقد کان یأکل علی الأرض و یجلس جِلسَةَ العبد و یخصف بیده نعله و یرقع بیده ثوبه و یرکب الحمار العاری و یُردِفُ خلفه».[1]

«برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را اسوه قرار دهی تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدی‌ها و عیب‌های دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشد چه این که دنیا از هر سو بر پیامبر صلی الله علیه و آله بازداشته و برای غیر او گسترانده شده است، از پستان دنیا شیر نخورد و از زیورهای آن فاصله گرفت. روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد و همانند برده، ساده می‌نشست و با دست خودش،

---

۱. نهج‌البلاغه: خطبه ۱۵۹.

کفش خود را وصله می‌زد و لباسش را با دست خود می‌دوخت و بر الاغ برهنه سوار می‌شد و دیگری را پشت سر خویش سوار می‌کرد».

این انسان بزرگ که همه چیز از او گرفته شد پس دیگران باید حواس‌شان جمع باشد.

گاهی می‌دیدند که رسول الله ﷺ بر الاغ بدون پالان سوار است، می‌خندیدند می‌گفتند: یا رسول الله ﷺ چرا این‌جور؟ می‌فرمود: شما هم بیا سوار شو.

خیلی ساده زندگی می‌کرد، این روش و منش نبی اکرم اسلام ﷺ بود. بعد خود حضرت علی علیه‌السلام فرمود: من به رسول خدا ﷺ تأسی کردم.

«والله لقد رقّعتُ مِدرَعَتی هذه حتی اِستَحیَیتُ مِن راقِعِها[1] **ولقد قال لی قائلٌ: اَلا تَنبِذُها عنك؟ فقلتُ اعزب عنّی فعند الصباح یحمِدُ القومُ السَّری».**[2]

«به خدا سوگند آن‌قدر این پیراهن پشمین را وصله و پینه زدم که از پینه کنندهٔ آن، شرمسارم. یکی به من گفت: یا علی! آیا این لباس را دور نمی‌اندازی؟ به او گفتم: دور شو از من زیرا که صبحگاهان، آنهایی که در شب می‌روند، مورد ستایش قرار می‌گیرند».

یعنی طی کردن سختی شب، باعث ستایش صبح می‌شود. یعنی این سختی را تحمل می‌کنم تا صبح قیامت مورد عنایت ذات اقدس ربوبی باشم.

پس معلوم شد که پارسایان بر شهوات‌شان مسلط و کنترل شده هستند آنچه کارساز است، معرفت است و آنچه موجب غرق نشدن انسان در شهوات می‌شود، همان عواملی هست که در باب موانع خلق حسن بیان شده، حب دنیا، حب مال، حب شهوت و حب مقام. این چهار عامل را عاملی دانستند که اگر انسان بتواند از آنها

---

۱. مستدرك: ج ۳، ص ۲۷۲.
۲. بحارالأنوار: ج ۴۱، ص ۱۶۰.

به درستی استفاده کند می‌تواند بر نفس خودش مسلط شود.

امام صادق علیه السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

«ثلاثٌ اخافهنّ علی امّتی من بعدی: الضلاله بعد المعرفة و مضلات الفتن و شهوة البطن و الفرج».[1]

«سه چیز هست که من بعد از خودم برای امتم می‌ترسم: ۱ ـ گمراه شدن بعد از شناخت پیدا کردن؛ ۲ ـ افتادن در گرداب‌های فتنه‌ها و آزمایش‌ها و بلاها؛ ۳ ـ شهوت شکم و دامن».

خدا ما را از شرور انفس‌مان حفظ کند و از گمراهی ضلالت، مصون بدارد و عاقبت همه ما را ختم به خیر کند.

کنترل خشم

امام علی علیه السلام نشانه دیگر پارسایان را کنترل خشم معرفی کرده است:

«مَکظوماً غَیظُهُ».

«خشمش را فرو خورده است».

انسان پارسا، خشم و غضبش را مهار و کنترل می‌کند و لذا خشمش فرو نشسته است. آدمی به‌طور طبیعی و غریزی، خشم و غضب در وجودش هست. اگر آدمی خشم نداشت، نمی‌توانست از خودش دفاع کند. خشم عامل بقاء است. قوه غضبیه و خشم مثل همه صفاتی که در انسان وجود دارد، لازم است کنترل شود. لذا در اخلاق گفته می‌شود که نه افراط و نه تفریط بلکه حد اعتدال مطلوب است؛ غضب نا به جا بد است از طرف دیگر، عدم دفاع در جای خود بد است، آنچه ارزشمند است حد اعتدال است که انسان با شجاعت بتواند از حقوق خود و جامعه‌اش دفاع کند. لذا انسان متقی خشمش فرو نشسته است.

در آیه شریفه سوره فتح چه زیبا این اعتدال بیان شده است:

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۷۹؛ الفقیه: ج ۴، ص ۴۰۷؛ وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۴۹؛ بحارالأنوار: ج ۱۰، ص ۳۶۸.

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ﴾.[۱]

«محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند، آنان را در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند».

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما تجرع عبد جرعتين أحب إلى الله من جرعة غضب ردّها بحلم».[۲]

«هیچ بنده‌ای قطره‌ای نمی‌نوشد که بهتر باشد در پیشگاه خدا از فرو بردن خشمی که انسان با حلم و برای طلب رضایت خدا غیظ را در خود فرو نشاند».

غضب یعنی حالتی که خون به جوش می‌آید و بدن را داغ می‌کند و انسان خشمگین می‌شود. اکثر جنگ‌ها و جنایت‌ها نتیجه خشم کنترل نشده است. مسلمانان، خشم را نسبت به مسلمانان، دوستان، خویشان و اقوام فرو می‌نشانند امّا در برابر کافران شدید برخورد می‌کنند.

مرحوم الهی قمشه‌ای، حکیم و دانشمند با ارزش و عارف می‌گوید:

تو با هر نیک و بد گر هوشیاری — رها کن خشم و بگزین بردباری
به دام خشم و شهوت تا اسیری — اگر شاهی، یک مسکینِ فقیری
الهی خشم خود بنشان چو خواهی — که ایمن باشی از خشم الهی

هر کسی انتظار دارد که خدا در قیامت به او خشم نکند، در دنیا خشم خود را نسبت به مؤمنین فرو بنشاند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

---

۱. فتح: ۲۹.
۲. مستدرك: ج ۲، ص ۴۳۰.

«ان الرجل لیغضب حتّی ما یرضی ابداً و یدخل بذلك النار».[۱]

«گاهی مرد آن قدر به خشم می‌آید که به‌خاطر این خشم، هیچ‌گاه از دوست و مؤمنی که بر او خشم گرفته، راضی نمی‌شود و به همین جهت در روز قیامت وارد آتش می‌شود».

خیلی از خانواده‌ها به‌خاطر همین کینه‌های خانوادگی متلاشی شده‌اند، یک حرفی زده طرف خشم او را به دل گرفته تا آخر عمر هم این را در خودش نگه داشته و متأسّفانه هرچه زمان گذشته این کینه و حقد و غضب بیشتر شده است و به تعبیر حضرت آن قدر باقی می‌ماند که انسان را وارد جهنم می‌کند.

پیشگیری از خشم

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«قال رجلٌ للنبی صلی الله علیه و آله قال: عَلّمنی عملاً لایحال بینی و بین الجنة قال: لاتغضب و لاتسأل الناس شیئا و ارض للناس ما ترضی لنفسك».[۲]

«مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: کاری به من بیاموز که بین من و آتش جهنم حایل شود، پیامبر فرمود: خشم مکن و دست‌گدایی و نیاز به سوی مردم دراز نکن. برای مردم آن را بخواه که برای خودت می‌خواهی».

خوب این راه دیگری است که پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد اگر کسی می‌خواهد بهشتی باشد خشم نکند.

خویشتن‌داری در برابر حرف دیگران

در جنگ صفین مردی از شام خدمت امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: من شنیدم علوم

---

۱. جامع الأخبار: ص ۱۶۰.

۲. أمالی الطوسی: ص ۵۰۷، مجلس هجدهم.

زیادی در شما وجود دارد. حضرت فرمود: آری! چنین است. سؤالاتی کرد و آن حضرت جواب دادند، در همین‌جا زید بن صوحان که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود، سؤالاتی پرسیدند، از جمله سؤال‌ها این بود:

«ایّ الخلق اقوی؟ قال علیه السلام: الحلیم! قال: فمن احلم الناس؟ قال علیه السلام: الذی لایغضب».[1]

«کدام یک از خلایق از همه قوی‌تر است؟ حضرت فرمود: آدمی که حلمش زیادتر است. عرض کرد: چه کسی از همه مردم حلمش بیشتر است؟ فرمود: کسی که خشمگین نمی‌شود».

خوب دقت کنید؛ پرسید: قوی‌ترین انسان کیست؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: حلیم! پرسید: حلیم‌ترین انسان کیست؟ حضرت فرمود: کسی که خشمگین نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل فرمود که:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال عیسی بن مریم لیحیی بن زکریا اذا قال فیك ما فیك فاعلم انه ذنب ذُکّرته فاستغفرالله منه و ان قیل فیك ما لیس فیك فاعلم انها حسنه کتبت لك لم تتعب فیها».[2]

«پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید که: عیسی بن مریم علیه السلام به یحیی پسر زکریای پیامبر چنین فرمود: اگر شنیدی مردم درباره تو چیزی می‌گویند که در تو هست، بدان گناهی کردی که به وسیله مردم به تو یادآوری شده است. [به وسیله مردم خدا لطف کرده و تو را یادآوری نموده که این کار را دیگر نکن] پس از آن کار طلب استغفار کن. اما اگر درباره تو چیزی گفتند که در تو نیست، بدان حسنه‌ای است که برای تو نوشته شده در حالی که هیچ رنجی برای کسب آن حسنه نکشیدی و هیچ تلاشی نکردی».

---

۱. همان: مجلس ۱۵؛ بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۳۷۸. ۲. بحارالأنوار: ج ۱۴، ص ۲۸۷.

راز این پاداش آن است که چون وقتی پشت سر آدم بی‌گناه حرفی بزنند، اگر او خودش را حفظ کند خدا درجات این آدم را افزون می‌کند. حسنه می‌دهد در حالی که هیچ زحمتی در رابطه با آن نکشیده است.

خوب این یک راه چاره است که اگر حرفی پشت سرآدم زده شد اگر در او هست بگوید: خب بروم خودم را اصلاح کنم و خشمگین نشوم و اگر در انسان نیست خشمگین نشوم باز خدا را شکر کنم که زحمتی برایش متحمل نشدم. اگر چنین فکر کند آیا باز هم خشم می‌کند؟ فکر می‌کنم آدم وقتی خشم می‌کند که خیلی از خودش راضی باشد، خودش را از دیگران خیلی بهتر بداند یک حرفی در موردش زده شده است. حالا بیا، زمین و آسمان را به هم می‌ریزند که چرا یک حرفی در موردش زده شده است؟

امام سجاد علیه السلام با دوستان‌شان در خیابان می‌رفتند، یکی از اقوام ایشان رسید و هرچه بر زبانش می‌آمد به امام گفت، یاران امام خشمگین شدند و از آن حضرت اجازه می‌خواستند که دشنام دهنده را تنبیه کنند. حضرت اجازه نداد آمدند منزل حضرت دید یاران او قرار ندارند و می‌خواهند انتقام بگیرند، حضرت فرمود: برخیزید نزد او برویم تا تلافی کنیم! یاران خوشحال شدند که حالا می‌روند و انتقام می‌گیرند. اما از خانه که بیرون آمدند دیدند امام سجاد علیه السلام زیر لب این آیه شریفه را قرائت می‌کند:

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.[1]

«و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

حضرت مرتب این آیه را تکرار می‌کرد تا رسید به درب خانه آن فرد که از خویشان او بود، درب زد. گفت: کیستی؟ حضرت فرمود: منم علی بن الحسین! او خودش را آماده می‌کرد که الآن این‌ها آمده‌اند به حساب من برسند با حالت آماده آمد درب را

---

۱. آل‌عمران: ۱۳۴.

باز کرد، حضرت فرمودند: حرف‌هایی که به من زدی، اگر در من هست و راست است، خدا مرا ببخشد و این نقیصه را از من دور کند، اما اگر این حرف‌ها در من نیست و تو ناروا این‌ها را به من گفتی، خدا تو را ببخشد و تو را بیامرزد!

آن فرد خودش را انداخت پیش پای امام و عذرخواهی کرد و گفت: آقا همه آن بدی‌ها که به شما گفتم، در من است دعا کنید خدا مرا ببخشد، شما منزّه هستید. بعد هم حضرت به سمت خانه‌اش برگشتند.

چقدر این روش، روش ارزشمند و خوبی است و افراد دیگر را تربیت می‌کند و لذا آن خویشاوند امام، کاملاً ساخته شد و از آن پس هم مشکلی پیدا نکرد و همواره مرید و دلباخته امام سجاد علیه السلام بود.

در بیان دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«کان علی بن الحسین یقول: ما تجرعت جرعة قط احب الیّ من جرعة غیظ اعقبها صبرا».[1]

«امام سجاد علیه السلام همواره می‌فرمودند: هیچ‌گاه جرعه‌ای را ننوشیدم که محبوب‌تر باشد در نزد من از جرعه خشمی که به دنبال آن صبر باشد».

یعنی اگر به من جسارت و اهانت شد، خشمگین شدم، غضب کردم اما خشم را فرو بردم چیزی بر زبان نیاوردم، تحمل و صبر پیشه کردم. همچنین حضرت فرمود: هیچ چیز برای من ارزشمندتر از این فرو بردن خشم نبود:

«و ما احبّ انّ لی بذلك حُمُر النعم».

«و من دوست نداشتم که در عوض این چنین حالتی، شتران سرخ مو

---

۱. أمالی الطوسی: مجلس ۳۶، حدیث ۲۶؛ بحارالأنوار: ج ۴۶، ص ۷۴.

و گران قیمت می‌داشتم».

به دیگر سخن حاضرم گران‌بهاترین اشیاء را بدهم، اما این حالت برایم باقی بماند. کسی که فهمیده فرو خوردن خشم و غضب چقدر ارزش دارد، این‌گونه سخن می‌گوید.

یاد خدا، راه کنترل خشم

برای این که بتوانیم بلای خشم را از خودمان دور کنیم، بایستی راهی پیدا کنیم که دچار خشم و غضب در زندگی نشویم، یا آن را بتوانیم کنترل کنیم. راهی را که امام علی علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، یاد خداست؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«یقول الله عزّوجلّ: یابن آدم! اذکرنی حین تغضب اذکرك حین اغضب».[1]

«خداوند عزوجل می‌فرماید: ای پسر آدم! وقتی غضب می‌کنی مرا به‌یاد بیاور، تا وقتی که من نسبت به تو خشم می‌کنم، تو را به یاد بیاورم».

در نتیجه تو خشمت را به‌خاطر من فرو بنشان تا من هم تو را مورد عنایت خودم قرار بدهم. پس راه اصلی علاج خشم یادآوری ذات‌اقدس ربوبی است که اگر قرار بود خدا غضبش را نسبت به ما به انجام برساند، چه بلاهایی بایستی بر سر ما می‌آمد.

پیامدهای خشم

باید بدانیم خشم همیشه مشکل‌ساز بوده است.

امام علی علیه السلام فرمود:

---

۱. مستدرك: ج ۱۷، ص ۳۴۹.

«الحّـدة ضـرب مـن الجـنون لانّ صـاحبها يـندم فـإن يـندم فجنونُهُ مستحكم».[۱]

«تندی و غضب کردن، نوعی از دیوانگی است؛ چون صاحب خشم بعداً اظهار پشیمانی می‌کند و اگر اظهار پشیمانی نکند، دیوانگی‌اش مسلم است».

آری غضب و خشم نوعی از دیوانگی است، برای این که هر خشمگینی، بعد از فرونشستن خشم، پشیمان می‌شود و برابر سخن حضرت، اگر پشیمان نشود معلوم می‌شود که جنونش قطعی است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الغضب يفسد الأيمان كما يفسد الخلّ العسل».[۲]

«غضب ایمان را فاسد می‌کند، همان‌گونه که سرکه، عسل را فاسد می‌کند».

امام باقر علیه السلام فرمود:

«ان هذا الغضب جمرة من الشيطان توقد فی قلب ابن آدم».[۳]

«همانا این غضب پاره و قطعه آتشی از شیطان است که در قلب فرزند آدم برافروخته می‌شود».

وقتی قطعه‌ای آتش توی قلب باشد همان‌طوری که اگر آتش روی فرش بیفتد، فرش را می‌سوزاند، همان‌طور هم قلب را می‌سوزاند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الغضب مُمحِقَهُ قلب الحكيم».[۴]

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۰، ص ۲۶۶؛ شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۹، ص ۹۶.

۲. اصول کافی: ج ۲، ص ۳۰۲؛ وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۳۵۸.

۳. اصول کافی: ج ۲، ص ۳۰۴.

۴. کافی: ج ۲، ص ۳۰۵.

«غضب، قلب آدم حکیم را نابود می‌کند».

از طرفی اگر انسان خشمش را فرو نشاند، چه می‌شود؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من کظم غیظاً ولو شاء ان یمضیه اَمضاه، أملا الله قلبه یوم القیامة رضاه».[۱]

«کسی که خشمش را فرو بنشاند در حالی که قدرت انتقام‌گیری دارد، خداوند در قیامت، قلب او را از رضا و خشنودیش، پر خواهد کرد».

لذا هرکس می‌خواهد رضای خدا قلبش را پر کند، باید خشمش را فرو بنشاند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الرجل لیُدْرك بالحلم درجة الصائم و القائم».[۲]

«انسان مسلمان به‌خاطر حلم و بردباری، به درجه روزه‌دار و شب زنده‌دار می‌رسد».

ان‌شاءالله خداوند ما را مشمول رحمت خاصه خودش قرار بدهد.

امیدواری به خیر و ایمنی دیگران از شرارت او

امام علی علیه السلام در ادامه بیان نشانه‌های پارسایان می‌فرمایند:

«الخیر منه مأمول و الشرّ منه مأمون».

«مردم به خیرش امیدوار و از آزارش درامانند».

یکی از اوصاف انسان‌های با تقوا این است که خیر او مورد امید است

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۱۱۰؛ وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۷۷.

۲. مستدرك: ج ۱۱، ص ۲۹۱.

و مردم از شر او احساس امنیت می‌کنند. یعنی شری از او صادر نمی‌شود بلکه فقط خیر او امید می‌رود. لازمه چنین وضعیتی آن است که حتماً در او اخلاق ناب اسلامی و انسانی ملکه شده باشد. یعنی وقتی فردی می‌تواند دارای این ویژگی باشد که متصف به صفات پسندیده باشد و صفات رذیله را از خودش دور کرده باشد که همواره خیر او مورد امید است و از شر او می‌توان در امان بود. این فرد، دارای اخلاق پسندیده است.

از مجموع آیات و روایاتی که در این زمینه وجود دارد نتیجه گرفته می‌شود که انسان‌های مؤمن دارای چنین صفاتی هستند و منافقین نقطه مقابل این صفات را دارند. اصبغ بن نباته نقل می‌کند که:

«سمعت امیرالمؤمنین علیه السلام یقول: سئلت رسول الله صلی الله علیه و آله عن صفة المؤمن، فنکس رأسه ثم رفع رأسه فقال: فی المؤمنین عشرون خصلة؛ فمن لم تکن فیه لم یکمل ایمانه یا علی! ان المؤمنین هم الحاضرون للصلوة و المسارعون الی الزکوة والحاجّون بیت‌الله‌الحرام و الصائمون فی شهر رمضان والمطعمون المسکین والماسحون رأس الیتیم‌المطهرون اظفارهم المتزرون علی اوساطهم الذین ان حدّثوا لم یکذبوا و اذا وَعَدُوا لم یخلفوا و اذا ائتمنوا لم یخونوا و اذا تکلّموا صدقوا رهبان باللیل اَسُدٌ بالنهار صائمون بالنهار قائمون باللیل و لایتأذّی بهم جارٌ، الذین مشیهم علی الأرض هوناً و خطاهم الی بیوت الأرامل و علی اثر الجنائز جعلنا الله و ایاکم من المتقین».[1]

«از امام علی علیه السلام شنیدم که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اوصاف و ویژگی‌های مؤمن سؤال کردم، حضرت سرش را پایین

۱. ترتیب الامالی: ج ۶، ص ۹۵؛ أمالی الصدوق: ص ۵۴۷.

انداختند، سپس سر مبارک‌شان را بالا آوردند و فرمودند: در مؤمنین بیست ویژگی وجود دارد. در هرکس این اوصاف نباشد ایمانش کامل نیست، ای علی! از ویژگی‌های مؤمنین است که در نماز حضور دارند و بر یکدیگر در دادن زکات سرعت و پیشی می‌گیرند، بیت حضرت ربوبی را حج می‌کنند، ماه مبارک رمضان را روزه دارند، به مساکین طعام می‌دهند، بر سر یتیم دست نوازش می‌کشند، ناخن‌های‌شان را پاکیزه می‌کنند، کمرهای همت را برای انجام کارهای بزرگ می‌بندند، وقتی سخن می‌گویند، دروغ نمی‌گویند، زمانی که وعده می‌دهند، خلف وعده نمی‌کنند، وقتی امین‌شان قرار می‌دهند در امانت خیانت نمی‌کنند، وقتی لب به سخن می‌گشایند راست‌گویند، شب را به عبادت سپری می‌کنند، روزها همانند شیر شجاع، بر دشمن می‌تازند، روزها روزه دارند، شب‌ها در حال نمازند، هیچ همسایه‌ای از دست آنها ناراحت و اذیت نمی‌شود، اینان کسانی هستند که بر روی زمین متواضعانه راه می‌روند، قدم‌های‌شان به سوی خانه‌های افراد بی‌سرپرست برداشته می‌شود و در تشییع جنازه‌ها شرکت می‌کنند، خداوند ما و شما را از متقین قرار بدهد».

فراز آخر این حدیث یعنی مؤمن مصداق این آیه است:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً﴾.[1]

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به‌نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به نرمی

---

۱. فرقان: ۶۳.

پاسخ می‌دهند».

از این حدیث می‌فهمیم که وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: متقین کسانی هستند **الخیر منه مأمول و الشر منه مأمون**؛ این‌هم از اوصافی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح کرده است و در آخر حدیث پیامبر فرمود: خدا من و شما را از متقین قرار بدهد. پس معلوم می‌شود که این اوصاف می‌تواند آدم را به انسان‌های با تقوی ملحق کند و از این روایت می‌فهمیم که بین ایمان و تقوی و مؤمن و متقین، تفاوت است یعنی تقوی در مراحل عالی ایمان است و متقین از مؤمنین بالاترند این را باید دقت کنیم.

روایت دیگری در همین سیاق وارد شده است:

«عن زرارة بن انس قال: سمعتُ جعفر بن محمد علیه‌السلام یقول: لایکون المؤمن مؤمناً حتّی یکون کامل العقل و لایکون کامل العقل حتی یکون فیه عشر خصال: الخیر منه مأمول و الشرّ منه مأمون، یستقل کثیر الخیر من نفسه و یستکثر قلیلَ الخیر من غیره ویستکثر قلیل الشرّ من نفسه و یستقل کثیر الشرّ من غیره و لایتبرّم بطلب الحوائج و لایسئم من طلب العلم طول عمره، الذل احب الیه من العزّ و الفقر احب الیه من الغنی، حسبه من الدنیا قوت و العاشرة و ما العاشرة لایلقی احداً الاّ قال: هو خیر منی».[1]

زراره بن انس می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود:

«مؤمن، مؤمن نیست تا این که عقلش کامل باشد و به کمال عقل نمی‌رسد مگر این‌که ده خصلت در او به وجود بیاید: خیر از او امید

---

۱. مستدرک: ج ۱، ص ۱۳۲.

باشد و از شرّ او درامان باشند، کارهای زیاد خیر خود را کوچک شمارد، اما کارهای کم خیر دیگران را زیاد بشمارد، بدی کم خودش را زیاد بداند، اما شر زیاد دیگران را کم بشمارد، دربرآورده شدن حاجت‌های زیاد اصرار نمی‌ورزد، از کسب دانش در طول عمرش خسته نمی‌شود، ذلت در راه خدا محبوب‌تر است در نزد او از عزت در مسیر حرام، فقر در راه خدا را از ثروتمندی بیشتر دوست دارد. از دنیا برایش اندازه غذایی که بخورد، کفایت می‌کند، و ویژگی دهم و دهمی چیست و چقدر مهم؟! هرکس را می‌بیند می‌گوید: او از من بهتر است!!».

چرا این‌جوری است که هر کس را بهتر از خودش می‌داند؟ برای این که در روایت داریم که مردم در مقایسه با آدمی بر دوگونه‌اند:

«انّما الناس رجلان: رجلٌ خیر منه و اتقی و رجل شر منه و أدنی فإذا لقی الذی شر منه و أدنی قال: لعل خیر هذا باطن و هو خیر له و خیری ظاهر و هو شر لی و إذا رأی الذی هو خیر منه و أتقی، تواضع له لیلحق به فاذا فعل ذلك فقد علا مجده و طاب خیره و حسن ذکره و ساد اهل زمانه».[1]

«مردم دوگروهند: یک گروهی که از او بهتر و با تقواترند و گروه دوم که از او بدتر و پایین‌تر هستند؛ هرگاه با کسی برخورد می‌کند که از او بدتر و پایین‌تر است، می‌گوید: شاید این فرد خوبی‌هایش پنهان است که برای او بهتر است ولی خوبی من آشکار است که برای من بدتر است! و هرگاه فردی را می‌بیند که از او بهتر و با تقواتر است در برابر او، تواضع می‌کند تا همانند او گردد. پس اگر کسی این‌گونه عمل نمود،

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۳۶.

عظمت و مجد او بالا می‌گیرد و کارهای خیر او پاکیزه می‌گردد و نام او به نیکی یاد می‌شود و بر اهل زمان خود، سیادت و آقایی می‌یابد».

ملاحظه فرمودید که دو تا از این ده خصلت و ویژگی همان دو نشانه پارسایان در کلام امام علی علیه‌السلام است که فرمود:

«الخیر منه مأمول و الشرّ منه مأمون».

چند نکته از این حدیث استفاده می‌شود:

۱ ـ این که انسان کمال نمی‌یابد مگر به واسطه عقل.

۲ ـ عقل به کمال نمی‌رسد مگر این که ده ویژگی در انسان ایجاد شود. پس باید بکوشیم که عقل خود را با ایجاد این ده ویژگی به کمال برسانیم!

بیانی دیگر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که امام علی علیه‌السلام فرمود: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود:

«المؤمن غرٌّ کریم و الفاجر خَبٌّ لَئیم».[1]

«مؤمن ساده است و فاجر، فرومایه و پست و لئیم».

علامه مجلسی در توضیح واژه‌های این روایت چنین می‌گوید:

«غرّ و هو ضد الخب یرید انّ المؤمن المحمود من طبعه الغرارة و قِلَّةُ الفطنة للشرّ و الخبّ، هو جروزه الذی یسعی بین الناس بالفساد».[2]

«مؤمن غرّ است یعنی دارای حیله‌گری و نیرنگ و زرنگی نیست ضد واژه خبّ که به معنای حیله‌گری است. مقصود آن است که مؤمن که در روایت ستایش شده، طبیعتش این است که حیله و مکر ندارد و در مورد شرارت نمودن دارای زرنگی نیست و «خبّ» یعنی کسی که دارای نیرنگ و زرنگ بازی بسیار است و او کسی است که بین مردم

---

۱. مستدرک: ج ۸، ص ۴۵۰.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۲۸۳.

به ایجاد فساد می‌پردازد».

بنابراین توضیحات، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مؤمن، انسان کریم و آقایی است که اهل نیرنگ نیست؛ امّا فاجر، انسانی است که دارای خدعه و نیرنگ و موجب فساد در بین جامعه است. آن وقت بهترین مؤمن هم کسی است که وسیله الفت باشد در بین مؤمنان و دل‌های مؤمنین را به هم نزدیک کند، ارتباط مؤمنین را به یکدیگر زیاد کند و فرمود: خیری نیست در کسی که نه انس می‌گیرد با دیگران و نه کسی می‌تواند با او انس بگیرد که خداوند همه آدم‌ها را از شرّ چنین موجوداتی حفظ کند.

وقتی که می‌گویند از انسان با تقوا امید خیر می‌رود، یعنی صفاتی که ارزشمند است و باید در آدم باشد، عنایت کنید این‌هاست:

نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«اوصانی ربّی بتسع: بالأخلاص فی السّر و العلانیة والعدل فی الرضا والغضب والقصد فی الفقر والغنی وَ عَن اَعْفُوَ عمّن ظلمنی و اُعطِیَ مَن حَرَمنی و اَصِلَ من قطعنی و ان یکون صمتی فکراً و منطقی ذکراً و نظری عبراً».[1]

«پروردگارم مرا به نُه چیز مرا سفارش کرد: اخلاص [عمل صرفاً به‌خاطر خدا انجام دادن] در پنهان و آشکار، عدالت در حال خشنودی و خشم، میانه‌روی در حال فقر و دارایی، و این که کسی را که به من ظلم کرده است، عفو کنم. به کسی که مرا محروم کرده است، ببخشم. کسی را که قطع ارتباط کرده است، صله رحم کنم و سکوت من، فکر باشد. سخن من ذکر خدا و نظر من عبرت باشد».

همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

---

۱. تحف العقول: ص ۳۶؛ بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۴۰.

«خصلتان لیس فوقهما من البرّ شیيء؛ الأیمان بالله والنفع لِعبادالله و خصلتان لیس فوقهما من الشر شیيء؛ الشرك بالله والضر بعباد الله، اذا رأیتم الرجل لایبالی ما قال او ما قیل فیه، فانه لَبَغیٌّ او شیطان».[۱]

«دو خصلت است که از آن بالاتر در خوبی چیزی وجود ندارد: ایمان به خدا و منفعت‌رسانی به بندگان خدا، و دو ویژگی است که هیچ چیز بدتر از آن دو وجود ندارد: شرک به خدا و ضرررسانی به بندگان خدا. هرگاه دیدی انسانی باکی ندارد که چه می‌گوید و یا به او چه گفته می‌شود، همانا او یا آدمی سرکش و یا شیطان است!!».

یعنی هر آدمی باید مواظب باشد که چه می‌گوید و یا چه چیزی درباره او گفته می‌شود، زبان مردم‌گاهی قلم و هشدار خداست و باید به آن‌ها توجه کرد.

رسول الله ﷺ فرمود:

«الا اَدُلکّم علی خیر خلاق الدنیا و الاخرة؛ تصل من قطعك و تعطی من حرمك و تعفوا عمن ظلمك».[۲]

«آیا شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی نکنم؟ به کسی که با تو قطع ارتباط می‌کند، پیوند داشته باش و به کسی که تو را محروم کرده عطا کن و کسی را که بر تو ظلم روا داشته است، ببخشای!».

همچنین رسول الله ﷺ فرمودند:

«انما یدرك الخیر کله بالعقل و لادین لمن لاعقل له».[۳]

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۳۹.

۲. کافی: ج ۲۷، ص ۱۰۷؛ بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۳۹۹؛ تحف‌العقول: ص ۴۵.

۳. مستدرك: ج ۱۱، ص ۲۰۹.

«همه خوبی‌ها به عقل درک می‌شود و هر کس عقل ندارد، دین ندارد».

بنابراین روایات، این که امام علی علیه السلام فرمود: پارسایا انسانی است که خیرش مورد انتظار و امید و شرّش مأمون است. یعنی انسان با تقوا هم عقل دارد، هم دین دارد؛ اگر عقل نمی‌داشت دین هم نداشت. هر جا آدم عاقلی را دیدید بدانید که خیرش مأمول و شرّش مأمون است. این شاخص خوبی برای خردمندی است زیرا اگر کسی عاقل باشد دیگر نمی‌توان انتظار داشت که شرّ او به کسی برسد.

امام علی علیه السلام در خطبه ۴۲ نهج‌البلاغه فرمودند:

«ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان: اتباع الهوی و طول الأمل فامّا اتباع الهوی فیصدّ عن الحق و اما طول الأمل فیُنسی الآخرة».

«ای مردم! از دو چیز بیش از همه بر شما می‌ترسم: ۱ ـ پیروی از هوا و هوس؛ ۲ ـ طولانی بودن آرزوها. اما پیروی از هوا شما را ازحق باز می‌دارد، اما طولانی بودن آرزوها، سبب فراموشی آخرت می‌گردد».

حضرت ضرر پیروی از هوی و هوس و داشتن آرزوهای طولانی را بیان می‌کند؛ پیروی از هوی، جلوی حق‌گرایی را می‌گیرد و اما آرزوی طولانی، آخرت را از یاد انسان می‌برد. مرحوم آیة‌الله العظمی خویی رحمه الله در توضیح روایت فوق می‌گوید:

مراد از «**اَمل**» تعلق نفس به حصول چیزی دوست داشتنی در آینده است. «**اَمل**» یعنی آرزوی چیزی راکه آدم دوست دارد اما به زودی به دست نمی‌آید زمانی باید طول بکشد تا به دست بیاید و مرادف آن، طمع و رجاء است ولی با هم تفاوت دارند؛ مراد از «**اَمل**»، آرزوست، ولی این واژه بیشتر در موردی استعمال می‌شود که به دست آوردنش دور است ولی طمع در موردی به کار می‌رود که دستیابی به آن نزدیک است و رجاء و امید، حدّ فاصل بین طمع و اَمل است. [یعنی دستیابی به آن دور

و نه نزدیک بلکه متوسط است].[۱]

با این معنایی که مرحوم خویی﵀ کرده است خواسته بگوید: «**اَمل**» یعنی آرزوی دور و «**طمع**» یعنی خواسته نزدیک، گرچه هر دو مذموم است چه طمع و چه اَمل یعنی آرزوی طولانی، آنچه مطلوب است در اینجا، حد فاصل یعنی رجاء و امید است. اگراین مبنا را بپذیریم که اخلاق خوب یعنی حد فاصل بین افراط و تفریط، چون طمع خواسته نزدیک و اَمل خواسته دور و حد فاصل، رجاء و امید است براین اساس عدالت بین افراط و تفریط، همان رجاء است، لذا مطلوب و ارزشمند است.

قرآن کریم مثال‌هایی را از این آرزوهای خیالی و دور و دراز مطرح نموده است. به عنوان نمونه قوم یهود که آنها می‌گفتند:

﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ﴾.[۲]

«ما پسران خدا و دوستان او هستیم».

آرزوهای آنها این جوری بود که به مقامی برسند که هم پسر خدا باشند و هم دوست خدا باشند. لذا چنین ادعایی را مطرح می‌ساختند. آرزوی دیگر آنان این بود که:

﴿يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَة﴾.[۳]

«هریک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند».

این آرزوی آنها بود، خدای تبارک و تعالی با آنها استدلال کرد و به پیغمبر ﷺ فرمود: به آنها بگو: این ادعاها و آرزوها درست نیست زیرا:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ للهِ مِن دُونِ النَّاسِ

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، مرحوم خویی، ج ۴، ص ۲۰۱. ۲. مائده: ۱۸.

۳. بقره: ۹۶.

﴿فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾.[۱]

«ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید».

چرا باید آرزوی مرگ کنید؟ برای این که هر دوستی، دوست دارد زودتر به دوست خودش ملحق بشود، آیا این‌طور نیست؟! دوست هماره تشنه دیدار دوست است اگر در دوستی‌تان صداقت دارید، تنها راهش مردن است چون در غیر این صورت به خدا نزدیک نمی‌شوید باید بمیرید تا خدای را ببینید. ولی این ادعا و آرزو صحیح نیست، زیرا:

﴿وَلاَ يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾.[۲]

«و هرگز مرگ را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده‌اند، آرزو نخواهد کرد، و خدا به حال ستمگران داناست».

این‌ها هیچ‌گاه آرزوی مرگ نمی‌کنند، لذا الآن هم صهیونیست‌ها گرفتار همین هستند، دور خودشان دارند دیوار می‌کشند تا زنده بمانند. جنگ صهیونیست‌ها همیشه هوایی است، جنگ زمینی کم دارند برای این که تلفات ندهند یک نفر اسرائیلی را اگر بگیرند، آنها هزار نفر را آزاد می‌کنند تا آن یک نفر را آزاد کنند طبیعت‌شان این جوری است. حریص بر زندگی هستند و می‌خواهند زنده باشند و بمانند، چرا؟ برای این که این‌ها می‌دانند چه کارهای زشتی کردند و خداست که به وضع ستمکارها بسیار داناست.

کسانی که طول اَمل و آرزوی طولانی دارند نتیجه‌اش در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده که آخرت را از ذهن می‌برد، یعنی اعتقاد به قیامت و معاد را کان لم‌یکن می‌کند. در برابر این افراد انسان‌های مؤمن و مخلص و پارسا در کلام مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام در اوایل خطبهٔ متقین این‌گونه ستوده شده‌اند:

---

۱. جمعه: ۶.
۲. جمعه: ۷.

«و لولا اجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفة عین شوقاً الی الثواب و خوفاً من العقاب».

«اگر آن زمانی که خدا بر آنها مقرر کرده نبود، ارواح پارسایان به اندازه یک چشم به هم زدن هم در جسدهای‌شان استقرار پیدا نمی‌کرد به‌خاطر شوق به پاداش الهی و ترسی که از عذاب الهی داشتند».

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش می رو که با دلدار پیوندی
قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز
ورای حدّ تقریر است، شرح آرزومندی
الا ای یوسف مصری! که کردت سلطنت مغرور
پدر را باز پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی؟
همایی چون تو عالیقدر، حرص استخوان تا کی؟
دریغ آن سایهٔ همت، که بر نا اهل افکندی
جهانِ پیر، رعنا را ترحّم بر جبلّت نیست
ز مهر او چه می پرسی؟ در او همّت چه می‌بندی؟

اگر آرزوها به سمت و سوی رضای خدا هدایت بشوند، بهترین و زیباترین نشانه‌ای است که خداوند به انسان عنایت کرده است.

نکته دیگر این که تا جلوی آرزوها طولانی و موهوم گرفته نشود، انسان به حریم حق و حقیقت راه پیدا نمی‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرموده

است:

«من احب لقاء الله احب الله لقائه و من کره لقاء الله کره الله لقائه».[۱]

«هرکه ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خدا هم ملاقات با او را دوست دارد و هرکس از لقای خدا کراهت داشته باشد، خدا هم از لقای او کراهت دارد».

یعنی اگر کسی بخواهد خدا را از خودش راضی کند، لازمه‌اش این است که آرزوی طولانی را کم کند وگرنه در یک دست دوتا هندوانه و در یک جسد، دو قلب نمی‌گنجد.

ای که با سلسلة زلف دراز آمدی فرصتت باد که دیوانه نواز، آمده‌ای
آب و آتش به هم آمیخته ای از لب لعل چشم بد دور که بس شعبده باز آمده‌ای
آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب کشته غمزهٔ خود را به نماز آمده‌ای

اگر کسی هواها و آرزوهای طولانی را کنار بگذارد و رضای خدا را بر همهٔ این‌ها ترجیح بدهد، ارزشمند است ولی گاهی آرزوی طولانی مثل زنجیرهای به هم بافته در اطراف دست و پای انسان حلقه می‌زنند و نمی‌گذارند انسان تکان بخورد و حرکتی به سمت و سوی رضای خدا بردارد. آن وقت آدمی مصداق آیه ذیل می‌شود:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلاً فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَیُبْصِرُونَ﴾.[۲]

«ما در گردن‌های آنان، تا چانه‌هایشان، غل‌هایی نهاده‌ایم، به‌طوری که سرهای‌شان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند و ما فرا روی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای

---

۱. مصباح الشریعة: باب ۸۱.
۲. یس: ۸ـ۹.

بر چشمان آنان فرو گسترده‌ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند».

خدا نکند آدم این‌جوری گرفتار شود، بندها آن چنان دست و پای انسان را ببندد و پرده‌های آرزو و آمال موهوم، جلوی چشم انسان چنان آویخته بشود که آدم کور و کر بشود و هیچ چیز را نبیند و هیچ چیز را نشنود، مثل حیوان بشود که جز آخور خودش چیزی را مشاهده نمی‌کند و هرکس به آخورش نزدیک شد، لگد می‌پراند، بدین‌سان آدم به حیوانی این چنین تبدیل می‌شود.

به همین جهت رسول الله ﷺ نیز به خدا پناه برده، فرموده‌اند:

«اللهم انی اعوذ بك من دنیاً تمنع خیر الأخرة و اعوذ بك من حیاة تمنع خیر الممات و اعوذ بك من أمل یمنع خیر العمل».[1]

«خدایا! به تو پناه می‌برم از دنیایی که مرا از نیکویی آخرتم منع کند، خدایا! به تو پناه می‌برم از زندگی که مرگ خوب را از من دور نماید، خدایا! پناه می‌برم به تو از آرزویی که مرا از عمل بهتر منع کند».

بیان دیگری از پیامبر ﷺ نقل شده که هرکس عاقبت خوب بخواهد، بایستی از آرزوهای دراز دست بردارد. رسول الله ﷺ از اصحاب خود پرسیدند:

«اَکُلُّکُم یحب ان یدخل الجنه؟ قالوا: نعم یا رسول الله! قال ﷺ: قَصرّوا من الامل و ثَبتّوا آجالکم بین ابصارکم و استحیوا من الله حقّ الحیاء».[2]

«آیا همه شما دوست دارید به بهشت بروید؟ گفتند: بلی ای پیامبر خدا! حضرت فرمود: آرزوهای‌تان را کوتاه کنید و مرگ‌تان را جلوی چشم‌تان بیاورید و از خدا آن‌گونه که حق شرمساری است، حیاء کنید».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۸۳، ص ۷۰.
۲. مجموعة ورام: ج ۱، ص ۲۷۲.

امام خمینی قدس سره چه زیبا در کلامی نغز و کوتاه فرمود:

«عالم محضر خداست در محضر خدا معصیت نکنید».

مولانا نیز در دفتر پنجم می‌فرماید:

رو هـوا بگـذار تـا بـوی خـدا　　بر مشامت در رسـد ای کـدخدا
تو بگو دل نیک آوردم تا به تو　　گوید ایـن دل نـیرزد یک تسـو

تسو یعنی کاه گندم. اگر انسان توانست بر آرزوهای بی‌جا با وضعی که بیان شد، تسلط پیدا بکند، وارد حریم ولایت الله می‌شود و اگر کسی وارد حریم ولایت الله و تحت ولایت خدا قرار گرفت، از تاریکی‌ها به درمی‌آید:

﴿اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.[1]

«خـداونـد سـرور کسـانی است کـه ایـمان آورده‌انـد آنـان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد».

اگر ولایت خدا، انسان را فرا گرفت، خدا انسان را از تاریکی‌ها خارج می‌کند و او را به سمت و سوی نور هدایت می‌کند، هر روزی که می‌گذرد شعاع دین انسان بیشتر می‌شود مثل کسی که سحر از خانه بیرون بیاید وقتی سحر از خانه بیرون آمد هرچه به صبح نزدیک می‌شود نور بیشتر می‌شود و هرچه زمان می‌گذرد، افق دید او روشن‌تر و بیشتر می‌شود تا جایی که همه چیز برای او، روشن بشود.

کسی که بر نفسانیات خودش مسلط بشود تحت سرپرستی خدا قرار می‌گیرد و این چیزی است که حضرت یوسف بعد از آن همه رنج و مصیبت که به مقام عزّت و عظمت و حکومت الهی رسید از عطایای الهی می‌دید و دلیل آن را عنایت ولایی خداونـد می‌دانست. لذا این سخن را قرآن از قول یوسف علیه السلام نقل می‌کند:

---

۱. بقره: ۲۵۷.

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِی مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالاْخِرَةِ﴾.[۱]

«پروردگارا! تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی، ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین تنها تو در دنیا و آخرت ولیّ منی».

یعنی ولایت خدا بالاتر و مهم‌ترین چیزی است که یوسف آن را به‌عنوان نعمت بزرگی برمی‌شمارد. اگرچه گرفتن ملک و برخورداری از علم و دانش تعبیر خواب را مطرح می‌سازد همان‌طوری که به من ملک و علم دادی، ولی دلیلش آن است که تو سرپرست، ولی، قیّم و هادی من در دنیا و آخرت هستی! آری هرکسی تحت ولایت الهی وارد شد هرچه بر عمرش بگذرد نورانیتش بیشتر، صداقتش افزون‌تر، امانتش بیشتر و کمالش بهتر می‌گردد. بار دیگر آیه شریفه را تکرار کنید:

﴿اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.[۲]

«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد».

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«اذا استحقت ولایة الله و السّعادة جاء الأجل بين العينين و ذهب الأمل وراء الظهور و اذا استحقت ولاية الشيطان والشقاوة جاء الأمل بين العينين و ذهب الاجل وراء الظهور».[۳]

«هرگاه انسان مستحق سرپرستی خدا باشد و سعادت جزء

---

۱. یوسف: ۱۰۱.
۲. بقره: ۲۵۷.
۳. اصول کافی: ج ۳، ص ۲۵۷.

سرنوشت او شود، مرگ پیش چشمان او قرار می‌گیرد و آرزوها پشت سر افکنده می‌شود! و هرگاه انسان تحت ولایت شیطان و در شقاوت قرار گرفت آرزوها جلو چشمش قرار می‌گیرد و یاد مرگ پشت سر افکنده می‌شود!!».

آری انسان اگر هر لحظه مرگ را جلوی چشم خود ببیند، آرزوها پست سر می‌رود از آرزوهای طولانی در زندگی او خبری نیست؛ بلکه همیشه آماده و منتظر است که مرگ الآن می‌آید. وقتی کسی مرگ را جلوی چشم خودش ببیند، قطعاً خودش را آماده می‌کند برای بعد از مرگ هرگاه آدم مشمول ولایت شیطان شد یعنی شیطان بر وجود انسان حاکم شد و آینده زندگی‌اش به بدبختی و بیچارگی منجر شد اینجا آرزوها جلوی دو چشم می‌آید و اجل و زمان مرگ پشت سر می‌رود و مرگ را فراموش می‌کند با کمال تأسف خیلی افراد این گونه بودند.

روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودند و جمعی از اصحاب‌شان هم نشسته بودند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روی زمین یک دایره کشید از دایره خطوطی را وصل کرد به وسط، یک خط را از دایره عبور دادند تا بی‌نهایت بعد حضرت به اصحاب فرمودند: این چیست؟ گفتند: ما نمی‌دانیم! حضرت فرمود: این نقطه وسط، آدم و انسان است؛ این دایره، عمر محدود دوست. این خطوطی که از دایره به نقطه متصل شده است، حوادثی است که او را احاطه نموده تا مرگ او تحقق یابد؛ مثلاً اگر با تصادف از دنیا نرفت، با آتش‌سوزی، اگر آتش‌سوزی نشد، با سکته قلبی، اگر سکته قلبی نشد، با سکته مغزی، اگر سکته مغزی نشد، با سرطان، و اگر سرطان نشد، به هرحال با عامل دیگری مواجه می‌گردد که به زندگی انسان خاتمه می‌دهد.

اما این خطی که از دایره عبور کرده، آرزوهای بشر هست، یعنی آرزوها از محدوده عمر هم گذشته و عبور می‌کند به آن طرف عمر؛ واقعیت هم همین‌طور است،

ما همه‌مان گرفتاریم همه ما آرزوهایمان از این دایره تنگ عمر محدودمان عبور کرده است!!

همه ما گرفتاریم و هیچ توجه نداریم. مرحوم آقای دوانی﵀ این روز آخر رفته بود خانه دخترش که که خانم آقای الهام است و یک مقدار ناراحت بود، رفته بود خانه‌اش که از ایشان دلجویی کند بعد از ظهر هم با هم بودند شب، ناگهان بانگی برآمد که خواجه بمرد. صحیح و سالم ظاهراً هیچ چیزی نبود.

وصال و رضای حق، برترین آرزو

آرزوی واقعی و حقیقی که در اسلام ستوده شده و مطابق با فطرت است، در همه کارها خداجو بودن می‌باشد؛ اگر خدا جویِ طالب رضای خدا باشیم، آرزوهای خوبی پیدا می‌کنیم؛ آرزو داریم جهان را اصلاح کنیم، خیلی ارزشمند است ثواب هم دارد این مطابق فطرت است. آرزو داریم همه مردم هدایت شوند، همه فسادها از بین برود، همه ظلم‌ها ریشه کن بشود، آمریکا و انگلیس و اسرائیل و همه مفسدین یکی پس از دیگری اصلاح یا نابود شوند و این خوبی‌ها به دست من انجام بشود. این آرزوها مطابق فطرت است، این‌ها عین دیانت است و اگر این شد مطلوب و ارزشمند است. آن چیزی که مذموم است، این است که انسان همه وقتش را بگذارد برای به دست آوردن متاع و یا مقام و یا شهوات دنیا که نهایت آن چیزی وجود ندارد. در دعای صباح می‌خوانیم:

«انت غاية المسئول و نهاية المأمول».

«خدایا تو نهایت سؤال شدگانی و تو پایان هر آرزویی».

خدا خواهی خیلی آرزوی بلندی است بلند و والا از این آرزو، آرزویی نیست اما آزویی نیک و ستوده است.

مراد دل زتماشای باغ عالم چیست؟
به دست مردمِ چشم از رخ تو گُل چیدن

همه آرزوی مؤمنین این است که رضای خدا را مؤمنین کسب کنند. در دعای

کمیل نیز آمده است:

«یا غایة آمال العارفین».

«ای نهایت آرزوهای عارفان».

در دعای شب عرفه نیز می‌خوانیم:

«یا منتهی غایة الطالبین».

«ای نهایت و پایان طلب‌کنندگان و جستجوگران».

نیست ما را به جز از وصل تو در سر هوسی
ایــن تــجارت ز مـتاع دو جـهان مـا را بس!
از در خــویش خــدایــا بـه بـهشتم نـفرست
که سر کوی تو از کـون و مکـان مـا را بس!

اگر کسی به اینجا برسد، نیاز نمی‌بیند دنبال آرزوی دیگری باشد همچنین در دعای عرفه امام حسین علیه السلام آمده است:

«یا غایة الطالبین الراغبین و منتهی عمل الراجین».

«ای پایان طلب‌کنندگان علاقمند و ای پایان عمل امیدواران».

اگر زخون دلم بوی شوق می‌آید عجب مدار که هم درد نافه خـتنم
تراز پیرهن زرکشم مبین چو شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

آرزوهای نیک در دعای کمیل این‌گونه بیان شده است:

«فــالیك یـا رب نـصبت وجـهی والیك یـا رب مـددت یـدی فبعزتك استجب لی دعائی و بلغنی منای و لاتقطع مـن فـضلك رجائی».

«پس بـه سـوی تـو ای پـروردگارم، صـورت خـود را مـنصوب کـرده و به سـوی تـو ای پـروردگار دسـتم را گشـاده‌ام پس بـه عـزّت خـود، دعایم را بپذیر و مرا به آرزوهایم برسان و از فضل خود امیدم را دور

مسازا».

این آرزوها همه‌اش ممدوح و هیچ مذمتی در آن وجود ندارد.

اگر بخواهیم در یک کلام بگوییم آرزوی دراز مذموم چیست؟ باید گفت: خواستن دنیای مذمومی که انسان را از رسیدن به کمالات حقیقی مشغول کند.

نکته دیگر این که هرچه آدم سِنّش بالاتر می‌رود، آرزوهایش طولانی‌تر می‌شود. یکی از خلفای بنی‌عباس، گفت: یکی از اصحاب رسول خداﷺ را پیدا کنید، بیاورید تا حدیثی از رسول خداﷺ برای ما نقل کند. گفتند: از اصحاب دیگر کسی باقی نمانده اکثر افراد از تابعیین هستند. ولی گشتند تا پیرمردی پیدا کردند که نه چشمی برای بینایی و نه گوشی برای شنیدن و نه قدمی برای راه رفتن داشت او را سوار بر مرکبی کردند و نزد خلیفه آوردند، خلیفه گفت: ای پیرمرد! چیزی از رسول خداﷺ شنیده‌ای؟ او هم گفت: من که پیامبرﷺ فرمود:

«یشیب ابن آدم و یشبّ فیه خصلتان: الحرص و طول الأمل».

«پسر آدم پیر می‌شود ولی دو خصلت در او جوان می‌شود:
۱ ـ حرص و ولع؛ ۲ ـ آرزوهای طولانی».

این روایت را گفت، خلیفه هم هدیه‌ای به او داد و راه افتاد که برود وقتی از کاخ او را بیرون بردند، دوباره گفت: مرا برگردانید! زیرا حرف مهمی با خلیفه دارم. وقتی او را برگرداندند، گفت: جناب خلیفه! این پولی که دادید برای همین یک بار است یا بار دیگر هم می‌دهید؟ برای همین امسال است یا سال دیگر هم هست؟ خلیفه خندید و گفت: فرموده و حدیث رسول خداﷺ هم‌اکنون تجربه شد، این آدم نمی‌داند یک ساعت دیگر زنده هست یا نه، برای آینده‌اش حرص زده، می‌گوید این پول برای آینده هم هست یا همین یک دفعه است؟ این یک واقعیتی است که باید نسبت به آن هشیار باشیم!!

مرحوم محمد تقی جعفریؒ در شرح نهج‌البلاغه‌اش این عبارت را نقل کرده است که رسول خداﷺ فرمود:

«شابّ فی طلب الدنیا و ان التقط ترقوة الاّ الذین اتّقوا و هم قلیل».

«آدم پیر می‌شود اما در علاقه به دنیا، جوان است اگرچه نفسش به زیرگلویش هم رسیده باشد بازهم حب دنیا را از دست نداده، جوان است مگر آنهایی که تقوا پیشه‌اند که این‌ها هم کم هستند».

بعد علامه محمد تقی جعفری این مصرع شعر را نقل کرده است:

در قطع نخل سرکش باغ حیات ما

چون اَرّه‌ای دو سر، نفس اندر کشاکش است

چون نفس می‌رود و برمی‌گردد، مثل ارّه است که هم می‌رود و برمی‌گردد، دقیقاً این نفس می‌رود و می‌آید. در حقیقت این نفس با بالا و پایین رفتن دارد عمر ما را مثل اره که عمر درخت را به پایان می‌رساند، پایان زندگی ما را فراهم می‌کند.

امام علی علیه السلام فرمود:

«لو رأی العبد اجله و سرعته الیه لأبغض الأمل».[1]

«اگر بنده اجل خودش را و سرعت آمدن مرگ را به سوی خود می‌دید آرزوها را دشمن می‌داشت».

در بیان دیگری امام علی علیه السلام فرمود:

«لو ظهرت الاجال افتحض الامال».

«اگر اجل‌ها (زمان مردن‌ها) آشکار می‌شد آرزوها مفتضح می‌شد».

آری چون نمی‌داند کی می‌میرد، این همه آرزو دارند. در شرح نهج‌البلاغه علامه جعفری رحمه الله شعر زیبایی آمده است:

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۵۹.

این نفس، جان‌های ما را همچنان | اندک اندک دزدد از حبس جهان
تا الیه یصعد اطیاب الکلم | صاعداً منا الی حیث علم
ترتقا انفاسنا با لأرتقاء | مستخفّا منا الی دار البقاء
پارسی گوییم یعنی این کشش | زآن طرف آید که دارد او چشش[1]

ذکر خداوند در میان غافلان و ذاکران

امام علی علیه‌السلام یکی از نشانه‌های پارسایان را ذکر و یاد شناسانده است:

«إِنْ كانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَ إِنْ كانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغافِلِينَ».

«اگر در جمع بی‌خبران باشد نامش در گروه یادآوران خداوند ثبت می‌گردد و اگر در میان یادآوران باشد نامش در گروه غافلان نوشته نمی‌شود».

انسان نوعاً به صورت اجتماعی زندگی می‌کند و معمولاً انسان‌ها تحت تأثیر شدید فضای فرهنگی، تربیتی و روانی جامعه خود هستند. البته در برخی از سنین و مراحل رشد، وابستگی انسان به گروه همسال و جامعه خود بیشتر است و در برخی از افراد، تأثیرپذیری بیشتری وجود دارد، اما همگان کم و بیش تحت تأثیر هستند.

در این فراز، امام علی علیه‌السلام یکی از نشانه‌های پارسایان را ذکر و یاد دایمی خدا دانسته‌اند؛ این ذکر و یاد چندان در دل انسان با تقوا تثبیت شده است که اگر در میان جامعه غافلان هم باشد، او تأثیر نپذیرفته و از ذکر خداوند غفلت نمی‌کند و هر چند با غفلت‌زدگان پول و مقام و شهوت زندگی می‌کنند و در مدت طولانی با آنها حشر و نشر

---

۱. شرح علامه جعفری: ج ۹، ص ۲۷۹.

و ارتباط و پیوند جنسی و سببی دارند، ولی هرگز از نظر روانی، ذهنی و فرهنگی با غافلان گره نمی‌خورد به تعبیر آن شاعر گرانمایه:

هـرگز مـیان حـاضر و غـایب شـنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

پارسایان اگر در میان ذاکران و یادآوران خداوند نیز باشد، از ذکر خود غفلت نمی‌ورزند و از همراهی ذاکران باز نمی‌ماند در مباحث پیشین در مورد ذکر و آثار آن در حیات انسان سخن گفته شد. لذا از بحث دوباره خودداری می‌گردد.

بخشش و عفو افراد، برخورد کریمانه

امام علی علیه السلام نشانه دیگر پارسایان را چنین معرفی فرموده است:

«یعفو عمن ظلمه و یُعطی من حرمه و یصل من قطعه».

«پـرهیزکار سـتمکار خـود را عـفو مـی‌کند، بـه آن کـه مـحرومش ساخته می‌بخشد، به آن کس که با او بریده، می‌پیوندد».

سه ویژگی از صفات مؤمن متقی در این عـبارت مـولا علیه السلام ذکـر شـده است، انسان با تقوا کسی راکه بر او ظلم و ستم روا داشته عفو می‌کند و می‌بخشد به کسی که او را محروم کرده و ارتباط برقرار می‌کند با کسی که با او قطع ارتباط کرده است.

در مباحث اخلاق دو اصطلاح «محاسن اخلاق» و «مکارم اخلاق» وجود دارد، محاسن اخـلاق در حـقیقت کـارهای پسـندیده و خـوب است؛ امـا مکـارم اخـلاق، مکرمت اخلاقی است یعنی کارهای بهتر و خوب‌تر است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به پیشگاه خدا عرض کرد:

«اللهم حَسِّن خَلقی و خُلقی و جَنِّبنی منکرات الأخلاق».

«خـــدایـــا آفـــرینش و اخـــلاق مـرا نـیکو قـرار بـده و بـدی و زشتی‌های اخلاقی را از من دور کن».

مرحوم فیض می‌گوید: خداوند دعای پیامبرﷺ را مستجاب کرد و خُلق نبی را قرآن قرار داد. از یکی از همسران پیامبر در مورد خلق حضرت سؤال شد، گفت: **کان خُلقُه القرآن**[1]؛ اخلاق پیامبر، قرآن بود. یعنی همه خوبی‌هایی راکه قرآن بیان کرده در وجود نبی مکرم اسلام وجود داشت و از همین رهگذر است که بعضی از بیانات بزرگان، بیانگر این حقیقت است که ما دو قرآن داریم:

۱ ـ قرآن صامت = (قرآن مکتوب)

۲ ـ قرآن ناطق = (وجود مبارک پیامبر یا امام).

چنان‌که امام خمینی‌ﷺ در مورد دعا این عبارت را داشتند که قرآن، قرآن نازل است و دعا، قرآن صاعد است.

محاسن اخلاق با مکارم اخلاق تفاوت دارد، محاسن اخلاق، ظلم نکردن، سخاوت، عطا، بخشش و صله رحم است؛ اما مکارم اخلاق بالاتر است، مثل عفو کردن کسی که در حق آدم ظلم کرده است. این فوق عدالت است و یا عطا به کسی که آدم را محروم کرده و یا صله یا ارتباط با کسی که قطع صله و ارتباط کرده است. اولی محاسن اخلاق است و دومی مکارم اخلاق است. پیامبرﷺ نفرمود که من برانگیخته شدم برای محاسن اخلاق، بلکه فرمود: «**بعثتُ لإتمم مکارم الاخلاق**»؛ من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم. یعنی آن را تا نهایتش طی کنم به‌گونه‌ای که فوق آن چیز دیگری نباشد.

سخن عارف هرات خواجه عبدالله انصاری نیز ناظر به همین مکارم است که می‌گوید:

> «بدی را با بدی پاسخ دادن، سگ کاری است. خوبی را با خوبی پاسخ دادن خرکاری است. اما بدی را با خوبی پاسخ دادن، کار خواجه عبدالله انصاری است».

---

۱. کشاف، زمخشری: ج ۴، ص ۱۴۱.

جمله اول مثل آن‌که سگی گاز می‌گیرد، سگ دوم هم تلافی می‌کند و گاز می‌گیرد. جمله دوم یعنی «خوبی را با خوبی پاسخ دادن، خرکاری است». مثل الاغی که پشت الاغی را می‌خاراند آن الاغ هم پشت این را می‌خاراند. دیدید در صحرا یا مزرعه در روستاها دقیقاً الاغ سرش را پشت الاغ دیگر می‌گذارد و شروع می‌کند با دندان خاراندن، متقابلاً آن الاغ هم سرمی‌گذارد پشت این الاغ شروع می‌کند به خاراندن»

اما جمله سوم، مکارم اخلاق است. یعنی همیشه دست بالا داشتن و در مقابل بدی، خوبی کردن، این کار اخلاقی و از نوع مکارم اخلاق است.

نبی مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در پی‌تحقق مکارم اخلاق بودند؛ فتح مکّه بهترین مصداق ظهور و بروز مکارم اخلاق است. حضرت با قوت و قدرت وارد مکّه شدند وقتی یک عدّه گفتند: «**الیوم یوم الملحمه**»؛ یعنی امروز روز انتقام‌گیری است و دل‌ها آرامش پیدا می‌کند به‌خاطر انتقامی که گرفته می‌شود! تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنید به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: وارد مکه شو و اعلام کن:

«الیوم یوم المرحمة».

«امروز، روز لطف و مرحمت است».

جمعیت که جمع شدند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بالای بلندی رفتند و فرمودند: شماها نبودید که دندان مرا شکستید؟ **قالوا: بلی یا رسول الله!** شماها مرا از وطنم اخراج نکردید؟ **قالوا: بلی یا رسول الله!** شماها سه سال مرا در شعب ابی‌طالب، حبس و زندانی نکردید؟ **قالوا: بلی یا رسول الله!** شماها شکمبه گوسفندان و شتران را بر سر من تخلیه نکردید؟ **قالوا: بلی!** همه سؤالات پاسخش بلی بود، ولی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: امروز که من قدرت دارم و شما ضعیف هستید، **ما تقولون و ما تظنون؟** درباره من امروز چه می‌گویید؟ و چه گمان می‌کنید؟ امروز من با شما چه می‌کنم؟ همه با هم صدا زدند: **نقول خیراً و نظنّ خیراً اَخٌ کریم و ابن اخٍ کریم**؛ درباره‌ات خوبی می‌گوئیم گمانمان این است که درباره ما خوبی می‌کنی تو برادر بزرگوار ما و فرزند برادرآقا و بزرگ ما هستی [یعنی از همچون تو انتظار بدی نداریم].

آنگاه رسول گرامی اسلامﷺ فرمود: همان را می‌گویم که یوسف به برادرانش گفت:

﴿قَالَ لاَ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.(۱)

«یوسف) گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است».

بعد هم فرمود:

«اذهبوا فانتم الطلقاء».

«بروید همه شما آزاد هستید!».

ضجّه و گریه از همگان برخاست، جمعیت زیر و رو شد، دل‌های سالم به وجود نبی مکرم اسلامﷺ متصل شد. این قدر آقایی! این قدر گذشت! این همه بزرگواری!؟ و با این بزرگوار بود که پیامبرﷺ موفق شد و همه رشته دل‌ها را به دست گرفت. این روش و منش مکارم اخلاق است. این نمونه‌ها، تحقق و دعوت عملی «**انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**» است.

در بخشی از آیات و روایات، مکارم اخلاق تبیین شده است:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.(۲)

«گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب».

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلاَ تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ﴾.(۳)

«و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟».

---

۱. یوسف: ۹۲.
۲. اعراف: ۱۹۹.
۳. نور: ۲۲.

یعنی همان‌طور که از خدا انتظار دارید، خودتان هم عمل کنید.

﴿وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.(۱)

«و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید به راستی خداوند آمرزنده مهربان است».

یعنی در صورت بخشایش شما، خداوند هم نسبت به شما عفو، اغماض و غفران دارد، همه را پشت سر هم می‌آورد. این‌ها مکارم اخلاق است. نیز:

﴿وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾.(۲)

«و بدی را با نیکی می‌زدایند».

در مقابل افرادی که به شما بدی می‌کنند، خوبی کنید تا بدی از بین برود.

﴿وَلاَ تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلاَ السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.(۳)

«و نیکی با بدی یکسان نیست، بدی را به آنچه خود بهتر است دفع کن. آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک‌دل می‌گردد».

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ إِنَّهُ لاَيُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾.(۴)

«و جزای بدی، مانند آن بدی است؛ پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او برعهده خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد».

برابر این آیه، بدی را با بدی می‌شود پاسخ داد، اما اگر کسی عفو و اصلاح کند،

---

۱. تغابن: ۱۴.
۲. رعد: ۲۲.
۳. فصلت: ۳۴.
۴. شوری: ۴۰.

اجر و پاداش او بر خداوند است. اما بیش از آن که کسی بدی و گناهی نموده شما مجازات ندهید، زیرا خدا ظالمان را دوست ندارد. همچنین:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾.[۱]

«و هرکه صبر کند و درگذرد مسلماً این خویشتن‌داری حاکی از اراده قوی در کارهاست».

یعنی هر که در برابر ناملایمات صبر کند و در مقابل خطا و لغزش، دیگران را ببخشد، این از کارهای مهم و با عظمت است.

اما در روایات؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

«اَلا اخبرکم بخیر خلائق الدنیا و الآخرة؟ العفو عمّن ظلمك و تصل من قطعك و الأحسان الی من اساء الیك و اعطاء من حرمك».[۲]

«آیا خبر ندهم به شما به بهترین اخلاق دنیا و آخرت؟ عفو کسی که به تو ظلم و ستم کرده و ایجاد ارتباط با کسی‌که با تو قطع ارتباط کرده و نیکی به کسی که در حق تو بدی کرده و بخشش به کسی که تو را محروم کرده است».

گفتنی است واژه «**خلائق**» در این روایت به معنی مخلوقات نیست، به معنی خُلق‌هاست و مواردی که در روایات آمده، جزء مکارم اخلاق است.

امام علی علیه السلام فرموده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«علیکم بمکارم الأخلاق فانّ الله عزّوجلّ بعثنی بها و انّ مکارم اخلاق ان یعفوا الرجل عمّن ظلمه و یعطی من حرمه

---

۱. شوری: ۴۳.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۷۲؛ مستدرك: ج ۹، ص ۹؛ اصول کافی: ج ۲، ص ۱۰۷.

و یصل من قطعه و ان یعود من لایعوده».[۱]

«بـر شـما بـاد بـه مکـارم اخـلاق؛ هـمانا خـداونـد عـزوجل مـرا به مکارم اخلاق مبعوث نموده است. هـمانا مکـارم اخـلاق آن است که آدمی کسی را که به او ظلم کرده، ببخشاید و به کسی که محرومش کرده، عطا کند و با کسی که با او قطع رابطه کرده، ایجاد ارتباط کند و از کسی که از او عیادت نکرده است، عیادت کند».

مولا علی علیه السلام سه مطلب در اینجا مطرح کردند:

۱ ـ عفو در مقابل ظلم؛

۲ ـ عطا در مقابل محرومیت و حرمان؛

۳ ـ ارتباط در مقابل قطع ارتباط.

این‌ها از مکارم اخلاق است و از محاسن اخلاق بالاتر است.

عجیب این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: من مأمور شده‌ام که این‌گونه باشم:

«اوصانی ربّی بسبع: اوصانی بالاخلاص فی السرّ والعلانیه و ان اَعفُوَ عمّن ظلمنی و ان اُعطِی عمن حَرَمنی و اصل عمن قطعنی و ان یکون صمتی فکراً و نظری عبراً».[۲]

«پروردگارم مرا به هفت چیز سفارش کرد: به مـن سـفارش کـرد کـه در نهان و آشکار مخلص باشم و عملم را فقط برای خدا انجام بدهم و کسی را که به من ظلم کرده، ببخشایم و به کسی که مرا محروم کرد عطا کنم و با کسی که با من قـطع ارتـباط کـرده، ارتـباط بـرقرار کـنم و این که سکوتم، فکر و نگاهم، عبرت باشد».

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۷۳؛ امالی طوسی: مجلس ۱۷، حدیث ۱.

۲. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۷۲.

گفتنی است انسان در برابر محبت جذب می‌شود و در برابر مکارم اخلاق کرنش می‌کند و به ستایش می‌پردازد. بنابراین اگر به آثار انجام این دستورات توجه کنیم تشویق می‌شویم که آنها را دنبال کنیم. امام علی علیه‌السلام فرمود:

«انی لأعجب من اقوام یشترون المماليك باموالهم و لایشترون الأحرار بمعروفهم».[1]

«من از اقوامی که برده‌ها را با ثروت‌شان خریداری می‌کنند درشگفتم که چرا آزادگان را با خوبی به آنها، خریداری نمی‌کنند».

این بیان امام علیه‌السلام، خیلی جمله زیبایی است زیرا: «**الأنسان عبید الاحسان**»؛ انسان بنده احسان و نیکی است. به همین جهت می‌گویند:

«سادات الدنیا الأسخیاء اما سادات الآخره الأتقیاء».

«سخاوتمندان، بزرگان دنیا هستند اما بزرگان آخرت، با تقوایان هستند».

در مورد عفو و رعایت این کریمه اخلاقی، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ان العفو یزید صاحبه عزّة فاعفوا یعزّکم الله».

«عفو و گذشت، صاحبش را عزیز می‌کند؛ پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز کند».

کرامت و بزرگواری انسان در داشتن خلق و خوی کریمانه است و بزرگان ما به خاطر ویژگی‌های اخلاقی که در آنها وجود داشت، بزرگ شدند.

اما در احسان و نیکی باید به نکته ظریفی که از کعب الأحبار نقل شده است، توجه نمود:

«قال: مکتوب فی التوارة من نسب معروف الی احمق فهی خطیئه تکتب علیه».

---

۱. مستدرك: ج ۱۲، ص ۳۴۵.

«در تورات نوشته شده که: هر کس کار خوبی را به نادان و احمق منسوب سازد، گناهی است که بر علیه او نوشته می‌شود».

بنابراین باید به این نکته هم توجه کرد که اگر به بعضی از احمق‌ها خیلی رو بدهی، خودت را از رو می‌برند. در آن‌جا دیگر حسنه نیست.

دوری از سخن زشت، نرمی در گفتار

امام علی علیه السلام در ادامه می‌فرمایند:

«بعیداً فحشُهُ لیناً قوله».

«پارسا، از سخن زشت دور و گفتارش نرم است».

براساس این سخن، انسان با تقوا از گفتار و کردار زشت دور است؛ و در گفتار خود نیز نرم و ملایم سخن می‌گوید. یعنی شأن انسان با تقوا این نیست که فحش بدهد و سخن نازیبایی را بر زبان جاری کند یا با پرخاش و تندی با دیگران سخن بگوید.

برخی می‌پندارند فحش یعنی کلام زشت ولی معنای واژه فحش برابر گفته راغب اصفهانی چنین است:

«الفحش و الفحشاء و الفاحشه، ما عظم قبحه من الأفعال و الأقوال».

«فحش، فحشا و فاحشه، افعال و گفتاری را گویند که زشتی آن بزرگ باشد».

پس فحش تنها حرف نیست بلکه هم سخن و هم عمل را شامل می‌شود. به آیات قرآن نیز توجه فرمائید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.[۱]

«کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود».

مقصود از فاحشه در این آیه، فعل است نه سخن؛ کسانی که دنبال این هستند که کارهای زشت مؤمنین افشاء بشود، برای آنها عذاب دردناک الهی است، پس فحش اعم از سخن نازیبا و یا عمل زشت است.

در مذمّت فحش، روایات عجیبی داریم که نشان می‌دهد چقدر این سخن و عمل زشت است.

در بیانی که در شرح نهج البلاغه مرحوم خویی[۲] **در ذیل همین خطبه مولا علی**علیه‌السلام **درباره پارسایان آمده است، ابی‌بصیر از امام صادق**علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«من علامات شرك الشيطان الذى لايشك فيه ان يكون فحاشاً لايبالى ما قال و لا ما قيل فيه».[۳]

«از نشانه‌های بی‌تردید مشارکت شیطان در ایجاد و انعقاد نطفهٔ آدمی این است که فَحّاش باشد و باک نداشته باشد چه می‌گوید و چه در مورد او گفته می‌شود».

یعنی باک نداشته باشد، که فحش می‌دهد یا به او فحش می‌دهند. معمولاً افراد بی‌ریشه این‌گونه هستند، امام می‌خواهند بفرمایند که: شیطان در ایجاد این آدم شرکت

---

۱. نور: ۱۹.
۲. بهترین شرح، شرح مرحوم خویی است.
۳. اصول کافی: ج ۲، ص ۳۲۳؛ وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۳۱.

داشته است. کسی که باک ندارد چه می‌گوید و چه به او گفته می‌شود، از شخصیت و روحیه و فطرت انسانی به دور است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«اذا رأیتم الرجل لا یُبالی ما قال و لا ما قیل له فانه لغیة أو شرك من شیطان».[۱]

«اگر دیدید کسی باک ندارد چه می‌گوید و چه به او گفته می‌شود، تردید نکنید که این آدم گمراه و به ضلالت افتاده‌ای است یا با مشارکت شیطان، پدید آمده است».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«و ان من شرّ عبادالله من تُکْرَهُ مجالسته لفحشه».[۲]

«از بدترین بندگان خدا کسی است که دیگران معاشرت با او را به‌خاطر فحشی که از او شنیده می‌شود، دوست ندارند».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من خاف الناس لسانه فهو فی النار».

«هر کس مردم از زبانش بترسند، پس او جهنمی است».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«القذف من الکفر والکفر فی النّار».[۳]

«متهم ساختن دیگری به زنا [فحش] از کفر است و کفر و ناسپاسی در آتش است».

امام باقر علیه السلام فرمود:

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۳۲۳.
۲. همان: ج ۲، ص ۳۲۶؛ وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۳۰.
۳. بحارالأنوار: ج ۱۰۰، ص ۲۴۹؛ جامع الأخبار: ص ۱۵۸.

«سلاح اللئام قبیح الکلام».[۱]

«اسلحه آدم‌های پست، حرف‌های زشت و نازیباست».

در بیان دیگری نقل شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب از جایی عبور می‌کردند، مردی رسید و مهار مرکب حضرت را گرفت، عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله کدام عمل از همه اعمال برتر است؟ ایّ الأعمال افضل؟ قال صلی الله علیه و آله:

«اطعام الطعام و اطیاب الکلام».[۲]

«بهترین عمل از بین همه اعمال دو چیز است: یکی غذا دادن و دوّم کلام را پاک و پاکیزه کردن».

براساس روایات، کلام و سخن از اهمیت و جایگاه مهمی برخوردار است؛ امام علی علیه السلام فرمودند:

«ربّ کلام کالحسام».[۳]

«خیلی از کلام‌ها مانند شمشیر تیز است».

گاهی در راستای خوبی و گاهی هم در راستای بدی.

در بیانی دیگر فرمودند:

«رب کلام انفذ من سهام».[۴]

«چه بسا سخنی که از تیر نافذتر است».

زودتر جای خودش را باز می‌کند چه در مسیر خوب و چه در مسیر بد.

امام علی علیه السلام فرمود:

«صوره [جمال] المرأة فی وجهها و صوره [جمال] الرجل

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۸۵.

۲. وسائل الشیعة: ج ۲۴، ص ۲۸۹؛ بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۳۶۱.

۳. غررالحکم: ص ۲۱۳.

۴. همان: ص ۲۰۹.

فی منطقه».[۱]

«زیبایی و کمال زن در صورت او هویدا است، اما ارزش و قیمت مرد در سخنش قرار دارد».

سخن و گفتار، نمود و نماد شخصیت آدمی است؛ از امام علی علیه السلام وارد شده است:

«المرء مخبوء تحت لسانه».[۲]

«مرد در کلامش، پنهان شده است».

براین اساس وقتی انسانی سخن آغاز کرد می‌فهمیم که چه چیزی در نهان دارد:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

روایات پیش گفته بدی، خوبی، اهمیت و جایگاه گفتار و سخن را بیان کرد. چند روایت کلی هم در این‌جا قابل تأمل است:

امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند:

«جُمِعَ الخیر کله فی ثلاث خصال: النظر، السکوت و الکلام فکل نظر لیس فیه اعتبار فهو سهوٌ و کل سکوت لیس فیه فکرة فهو غفلة و کل کلام لیس فیه ذکر فهو لغو».[۳]

«همه خوبی‌ها در سه خصلت جمع شده است: نگاه کردن، ساکت ماندن، حرف زدن؛ پس هر نگاهی که در او عبرت‌آموزی نباشد، سهو و غفلت است. هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد، غفلت است و هر سخنی که در آن ذکر خدا نباشد لغو است».

بر این اساس در روایات آمده است:

«فطوبی لمن کان نظره عِبرة و سکوته فکرة و کلامه ذکر

---

۱. بحارالأنوار: ج ۴۸، ص ۲۹۳.

۲. مستدرک: ج ۹، ص ۲۲.

۳. ترتیب الأمالی: ج ۶، ص ۵۲۴.

و بکی علی خطیئته و آمن الناس من شره».[۱]

«پس خوشا به حال کسی که نگاهش عبرت و سکوتش توأم با فکر باشد و سخنش ذکر و یاد خدا باشد و بر گناهانش گریه کند و مردم از شر [گفتار و کردارش] در امان باشند».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«النوم راحة فی الجسد و النطق راحة للروح والسکوت راحة للعقل».[۲]

«خواب، راحتی بدن، سخن و بیان، وسیله راحتی روح و سکوت، راحتی عقل است».

چرا نمی‌گوید: **للجسم** و گفته «**الجسد؟**» یعنی اگر بشر آن حیوانیت مورد نظرش باشد، جسد است. مرده را جسد می‌گویند.

دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری

نکته مهم و اساسی آن است که حتی در کلام مباح نیزمی‌فرمایند: هرچه آدم بتواند کم حرف بزند بلکه فقط در حد نیاز و ضرورت حرف بزند، چیز خوبی است.

امام صادق علیه السلام به اصحاب خود می‌فرمود:

«اسمعوا منّی کلاماً هوخیرلکم من‌الدرهم‌الموقفه؛ لایتکلم احدکم بما لایعنیه و لیَدَعْ کثیراً من الکلام فیما یعنیه حتی یجدله موضعاً».[۳]

امام صادق علیه السلام به اصحابش فرمود:

«از من کلامی را بشنوید که آن برای شما بهتر است از طلای متمایل به سیاهی که بهترین نوع طلاست: حرفی که به گفتن آن

---

۱. امالی الصدوق: مجلس ۶ و ۸، حدث ۱ و ۲. ۲. الفقیه: ج ۴، ص ۴۰۲.

۳. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۹۴.

نیاز ندارید، نگویید و بسیاری از آن کلامی که به آن نیاز دارید، نیز واگذارید، تا برای آن جایی برای سخن گفتن بیابید».

حتی در باب امر به معروف و نهی از منکر نیز فرموده‌اند: باید احتمال تأثیر بدهد و اگر نه، لازم نیست سخنی بگوید.

اما در غیر امر به معروف لازم است مراقب سخن خود باشیم. زیرا:

«فربّ متکلم فی غیر موضعه جَنی علی نفسه بکلامه».[۱]

«چه بسا سخنگویانی که در غیر موضعش سخن می‌گویند، و با کلام‌شان بر خودشان جنایت می‌کنند».

این جاست که نیاز به معیار داریم؛ اباذر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معیار سخن و سکوت را چنین نقل می‌کند:

«املاء الخیر خیرٌ من السکوت والسکوت خیر من املاء الشرّ».[۲]

«سخن گفتن در دعوت به کار نیک بهتر از سکوت است. و سکوت از آن حرف که ایجاد شر بکند، بهتر است».

برای کنترل زبان، توجه به حضور و نظارت خداوند بسیار مهم و اساسی است و آدمی را از سخن باطل و نادرست باز می‌دارد. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به اباذر فرمود:

«ان الله عزّوجلّ عند لسان کل قائل، فلیتق الله امرءٌ و لیعلم ما یقول».[۳]

«خدا در نزد زبان هر گوینده‌ای حاضر و ناظر است، پس هر انسانی بایستی تقوای الهی پیشه کند و بداند چه می‌گوید».

بدینسان آدمی باید متوجه گفتارش باشد. در نهایت توصیه خداوند این است:

---

۱. همان.

۲. همان: ج ۱۲، ص ۱۸۸.

۳. همان.

﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً﴾.[۱]

«و با مردم، سخن زیبا بگویید».

از امام جعفر باقر علیه السلام روایت شده که در مورد آیه شریفه بالا فرمودند:

«قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال لکم فان الله عزّوجلّ یبغض اللّعان، السبّاب، الطعّان علی المؤمنین، الفاحش و المتفحش و السائل الملحف و یحب الحی الحلیم العفیف المتعفف».[۲]

«با مردم به زیباتر وجهی که دوست دارید با شما سخن بگویند، سخن بگویید؛ بلکه بهتر از آنچه دوست دارید مردم با شما سخن بگویند صحبت کنید؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی لعن کننده، دشنام دهنده و طعنه زننده بر مؤمنین، فحش دهنده، فحش خورنده و گدای سمج را دشمن می‌دارد. ولی افراد زنده، بردبار، پاکدامن و پاکیزه را دوست دارد».

براین اساس خداوند متعال، انسان‌های سرحال، شاداب، با نشاط و دارای حلم و عفیف را دوست دارد.

خداوند در قرآن کریم نیز می‌فرماید:

﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ﴾.[۳]

«در آن مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند و خدا کسانی را که خواهان پاکی اند دوست می‌دارد».

---

۱. بقره: ۸۳.
۲. مستدرک: ج ۱۲، ص ۸۲.
۳. توبه: ۱۰۸.

ابن‌مالک می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما کان الفحش فی شیی قط الاّ شَانه ولا کان الحیاء فی شییءٍ قط الاّ زانه».[۱]

«فحش در هر چیز که باشد آن را زشت می‌نماید. [موجب ملامت و سرافکندگی است] و حیاء در هر چیز که باشد، موجب زینت آن می‌گردد».

آثار و فواید نیکویی و نرمی سخن

امام علی بن الحسین فرمود:

«القول الحسنُ یثری المال و ینمی الرزق و ینسی فی الأجل و یُحبّب الی الأهل و یدخله الجنة».[۲]

«زیبایی و ادب در سخن، مال را زیاد می‌کند، رزق و روزی را رشد می‌دهد، مرگ را به تأخیر می‌اندازد و آدمی را نزد خانواده محبوب می‌سازد و او را به بهشت وارد می‌کند».

سلیمان بن مهران از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و نزد ایشان عده‌ای از شیعیان بودند، شنیدم آن حضرت فرمودند:

«یا معاشر الشیعه! کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علیناً شیناً و احفظوا السنتکم و کفّوها عن الفضول و قبح القول».[۳]

«ای جماعت شیعیان! برای ما مایهٔ زینت باشید و برای ما مایهٔ ننگ

---

۱. مستدرک: ج ۸، ص ۴۶۲.
۲. وسائل الشیعة: ج ۳، ص ۲۴۱.
۳. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۹۳.

نباشید، زبان‌هایتان را از زیاده‌گویی و بدگویی نگه دارید».

امام باقر علیه السلام ، بیان امام صادق علیه السلام را تکمیل فرمود:

«فوالله ما شیعتنا الاّ من اتّقی الله و اَطاعه و ما کانوا یعرفون الا بالتواضع و کفّ الألسن عن الناس الاّ من الخیر».[1]

«سوگند به خداوند، شیعه ما نیست مگر کسی که تقوای الهی را پیشه کند و فرمان او را ببرد، شیعه ما شناخته نمی‌شود مگر به تواضع و فروتنی، و این‌که زبان خود را از مردم حفظ می‌کند مگر به خوبی».

شاید امامان می‌خواهند بفرمایند، وقتی خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً﴾.[2]

«و با مردم به زبان خوش سخن بگویید».

اولین مخاطب این آیه مبنی بر سخن گفتن به خوشی و نیکی، شیعه است یعنی ای شیعیان! وقتی با افراد خودتان و با دیگران و با مخالفان حرف می‌زنید، به زیبایی حرف بزنید.

خلاصه بحث

۱ ـ فحش، زشت و نازیباست و در شأن انسان با تقوا نیست.

۲ ـ فحش هم می‌تواند، توهین و گناه قولی باشد و هم می‌تواند گناه عملی و فعلی باشد.

۳ ـ روایات زیادی در مذمّت فحش و سخن ناروا و عمل ناشایست وارد شده

---

۱. امالی الصدوق: مجلس ۹۱، حدیث ۳.
۲. بقره: ۸۳.

است.

۴ـ نه تنها نباید فحش داد، بلکه باید توجه داشت که با بهترین زبان با مردم صحبت کرد که فایده زیادی دارد هم مال و هم رزق و هم عمر و هم محبوبیت را زیاد می‌کند و در پایان کار، انسان را وارد بهشت می‌کند.

۵ـ باید حرف‌های درست و خوب را با نرمی بیان کرد و از تندی و صدای بلند اجتناب نمود.

نبود یا پنهان بودن زشتی و آشکار بودن نیکویی

امام علی علیه السلام در ادامه خطبه می‌فرماید:

«غائباً منکره، حاضراً معروفه».

«بدی‌های او پنهان و کار نیکش آشکار است».

در توضیح این ویژگی که امام می‌فرمایند:

«بدی‌های انسان، با تقوا غایب و خوبی‌هایش حاضر است».

دو معنا قابل برداشت است:

۱ـ به‌یک معنی یعنی بدی در انسان با تقوا، غائب است، یعنی معدوم است، منتفی است. یعنی اصلاً بدی ندارد و کار زشت انجام نمی‌دهد یعنی آنچه انجام می‌دهد معروف و کار پسندیده است.

۲ـ به معنای دوم یعنی انسان متقی، بی‌گناه نیست، اما گناه علنی ندارد و اگر گناهی دارد، دور از چشم مردم است ولی خوبی‌هایش آشکار است.

عزیزان توجه دارند که اگر گناهی علنی شد، عقوبت بیشتری دارد چون موجب تجرّی و جسارت یافتن دیگران می‌شود. به همین جهت از گناه علنی به تعبیر «فسق» یاد شده است. اما طبق روایات گناه پنهانی را، خدای تبارک و تعالی زود می‌بخشد در حالی

که گناه علنی را به این سادگی، خداوند نمی‌بخشد.

هر دو معنی می‌تواند درست باشد، برابر معنی اول این که انسان‌های با تقوا چون قبح گناه را می‌دانند و زشتی گناه را می‌فهمند، کار زشت انجام نمی‌دهند، کار منکر ندارند که در حقیقت صفت و ملکه‌ای قریب به عصمت در آنها وجود دارد. امّا برای معنای دوم گرچه این افراد با تقوا گاه گناه دارند، اما به‌خاطر شخصیت، تشخص و حیایی دارند، که گناه علنی ندارند.

در قرآن در جاهای متعددی از معروف و منکر یاد شده است. در این جملات نیز دو تعبیر معروف و منکر به کار گرفته است، اکنون این پرسش مطرح است که اساساً معروف و منکر چیست؟

لغت‌شناسان می‌گویند: معروف یعنی شناخته شده و منکَر یعنی ناشناخته. راغب اصفهانی می‌گوید:

«معروف یعنی امری که با عقل و شرع، به خوبی شناخته شده باشد و منکَر چیزی است که عقل و شرع آن را به بدی بشناسد».

بنابراین به هر عمل نیک، معروف گفته می‌شود؛ مثل نماز، روزه، خدمت به مردم، صله ارحام، رعایت حقوق دیگران، و از همه خوبی‌ها به‌معروف تعبیر می‌شود. بدی‌ها هم چیزی است که با خلقت بشر هماهنگی ندارند و نقطه مقابل معروف است، یعنی سرشت ما آنها را به نیکی نمی‌شناسد.

چرا هر عمل نیکی، معروف است و چرا هر عمل بدی، منکر؟

زیرا در ذات بشر قوه‌ای وجود دارد که خوبی‌ها را درک می‌کند و می‌شناسد و بدی‌ها را هم می‌شناسد. دلیل این مدعا چیست؟

شخصی به نام وابصه خدمت پیامبرﷺ رسید.

پیامبرﷺ به او فرمود: برای چه آمدی؟

گفت: سؤالی دارم.

رسول خداﷺ فرمود: من سؤالت را بگویم یا خودت می‌گویی؟

عرض کرد: شما بفرمایید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آمده‌ای از خوبی و بدی و زیبایی و زشتی سؤال کنی؟

گفت: آری!

فرمود: «**استفتِ قلبك**». از قلبت سؤال کن! فتوا بگیر! خیر و خوبی آن است که قلب با آن آرامش می‌یابد.

بعد حضرت فرمود: در قرآن این معنی بیان شده است:

﴿وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْـهَمَهَا فُـجُورَهَا وَ تَـقْوَاهَـا قَـدْ أَفْـلَحَ مَـن زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾.[1]

«سوگند به نفس و آن کسی که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد، که هر کس، آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد، و هرکه آلوده‌اش ساخت، قطعاً درباخت».

براساس این فطرت پاک انسانی است که ایرانی، آفریقایی، آسیایی، اروپایی و هر کسی را که شما می‌بینید و از او بپرسید از عدالت خوشش می‌آید، یا نه؟ همه پاسخ می‌دهند که از ظلم بدشان می‌آید این در ذات هر کسی هست ولو زبان یکدیگر را نفهمند، شما عادلانه رفتار کنید خوش‌شان می‌آید این در ذات بشر هست و این همان است که قرآن می‌فرماید: خدای تبارک و تعالی، بدی و خوبی‌ها را به انسان الهام کرده است. در بین همه انسان‌ها عفت و شجاعت و حکمت و عدالت پسندیده است، چنان‌که، شرارت و ترس و جهالت و ظلم ناپسند است. فداکاری پسندیده است اما حقه‌بازی ناپسند است، این‌ها در ذات بشر است پس معروف چیزی است که فطرت سالم بشر آن را خوب می‌داند و منکر چیزی است که فطرت سالم بشر آن را بد می‌داند.

---

۱. شمس: ۷ ـ ۱۰.

سؤال این است که اگر پیامبران خدا نمی‌آمدند ما با همین سرمایه‌هایی که خدا به ما داده است آیا به اجرای دستورات الهی مکلف بودیم یا نبودیم؟

از آنجا که خدای تبارک و تعالی به ما عقل و فطرت داده است و ما بدون بعثت انبیاء، بدی را به بد بودن و خوبی را به خوب بودن می‌شناسیم. پس اگر انبیاء هم نمی‌آمدند، ما دارای تکلیف بودیم و در روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گرفتیم که چرا این بدی را انجام دادی و آن خوبی را انجام ندادی؟ طبیعی است که در ذات و فطرت خود ما، کشش به خوبی و نفرت از بدی وجود دارد و خدا در نهاد ما قرار داده است.

امام موسی بن جعفر علیه‌السلام چه زیبا فرموده‌اند:

«ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة فامّا الحجة الظاهرة فالأنبیاء والرسل و الأئمه و اما الحجة الباطنه فالعقول».[1]

«برای خدا بر مردم دو حجت است؛ یک حجت ظاهری و یک حجت باطنی، حجت ظاهری، پیامبران و رسولان خدا و امامان هستند. اما حجت باطنی که در وجود و نهاد هر انسانی هست، آن عقل است».

برابر این روایت، عاقل، مکلّف است. پس ارسال رسل و انزال کتب از باب لطف خداست و گرنه به واسطه عقل، ما بایستی راه را پیدا می‌کردیم. این لطف خداست که افزون بر عقل، انبیاء را مبعوث نموده و امامان را منصوب کرده است. مرحوم محقق طوسی در رابطه با امام زمان (عج) می‌گوید:

---

۱. اصول کافی: ج ۱، ص ۱۵.

«وجـــوده لطـــف وتـــصرّفه لطـف آخـر وعـدمه مـنا و اثـره فینا لطف».

«وجود امام زمان (عج)، لطف است، تصرف او لطف دیگر خداست، فقدان او از ما و تأثیر او در ما نیز لطف است».

باید بدانیم که غیبت حضرت در بین ما به‌خاطر عدم صلاحیت ماست، ما آمادگی نداریم، ما هنوز یار امام زمان «عج» نشده‌ایم.

این‌ها می‌رساند که در باطن خودمان امکان شـناخت خـوب و بـد را داریـم. پس «معروف» به چیزی گفته می‌شود که عقل و شرع، به خوبی آن را بشناسد و منکر و بد چیزی است که عقل و شرع آن را به بد بودن بشناسد، خداوند در قرآن در خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.[1]

«گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب».

علماء و بزرگان این گونه آیـات را از آیـاتی گـرفتند کـه خـداونـد در تـربیت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، ایفای نقش کرده است؛ یعنی این دسـتورات تـربیتی بـرای رسـول خداست و مربوط به پیامبر خداست ولی معنایش این نیست که منحصر به پیامبر است، بلکه مسلمان‌ها هم موظفند این دستورات را رعایت کنند:

«ای پیامبر عفو را بگیر، امر به معروف کن و از نادانـان اعـراض کـن و روی برگردان و کار آنها را نادیده بگیر!».

در ذیل همین آیه، حدیثی شریف از امام هشتم علیه‌السلام روایت شده است:

«لایکون المؤمن مؤمناً حتی یکون فیه ثلاث خصال: سـنة مـن ربّه و سنة من نبیه و سنة من ولیّه فامّا السنة من ربّـه فکـتمان

---

۱. اعراف: ۱۹۹.

سرّه و اما السنة من نبیّه فمداراة الناس و اما السنة من ولیه فالصبر فی البأساء و الضراء».[1]

«هیچ مؤمنی به کمال ایمان نمی‌رسد مگر این که سه خصلت داشته باشد؛ یک روش و منش از پروردگارش، یک روش و منش از پیامبرﷺ و یک روش و منش هم از ائمه در او باشد. اما روشی که از خداوند باید داشته باشد، پنهان کردن اسرار خودش است. اما روشی که باید از پیامبر داشته باشد، مدارا کردن با مردم است و اما روشی که باید از ولی و امام باید داشته باشد پس شکیبایی در سختی و زیان است».

در توضیح نخستین خصلت: امام هشتم علیه السلام به آیه شریفه ذیل استناد می‌کند:

﴿عَالِمُ الْغَیْبِ فَلاَ یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُول﴾.

«خداوند، دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد».

خدا به همه پس پرده‌ها آگاه هست اما هیچ کس را از پس پرده آگاه نمی‌کند مگر از کسانی که رضایت دارد، مثل رسولانش که بخشی از پس پرده را برای آنها بیان می‌کند.

امام هشتم علیه السلام می‌خواهد، بفرماید: حواستان جمع باشد مؤمن باید اسرار خودش را پنهان کند و به هیچ کس نگوید مگر به کسانی که برای او خیلی قابل اعتمادند. همیشه آدم‌هایی که معمولاً همه چیزشان را می‌گویند، ضرر می‌کنند چون اگر فردی

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۴۱.

اسرار مؤمن را بداند، حسد باعث می‌شود که اسرار مؤمن را آشکار کند. در روایت دارد که مؤمن در گرداب چند ابتلاء است؛ یکی از گرداب‌های مؤمن، این است که دیگران در مورد او حسادت می‌کنند، عجیب است مؤمنی که بر مؤمنی حسادت می‌ورزد و به‌خاطر حسادت، گاهی کاری می‌کند که حیثیت مؤمن را از بین می‌برد، لذا بهتر است که اسرار خودش را نگوید به ویژه در سه چیز که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«استر ذهبك و ذهابك و مذهبك».

«سه چیز را پنهان نگهدار: پول، رفت و آمد، مذهب و سلیقه‌ات را».

برابر این روایت، نباید سه چیز را آشکار نمود:

۱ـ **ذهبك**: پول را، نباید گفت: چقدر دارم، کجا دارم، الآن که هر روز روزنامه‌ها در مورد آدمکشی‌ها، آدم‌دزدی‌ها و غیره، برای ربودن پول۷ می‌نویسند. خواهرزاده دایی را به سمت دماوند کشانده و گفته هرچه پول داری بده! خوب اگر نمی‌گفت: پول دارم! خواهرزاده هم چنین عملی نمی‌کرد! وگرنه عاشقان پول، حیات آدم را به‌خطر نمی‌اندازند.

۲ـ **ذهابك**: رفت و آمد، کی می‌روم و کی می‌آیم، از کدام راه می‌روم و از کدام راه برمی‌گردم؟ در انسان مستحب است انسان از راهی که می‌رود از راه دیگر برگردد، از همان راه برنگردد و کراهت دارد از راهی که رفت از همان راه برگردد. این‌ها دستورات درست و دقیقی هست، ذهاب و رفت و آمد را کتمان و پنهان کن و راه رفت و آمدت را نگو!

۳ـ **مذهبك**: سلیقه و اعتقادت را هم پنهان کن. لازم نیست به همه بگویی من در چه جناحی هستم، اگر گفتی سرت بر دار است، کارت را براساس اعتقاد درست انجام بده، اما اگر نظام فکری خود را اعلام کردی، فایده‌ای جز این که یک عده را تحریک می‌کنند و مخالفین شما بیشتر می‌شود و تیرها از چهارطرف می‌آید و خلاصه از پا درت می‌آورند.

و اما توضیح دومین سنت که حضرت فرمود:

«اما السنة من نبیّه فمداراة الناس».[۱]

«سنتی که باید از پیامبرش بگیرد، مدارا کردن با مردم است».

در روایات دیگر آمده که پیامبرﷺ فرمود: همان‌گونه که من مأمور به انجام و اقامه فرائض هستم، مأمور به مدارا کردن با مردم هستم. یعنی مدارای با مردم این قدر اهمیت دارد که در ردیف واجبات است.

حضرت برای توضیح این خصلت به آیه شریفه ذیل استناد می‌کند و می‌فرماید: که خداوند فرمود:

«امر نبیّه بمداراه الناس فقال: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.[۲]

«خداوند پیامبرش را به مدارا کردن با مردم فرمان داد و به او فرمود: گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب».

حضرت به همین آیه‌ای که مورد بحث ما بود، استناد می‌کنند خداوند امر کرد پیامبرش را به مدارای با مردم و فرمود عفو را بگیر و امر کن به خوبی‌ها و اعراض کن از جاهلان که توضیح آن گذشت.

و اما توضیح سنت سوم که حضرت فرمود:

«و اما السنة من ولیّه فالصبر فی البأساء و الضرّاء».[۳]

«اما سنتی که مؤمن باید از ولی و امام زمان خود بگیرد صبر بر سختی‌ها و مشکلات است».

حضرت در توضیح این سنّت به آیه شریفه ذیل استناد می‌فرماید:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۴۱.
۲. اعراف: ۱۹۹.
۳. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۴۱.

صَدَقُوْا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».[۱]

«و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند».

دقیقاً این حدیث شریف مرتبط با بحث امروز ما هست، صابرین در سختی‌ها و زیان‌ها، این‌ها کسانی هستند که راست گفتند و متقی هستند.

در بیان دیگری یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمت حضرت بود و امام در باره خدمت به مردم صحبت می‌کرد، فرمود:

«انه لیعرض لی صاحب الحاجة فأبادر الی قضائها مخافة ان یستغنی عنها صاحبها».[۲]

«همانا گاه فردی نیازمند به من مراجعه و حاجت خود را عرضه می‌کند. پس من زود حاجتش را برآورده می‌کنم از ترس این که مبادا صاحب آن حاجت، بی‌نیاز شود».

امام علی علیه السلام نیز در مورد آیه شریفه فوق فرمود:

«انّ مکارم الدنیا و الآخرة فی ثلاثه اَحرُف من کتاب الله؛ عزّوجلّ: خذ العفو و أمر با لعرف و اعرض عن الجاهلین».

«مکارم دنیا و آخرت در میان سه سخن از کتاب خدا قرار دارد: گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادان رخ برتاب».

گفتنی است که تفسیر آیه شریفه اخیر و بیان موارد و مصادیق آن است که:

«ان تصل من قطعك و ان تعفوا عمن ظلمك و تؤتی من حرمك».

«با کسی که با تو قطع ارتباط کرده، ارتباط برقرار کنی، بر کسی که

---

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۳۶۱.

بر تو ستم روا داشته عفو کنی و به کسی که تو را محروم کرده است، عطا کنی».

بنابراین آیه شریفه هم «عُرف» را برای ما معنی می‌کند و مفهوم مخالف عرف، «نکر» می‌شود که نزد عقل به خوبی شناخته شده نیست.

نتیجه‌گیری

پس انسان با تقوا از ویژگی‌هایش این است که منکر و بدی‌هایش غائب یا پنهان است و معروف و کارهای پسندیده و شایسته او همیشه حاضر یا آشکار است. یعنی هرچه از او می‌بینید، کار خوب و خیر است و بدی را از او نمی‌بینید یا اساساً کار بد انجام نمی‌دهد یا اگر انجام می‌دهد طوری است که شما از او مطلع نیستید و نمی‌شوید. هر دو پسندیده است اولی احسن و زیباتر است که اصلاً کار بد انجام نمی‌دهد و دومی که اگر کار بد انجام می‌دهند پنهانی است که آن هم نسبت به کسانی که کار بد را علنی انجام می‌دهند، حسن و زیبا است.

روی‌آورد خیر و دوری شر از سوی پارسایان

امام علی علیه‌السلام در ادامه بیان نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«مقبلاً خیره، مدبراً شره».

«پارسا نیکی‌هایش به همه روی آورده ولی آزار او به کسی نمی‌رسد».

حضرت در این فراز، دو ویژگی را برای متقین بیان می‌فرمایند که: خوبی‌های انسان با تقوا روی کرده و بدی‌هایش به انسان پشت کرده است، یعنی بدی را از انسان با تقوی مشاهده نمی‌کنیم و هرچه می‌بینیم خوبی است. قرآن نیز با تعابیر گوناگون این‌گونه آدمیان را معرفی می‌فرماید:

﴿أُولئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾.[۱]

«آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنانند که در انجام آنها سبقت می‌جویند».

این ویژگی‌های انسان مؤمن و با تقوی است که بر یکدیگر در کارهای خوب سرعت و پیشی و سبقت می‌گیرند. در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾.[۲]

«و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش به قدر آسمان‌ها و زمین است برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید».

به همین جهت به ما نیز توصیه می‌کنند که چون آنان باشیم:

«التسرع بالمعروف و الاعطاء قبل السؤال من اکبر سیادات».[۳]

«شتاب برای انجام کارهای خوب و عطاء قبل از این که نیازمند درخواست بکند، از بزرگترین آقائی‌ها و سیادت‌های دنیاست».

از این عبارت مولا علی علیه السلام برمی‌آید که این‌ها جزء خلق و خوی انسان‌های پارسا شده که خیر آنان اقبال کرده و شر آنان دوری گزیده است.

به گفته احیاء العلوم غزالی و دیگر کتب اخلاقی، زمانی از یک ویژگی تعبیر به اخلاق می‌شود که در انسان آن ارزش اخلاقی، مَلَکه و ثابت شود وگر نه تا ملکه و عادت نشده تخلّق است، نه اخلاق. یعنی آدم خودش را با سختی و زحمت وادار می‌کند تا کار خوب انجام بدهد.

---

۱. مؤمنون: ۶۱.
۲. آل‌عمران: ۱۳۳.
۳. اخلاق محتشمی: ص ۳۸۳.

هر وقت در انسان انجام کار خوب، عادی شد و به‌طور معمول و به راحتی کار خوب را انجام داد آن وقت این آدم دارای اخلاق پسندیده شده است؛ همیشه راست می‌گوید، زیرا ملکه راستی در او رسوخ کرده، دروغ نمی‌گوید چون دروغ با طبع او سازگاری ندارد.

با عنایت به این نکته، مولا علی علیه‌السلام صفاتی را که در مورد متقین بیان کرده‌اند به صورت ملکه بیان کرده‌اند و در موضع بحث یعنی: نیکی او همواره روی می‌آورد و کار بد او پشت کرده و هماره روی گردان است.

پارسا مثل راننده‌ی ورزیده‌ای است که همه کارش به موقع هست یعنی به موقع راه می‌رود، به موقع ترمز می‌گیرد، به موقع کلاج، به موقع دیگر کارهایش را انجام می‌دهد ولی یک راننده تازه کار، کنارش بنشینی ببین چه می‌کند، نه ترمزش نه بوقش، نه فرمان گرفتنش و نه کارهای دیگرش به موقع نیست. ولی وقتی صاحب تجربه شد و رانندگی به صورت ملکه درآمد، مغز به موقع فرمان می‌دهد و اعضاء هم به موقع انجام می‌دهند. آدم وقتی دارای ملکات اخلاقی است که بدون این که فکر کند، همه کارهای خوب به‌طور اتوماتیک از او صادر می‌شود و از بدی‌ها دوری می‌گزیند، تصنّع و تکّلف و تخلّف نیست؛ بلکه اخلاقی است که در او رسوخ کرده و ملکه شده است.

بعضی از بزرگان، حالاتی داشتند که شبیه یا قریب به عصمت بوده است و خدا رحمت کند دو شخصیت بزرگوار یعنی امام خمینی قدس‌سره و آیت‌الله العظمی گلپایگانی قدس‌سره را؛ در نماز میّتی که آیت‌الله گلپایگانی برامام خواند در فقره آخر؛ تنها فرمود: «**اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه**» اما جمله «**و ان کان مسیئاً**» را نگفت. آیت‌الله گلپایگانی اهل تعارف نبود بلکه معتقد بود که امام خمینی اصلاً به سمت و سوی بدی تمایل پیدا نکرده و بدی انجام نداده و لذا نگفت: «**وان کان مسیئاً فتجاوز عنه**».

در حالات برخی از بزرگان است که نه تنها حتی مکروهی را مرتکب نشدند و نه تنها مستحبی را ترک نکردند؛ بلکه هرگز یاد خدا را فراموش نکرده‌اند

قرآن در توصیف این‌گونه افراد می‌فرماید:

﴿رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللهِ﴾.[۱]

«مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد، آنان را از یاد خدا، به خود مشغول نمی‌دارد».

راه وصول به این مراحل هم رفع مانع و ترک گناه هست و هم ایجاد مقتضی و زمینه و انجام واجب. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود:

«اعبد الناس من اقام الفرائض و أزهد الناس من ترك الحرام».[۲]

«عابدترین مردم، کسی است که اعمال واجب را انجام بدهد و پارساترین و پرهیزکارترین انسان‌ها کسی است که حرام الهی را ترک بکند».

براستی اگر واجب انجام شود و حرام ترک شود، انسان عابدترین و پارساترین مردم است. اگر این دو کار انجام شد، رسیدن به مراحل دیگر تقوا آسان می‌شود. بعد فرمود:

«ان للقلوب اقبالاً و ادباراً فاذا اقبل فعليكم بالنوافل و اذا ادبر فعليكم بالفرائض».

«همانا قلوب دارای اقبال و روی برگرداندن است وقتی قلب شما حالت اقبال دارد، پس به نوافل بپردازید و آن هنگام که ادبار و پشت کرد، فقط به انجام واجب بپردازید».

همان‌طور که انسان گاهی با نشاط و گاهی کسل است و حالاتی دارد، قلوب هم همین‌طور است هر وقت به شما رو کرد، مستحبات را انجام بدهید و هر وقت پشت کرد او

---

۱. نور: ۳۷.

۲. مستدرك: ج ۱۱، ص ۲۷۸.

را وادار به انجام مستحبات نکنید تا خودش دوباره اقبال کند.

برخی، فرزندان خود را به زور وادار می‌کنند که دعای کمیل بخواند و یا کارهای مستحبی دیگر، درست نیست. واجب را بالاجبار باید انجام داد ولی در مستحبات باید در انسان نشاط و علاقه به وجود بیاید یعنی باید بستر و زمینه لازم را فراهم شود. در اخلاق هم همین است در ضروریات اخلاقی، پیامبرﷺ فرمود:

«تخلّقوا باخلاق الله».

«به اخلاق خدایی، تخلّق پیدا کنید».

یعنی به زور اخلاق الهی را در خود ایجاد کنید ولی در موارد غیرضروری باید بسترسازی و زمینه و علاقه ایجاد شود. ولی باید به این نکته ظریف هم توجه نمود که مراجع تقلید، ترک همه مستحبات را جایز نمی‌دانند، لااقل بخشی از مستحبات را باید انسان انجام بدهد.

توجه به آیات و روایات ذیل آن صفات را در انسان می‌سازد:

محمد بن مسلم از امام محمد باقرؑ روایت نموده که ایشان فرموده‌اند:

«سُئِل رسول اللهﷺ من خیار العباد؟ فقالﷺ : الذین اذا احسنوا استبشروا و اذا اساؤا استغفروا و اذا أُعطوا شکروا و اذا ابتلوا صبروا و اذا اغضبوا غفروا».[1]

«از پیامبرﷺ سؤال شد که چه کسانی برترین بندگان هستند؟ حضرت فرمود: آنهایی که وقتی کار خوب می‌کنند از کار خوب‌شان خشنود شده، لذّت می‌برند و آنگاه که کار بد یا گناهی مرتکب شدند، بلافاصله استغفار می‌کنند، و هنگامی که چیزی به آنها داده شد شکر می‌کنند و وقتی که امتحان و ابتلا پیش آمد شکیبایی می‌کنند، و هنگامی که از کسی خشمگین، او را می‌بخشنایند».

---

۱. ترتیب الأمالی: ج ۶، ص ۳۱۲؛ اصول کافی: ج ۲، ص ۲۴۰؛ امالی صدوق: مجلس ۳، حدیث ۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر کسی آمد از شما عذرخواهی کرد ولو می‌دانی دروغ است، بپذیر تا چه رسد که کسی به راستی عذرخواهی کند.

پنج خصلت پیش گفته ویژگی‌هایی است که هرکس دارای این پنج ویژگی بشود در جایگاهی قرار می‌گیرد که جایگاه متقین است و می‌تواند جزء همان کسانی باشد که مولا علی علیه السلام آدرس آن را می‌دهند.

امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«من عرف الله و عظّمه، منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عفی نفسه بالصیام والقیام قالوا: بآبائنا و امّهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله؟ قال: إنّ اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکراً».[1]

«هرکه خدا را بشناسد و خدا را عظیم و بزرگ بشمارد جلوی زبانش را از سخن[های زیادی] می‌گیرد و شکمش را از خوردن [هر چیزی] منع می‌کند و نفس خودش را با روزه و نماز، عفیف می‌سازد. عرض کردند: پدر و مادرمان فدای شما باد ای رسول خدا! آیا این افراد اولیای خدا هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اولیاء خدا ساکت می‌شوند امّا سکوت آنان، همراه با ذکر و یاد خدا است».

براساس این روایت هر سکوتی، تأثیر ندارد، ممکن است ساکت باشد امّا برای کارهای بد نقشه می‌کشد چگونه کلاه مردم را بردارد، خیلی‌ها ساکتند امّا دام گسترند، فکر می‌کنند چطور دام را بهتر پهن کنند تا افراد بزرگتری را توی دام بیندازند!

لذا در برخی از تعابیر روایی آمده است:

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۳۷؛ ترتیب الأمالی: ج ۶، ص ۳۱۳؛ امالی صدوق: مجلس ۸۲، حدیث ۶.

«سکتوا فکان سکوتهم فکراً و تکلموا و کلامهم ذکراً و نظروا فکان نظرهم عبرة».

«سکوت می‌کنند ولی سکوت آنان، همراه با اندیشیدن است و حرف می‌زنند اما کلام آنها ذکر و یاد خدا است و نگاه می‌کنند اما نگاه و نظرشان عبرت‌گیری و پندآموزی است».

حرف هم می‌زنند، نگاه هم می‌کنند اما سخنان آنان حکمت‌آمیز و نگاه‌شان عبرت‌آموز است:

این کاخ که می‌بینی گاه از تو و گاه از من
جاوید نخواهد ماند خواه از تو و خواه از من
نه تاج کیانی ماند نه افسر ساسانی
افسر ز چه نالانی؟ تاج از تو، کلاه از من
گردون که نمی‌گردد بر کام کسی هرگز
گیرم که تواند بود خور از تو و ماه از من

می‌گویند وقتی سر مصعب را جلوی عبدالملک که امیر وقت بود، آوردند؛ مردی از کارگزاران کاخ شروع کرد به لرزیدن. عبدالملک از او علت لرزش را پرسید. وی گفت: در همین کاخ بودم سر امام حسین علیه السلام را نزد عبدالله بن زیاد دیدم بعد سر عبدالله بن زیاد را پیش مختار دیدم بعد سر مختار را پیش مصعب دیدم امروز هم سر مصعب را پیش تو می‌بینم. لذا بر خود لرزیدم:

نادره مردی زعرب هوشمند — گفت به عبدالملک از روی پند
بودم و دیدم در این جایگاه — تا چه کند با تو دگر روزگار؟

می‌گویند دستور داد آن کاخ را خراب کنند!! او توجه نداشت که با خراب کردن کاخ چیزی عوض نمی‌شود فکر را باید عوض کرد، نظر را بایستی عوض کرد.

در برخی از روایات آمده است:

«و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة

و مَشَوا فکان مشیهم بین الناس برکة».[۱]

«می‌نگرند اما نگاه آنان عبرت‌آموز است، سخن می‌گویند اما سخن‌شان حکمت‌آمیز است، بین مردم راه می‌روند اما رفت‌وآمد آنان مایه برکت است».

یعنی هرچه راه رفتند برای گره گشایی و رفع مشکل و رسیدگی به مصائب و ارشاد و راهنمایی مردم است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«قال موسی بن عمران: من اصفیائك من خلقك؟ قال‌الله الرّیّ الکفّین، الرّیّ القدمین، یقول صادقاً و یمشی هوناً فاولئك یزول الجبال و لایزولون».[۲]

«موسی بن عمران محضر خدا عرض کرد: خدایا برگزیدگان و مخلصین از خلق تو کیانند؟ خدای تبارک و تعالی فرمود: کسانی‌که دست‌های‌شان میمون و مبارک است، قدم‌های‌شان هم میمون و مبارک است. با صداقت سخن می‌گوید، و به آرامی (متواضعانه) گام برمی‌دارد، ممکن است کوه‌ها نابود گردد اما این افراد از دین و ایمان و اعتقادشان جدا نمی‌شوند».

مرحوم مجلسی در بحارالأنوار در توضیح تعبیر «**الرّي الکفّین والرّي القدمین**» می‌گوید: کنایةٌ عن برکتهما یعنی این تعابیر کنایه از برکت دست و پای آنهاست. نشانه این است که هرکجا دست و پای آنها باز شود مایه خیر و برکت و خوبی کردن به افراد و جامعه هست.

در ادامه روایت فوق آمده است:

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۳۷.
۲. ترتیب الأمالی: ج ۶، ص ۳۱۵.

«قال: الهی فمن ینزل دار القدس عندك؟ قال الله: الذین لاینظرون أعینهم الی الدنیا و لا یذیعون اسرارهم فی الدین و لایأخذون علی الحکومة الرشاء، الحق فی قلوبهم والصدق علی السنتهم فاولئك فی سَتری فی الدنیا و فی دارالقدس عندی فی الآخرة».[1]

«موسی عرض کرد: معبودا، چه کسانی در فردای قیامت در محضر تو در دارالقدس قرار می‌گیرند؟ خداوند فرمود: آنهایی که چشم‌های‌شان را به دنیا ندوخته نشده و اسرار دین را افشاء نکردند بر حکومت رشوه نگرفتند. حق در دل و راست‌گویی بر زبان‌های آنهاست. این‌ها در دنیا در پرده من هستند و در عالم آخرت در دارالقدس نزد من جای می‌گیرند».

در روایتی آمده است: روزی پیامبر گرامی اسلامﷺ روی زمین یک دایره کشیدند، وسط دایره یک نقطه گذاشتند و از دایره به نقطه خط‌های عمودی را متصل کردند و یکی از این خطوط را به گونه‌ای از دایره خارج کردند که پایانش مشخص نبود، بعد حضرت از اصحاب پرسیدند که بگویید چیست؟

گفتند: شما بفرمائید.

پیامبرﷺ فرمود: این نقطه وسط، آدم است این خط‌های عمودی متصل شده به او، بلاها و تیرهایی است که به سمت او رها شده است که هرکدام رها می‌شوند به سوی او که اگر یکی نخورد دیگری امکان دارد بخورد و بالاخره یکی از این تیرها به آدم می‌خورد و او را از پای در می‌آورد.

اما این خطی که از دایره گذشته و معلوم نیست تاکجا ادامه دارد، این آرزوهای آدمی است که حتی از اجل و عمرش هم تجاوز کرده است.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۲۷۸.

لذا امام علی علیه السلام فرمود: هنگامی که مردم به نعمت‌های زودگذر دنیا مغرور شدند. در نتیجه از اول زودگذرها را ترک کردند و توجه‌شان به اجال و نعمت‌های پایدار بود، آنچه فهمیدند به زودی چه بخواهند چه نخواهند ترک‌شان می‌کنند؛ آنها را خودشان کنار گذاشتند.

یعنی با مرگ، همه چیز از آدم گرفته می‌شود و آدم را ترک می‌کند فهیمدند که به زودی آنها را می‌میراند پس آنها آرزوها و خواسته‌ها را کنار نهادند و میراندند.

همان‌کاری که عمر بن سعد کرد و گفت:

حسین ابن عمّی والحوادث جمة — و عمری و لی فی الرّی قرّة عین
یقولون ان الله خالق جنةٍ و نار — و تعذب و غَلِّ یَدین
فان صدقوا فیما یقولون انَّنی — أتوب الی الرحمن من ستتین
فان کَذِبُوا فُزنا بدنیا عظیمهٍ — و ملك عقیم دائم حجلین

و ما عاقل باع الوجود.

می‌گویند خداوند دارای بهشت و جهنم و عذاب و... است، ولی هیچ عاقلی نمی‌آید آنچه نقد است به نسیه بفروشد، همین الآن به ملک ری برسم و رسیدم و اگر خطایی بود، توبه می‌کنم. امام حسین علیه السلام را می‌کشم و توبه می‌کنم، این‌ها را می‌گویند تسویل نفس. البته بخشی از رسیدن به کمالات، توفیق الهی می‌خواهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اذا اراد الله بعبدٍ خیراً بَصرّه بعیوب نفسه و عیوب الدنیا».

«وقتی خداوند نسبت به بنده‌ای اراده خیر می‌کند، عیب‌های او و عیب‌های دنیا را نشانش می‌دهد».

در بیان دیگر می‌خوانیم:

«اذا اراد الله بعبدٍ خیراً جعل فیه ثلاث خصال؛ فَقهّه فی الدین

و زَهّده فی الدنیا و بصرّه عیوبه».[۱]

«وقتی خداوند خیر بنده‌ای را اراده کند در او سه ویژگی ایجاد می‌کند: ۱ ـ او را در دین فهم عمیق عطا می‌کند؛ ۲ ـ نسبت به دنیا به او زهد و پارسایی می‌دهد؛ ۳ ـ او را به عیوب خود بینا می‌سازد».

در بیان دیگر آمده است:

«اذا اراد الله بعبدٍ خیراً دلّه علی ذل نفسه».

«وقتی خداوند خیر بنده‌ای را اراده کند او را به خواری نفسش راهنمایی می‌کند».

در روایت دیگر می‌خوانیم:

«اذا اراد الله بعبدٍ خیراً فتح عینی قلبه».

«وقتی خداوند خوبی را برای بنده‌اش اراده می‌کند، چشم قلب او را می‌گشاید».

وقار در مواقع اضطراب

امام علی علیه‌السلام در ادامه بیان نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«فی الزلازل وقور».[۲]

«در سختی‌ها، آرام، با وقار است».

انسان با تقوا در زلزله‌ها و حوادث سخت و سنگین، با وقار است. وقار، در مقابل سبکی و زود عکس‌العمل از خود نشان دادن و مضطرب شدن است. انسان‌های با تقوا مصداق این تعبیر هستند که: «**زالت الجبال قبل ان یزول**» کوه‌ها ممکن است از جاکنده شود اما انسان متقی و مؤمن از اعتقاد خودش و ارتباط با خدا هیچ‌گاه کنده نمی‌شود. روایاتی در این زمینه رسیده است که بدان‌ها اشاره می‌شود:

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

---

۱. معدن الجواهر: ص ۳۵.
۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۵.

«ینبغی للمؤمن ان یکون فیه ثمان خصال وقورٌ عند الهزاهز صبور عند البلاء شکورٌ عند الرخاء قانع بما رزقه الله لایظلم الأعداء و لایتحامل للأصدقاء بدنه منه فی تعب و الناس منه فی راحة».[1]

«برای مؤمن سزاوار است که در او هشت خصلت وجود داشته باشد: وقار و سنگینی در لحظه پدید آمدن زلزله و اضطراب‌های زندگی، شکیبایی بسیار در لحظه نزول بلا، سپاسگزاری بسیار به هنگام رفاه، قناعت به آنچه خدا به او روزی داده، بر دشمنان ظلم روا نداشتن، تحمیل نکردن خودش را بر دوستان، بدنش [به جهت شدت کارها] از او در رنج است اما مردم همواره از دست او راحتند».

بلاها و مصیبت‌ها را تحمل می‌کند اما برای دیگران ایجاد زحمت نمی‌کند.

«سئل عن الامام الصادق علیه السلام: ای الخصال بالمرء اجمل؟ قال علیه السلام: وقار بلامهابة والسماح بلاطلب المکافاة و تشاغل بغیر مطامع الدنیا».

«از امام صادق علیه السلام سؤال شد: کدام خصلت برای مرد زیباتر است؟ فرمود: ۱ ـ وقار بدون ایجاد ترس و وحشت (گاهی سلاطین وقار دارند امّا آن‌قدر در مردم ایجاد اضطراب می‌کنند که خاصیت آن وقار از بین می‌رود). ۲ ـ بخشش و عطایی که بدون مطالبه عکس‌العمل باشد. ۳ ـ اشتغال به کار بدون مطامع دنیا».

یعنی آدم به کار مشغول باشد اما به کار آخرت، نه به کار دنیا.

اینک به بحث و قار می‌پردازیم؛ امام علی علیه السلام فرموده است:

---

۱. اصول کافی: ج ۲، ص ۲۳۵.

«الوقار حلیة العقل».

«وقار، عقل را زینت می‌دهد».

همچنین امام علی علیه‌السلام فرمود:

«وقار الرجل نور و زینة».[۱]

«وقار انسان، موجب نورانیت و زینت است».

نیز امام علی علیه‌السلام فرمود:

«المؤمن وقور عند الهزاهز ثبوت عند المکاره صبور عند البلاء».[۲]

«مؤمن در هنگام ورود زلزله‌ها و دشواری‌ها، بسیار با وقار و آرامش است. در مقابل ناملایمات، ثابت قدم و پایدار است، و در هنگام بلاها، بسیار صابر و شکیبا است».

پرسش آن است که چگونه دارای وقار شویم؟

۱ ـ **کسب فضیلت حلم**: امام علی علیه‌السلام فرمود:

«سبب الوقار، الحلم».[۳]

«علت وقار، بردباری است».

آری حلم، مادر وقار است؛ تا آدم حلیم نباشد نمی‌تواند وقور باشد، یعنی بر قوه غضبیه غلبه داشته باشد تا در موقع سختی‌ها و دشواری‌ها دوام بیاورد.

در سخن دیگری امام علی علیه‌السلام توصیه فرموده است:

«الوقار، نتیجه الحلم».

«وقار، ثمره حلم است».

براین اساس امام علی علیه‌السلام فرمود:

---

۱. غررالحکم: ج ۷۵، ص ۲۷.
۲. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۲۷.
۳. غررالحکم: ص ۲۸۷.

«کن فی الشدائد صبوراً و فی الزلازل وقوراً».

«در سختی‌ها صبور باش و در زلزله‌ها و سختی‌هایی که انسان را می‌لرزاند، با وقار باش».

۲ـ ارتباط با خدا: وقار یافتن درگرو ارتباط با خداست؛ اگر کسی بخواهد وقور باشد باید با خدا مرتبط باشد، چرا؟ چون:

﴿هُوَ الَّذِی أَنزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ﴾.[1]

«اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد».

شکیبایی در برابر ناگواری‌ها

امام علی علیه السلام در ادامه بیان نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«و فی المکاره صبور».

«در ناگواری‌ها، بردبار است».

انسان با تقوا در برابر امور ناخوشایند، صبور است و در لحظه آسایش و رفاه، شکور است. در ناملایمات و ناگواری‌ها، شکیبا و در موقع نعمت، سپاسگزار بودن، از ویژگی‌های انسان با تقوی است.

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«الأیمان فی عشرة: المعرفه والطاعة والعلم والعمل والورع والأجتهاد والصبر والیقین والرضا والتسلیم فایها فقد صاحبه بطل نظامه».[2]

«ایمان در ده ویژگی است: ۱ ـ معرفت؛ ۲ ـ طاعت و فرمانبری خدا؛ ۳ ـ دانش؛ ۴ ـ عمل؛ ۵ ـ پرهیز از گناه؛ ۶ ـ اجتهاد و نهایت تلاش؛ ۷ ـ صبر؛ ۸ ـ یقین؛ ۹ ـ رضا؛ ۱۰ ـ تسلیم. پس هریک از این ده تا را از

---

۱. فتح: ۴.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۱۷۵.

دست بدهد، نظام ایمان به هم می‌ریزد».

چه طور می‌شود که اگر یکی از این‌ها نباشد، نُه تای دیگر کار ساز نیست؟ چون اگر یکی از این‌ها نباشد به بقیه هم خلل می‌رساند!! باید دقت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فی الصبر علی ما تکره خیر کثیر».[1]

«در صبر و بردباری بر آنچه که دوست نداری خیر و خوبی فراوانی هست».

ابن‌عباس می‌گوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله بر انصار اهل مدینه وارد شد و فرمود: آیا شما مؤمنید؟ همه ساکت ماندند! یکی از اصحاب گفت: بلی یا رسول الله ما مؤمنیم! فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ گفتند:

«نشکر علی الرخاء و نصبر علی البلاء و نرضی بالقضا قال صلی الله علیه و آله: مؤمنین و ربّ الکعبه».

«گفتند: نشانه ایمان ما سه چیز است: در رفاه و آسایش شکر می‌کنیم، در لحظه بلا، صبر می‌کنیم، به رضای الهی، راضی هستیم. حضرت فرمودند: به صاحب کعبه سوگند، مؤمن هستید!».

بنابراین کسی که این سه خصلت را داشته‌باشد، به فرموده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله: به صاحب کعبه سوگند که مؤمن است.

امام علی علیه السلام در همین خطبه در فرازی دیگر فرمود:

«صَبَرُوا اَیّامَاً قَصیرة اعقبتهم راحةً طویلة تجارةً مربحةً یَسَّرَها لهم رَبُّهُم».

«در روزگار کوتاه دنیا، صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند، تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرموده

---

۱. الفقیه: ج ۴، ص ۴۱۲.

است».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الصبر، یظهر ما فی بواطن العباد من النور والصفاء و الجزع، یظهر ما فی بواطنهم من الظلمة و الوحشة، والصبر ما اوّله مُرّ وآخره حلو لقوم و لقوم مُرّ اوّله و آخره فمن دخله من اواخره فقد دخل و من دخله من اوائله فقد خرج».[1]

«صبر، نورانیت و صفای باطن بندگان را آشکار می‌کند. [یعنی صبر در واقع مظهر نورانیت و صفای باطن است] و جزع از باطن انسان‌ها تاریکی، وحشت و اضطراب را بروز می‌دهد. ... شکیبایی حالت مقاومت مثبتی است که برای عده‌ای اولش بسیار تلخ، ولی آخرش شیرین است؛ ولی برای برخی دیگر اوّل و آخرش تلخ و ناگوار است. هرکه از آخر صبر، (نتیجه شیرین آن) وارد صبر شود، داخل صبر شده است [آن را تحمل می‌کند] ولی هر کس از اول صبر [بخش تلخ آن] وارد شود، از صبر خارج شده است».

یعنی اگر کسی از آخر صبر داخل صبر و شکیبایی شد، چون آخر آن شیرین است لذا مشکل را تحمل می‌کند و در صبر داخل شده و دیگر خارج نمی‌شود، می‌ماند. اما هرکه از اول صبر وارد شده باشد چون «الصبر مُرّ» «صبر تلخ است» این از صبر خارج شده، و دیگر صبر و حوصله ندارد تلخی آن سختی، او را مانع می‌شود که شیرینی صبر را بچشد.

یکی از کتب بسیار خوب، کتاب بسیار ارزشمندی به‌نام روح الدین الاسلامی است که یک عالم اهل‌سنت از دانشگاه الأزهر نوشته است، ایشان می‌گوید:

کلمه صبر در قرآن در هفتاد مورد به صیغه‌های مختلف آمده است سپس

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۱۸۵؛ بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۹۰.

می‌فرماید:

«فما من فضیله الّا و هی محتاجه الیه».

هیچ کمال، برتری و فضیلتی وجود ندارد مگر این‌که نیازمند به صبر است تا جایی که می‌گوید: صبر مادر همه خوبی‌هاست. آنگاه خوبی‌ها را به صبر برمی‌گرداند:

«فالشجاعة هی الصبر علی مکاره الجهاد و العفاف هو الصبر علی الشهوات و الحلم هو الصبر علی المثیرات و الکتمان هو الصبر علی اضاعة الأسرار».

«شجاعت همان شکیبایی بر سختی‌های مبارزه است، عفت همان صبر در مقابل تمایلات نفسانی است. حلم همان صبر در مقابل ناخوشی‌ها و چیزهای مشمئز کننده و ناراحت کننده است و کتمان همان شکیبایی در برابر افشای سرّ خود و دیگران است».

پاداش صابران

در قرآن در مورد پاداش فراوان صابران می‌خوانیم:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.[1]

«بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب و به تمام خواهند گرفت».

﴿وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُو يَعْمَلُونَ﴾.[2]

«و قطعاً کسانی را که شکیبایی می‌کردند به بهتر از آنچه عمل می‌کردند، پاداش خواهیم کرد».

---

۱. زمر: ۱۰. ۲. نحل: ۹۶.

﴿وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيراً﴾.[۱]

«و به پاس آن که صبر کردند بهشت و پرنیان پاداش‌شان داد».

از همه این‌ها مهم‌تر، معیت و توجه خاص خدا به شکیبایان است که از همه پاداش‌ها بالاتر و والاتر است شاید به همین جهت خداوند همگان را به شکیبایی فرا می‌خواند:

﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.[۲]

«و صبر کنید که خدا با شکیبایان است».

حتی اعطای منصب امامت به امامان را پاداش و به جهت صبر و شکیبایی و یقین آنان معرفی می‌کند:

﴿مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾.[۳]

«و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند».

و به همگان هشدار می‌دهد که یکی از موارد امتحان و ابتلای شما، صبر است پس بکوشید تا در برابر آزمایشات الهی از صابران باشید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا للهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾.[۴]

«و قطعاً شما را به چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهشی در

---

۱. انسان: ۱۲.
۲. انفال: ۴۶.
۳. سجده: ۲۴.
۴. بقره: ۱۵۵ ـ ۱۵۷.

اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را همان کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به‌سوی او باز می‌گردیم. برایشان درودها و رحمت از پروردگارشان باد و راه یافتگان هم خود ایشانند».

انواع صبر

در روایات انواع شکیبایی و صبر هم معرفی شده است؛ امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«الصبر ثلاثة صبر علی المصیبة و صبر علی الطاعة و صبر علی المعصیة».[1]

«شکیبایی سه نوع است: ۱ ـ صبر بر ناملایمات و دشواری‌ها؛ ۲ ـ صبر بر انجام فرائض الهی؛ ۳ ـ صبر بر معاصی که انسان مرتکب معصیت الهی نشود».

شکر و سپاسگزاری فراوان در راحتی

امام علی علیه‌السلام در مورد یکی دیگر از ویژگی‌های پارسایان می‌فرماید:

«و فی الرخاء شکور».

«در خوشی‌ها، بسیار سپاسگزار است».

خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین در تعریف شکر می‌فرماید:

«الشکر، اسم لمعرفة النعمه و سبیل الی معرفة المُنعم».

«شکر اسمی است برای شناخت نعمت و راهی برای شناخت نعمت دهنده است».

به گفته ایشان اقسام شکر بدین شرح است:

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۳۷؛ اصول کافی: ج ۲، ص ۹۱.

«۱ ـ شکر بالقلب و هو ادراك كل النعمه من المنعم؛ ۲ ـ و شکرٌ باللسان و هو الثناء على المنعم؛ ۳ ـ و شکر بالجوارح و هو طاعة المنعم».

«۱ ـ شکر قلبی آن است که انسان همه نعمت‌ها را از منعم بداند؛ ۲ ـ شکر زبانی و آن ثنا گفتن منعم است با زبان، مثل الحمدلله، شکراً لله؛ ۳ ـ شکر با جوارح و اعضای بدن است و آن اطاعت و فرمانبرداری از منعم است».

همچنین مراحل شکر دارای سه جزء است:

«معرفة النعمه ثم قبول النعمة ثم الثناء بها».

«۱ ـ شناخت نعمت؛ ۲ ـ قبول نعمت؛ ۳ ـ حمد و ثنا بردهنده نعمت است».

ولی با کمال تأسف تعداد بسیار کمی از بندگان خداوند دارای این ویژگی بسیار مهم هستند. قرآن می‌فرماید:

﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾.[1]

«و از بندگان من، اندکی سپاسگزارند».

شاید این بیان امام صادق علیه السلام رازگشای کمی شکر از سوی بندگان باشد که می‌فرماید:

«فی کل نفس من انفاسك شکر لازم لك بل الف أو اکثر».[2]

«در هر نَفَسی از نفس‌های تو، شکری لازم است، بلکه در هر نفسی، هزار شکر، یا از هزار هم بیشتر».

بعد می‌فرماید:

---

۱. سبا: ۱۳.

۲. مصباح الشریعة: ص ۲۴.

«و ادنی الشکر رؤیة النعمه من الله من غیر علّة یتعلق القلب بها دون الله عزّوجلّ و الرضا بما اعطی و ان لاتعصیه بنعمةٍ و تمخالفة بشیئٍ من امره و نهیه بسبب نعمته».(۱)

«کمترین شکر این است که نعمت را از ناحیه خدا ببیند. بدون تأثیر هیچ سبب و علّت دیگری غیرخدا که قلب به آن تعلّق پیدا کند، و راضی باشد به آنچه خداوند به او عطا کرده و این‌که با آن نعمت، خداوند را نافرمانی ننمایی و مخالفت نکنی در هیچ یک از اوامر و نواهی با آن نعمت».

امام صادق علیه السلام در بیان مرحله تام شکر به نکته مهمی اشاره کرده، فرمودند:

«وتمام الشکر، الاعتراف بلسان العّز خالصاً بالعجز عن بلوغ ادنی شکره لآن‌التوفیق فی الشکر نعمةٌ حادثة یجب الشکر علیها و هی اعظم قدراً واعز وجوداً من‌النعمة التی من اجلها وفق له فیلزمك علی کل شکر شکراً شکر اعظم منه الی ما لانهایه له مستغرقاً فی نعمة عاجزاً قاصراً عن درك غایة شکره».(۲)

«شکر تام آن است که آدمی با زبان خالصانه از درون و قلب خودش در مقابل خدا به ناتوانی از کمترین سپاسگزاری و شکر خداوند اعتراف کند. زیرا توفیق شکر نیز نعمتی جدید از سوی خداوند است که بر آن شکری لازم است بلکه نعمت توفیق شکر، از نعمتی که موفق شدی برآن شکر کنی بالاتر است! پس بر هر شکری، شکری افزون‌تر و بزرگ‌تر بر تو لازم می‌شود تا بدان جا که شکرگزاری پایانی ندارد در حالی که بنده در میان نعمت‌های الهی غرق شده ولی از درک نهایت شکر خداوند قاصر و ناتوان است».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۵۲.
۲. همان.

پس بایستی فقط اعتراف کند که خدایا من از شکر نعمت‌های فراوان تو عاجز و ناتوانم.

سعدی چه زیبا گفت:

«هر نفسی که فرو می‌رود، مدد حیات است و چون برمی‌آید، مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب:

از دست و زبان که برآید — کز عهده شکرش بدر آید
بنده همان به که زتقصیر خویش — عذر به درگاه خدا آورد
و نه سزاوار خداوندیش — کس نتواند که به جای آورد

سعدی در این سخنان بسیار زیبا، نتوانسته تمام بیان امام صادق علیه السلام را مطرح کند. ولی در حد خود بسیار زیبا سروده است.

وقتی خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لاَتُحْصُوهَا﴾.[1]

«و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآورید».

نعمت‌ها را نمی‌توانید به شمارش درآورید، حتی اگر در برابر نعمت‌هایی که متوجه آن هستیم، شکرگزاری هم بکنیم، نمی‌توانیم در برابر همه نعمت‌ها ادای شکر کنیم، پس ما هرچه سپاسگزاری کنیم نمی‌توانیم از نعمت‌های خدا را سپاسگزاری کنیم.

گفتنی است بایسته است که ما نعمت انقلاب را شکر کنیم که خدا به برکت امام رضوان الله علیه به ما داد و از خدا بخواهیم که خداوند بر علوّ درجات آن بزرگوار بیفزاید و ما را قدردان نعمت ولایت که تبلورش در وجود رهبر معظم انقلاب است، قرار بدهد و از خدا بخواهیم که خداوند این نعمت را بر ما مستدام بدارد.

---

۱. ابراهیم: ۳۴.

موارد شکرگزاری

الف) لین و نرم بودن: جالب آن است که در نعمت‌ها مواردی هست که خداوند برای اعطای آنها بر پیامبرﷺ منت می‌گذارد و از او شکر عملی در برابر این نعمت‌ها طلب می‌کند:

﴿فَبِما رَحْمَة مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾.[1]

«(ای پیامبر) پس به برکت رحمت الهی با آنان نرمخو و پر مهر شدی و اگر تندخو و سخن دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد».

این منت‌گذاری خداوند که به لطف و رحمت الهی، پیامبر با مردم نرم و ملایم است، زمینه‌ای است برای آن‌که که بعد دستورالعمل مهمی دهد، لذا بعد از این، رفتار پیامبرﷺ را مشخص می‌کند که چگونه با مردم رفتار کند؛ ابتدا می‌گوید خطاکاران‌شان را عفو کن! بعد فرمانی جدید مطرح می‌شود یعنی پس از آن که از حق خود گذشتی، به حق الله که می‌رسد می‌فرماید: برای آنها شفاعت و طلب مغفرت کن و در مرحله سوم می‌فرماید: به آنها شخصیت بده، در کارها آنها را طرف مشورت قرار بده منتهی وقتی به نتیجه رسیدی توکل کن: «و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

این‌ها روش‌های تربیتی بسیاربسیار تأثیرگذار است. این آیات به آدم جهت می‌دهد، روحانیتی که در جهت هدایت، وارث پیامبر باید باشد، باید براساس این آیه،

---

۱. آل‌عمران: ۱۵۹.

نرمخو، بخشنده‌ی خطا، استغفار کننده برای مردم و اهل مشاوره با دیگران باشد. به ویژه در این زمان که گفته می‌شود حکومت در دست روحانیت است؛ البته روحانیت دستش از حکومت خالی هست اما گفته می‌شود حکومت روحانیت و گرنه حکومت، دست روحانیت نیست. آری روحانیت انقلاب کرد، منتهی بعد از انقلاب، کلیدهای نظام اگر ما مقام معظم رهبری را نادیده بگیریم همه دست عزیزان دیگر است و البته مشکلی هم وجود ندارد به هر حال گفته می‌شود حکومت دست روحانیت است البته در قالب مثال، تیغه چاقو در دست هست اما دسته چاقو، دست عزیزان دیگر است ولی باید مواظب باشیم که این صفات را در خود ایجاد کنیم.

بنابراین برای شکر عملی باید روحانیت به امور ذیل توجه بیشتری نماید؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً﴾.[۱]

«و با مردم به زبان خوش سخن بگویید».

اصلاً بحث مسلمانی و ایمان در کار نیست؛ اطلاق دارد همه مردم، آدمیان، خواه مرد یا زن، کوچک یا بزرگ باید با مردم به زیبایی سخن بگویند.

همچنین خداوند در سوره لقمان به دو نکته اشاره می‌فرماید:

۱ ـ ﴿وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾.[۲]

«و از مردم به نخوت رخ برمتاب».

۲ ـ ﴿وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً﴾.[۳]

«و در زمین خرامان راه مرو».

آنگاه دلیلش را چنین بیان می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لاَیُحِبُّ كُلَّ مُخْتَال فَخُور﴾.[۴]

---

۱. بقره: ۸۳.
۲. لقمان: ۱۸.
۳. همان.
۴. همان.

«که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد».

آری چون خدا این‌گونه آدم‌ها را دوست ندارد. بعد خداوند می‌فرماید:

﴿وَاقْصِدْ فِی مَشْیِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ﴾.[۱]

«و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته‌ساز که بدترین آوازها بانگ خران است».

رفتارت را متعادل کن و صدایت را پائین بیاور، چون که منکرترین صدا، صدای خرها است حمار گفته است نه حمیر مثل این که می‌خواهد بگوید، خیلی خر است.

همچنین خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَقُل لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ كَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوّاً مُبِیناً﴾.[۲]

«و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می‌زند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است».

نیز به همگان چنین خطاب می‌فرماید:

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن یَشَأْ یَرْحَمْكُمْ أَوْ إِن یَشَأْ یُعَذِّبْكُمْ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَیْهِمْ وَكِیلاً﴾.[۳]

«پروردگار شما به حال شما داناتر است، اگر بخواهد بر شما رحمت می‌آورد، یا اگر بخواهد شما را عذاب می‌کند و تو را برایشان نگهبان نفرستاده‌ایم».

---

۱. لقمان: ۱۹.
۲. اسراء: ۵۳.
۳. اسرا: ۵۴.

الله اکبر! بالاترین سخن حتی به پیامبر: پروردگار شما به وضع شما آگاه‌تر است بخواهد رحم می‌کند بخواهد عذاب می‌کند، بدان ما تو را نفرستادیم که بر مردم وکالت کنی؛ بلکه فقط ابلاغ رسالت است. وکیل نیستی که سر مردم داد بزنی: چرا مسلمان نمی‌شوی؟ وظیفه تو ارشاد و هدایت و تبلیغ رسالت است.

اگر این آیات را انسان با دقت بخواند و به تفسیر مراجعه کند و یک مقدار هم فکر کند، خط‌مشی ارتباط با مردم، سهل و آسان می‌شود و مردم هم تأثیرپذیر می‌شوند به ویژه ما که در مساجد، مسئولیت‌هایی داریم باید تبلیغ کنیم ولی خودمان را وکیل و وصی مردم ندانیم. این که به دیگران بگوییم: ما برحقّیم و شما بر باطل! این روش‌ها، روش‌های منفی است و جواب نمی‌دهد حتی بین شیعه و سنی هم جواب نمی‌دهد تا چه رسد بین شیعه و شیعه. ثواب و عقاب را برای آخرت بگذارید اما با مردم با ملایمت و ملاطفت و دوستی برخورد کنید. اگر این روش را برگزیدیم به نتیجه می‌رسیم و اگر این روش را کنار بگذاریم نتیجه نمی‌گیریم.

برای دستیابی به تواضع و نرمی باید به حیاء مزیّن شویم؛ شمعون لاوی، یکی از نوادگان حواریون حضرت عیسی علیه السلام است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و حضرت به سؤالات مفصل او پاسخ دادند. طولانی است یکی از جملاتی که پیامبر به شمعون لاوی فرمود، این بود:

«و اما الحیاء فیتشّعب منه لینة و رأفة و مراقبة فی الله فی السّر والعلانیه والسلامة واجتناب الشر والبشاشه والسماحة و الظفر و حسن الثناء علی المرء فی الناس».[1]

«و اما از حیاء؛ نرمش، ملاطفت و مهربانی، مراقبت فی الله در آشکار و پنهان، سلامت و دوری از شر، بشاش بودن، پیروزی

---

۱. تحف العقول: ص ۱۸.

و سخنان خوب و نیک در مورد آدمی در میان مردم صادر می‌شود».

معلوم می‌شود که منشاء برخوردهای خوب، حیاء است. در روایت آمده است:

«اول ما ینزع عن‌الأنسان الحیاء؛ اذا لم تستَحی افعل ما شئت».

«اولین چیزی که خداوند از انسان می‌گیرد، حیا است وقتی حیاء نکردی، آن وقت هر کاری که می‌خواهی بکن».

براساس روایت پیشین از حیاء، لینت و نرمش در برخورد و رأفت و مهربانی و مراقبت در مسیر رضای خدا در پنهان و آشکار و سلامت و اجتناب شر، زاده می‌شود.

آیت‌الله مشکینی‌ﷺ تابستان‌ها می‌آمدند مشهد و درسی را شروع می‌کردند و ما درس ایشان می‌رفتیم؛ هم مکاسب و هم رسائل درس می‌گفتند و هم از اخلاقیات خوب مطالبی می‌فرمودند. روش آیت‌الله مشکینی این بود که یکی از احادیث را قبل از شروع درس می‌خواند. یکی از احادیثی که من یادم هست در مدرسه میرجعفر در صحن عتیق که مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی هم آنجا تدریس می‌فرمودند، خواندند و در مورد آن بحث کردند، این بود که قبلاً هم بدان اشارت شد:

حضرت یحیی بن زکریا‌علیه‌السلام متوجه شد که گنهکار و زناکاری را محکوم به سنگسار کرده‌اند و آورده‌اند برای سنگسار نمودن، حضرت یحیی‌علیه‌السلام نزد جوان گنهکار و محکوم به سنگسار آمده و گفت:

«ایها المذنب عِظْنی».

«ای بنده گنهکار! مرا موعظه کن».

گنهکار گفت: ای یحیی! از خدا خجالت بکش و حیاء کن دست به گناه نزن تا مثل من محکوم به سنگسار نشوی.

متقین چون شاکر هستند همیشه بشّاش و شاداب هستند در تعابیر روایی آمده است:

«بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه».

«شادابی او در چهره و غم او در قلب است».

وقتی با مؤمن برخورد می‌کنی، جوری با شما برخورد نمی‌کند که گرفته بشوی، هر غم و غصه‌ای دارد پنهان می‌کند اما وقتی برخورد می‌کند، بشاش و با محبت است. به‌همین جهت خود مسئولیت کارهایش را می‌پذیرد و تقصیر را به گردن کسی نمی‌اندازد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«اعقل الناس اشدهم مداراة للناس و اذلّ الناس من اهان الناس».[1]

«عاقل‌ترین مردم کسی است که بیشترین مدارا را با مردم دارد. و پست‌ترین مردم کسی است که به مردم اهانت می‌کند».

پس معلوم می‌شود هر کس که مردم را سبک می‌شمارد و به مردم توهین می‌کند ذلیل‌ترین فرد است. حدیثی را مرحوم آقای فلسفی رحمه‌الله در مجموعه کتاب‌های کودک و جوان و بزرگسال نقل می‌کند:

«ما من رجل تکبر او تجبّر الّا لذلة وجدها فی نفسه».

«هیچ فردی تکبر نمی‌ورزد یا زورگویی نمی‌کند مگر برای آن که در درونش، خود را ذلیل می‌یابد».

این آدم‌هایی که خودشان را بالا بالا می‌گیرند و تکبر می‌کنند و به ظلم گرفتار می‌شوند، کسانی‌اند که در درونشان نوعی ذلّت نهفته است و برای جبران پستی‌های درونی خودشان، به مردم اهانت کرده، آنها را تحقیر می‌کنند و مردم را کوچک می‌شمارند.

ب) هدایت و تذکّر ایام الله: در قرآن کریم شکر مورد هدایت و تذکّر را به‌طور خاص شامل می‌شود:

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۲، ص ۵۲.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُم بِأَيَّامِ اللهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لآيَات لِكُلِّ صَبَّار شَكُور﴾.[1]

«و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم و به او فرمودیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این یادآوری برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت‌هاست».

ج) نجات از طاغوت: در ذیل آیه پیش گفته است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَاكُم مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذلِكُم بَلاَءٌ مِن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾.[2]

«و به یاد بیاور هنگامی را که موسی به قوم خود گفت نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آنگاه که شما را از فرعونیان رهانید همانان که بر شما عذاب سخت روا می‌داشتند و پسران‌تان را سر می‌بریدند و زنان‌شان را زنده می‌گذاشتند و در این امر برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود».

در حقیقت آیه دوم بیان فرمان ذات حضرت احدیت و سخن حضرت موسی است که به‌خاطر بیاورید نعمت‌های الهی را زمانی که خداوند شما را از آن فرعون نجات داد که شما را گرفتار کرده بود به بدترین عذاب و آن بدترین عذاب این بود پسرهای‌تان را سر می‌بریدند و زن‌های‌تان را باقی می‌گذاردند. علامه طباطبائی می‌فرمایند:

تمتعاً یعنی به‌خاطر استفاده سوء زن‌ها را نمی‌کشتند. در این حوادث بلاهای عظیمی بود اما خداوند شما را نجات داد.

---

۱. ابراهیم: ۵.
۲. ابراهیم: ۶.

د) امنیت: در آیه دیگر از نعمت امنیت سخن به میان آورده تا در برابر آن شکر شود:

﴿وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.[1]

«و به‌یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید پس خدا به شما پناه داد و شما به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد، باشد که سپاسگزاری کنید».

بدون شک نعمت‌های خداوند و موارد لزوم شکر تنها در امور پیش گفته نیست؛ بلکه موارد فوق تعداد اندکی از نعمت‌های بسیار مهم خداوند متعال است. اگر از حکمت و لطف و رحمت الهی آگاه شویم و به آن ایمان داشته باشیم آن وقت می‌فهمیم که نه تنها بر نعمت‌های داده شده باید شکر کرد، بلکه برای نداده‌ها و منع و حرمان‌های الهی نیز باید شکرگزار باشیم. زیرا اگر آن امور داده می‌شد، برای انسان مشکلات و سختی‌هایی را به وجود می‌آورد که شاید برای ما قابل تحمل نبود یا هلاکت معنوی ما را به دنبال داشت.

آثار شکر

مهم‌ترین اثر شکر، بقاء و افزایش نعمت است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾.[2]

---

۱. انفال: ۲۶.
۲. ابراهیم: ۷.

«و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید نعمت شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود».

امام علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

«صیرّ الدین حصن دولتك فکل دولة یحوطها الدین لاتغلب و کل نعمة یحرزها الشکر لاتسلب».[1]

«دین را حصار و حفاظ دولتت قرار بده؛ پس هر دولتی که دین آن را احاطه کند آن دولت مغلوب نمی‌شود و شکست نمی‌خورد و هرنعمتی که به وسیله شکر حرز (حفظ) بشود، سلب نمی‌شد».

یعنی اگر می‌خواهی دولتت بماند در حصار دین قرارش بده و دین را بر آن حاکم کن و برنامه‌هایت را زیر چتر دین قرار بده و به وسیله دین، دولتت را حفظ کن و شکر را وسیله حفظ نعمتت قرار بده. یعنی شکر را وسیله حفظ نعمت قرار بده بعد حضرت نتیجه می‌گیرد و یک برهان استدلالی را ارایه می‌کند که هر دولت دینی مغلوب نشده و هر نعمت مشکور، از آدمی گرفته نمی‌شود.

پس تلاش کنیم دولت‌مان را دینی و نعمتان را به وسیله شکرگزاری حفظ کنیم و این که مقام معظم رهبری تأکید دارند و می‌گویند: ما شکست ناپذیریم یعنی تا ما در زیر چتر دین هستیم، شکست ناپذیریم اما اگر دین از دولت گرفته شده، به زودی مغلوب می‌شود و دیگران غالب می‌شوند.

بنابراین شکر با این تعریفی که شد می‌تواند بسیاری از مشکلات را از سر راه انسان بردارد و نعمت‌ها را برای انسان ماندگار کند.

---

۱. غررالحکم: ص ۳۴۳.

جهل و غفلت عامل زوال نعمت

باید حواس‌مان جمع باشد که دو عامل یا یکی از دو عامل موجب می‌شود که ما قدر نعمت‌های الهی را ندانیم و خدای ناکرده، نعمت از ما گرفته می‌شود. آن وقت ما پشیمان شویم: یکی **جهل** و دومی **غفلت**.

الحمدلله امروز این همه عزتی که خدا به ما داده گاهی به خاطر چند قلم جنس که گران شود همه چیز را زیر سؤال می‌بریم، این بی‌انصافی است باید توجه داشت که اگر به این صورت بخواهیم با نعمت‌های الهی برخورد کنیم، ممکن است خدایی ناکرده، خدا نعمت‌هایش را از ما سلب کند و خدا نیاورد که ما زنده باشیم و این انقلاب نباشد و آن روز برای ما مصیبت بزرگی خواهد بود و این که امام خمینی فرمود: حفظ نظام از اوجب واجبات است. حواس‌مان جمع باشد که باید مشکلات را تحمل کنیم. اما هیچ‌گاه سستی نورزیم که اصل نظام دچار مشکل شود.

چون خیلی چیزها را که نعمت است و ما داریم اما نمی‌دانیم که نعمت است و به نعمت بودنش آشنایی نداریم. نقل می‌کنند:

آقایی خیلی ناسپاسی می‌کرد که زندگی ما چنین و چنان است. شب یکی از بزرگان را در خواب دید به او گفت: این همه از زندگی می‌نالی آیا دوست داری که فلان آیه از تو گرفته و فلان نعمت به تو داده شود؟ گفت: نه! گفت: آیا دوست داری فلان سوره از تو گرفته شود و فلان مال به تو داده شود؟ گفت: نه! گفت و گفت و گفت: نه!

وقتی از خواب بیدار شد، دید همه سوره‌ها و آیات از صفحه سینه‌ی او پاک شده و هیچ آیه‌ای در ذهن او وجود ندارد!

ما در نعمت‌های الهی غرقیم اما جهل داریم در مقابل و ناسپاسیم.

علت عدم شکر یکی از دو چیز است، یا جهل است زیرا جاهل به نعمت‌هاست، نعمت را نمی‌شناسد و نمی‌فهمد که چه چیزهایی نعمت است و یا غفلت است. انسان غافل است و یکی کسی باید متذکر بشود و او را متوجه کند. لذا این دو چیز را اگر

برطرف کند، شاکر می‌شود یکی جهل و دیگری غفلت.

جایگاه، اقسام و ارکان شکر

مرحوم محقق طوسی در مورد جایگاه شکر می‌گوید:

«الشکر اشرف الأعمال و افضلها».[1]

«شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین عمل، شکر در مقابل نعمت است».

سپس انواع آن را شرح داده و ارکان آن را برشمرده، می‌گوید:

«منتهی بالقول والفعل والنیّه وله ارکان ثلاثه: الأول: معرفه المنعم وصفاته اللائقة ومعرفة النعمه من حیث انها نعمه و لاتتم تلك المعرفة الا به والحال التی هی ثمره تلك المعرفة العمل الذی هو ثمرة تلك الحال».

«انتهاء می‌یابد به سه نوع؛ شکر گفتاری، شکر عملی و شکر در نیت و شکر دارای سه رکن است: ۱ ـ شناخت منعم و شناخت صفات منعم؛ ۲ ـ شناخت نعمت از این جهت که نعمت است و این معرفت، کامل نمی‌شود مگر به شناخت خداوند صاحب نعمت ۳ ـ و حالتی که در برابر خداوند در نتیجه شناخت ایجاد می‌شود و اعمالی که نتیجه این حالت است».

شناخت منعم و شناخت صفات منعم رکن اول و رکن دوم شناخت نعمت و شناخت این که همه این نعمت‌ها از ذات حضرت احدیت سرچشمه گرفته است و رکن سوم حالت و عملی که باید از آدمی بر اثر آن معرفت سرزند.

چه نکته زیبایی در ادامه فرموده‌اند که مراحل شکل‌گیری شکر در وجود آدمی را بیان می‌کند؛ می‌گویند: در مرحله اوّل باید مبدأ نعمت و صفات او را شناخت و در مرحله

---

۱. اوصاف الاشراف.

دوّم شناخت نعمت و این شناخت نعمت به کمال نمی‌رسد مگر این که انسان بفهمد که همه این نعمت‌ها از جانب حضرت ذات ربوبی است.

و در مرحله بعد، وقتی انسان شناخت به نعمت و منعم پیدا کرد که همه نعمت‌ها از اوست، در مقابل خدا حالی پیدا می‌کند که حالت خشوع و خضوع و تواضع است در مقابل این همه نعمتی که پروردگار در اختیار انسان گذاشته است این حالت که پیدا شد. مرحله آخر شروع می‌شود؛ آدم عکس‌العمل نشان می‌دهد و در مقابل خدا شکرگزاری عملی می‌کند و در همه حالات و افعال به نام و یاد اوست.

پیامبران نمونه خیلی عالی شکر هستند؛ به عنوان نمونه پس از آن که خداوند همه چیز را به حضرت یوسف عنایت کرد، آن حضرت می‌فرماید:

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾.[1]

«پروردگارا تو به من دولت دادی و از تاویل خواب‌ها به من آموختی، ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین! تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما».

پس حقیقت شکر این است که بداند همه چیز، همه نعمت‌ها و همه قدرت‌ها را خدا به او داده است، علم را خدا به او آموخته و زمین و آسمانی که در او حکومت می‌کند از آن خداست، خدا او را سرپرست مصر کرده است.

نمونه دیگر، خدا به حضرت سلیمان، همه چیز عنایت کرد و آخرین نعمتی که خدا به او داد، ملکه سباء تسلیم او شد و آمد خدمت حضرت سلیمان قبل از این که ملکه سباء خدمت حضرت سلیمان بیاید، آن حضرت گفت: من می‌خواهم تختش قبل از او برسد.

---

۱. یوسف: ۱۰۱.

یکی گفت: یک ماهه، یکی گفت: یک هفته تخت را می‌آورد، یکی گفت: یک روز و یک ساعته، حضرت فرمود: نه! تا آن‌که آصف بن برخیا گفت:

﴿قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِندَهُ قَالَ هذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِيَبْلُوَنِی ءَأَشْكُرُ أَم أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ كَرِيمٌ﴾.[1]

«کسی که نزد او دانشی از کتاب الهی بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی برایت می‌آورم. پس چون سلیمان آن تخت را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگذارم یا ناسپاسی می‌کنم، هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است».

وقتی که تخت حاضر شد، حضرت سلیمان فرمود: برای چه خدا این کار را می‌کند؟ برای این که خدا مرا بیازماید که شکر می‌کنم یا کفر می‌ورزم و هرکه سپاسگزاری کند برای خود کرده و نتیجه را خودش می‌برد و هر که کفران کرد پروردگار من بی‌نیاز است و ستوده شده است. یعنی نیازی به شکر کسی ندارد او شاکر است و نیازمند است و اگر شکر کرد بر او افزایش نعمت است و اگر نکرد سلب نعمت است.

عدم ستم به دشمنان و عدم معصیت برای دوستان

امام علی علیه‌السلام در ادامه از دو ویژگی دیگر انسان با تقوا چنین یاد می‌کند:

«لایحیف علی من یبغض و لایأثم فیمن یحب».[2]

---

۱. نمل: ۴۰.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۳.

«به دشمن ستم نکند و به خاطر کسی که دوست دارد به گناه آلوده نشود».

ویژگی اول: انسان با تقوا بر کسی که دشمن اوست، ظلم نمی‌کند ممکن است دو نفر با هم دشمنی و بغض داشته باشند، اما وقت قضاوت آدم با تقوی بیش از حد خودش، جلو نمی‌رود که باید به کسی ظلم کند که در دل او را دوست ندارد و به عبارت دیگر با دشمن خودش هم ظالمانه رفتار نمی‌کند. مثلاً اگر در موضع اقتداری است، اگر با کسی مشکل دارد، این دادستان آن دادیار و آن قاضی را می‌بیند تا یک جوری محکمه را به نفع خودش تغییر بدهد و فشاری هم به‌طرف بیاورد و وقتی هم که بیرون آمد، به عنوان شاهکار بگوید: گوشش را مالیدم، در حقیقت گوش خودش را مالیده اما توجه ندارد. اما مولا علی علیه السلام در مورد می‌فرماید:

«لایحیف علی من یبغض».[1]

«به کسی که دوست ندارد و حتی دشمن دارد، هرگز ظلم نمی‌کند».

امیرالمؤمنین علیه السلام چون زره خودش را دست کسی در بازار دید، فرمود: این زره مال من است. آن فرد شکایت کرد و حضرت را به محکمه برد. وقتی در دادگاه حاضر شدند، قاضی گفت: ای علی، آیا شاهدی داری؟ فرمود: ندارم! گفت: پس حرفی نداری. چون هر ادعایی بینه و شاهد می‌خواهد. امام علی علیه السلام فرمود: درست است و آمد بیرون.

در موردی دیگر حضرت وارد شد و قاضی صدا زد: یا امیرالمؤمنین! اما طرف را با اسم صدا زد. امام علی علیه السلام فرمود: این محکمه، محکمه عادلانه نیست چرا مرا با لقب و او را با اسم صدا زدی؟ عدالت نیست.

این‌ها مواردی است که اگر انسان آن را بخواند، متوجه می‌شود که عمل به این سخن‌ها، آسان نیست!

---

۱. همان.

ویژگی دوم: به خاطر دوستی با فردی، گناه و معصیتی را مرتکب نمی‌شود. البته در حرف و صحبت خیلی آسان است مثلاً بچه‌ی انسان بخواهد سربازی برود، انسان همه تلاشش را می‌کند که فرزندش در نزدیکی خدمت کند و دیگری به جای او برود به نقاط سخت و دور، این همان جایی است که خودش راحت طلب است اما ناراحتی دیگران برایش مشکل نیست.

اعتراف به حق و حفظ سپرده‌ها

امام علی علیه‌السلام در ادامه بیان نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«یعترف بالحق قبل ان یشهد علیه و لایضیع ما استحفظ».

«پیش از آنکه بر ضد او گواهی دهند، به حق اعتراف می‌کند و آنچه به او سپرده‌اند، ضایع نمی‌کند».

برابر این سخن مولا، اولاً باید به حق معترف بود قبل از آنکه کار به قضاوت و حکم بکشد، و باید ما روحانیون که معمولاً در مورد فکر و کار مردم قضاوت می‌کنیم، بدانیم که قضاوت کار بسیار سختی است. امام علی علیه‌السلام در این زمینه فرمود:

«یدالله فوق رأس الحاکم ترفرف بالرحمة فاذا حاف فی الحکم وکله الله عزوجل الی نفسه».[1]

«کسی که قضاوت می‌کند، دست رحمت خدا روی سر اوست تا وقتی که قضاوت به حق می‌کند به محض این که در قضاوت ظلم کرد، خدا او را به خودش واگذار می‌کند».

در حالی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن مقام بلند عرض می‌کرد:

«الهی لاتکلنی علی نفسی طرفه عین ابداً».

---

۱. کافی: ج ۷، ص ۴۱۰.

«خداوندا مرا به اندازه یک چشم برهم زدن مرا به خودم واگذار مکن».

ولی اگر کسی در قضاوت ظلم کند، خداوند او را به خودش واگذار می‌کند. از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است:

«کان فی بنی‌اسرائیل قاض کان یقضی بالحق فیهم قال لزوجته: اذا انا مِتُّ فاغسیلنی و کفنینی و وضعینی علی سریری و غطی وجهی فانك لاترین سّوء فلمّا مات فعلت ذلك ثم مکثت بذلك حیناً ثم انها کشفت عن وجهه لتنظر الیه فاذا هی بدودة تقرض منخره ففزعت من ذلك، فلمّا کان اللیل اتاها فی منامها فقال لها: افزعك ما رأیت؟ قالت: اجل لقد فزعتُ فقال لها: اما لئن کنت فزعت ماکان الذی رأیتِ الّا فی اخیك فلانٌ اتانی ومعه خصم له فلما جلساالیّ قلتُ:اللهم اجعل‌الحق له وَجّه القضاء علی صاحبه فلما اختصما الی کان الحق له و رایت ذلك بیناً فی القضاء فوجهت القضاء له علی صاحبه فاصابنی ما رأیت لموضع هو ای کان مع موافقه الحق».[1]

«در بین بنی‌اسرائیل یک قاضی بود که به حق قضاوت می‌کرد وی به همسرش گفت: وقتی من مُردم مرا غسل بده و کفن کن و صورتم را روی تختم بگذار و صورتم را بپوشان، زیرا تو بدی در چهره‌ی من نخواهی دید، وقتی مُرد زنش وصیت وی را انجام داد یک مقداری صبر کرد، سپس کفن را از صورت شوهرش کنار زد تا برای آخرین بار او را ببیند، یک مرتبه دید کرمی دارد بینی شوهرش را می‌خورد. زن از این صحنه به وحشت افتاد و فریاد زد، شب که خوابید شوهرش

---

۱. همان.

را درخواب دید. شوهرش گفت: از آنچه دیدی به جزع و فزع افتادی؟ گفت: بلی! این که تو را به فریاد آورد به خاطر برادر تو بود که این بلا سر من آمد؛ روزی برادرت به محکمه من آمد در حالی که با کسی دعوا کرده بود، مخاصمه داشتند. براساس علاقه‌ای که به برادر شما داشتم، گفتم: خدایا حق را به این بده. در حالی که وقتی به قضاوت پرداختم بدون این که ملاحظه‌اش بکنم ادله به نفع او شد و حق با او شد. به خاطر این‌که در دل من یک علاقه‌ای نسبت به برادر تو در محکمه به وجود آمد. با این که حق با برادرت بود به‌خاطر این کشش قلبی من به سوی برادرت، این بلا بر سر من آمد».

خدا همه ما را از شر نفسمان نجات بدهد، ما در روزگار زندگی‌مان اگر قضاوت این باشد که مولا، امام حسن علیه‌السلام را قاضی قرار داد برای قضاوت مسابقه دو تا بچه، فرمود: قضاوت کن. بعد فرمود: پسرم در این‌جا قضاوت می‌کنی بدان که فردای قیامت سؤال خواهی شد اگر این باشد خداوند بر همه ما رحم کند که ما شب و روز چقدر هوای نفس بر ما غالب می‌شود و به خاطر تمایل و علاقه به یک طرف، حقیقت از دست ما فرار می‌کند. خدایا! به آبروی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل‌محمّد توفیق عمل به دینت را به همه ما عنایت فرما.

از سوی دیگر انسان پارسا آنچه را به او سپرده‌اند، به خوبی حفظ می‌کند، نه سخنان امانت را برای دیگران افشاء می‌کند و نه به امانت‌های مردم خیانت می‌کند و نه به مسئولیت‌های الهی که امانت خدا هستند.

فراموش نکردن تذکرات

امام علی علیه‌السلام یکی از ویژگی‌های پارسایان را چنین بیان می‌کند:

«و لاینسی ما ذُکِّر».

«آنچه را به او تذکر دادند، فراموش نمی‌کند».

یکی از علل و فلسفه بعثت انبیاء متذکر شدن فراموش شده‌هاست. چون براساس فطرت، انسان‌ها با خدا مرتبط هستند، به تعبیر قرآن کریم آدمی دارای عهد فطری با خداوند است:

﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾.[۱]

«آیا پروردگار شما نیستم؟».

هر انسانی مرتبط با خدا آفریده شده است منتهی بعد از گذر زمان و توجه به مظاهر مادی بشر از میثاق فطری غافل می‌شود یا آن میثاق را فراموش می‌کند. لذا خدا انبیاء را مبعوث می‌کند تا آن عهد و پیمان را یادآوری کنند که:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾.[۲]

«ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست و این که مرا بپرستید، این است راه راست».

لذا خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ﴾.[۳]

«پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای».

«انما» افاده حصر می‌کند یعنی کار پیامبر صلی الله علیه و آله فقط و فقط تذکر دادن و یادآوری کردن است. همچنین که در مقام سلب سلطه و اجبار دیگران می‌فرماید:

---

۱. اعراف: ۱۷۲.
۲. یس: ۶۰ ـ ۶۱.
۳. غاشیه: ۲۱.

﴿لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ﴾.[۱]

«برآنان تسلطی نداری».

تو سیطره نداری بر آنها و مسلط نیستی اما مذکّر و یادآوری کننده هستی!

در قرآن کریم، آیات زیادی در زمینه تذکر و یادآوری است. به عنوان نمونه:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلاَ أَوْلاَدُكُمْ عَن ذِكْرِاللهِ وَمَن يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.[۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید زنهار اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگردانند و هرکس چنین کند، آنان خود زیانکارانند».

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾.[۳]

«پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم».

﴿وَاذْكُر رَبَّكَ كَثِيراً وَسَبِّحْ بِالعَشِيِّ وَالأِبْكَارِ﴾.[۴]

«و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان او را تسبیح گوی».

﴿وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي﴾.[۵]

«و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک‌تر از این به صواب است هدایت کند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً وَ سَبِّحُوهُ

---

۱. غاشیه: ۲۲.
۲. منافقو: ۹.
۳. بقره: ۱۵۲.
۴. آل‌عمران: ۴۱.
۵. کهف: ۲۴.

بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾.[۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید یادی بسیار. و صبح و شام او را به پاکی بستایید».

﴿فِي بُيُوت أَذِنَ اللهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِاللهِ﴾.[۲]

«در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن خانه‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند».

﴿نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.[۳]

«خدا را فراموش کردند پس خدا هم فراموش‌شان کرد، در حقیقت این منافقانند که فاسقند».

در رابطه با ذکر و تذکر چند روایت نیز تقدیم می‌شود:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اوحی الله عزوجل الی داوود: یا داوود! بی فافرح و بذکری فتلذذ».[۴]

«خداوند به داوود وحی کرد که: ای داوود! به من شاد باش و به یاد و با ذکر من لذت ببر».

امام هادی علیه السلام فرمود:

«لما کلم الله عزوجل موسی بن عمران، قال موسی: الهی فما جزاء من ذکرك بلسانه و قلبه؟ قال تبارك و تعالی: یا موسی!

---

۱. احزاب: ۴۱ ـ ۴۲.
۲. نور: ۳۶ ـ ۳۷.
۳. توبه: ۶۷.
۴. بحارالأنوار: ج ۱۴، ص ۳۴.

اظلّه یوم القیامه بظل عرشی و اجعله فی کنفی».[۱]

«چون خداوند بلند مرتبه با حضرت موسی بن عمران گفتگو نمود، حضرت موسی پرسید: ای معبود من! پاداش کسی که به زبان و قلب به یاد تو باشد چیست؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: فردای قیامت او را در سایهِ عرش خودم قرار می‌دهم و او را در پناه خود قرار می‌دهم».

از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«بادروا الی ریاض الجنة قالوا: و ما ریاض الجنة؟ قال صلی الله علیه و آله: حِلَق الذکر».[۲]

«بر یکدیگر به سوی باغ‌های بهشت سبقت بگیرید عرض کردند: یا رسول الله باغ‌های بهشت کجاست که ما به سوی آن سبقت بگیریم؟ فرمود: حلقه‌های ذکر خداوند».

ابی‌عبیده از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

«الا اخبرک بأشدّ ما افترض الله علی خلقه؟ انصاف الناس من انفسهم و مواساة الاخوان فی الله عزوجل و ذکرالله علی کل حال ان عَرَضَتْ له طاعة عَمل بِها و ان عرضت له معصیة تَرَکَها».[۳]

«آیا تو را به سخت ترین و دشوارترین چیزی که خدا واجب کرده است، خبر ندهم؟ انصاف با مردم، مواسات با برادران دینی مردم، و به یاد خدا بودن در هر حال، اگر اطاعتی از دستورات خدا به او عرضه شود، آن را انجام بدهد و اگر کار بد و نافرمانی خداوند بر او عرضه شد، آن را انجام ندهد».

---

۱. همان: ج ۱۳، ص ۳۲۷.

۲. الفقیه: ج ۴، ص ۴۰۹؛ وسائل الشیعة: ج ۷، ص ۲۳۰.

۳. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۸۵.

متأسفانه مردم نسبت به یکدیگر بی‌انصافند، دست‌شان برسد حقوق یکدیگر را از بین می‌برند افراد کمی هستند که حقوق یکدیگر را رعایت می‌کنند. گاهی در مجالس همدیگر را لگد می‌کنند تا جلوتر از دیگران، چیزی را بگیرند تا چه رسد به حقوق بزرگترشان، اصولاً افرادی نسبت به مال و مقام خود باخته هستند مگر این که در مکتب انبیاء تربیت بشوند وگرنه نمی‌توانند خودشان را کنترل کنند. لذا گاه آبروی خودشان را به خاطر یک چیزی که قابل ذکر هم نیست، از بین می‌برند.

عارف معروف خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین بحثی را در ارتباط با آیه شریفه زیر دارد:

﴿وَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیَاتِهِ وَیُنَزِّلُ لَکُم مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَمَا یَتَذَکَّرُ إِلاَّ مَن یُنِیبُ﴾.(۱)

«اوست آن کس که نشانه‌های خود را به شما می‌نمایاند و برای شما از آسمان روزی می‌فرستد و جز آن کس که توبه کار است کسی پند نمی‌گیرد».

او می‌گوید: اگر کسی در حد عجز و ناله با خدا ارتباط نداشته باشد، نمی‌تواند متذکر باشد. همچنین در آیه دیگر می‌خوانیم:

﴿فَادْعُوا اللهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِیُنذِرَ یَوْمَ التَّلاَقِ یَوْمَ هُم بَارِزُونَ لاَیَخْفَی عَلَی اللهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ للهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْیَوْمَ تُجْزَی کُلُّ نَفْس بِمَا کَسَبَتْ لاَظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ﴾.(۲)

«پس خدا را پاکدلانه فرا خوانید، هرچند ناباوران را ناخوش افتد. بالا برنده درجات خداوند عرش به هرکس از بندگانش که خواهد

---

۱. غافر: ۱۳.
۲. غافر: ۱۴ ـ ۱۷.

آن روح فرشته را به فرمان خویش می‌فرستد تا مردم را از روز ملاقات با خدا بترساند. آن روز که آنان ظاهر گردند، چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند. امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است. امروز هر کس به موجب آنچه انجام داده است کیفر می‌یابد امروز ستمی نیست، آری خدا زود شمار است».

این آیات وحی حالات آدمی که متذکر هست را بیان می‌کند.

فصل دیگری در ذیل این آیه است که مرحوم خواجه می‌گوید:

«التذکّر فوق التفکر ان التفکر لایکون الا عند فقدان المطلوب و اما التذکر فهو عند رفع الحجاب».

«تذکر، بالاتر از تفکر است. همانا تفکر نمی‌باشد مگر آنگاه که فاقد مطلوب هستیم. اما تذکر در وقتی است که حجاب کنار رفته است و مطلوب پدیدار شده است».

چرا؟ برای این که تفکر، طلب است مرحله اول است در جستجو است، فکر می‌کند تا راه را پیداکند. اما تذکر یعنی به مقصد رسیده و حقیقت را دریافت کرده و متذکّر شده است.

آری وقتی مطلوب راگم کرده تفکر می‌کند و پیدایش می‌کند اما تذکر وقتی است که پرده برداشته شد و مطلوب مشخص شده است.

اصول تذکّر

نکته دوّم اصول و بنیان‌های تذکر سه‌تاست:

۱ـ **الأنتقاع بالموعظه**؛ اول این که از موعظه واعظان منتفع گردد از آنجاکه اولین واعظ خداست، به موعظه خداوند توجه کنید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ﴾.[۱]

«بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم».

اگرچه اولین واعظ، خداست ولی انسان باید از هر موعظه‌ای که از طرف خدا یا پیامبر یا ائمه و یا هر کس به او می‌شود فیض ببرد، حتی کلام یک گنهکار را باید به‌عنوان موعظه صحیح بفهمد، همان‌گونه که حضرت یحیی بن زکریا به گنهکاری که محکوم به سنگسار شده بود، گفت: **یا مذنب! عظنی**؛ ای گنهکار مرا پندی بده و او گفت: ای یحیی! از خدا خجالت بکش و همانند من گناه من انجام نده تا در وسط مردم رسوا و شرمنده نشوی!

حجت‌الاسلام والمسلمین محمّدی گلپایگانی از یکی از مراجع تقلید نقل می‌کرد که: یک روحانی در پائین خیابان مشهد بود که درس اخلاق می‌گفت، آن مرجع تقاضا کرده بود که آن معلم اخلاق هفته‌ای یک شب به منزل این مرجع بیاید و گاهی هم خود این مرجع نزد آن روحانی می‌رفت و می‌گفت: مرا موعظه کن!

اگر پیامبری همانند حضرت یحیی از گنهکار و مراجع تقلید هم موعظه می‌خواهند، تکلیف ما روشن است!

براین اساس، همه ما نیاز به موعظه داریم که اگر موعظه نشد و غافل شدیم همه چیز را از دست می‌دهیم.

آری بزرگان علم و دانش نیز برای خودشان موعظه طلب می‌کردند چه از طریق کتاب و چه از طریق افراد. پس اولین اصل برای تذکر استفاده از وعظ و موعظه است.

۲ ـ **والاستبصار للعبرة**؛ بینایی برای عبرت‌آموزی؛ آدم چشم‌هایش را باز کند و از حوادثی که می‌گذرد عبرت بگیرد. چه آدم‌هایی آمدند و رفتند آنان که ماندند، آدم‌هایی بودند که با خدا مرتبط بودند، مابقی همه عمرشان تباه شد.

۳ ـ **والظفر بثمره الفکرة**؛ دستیابی به نتیجه فکر؛ این که انسان از فکر خودش

---

۱. سبا: ۴۶.

محصول بخواهد و آن محصول را به کار بگیرد و استفاده کند اگر لحظه‌ای فکر کند نتیجه‌اش این باشد که راهی را برای انسان ارایه کند و از آن استفاده کند.

توجه به حقیقت مراتب و ذکر

خداوند ما را به حقیقت ذکر که یاد خداوند متعال است توجه داده است:

﴿وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾.[1]

«و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن».

ذیل این آیه مرحوم خواجه می‌گوید:

«والذکر هو تخلص من الغفلة و النسیان و هو علی ثلاث درجات: الدرجة الاولی، الذکر الظاهر و الدرجة الثانیة، الذکر الخفی و هو الخلاص من الفتور و البقاء مع الشهود و لزوم المسافرة و الدرجة الثالثة الذکر الحقیقی و هو شهود الحق».

«حقیقت ذکر، خلاص شدن از غفلت و فراموشی است. ذکر دارای سه درجه است: درجه اول ذکر ظاهر است. [دعا خواندن ثنا گفتن و خدا را با اسماءش صدا زدن لا اله الله، سبحان الله والحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر. این‌ها همه ذکر و ثنای ظاهری است.] درجه دوم: ذکر پنهان است که آدم خود را از سستی خلاص کند، و بقاء با شهود به طور جاودانه [خودش را در محضر خدا ببیند و خدا را شاهد و ناظر بر همه اعمال و کردارش مشاهده کند] و لزوم مسافرت و هجرت به کمالات یا مسافرت و هجرت از خود به ذات اقدس ربوبی. و درجه سوم ذکر حقیقی است، که آن شهود حق است. [ذکر لفظی تا وقتی است که آدم به مذکور نرسیده وقتی به خود حق رسید هماره متذکر است]».

---

۱. کهف: ۲۴.

مجنون از لیلی سخن می‌گوید، تا کی؟ تا وقتی به لیلی برسد، وقتی رسید دیگر سخن گفتن از لیلی معنی ندارد. آنجا لقاء هست و در عالم لقاء، خود مذکور حضور دارد و اگر ذکر و ثنا و سخنی گفته می‌شود از درون برمی‌خیزد و بیان حالت وصال است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«و من کان غافلاً عنه فهو عاص».[1]

«هر که از خدا غافل شد، معصیت کار است».

پس ذکر خدا تنها به حرف نیست، ذکر خدا عمل به دستورات ذات حضرت ربوبی است. هر کس فرمان‌های خدا را درست عمل می‌کند، همیشه متذکر است و هرکس فرمان‌های خدا را اجراء نمی‌کند هرچند ذکر خدا را به زبان بگوید، غافل و عاصی و معصیت‌کار است.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

«والطاعه علامه الهدایة والمعصیة علامة الضلالة و اصلها من الذکر والغفله».[2]

«فرمانبری خدا، نشانه هدایت است و معصیت و نافرمانی خدا، نشانه گمراهی است و ریشه طاعت و معصیت از ذکر و غفلت است».

پارسایان هرگز آنچه به‌آنان تذکرداده‌شده، ازیاد نمی‌برند و لذا معصیت نمی‌کنند.

آری هر کس به یاد خدا باشد و خدا را شاهد و ناظر بداند، او را اطاعت می‌کند و هر کس که معصیت خدا را کرد، نشان آن است که غافل است.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود:

«فاجعل قلبك قبلة للسانك لاتحرکه الّا باشاره القلب و موافقه العقل و رضی الایمان فان الله عالم بسرّك و جهرك و کن کالنّازع روحه او کالواقف فی‌الارض [العرض] الاکبر غیرشاغل‌نفسك عما عناك مما کلفك به ربك فی امره و نهیه و وعده و وعیده واغسل

---

۱. مصباح الشریعة: ص ۵۵.

۲. همان.

قلبك بماء الحزن والخوف لاتشغلها بدون ما كلف به ربك واجعل ذكرالله من‌اجل ذكره لك فانه ذكّرك و هو غنى عنك فذكره لك اجل و اشحى و اثنى و اتم من ذكرك له و اسبق».

«قلبت را قبله‌ی زبانت قرار بده [اگر یا الله می‌گویی این را از ذکر قلبت بگو نه از روی قلبت] و زبانت را جز با اشاره قلب و توافق عقل و رضایت ایمان تکان مده؛ همانا خداوند به نهان و آشکارت آگاهی دارد، طوری عمل کن که گویا الآن می‌خواهند روحت را از تو بگیرند. یا مثل کسی که گویا در زمینی بزرگ‌تر [عرضه اعمال] مقابل حساب و کتاب و میزان الهی ایستاده است. خودت را به امور دیگری مشغول مکن که از چیزی که خدا ترا مکلف کرده در اوامر و نواهی و وعده و تهدیدش باز مانی و قلبت را با آب حزن گناه و خوف از خدا شستشو بده و نعمت را به چیزی که مکلف به انجام آن نیستی، وادار نکن و یاد خدا را از والاترین یادی که خدا ترا یاد کرده است، قرار بده همانا خدا ترا یاد کرده در حالی که از تو بی‌نیاز بوده، پس ذکر خدا از تو با شکوه‌تر، بالاتر و با عظمت‌تر و کامل‌تر است از ذکر تو خدا را و ذکر خدا پیشی گرفته بر ذکر تو [خدا اوّل ترا یاد کرده بعد تو متذکر خداوند شده‌ای]».

آدمی که می‌خواهد بمیرد چطور حرف می‌زند، و چه کارهایی انجام می‌دهد هر حرفی می‌زند و هر کاری می‌کند از حساب و کتاب آن اندیشه دارد چون می‌داند که باید پاسخ بدهد.

یعنی در همین دنیا قلبت را شستشو بده نگذار کدورت‌ها بماند که فردای قیامت موجب حزن و غم و اندوه تو شود.

مراتب ذکر

در ادامه روایت آمده است:

«والذکر ذکران ذکر خالص بموافقة القلب و ذکر صادف لك بنفی ذکر غیره انی لااحصی ثناء علیك انت کما أثْنیتَ علی نفسك».[1]

«ذکر بر دو گونه است: ۱ ـ ذکری خالصی که قلب با آن موافقت و همراهی دارد؛ ۲ ـ ذکری که قلب را از غیرخداوند منصرف می‌سازد و یا دو ذکر غیر خدا را از آن نفی می‌کند. خدایا توان شمارش ثناء بر تو را ندارم تو همان گونه‌ای که خود، بر خویش ثناء فرموده‌ای کردی».

یعنی اصلاً گویا «**لیس فی الدار غیره دیّار**»، غیر از خداوند، دیاری وجود ندارد همه یاد، یاد اوست از همه چیز یاد بردن و فقط یاد او داشتن.

پیامبر به خداوند می‌فرماید: من نمی‌توانم عبارتی غیر از آن که خود فرمودی در مورد تو بیان کنم و ثنای تو را به جا آورم.

سعدی چه زیبا این سخن پیامبر را به شعر درآورده است:

بزرگان در این راه فرس راندند　　بلا احصی از تک فرو ماندند

در مسیر ثناگویی خدا خیلی اسب سوارها تاخته‌اند امّا آخرش به وسیله **لااحصی** از تک تاختن ماندند و به حجز و ناتوانی خود اعتراف کردند.

بوعلی سینا نیز خیلی خوب گفت:

«اعتصام الوری بمغفرتك عجز الواصفون عن صفتك تب علینا فاننا بشر ما عرفنا حق معرفتك».

«همه موجودات به مغفرت تو چنگ زدند و تکیه کرده‌اند

---

۱. بحارالأنوار: ج ۹۰، ص ۱۵۸.

و توصیف‌گران از توصیفت عاجز مانده‌اند خدایا توبه‌ی ما را بپذیر که ما بشر هستیم و ترا آن گونه که سزاوار شناخت تو است نشناختیم».

بوعلی به عجز و ناتوانی خودش اعتراف می‌کند و بعضی خیال می‌کنند هرکه عالم و دانشمند شد، بی‌دین می‌شود. از این سخن بوعلی فهمیده شد کسی که بیشترین علم را کسب کرد، بیشترین بندگی را هم به‌دست می‌آورد.

برکات و نتایج ذکر

الف) نورانیت و هدایت: ذکر موجب نورانیت است و هرکس در نور باشد، در هدایت واقعی قرار دارد. اما وای برآنان که دل‌های‌شان از ذکر خدا غافل شد، و یاد خدا از دل‌شان رفت، آنها در گمراهی آشکارند.

ب) تدبیر، سرپرستی و دستگیری خداوند: حضرت باری تعالی می‌فرماید:

«هر بنده‌ای که من نگاهی به دلش کردم و دیدم که ذکر من در همه امور بر قلب او غلبه دارد، خودم او را سرپرستی می‌کنم و خودم همنشین، هم صحبت و مونس او می‌شوم».[1]

آن خوش خبر کجاست که این فتح، مژده داد
تا جان فشانمش چو زر و سیم در بدن

ج) یاد خداوند از بنده: ذکر و یاد خدا، موجب می‌شود خداوند از بنده‌اش به‌طور خاص یاد کند. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«قال الله تعالی: ابن‌آدم اذکرنی فی نفسك اذکرك فی نفسی ».[2]

«در درون خودت به یاد من باش در درون خودم به یاد توام».

همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر تراگذری بر مقام ما افتد

---

۱. بحارالأنوار: ج ۹۳، ص ۱۶۲.
۲. همان.

حـباب‌وار بـرانـدازمت نشـاط گـناه اگر ز روی تو عکس به جام ما افتد

غفلت و پیامدهای غفلت آن

غفلت دارای پیامدهای خطرناکی است:

الف) تسلط شیطان بر غافل: خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَـن يَـعْشُ عَـن ذِكْـرِ الرَّحْـمنِ نُـقَيِّضْ لَـهُ شَـيْطَاناً فَـهُوَ لَـهُ قَرِينٌ﴾.[1]

«و هـر کس از یـاد خـدای رحـمان دل بگـردانـد، بـر او شـیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد».

﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللهِ﴾.[2]

«شیطان برآنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است».

شیطان برآنها مسلط شد و سرمایه آنها را برد و بدبختی مهمی که برسرشان آمد آن بود که یاد خدا را از دل‌های‌شان برد و به غفلت کشاند.

ب) دچار شدن به پندارهای غلط: خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُهْتَدُونَ﴾.[3]

«و مسـلما آنـها ایشـان را از راه بـاز مـی‌دارنـد و آنـها مـی‌پندارنـد که راه یافتگانند».

بیچاره کسی که دچار گمراهی است و فکر می‌کند که راه را یافته است!! این چنین فردی، امید نجاتش خیلی کم است.

ج) دچار شدن به خسارت و زیان معنوی: خداوند می‌فرماید:

---

۱. زخرف: ۳۶. ۲. مجادله: ۱۹.

۳. زخرف: ۳۷.

﴿يَا أَيُّهَا الَّـذِينَ آمَـنُوا لاَ تُـلْهِكُمْ أَمْـوَالُكُـمْ وَلاَ أَوْلاَدُكُـمْ عَـن ذِكْرِاللهِ وَمَن يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، امـوال شـما و فـرزندان‌تـان شـما را از یاد خدا غافل نگرداند و هرکس چنین کند آنان خود زیانکارانند».

د) دچار شدن به فشار زندگی دنیا و نابینایی در حیات آخرت: خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَـعِيشَةً ضَـنكاً وَنَـحْشُرُهُ يَـوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَـصِيراً قَـالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى﴾.[2]

«و هرکس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زنـدگی تـنگ و سـختی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم. مـی‌گوید: پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی با آن‌که بینا بودم؟ می‌فرماید: همان‌طور که نشانه‌های ما بر تو آمـد و آن را بـه فـرامـوشی سـپردی امروز همان‌گونه فراموش می‌شوی».

این آیات خبر می‌دهد که غفلت چه بلایی سرآدم می‌آورد و آیات و روایات تذکر و ذکر هم راه را بما نشان می‌دهد که چقدر برکات و خیرات دارد.

خدایا ما را جز متذکرین قرار بده و دل‌های ما را به ذکر و یاد خدا مطمئن بگردان بین ما و اهل‌بیت در دنیا و آخرت جدایی نینداز.

لقب زشت ندادن به دیگران

امام علی علیه‌السلام در بیان یکی دیگر از نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

---

۱. منافقون: ۹.
۲. طه: ۱۲۴ ـ ۱۲۶.

«و لایُنابز باالالقاب».[۱]

«مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند».

آری پرهیزگار کسی را با لقب زشت نمی‌خواند، زیرا خداوند به ما فرمان داده است:

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَیَسْخَرْ قَوْمٌ مِن قَوْم عَسَی أَن یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَلاَنِسَاءٌ مِن نِسَاء عَسَی أَن یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَلاَ تَلْمِزُوا أَنفُسَکُمْ وَلاَ تَنَابَزُوا بِالأَلْقَابِ بِئْسَ الْاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الأِیمانِ وَ مَن لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.[۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و نباید زنانی، زنان دیگر را ریشخند کنند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان، و هرکه توبه نکرد آنان خود ستمکارند».

در شأن نزول این آیه در تفسیر برهان و مجمع‌البیان ذکر شده است که: گاه عایشه و حفصه، صفیّه دختر حیّ بن اختاء یا اختع یا اخطب که بعد از فتح خیبر به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله درآمده بود را ملامت و مسخره می‌کردند و به او لقب «یا یهودیّه» می‌دادند، این بود که ناراحت شد و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! این‌ها به من لقب «یهودیه» داده‌اند و گاهی «بنت‌الیهودیه» می‌گویند!

رسول اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: به آنها جواب ندادی؟ عرض کرد: خیر یا رسول الله!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۷.

۲. حجرات: ۱۱.

«قولی: ان ابی هارون نبی الله؛ و عمّی موسی کلیم الله و زوجی محمد رسول الله ﷺ فما تنکران منّی. فقالت: لهما صفیّه فقالتا: هذا علمك رسول الله ﷺ فانزل الله فی ذلك».

«بگو: پدرم هارون پیامبر خداست و عمویم موسی، کلیم خداست و شوهرم محمد رسول خداست. چه چیزی را بر من عیب می‌گیرید؟ صفیه، همین سخن را به عایشه و حفصه گفت. آن دو گفتند: این حرف‌ها را پیامبر به تو تعلیم داده است و وقتی این سخن را گفتند خدای تبارک و تعالی آیه فوق را نازل کرد:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و نباید زنانی زنان دیگر را ریشخند کنند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هرکه توبه نکرد آنان خود ستمکارند».

این شأن نزول را هم مرحوم طبرسی و هم تفسیر برهان نوشته‌اند که براساس آن حادثه این آیه نازل شد، ولی هرگز مورد مخصص نیست و شامل موارد دیگر هم می‌شود و ما باید مواظب باشیم که به کسی لقب بد ندهیم!

در میان عرب رسم این‌گونه بود که گاه روی یکدیگر لقب می‌گذاشتند و آن هم القاب بد که برخی از آنها تاکنون باقی مانده است، مانند بنی‌کلاب؛ فرزندان سگ! و همین القاب موجب سرزنش و تحقیر افراد می‌شد. قرآن این عادت ناپسند را ممنوع ساخته، می‌فرماید:

﴿لاَ یَسْخَرْ قَوْمٌ مِن قَوْم عَسَی أَن یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ﴾.

«نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند».

براساس این آیه چه بسا آن کسی راکه تحقیر می‌کنند از آن تحقیرکننده بهتر باشد یعنی باطن اشخاص را کسی نمی‌داند، ارتباط افراد را با خدا کسی نمی‌داند.

در روایتی حضرت فرمود: هیچ بنده‌ای از بندگان خدا را مورد تحقیر قرار ندهید؛ زیرا چه بسا همان کسی را که مورد تحقیر قرار می‌دهید، بنده خاص خدا باشد و شما نشناسید تعبیر روایت این است:

«خداوند سه چیز را در سه چیز پنهان کرده است: ۱ ـ اجابت را در دعا، لذا هیچ دعایی را کوچک نشمارید چه بسا همان دعایی را که کوچک شمارید، اجابت در آن باشد. ۲ ـ خداوند خشم خودش را در نافرمانی‌ها پنهان کرده است! پس هیچ گناهی را کوچک نشمارید چه بسا که خشم خداوند در همان معصیتی نهفته باشد که به نظر شما کوچک جلوه‌گر شده است. ۳ ـ خدا حجت خودش را بین بندگانش پنهان کرده پس به هیچ یک از بندگانش توهین نکنید که چه بسا او حجت خدا باشد و شما او را نشناسید».

بدینسان نمی‌شود هیچ کس را مورد اهانت و توهین قرار داد.

بعد فرمود: ﴿وَلاَ تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ﴾ طعنه بر خودتان نزنید یا خودتان را عیب نکنید که معنی‌اش این است که همه مسلمانان و مؤمنان در حقیقت یکی هستند؛ انسان فکر می‌کند که دیگری را تحقیر می‌کند ولی در حقیقت انسان توهین کننده خودش را تحقیر می‌کند.

مسلمان، جانِ مسلمان است و مؤمن، جان مؤمن است پس باید دانست که اهانت به مؤمن اهانت به خود است، توهین به مسلمان، توهین به خود است و باید به این‌ها توجه کرد.

بعد می‌فرماید: ﴿وَلاَ تَنَابَزُوا بِالأَلْقَابِ﴾؛ با القاب بد یکدیگر را مورد تحقیر قرار ندهید و علت آن را چنین بیان می‌فرماید: ﴿بِئْسَ الْاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الأِيَمانِ﴾؛ چه ناپسند است نام زشت پس از ایمان.

بدا که آدمی بعد از ایمان، بر آدمیان نامی فاسقانه بگذارد. نامگذاری‌های

تحقیرآمیز آن قدر بد است که از آن به اسم فسوق یاد می‌شود؛ پس نبایستی مؤمنی مورد طعن و عیب قرار بگیرد، این نکات مهم در این آیه شریفه باید مورد عنایت همه افراد جوامع اسلامی باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه در وصف پارسایان می‌فرمایند:

«ولأینابز بالالقاب».

«انسان با تقوا بر کسی لقب بد نمی‌گذارد».

تنابز القاب یعنی لقبی را روی طرف بگذارد که بدش بیاید این تنابز القاب است وگرنه اگر لقب‌های خوب کسی را مطرح کنند، مثل سخی، عالم، فقیه را که طرف خوشش می‌آید، این‌ها خوب است اما القابی که آن فرد بدش می‌آید حتی این که به گونه‌ای، فرد را صدا بزنند که بدش بیاید، تنابز به القاب است. آدم با تقوا از ویژگی‌هایش این است که هیچ وقت با لقب بد، کسی را صدا نمی‌زند و یا نام‌گزاری به لقب بد نمی‌کند.

نکته دیگری که باید عرض کرد این است که لقب‌گذاری روی افراد از مقوله اذیت نمودن مؤمن هست و حرام می‌باشد، اذیت مؤمن فوق‌العاده زشت است. زیرا خداوند در مورد آن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً﴾.[1]

«و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب عمل زشتی شده باشند آزار می رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند».

---

۱. احزاب: ۵۸.

آنهایی که بی‌جهت مرد و زن مؤمن را اذیت می‌کنند، بهتان و گناه بزرگی را مرتکب و متحمل شده‌اند و هر کجا در قرآن با این‌گونه عبارات در قران یاد می‌شود معلوم می‌شود که آن گناه، گناه کبیره است و هر کسی که این را انجام داد، گناه کبیره‌ای انجام داده است.

همچنین نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه».[1]

«مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش ایمن باشند».

براین اساس شرط مسلمانی این است که مسلمان‌ها از دست و زبان انسان آسوده باشند و از دست و زبان انسان اذیت نشوند وگرنه مسلمانی انسان، زیر سؤال می‌رود.

در کتاب جامع‌السعادات نقل شده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

«لایحل لمسلم ان یشیر الی اخیه بنظره لتوذی».

«سزاوار نیست برای مسلمان که با نگاهش به برادر مسلمانش اشاره کند که با این اشاره، اذیت بشود».

دیده‌ایدگاهی فردی در جمع با سر و یا چشم یک اشاره می‌کند، که مسلمان مورد اشاره اذیت می‌شود این جایز نیست.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«اذا کان یوم القیامة نادی منادٍ: این المؤذون لأولیائی؟ فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقول: هؤلاء الذین آذوا المؤمنین».[2]

«روز قیامت که می‌شود از طرف خداوند ندا داده می‌شود که: اذیت‌کنندگان به اولیای من کجا هستند؟ یک جمعیتی از میان مردم

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۳۲۲.

۲. اعلام الدین: ص ۴۰۷.

بـلند مـی‌شوند کـه بـر چـهره و صـورت‌شان گـوشتی وجـود نـدارد، پس می‌گوید: این‌ها کسانی هستند که مؤمنین را اذیت می‌کردند».

یعنی به قدری گناه بزرگ است که قبل از آنکه عذاب بشوند تـا صـدای‌شـان می‌زنند، گوشت و پوست از صورت‌شان ریخته شده است و با این علامت شـناخته می‌شوند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«من حقرّ مؤمناً مسکـیناً او غـیر مسکـین لم یـزل الله عـزوجل حاقراً له ماقتاً حتی یرجع عن محقرته ایّاه».[1]

«هر کس مؤمن فقیر یا غـیرفقیری را تـحقیر کـند هـمواره خـدا او را تحقیر خواهد کرد و بر او خشم خواهد داشت تا این‌که از آن تحقیری که کرده است باز گردد. [جبران کند.]».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لایُعظم حرمه المسلمین الا من عظم الله حرمته علی المسـلمین و من کان ابلغ حرمة لله و لرسوله کان اشدّ حرمة للمسلمین و من استهان بحرمة المسلمین فقد هتك ستر ایمانه».[2]

«حرمت مسلمانان را بزرگ نمی‌دارد مگر کسی که خـداونـد تـبارک و تعالی حرمتش را در بین مسلمین زیاد کرده است و هر کس حرمتش (اطاعتش) برای خداوند و برای رسول او رساتر باشد، حـرمتش بـرای مسـلمانان شـدیدتر است و کسـی کـه حـرمت مسـلمانان را کـوچک بشمرد، به حتم پرده ایمانش از هم دریده شده است».

بدین‌سان آدم با شخصیت، به دیگران شخصیت مـی‌دهد مـؤمن ریشـه‌دار از مؤمنین تجلیل و تکریم مـی‌کنند، هـرکس نـزدیک‌تر است از نـظر حـرمت بـه خـدا

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۳۵۱؛ مستدرك: ج ۹، ص ۱۰۳. ۲. بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۲۲۷.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی نزدیک‌تر است به طاعت و بندگی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، در بین مسلمان‌ها از حرمت بیشتری هم برخوردار هستند و هر کس حرمت مسلمین را رعایت نکند، پرده ایمانش از بین رفته و پاره شده است.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

«احبب اخاك المسلم و احبب له ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لنفسك، اذا احتجب فَسِله و اذا سئلك فاعطه و لا تدّخّر عنه خيراً فانّه لايدخّر عنك، كُنْ له ظهراً فانه لك ظهر و ان غاب فاحفظه فی غيبته و ان شَهِدَ فزرُه و اجلّه و اكرمه فانه منك و انت منه و ان كان عليك عاتباً، فلا تفارقه حتی تسل سخيمته و ما فی نفسه، اذا اصابه خيرٌ فاحمدالله عليه و ان ابتلی فاعضُدْهُ و تمحَّل له ای تكلفه و سعی له».[1]

«برادر مسلمانت را دوست بدار و آنچه را برای خودت دوست می‌داری، برای او دوست بدار، و هرچه را برای خودت نمی‌پسندی برای او هم نپسند. هرگاه مدتی از جلو دیدگانت دور شد، در مورد او سؤال کن که کجاست؟ هر وقت چیزی از تو خواست به او بده، و چیزی را از او پنهان مدار و ذخیره نکن در حالی که او نیاز دارد. زیرا او هم چیزی را که به نفع توست از تو منع نمی‌کند و ذخیره نمی‌کند، برای برادر مؤمنت پشتیبان باش؛ زیرا او هم برای تو پشتیبان است. اگر غایب شد و به سفر رفت در غیبتش او را حفظ کن [به خانواده‌اش کمک کن]، هر وقت از سفر برگشت به زیارتش برو و او را بزرگ بدار و تکریم کن، زیرا او از توست و تو هم از اویی، وقتی فهمیدی که از تو ناراحت است و تو را عتاب می‌کند، از او جدا

---

۱. همان: ج ۷۱، ص ۲۲۲.

مشو تا ناراحتی او را بپرسی و از علت ناراحتی او آگاهی یابی هر وقت به او خیر و خوبی می‌رسد پس حمد و شکر خدا را به جای‌آور و خوشحالی و شادمانی کن، و اگر دیدی گرفتار شده، برایش بازو باش و به او کمک کن خودت را به زحمت بینداز و برایش تلاش کن تا مشکل او برطرف شود».

این اقدامات وظیفه است، وقتی وظیفه مؤمن نسبت به مؤمن این گونه است، پس هرگز تحقیر کردن و لقب بد نهادن بر مؤمن جایگاهی ندارد. این وظایف براستی اگر رعایت می‌شد چه تحولی بین مسلمانان به وجود می‌آمد؟ امّا متأسفانه چنین نیست! این‌گونه احادیث سازندگی می‌آورد.

در یکی از مساجد شخصی آمد و دو ساعت دربارهٔ موسیقی پاپ صحبت کرد بعد افراد می‌گفتند: نه ما فهمیدیم چه گفت و نه خودش فهمید چه می‌گفت!! چه خوب است ما احادیث آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و مشی و مرام اهل‌بیت علیهم السلام را برای مردم بازگو نمائیم؛ زیرا اگر علوم آل‌محمد صلی الله علیه و آله احیاء شود، جامعه ما را متحول می‌کند که متأسفانه یا بیان نمی‌شود و یا اگر بیان شود، با مسائل روز تطبیق داده نمی‌شود و کاربردی ارایه نمی‌گردد این خیلی بد است، ضایع کردن اهل‌بیت علیهم السلام است؛ زیرا علوم اهل‌بیت برای هر زمان و هر مکان است و برای انسان‌ها کاربردی است به شرط این که ما بتوانیم این‌ها را به گونه‌ای بیان کنیم که مشکلات جامعه ما را برطرف کند.

اکنون چند حدیث در مورد تحقیر و لقب بد دادن بیان می‌شود:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«اذل الناس من اهان الناس».[1]

«پست‌ترین آدم کسی است که به مردم اهانت کند».

---

۱. همان: ج ۷۲، ص ۵۲.

اسحاق بن عمار می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«یا اسحاق! کیف تصنع بزکاة مالك اذا حضرت؟ قلت: یأتونی الی المنزل فاعطیهم فقال علیه السلام: ما اراك یا اسحاق الا قد اذلَلْت المؤمنین[1] فایّاك فایّاك ان الله تعالی یقول: من اذلّ لی ولیّا فقد أرصدلی بالمحاربه».[2]

«ای اسحاق! وقتی زکات مالت جمع شود چه می‌کنی؟ گفت: مردم می‌آیند درب خانه من و من هم زکات را به آنها می‌دهم. حضرت فرمود: تو را ای اسحاق نمی‌بینم مگر این که مؤمنین را ذلیل و خوار می‌کنی [چرا می‌گذاری مردم درب خانه‌ات بیایند که زکات بگیرند.] پرهیز کن پرهیز کن! خدای تبارک و تعالی فرمود: هر کسی ولّی از اولیای مرا ذلیل و خوار کند، مثل آن است که به جنگ با خدا برخواسته است».

حالا خدا به ما رحم کند که ما اگر بخواهیم کمکی بکنیم این قدر دوربین می‌گذاریم بالای سرشان که ما داریم کمک می‌کنیم تا این کار را نکنیم، تا این دوربین پخش نکند، گویا قبول نمی‌شود.

اما جمله دوّم مفهومش این است که خدا می‌گوید اگر این‌گونه باشد که یکی از اولیای مرا تحقیر کند گویا به جنگ من برخاسته است من هم با او می‌جنگم من هم به جنگ او می‌آیم، مؤمنین باید قدر خودشان را در محضر خدا بدانند و خودشان را ذلیل نکنند و از آن طرف هم مؤمنین نباید ذلّت مؤمنی را بخواهند.

امام صادق صلی الله علیه و آله فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

---

۱. أمالی طوسی: ص ۱۹۵؛ وسائل الشیعة: ج ۹، ص ۳۱۵.

۲. وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۳۱۵؛ مستدرك: ج ۹، ص ۱۰۵.

«ان الله عزوجل خلق المؤمن من عظمة جلاله و قدرته فمن طعن علیه او ردّ علیه قوله فقد رد علی الله عزوجل».[۱]

«خدای تبارک و تعالی مؤمن را از عظمت جلال و قدرت خودش خلق کرده است؛ پس هر کس بر مؤمن طعن بزند و یا سخن مؤمن را ردّ بکند مثل آن است که سخن خداوند عزوجل را رد کرده است».

من تصور می‌کنم اگر ما به مفهوم این احادیث شریف عمل بکنیم، احترام مؤمن و احترام یکدیگر را بیش از این می‌توانیم رعایت کنیم.

زیان نرساندن به همسایه

امام علی علیه‌السلام در بیان نشانه دیگر پارسایان می‌فرماید:

«ولایضار بالجار».

«همسایگان را آزار نمی‌دهد».

انسان با تقوا به همسایه‌ی خودش ضرر و زیان نمی‌رساند.

همسایه کیست؟ آیا همین خانه دیوار به دیوار است یا شامل معنی گسترده‌تری می‌شود؟ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«کل اربعین داراً جیرانٌ من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله».[۲]

«چهل خانه از پیش‌رو، چهل خانه از پشت سر، چهل خانه از سمت راست و چهل خانه از سمت چپ [که روی هم ۱۶۰ خانه و خانواده می‌گردد،] همسایه محسوب می‌شود».

با این وضع خیلی وظیفه سنگین می‌شود؛ در مجتمع‌های مسکونی همه همسایه یکدیگر محسوب می‌شوند در روایات زیادی نسبت به رعایت همسایگی توصیه شده

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۳۰۰.

۲. کافی: ج ۲، ص ۶۶۹.

است که همسایگان سه گروهند: گروه اول سه حق دارند گروه دوم دو حق دارند و گروه سوم یک حق دارند که این هم نکته مهمی است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الجیران ثلاثه فمنهم من له ثلاثه حقوق؛ حق الجوار و حق الاسلام و حق القرابة و منهم له حقان: حق الاسلام و حق الجوار و منهم له حق واحد، الکافر له حق الجوار».[1]

«همسایه‌ها سه گروهند: یک گروه از آنها سه تا حق دارند، حق همسایگی، حق مسلمانی و حق نزدیکی و خویشاوندی. گروه دیگر دو حق دارند: حق مسلمانی و حق همسایگی، یک گروه هم فقط یک حق دارند: کافر».

بدینسان اگر همسایه خویشاوند و مسلمان باشد، سه تا حق به گردن آدم پیدا می‌کند: ۱ ـ حق همسایگی؛ ۲ ـ حق مسلمانی؛ ۳ ـ حق قرابت و خویشاوندی. ولی اگر خویشاوند نبود، دو حق و اگر حتی مسلمان نبود، از حق همسایگی، برخوردار است.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن قدر جبرئیل سفارش همسایه را به من کرد که من احساس کردم خداوند می‌خواهد برای همسایه ارثی مقرر دارد. اگر همسایه آدم بود، اگرچه حق اسلام و قرابت را ندارد اما حق همسایگی برای او محفوظ است.

واقعاً ما نتوانستیم اسلام را برای کسانی که از حقوق بشر دم می‌زنند، درست معرفی کنیم و گرنه این‌ها نمی‌توانستند این‌گونه مردم را در مورد حقوق بشر فریب دهند.

آنچه در باب همسایگی عجیب است این است که یکی از شروط ایمان، نیکی به همسایه است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«احسن مجاوره من جاورك تكن مؤمناً».[2]

---

۱. روضة الواعظین: ج ۲، ص ۳۸۸.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۶۰.

«با همسایگان خود به نیکی و زیبایی معاشرت کن تا مؤمن باشی».

نیز رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لاایمان لمن لا یأمن جاره».

«کسی که همسایه‌اش از بدی‌های او ایمن نیست، ایمان ندارد».

همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«من کان یومن بالله والیوم الاخر فلایوذ جاره».[1]

«هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه خودش را اذیت نمی‌کند».

براین اساس می‌بایست همسایه، از همسایه خود احساس امنیت بکند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«حسن الجوار زیادة فی الاعمار و عماره فی الدیار».[2]

«خوب همسایه‌داری، موجب افزایش عمر و آبادی شهرها می‌شود».

همچنین آن حضرت فرموده‌اند:

«لیس منا من لم یحسن مجاورة من جاوره».

«از ما نیست کسی که با همسایه‌اش به نیکویی همسایگی نکند».

بدین‌سان وظیفه ماکه خود را شیعه می‌نامیم، نسبت به همسایه خیلی سنگین است به ویژه در این زمان که نه تنها افراد زمانه با هم همکاری نمی‌کنند؛ بلکه برخی دنبال خرده‌گیری از دیگری هم هستند.

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق خود، حق همسایه را نسبت به همسایه بیان کردند که به برخی از موارد آن اشاره می‌شود و بقیه را عزیزان مراجعه کنند:

«و اما حق الجار فیحفظه غائباً و کرامته شاهداً».

«اما حق همسایه این است که به‌هنگام نبود و غیبت او، خانه

---

۱. همان: ج ۱۲، ص ۱۲۶.

۲. مستدرک: ج ۸، ص ۴۲۵.

و اموالش را حفظ کند و در هنگام حضور، او را تکریم و احترام نماید».

یعنی زن و بچه و هرچه همسایه دارد در غیاب او محافظش باشد چه از امنیتی و چه از نظر مالی همسایه را حفظ کند و وقتی همسایه‌اش حاضر است شخصیت و بزرگواری او را حفظ کند.

یکی از آقایان، همسایه بی‌حجابی داشت و هر روز بین آنها درگیری، توهین و حتی کتک‌کاری برقرار بود!! آیا نباید به این انسان گفت: برادر! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر همسایه‌ات کافر بود به گردنت حق همسایگی دارد، اگر بدحجاب بود، چی؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است:

«أُمرت بمداراة الناس کما أُمرتُ بالفرائض».

«به مدارا کردن با مردم امر شده‌ام همان‌گونه که به واجبات مثل نماز و روزه... امر شدم».

در بیان دیگری فرموده است:

«امرت بمداراة الناس کما امرت بتبلیغ الرسالة».[1]

«امر شده‌ام به مدارا کردن با مردم، همان‌گونه که به تبلیغ دین امر شده‌ام».

اگر روش پیامبر صلی الله علیه و آله این باشد، درگیر شدن با همسایه خیلی زشت است؛ بلکه راه مقابله آن است که آن قدر باید محبت کرد تا آنها شرمنده شوند، در کوچه‌ای که اکنون از آن کوچ کردیم اول بدحجاب بودند و اوایل وقتی چشمان آنها به ما افتاد، برای تمسخر صلوات می‌فرستادند اما با مدارا و محبت کاری کردم که در آخر وقتی از خانه بیرون می‌آمدم، همه این‌ها جلو می‌آمدند و سلام می‌کردند.

اگر همسایه بخواهد با همسایه درگیر باشد، زندگی برای هیچ کدام‌شان هیچ لذتی

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۵۳.

ندارد.

حضرت سجاد علیه السلام در ادامه بیان حقوق همسایه فرمود:

«ونصرته ومعونته فی الحالین جمیعاً ولا تتبع له عورة و لاتبحث له عن سوأة لتعرفها فان عرفتها من غیر ارادة منك بماعلمت حصنا حصینا، لاتسلمه عند شدیدة ولا تحسده عند نعمة عترته، تغفر ذلته ولا تدخر حلمك عنه اذا جهل علیك ولاتخرج أن تکون سلما له ترد عنه لسان الشتیمه و تبطل فیه کید حامل النصیحه تعاشره معاشرة کریمة».[1]

«یاری دادن و کمک کردن به همسایه در هر دو حالت حضور و غیبت او، هیچ‌گاه دنبال آن مباش که زشتی از همسایه پیدا کنی. و بدانی و اگر یک وقتی از بدی‌های همسایه‌ات بدون اراده اطلاع یافتی، مانند قلعه‌ای تسخیرناپذیر برای همسایه باش که کسی نتواند عیب همسایه را از زبان تو بشنود. همسایه‌ات را در وقت گرفتاری، تسلیم گرفتاری نکن بلکه مشکلش را حل کن. اگر خدا به او نعمتی داد، حسادت نورز و با حسادت برای او مزاحمت درست مکن. لغزش‌هایش را عفو کن اگر یک وقت نسبت به تو جاهلانه به بدی رفتار کرد، حلمت را از او باز مدار، تو تلافی نکن، هیچ‌گاه از این‌که وسیله آسایش او باشی، خارج نشو. زبان بدگو را بر علیه او قطع و رد کن. افرادی که با زبان چرب و نرم بنا دارند همسایه‌ات را گول بزنند، کمکش کن و نگذار علیه همسایه‌ات مکر و حیله‌ای به کار گرفته شود. با او رفتار و معاشرت کریمانه‌ای داشته باش».

برابر این روایت، اگر با سرنیزه نیز سراغت آمدند که از سویدای دلت،

---

۱. تحف‌العقول: ص ۲۶۶؛ مستدرك: ج ۱۱، ص ۱۶۲.

عیب همسایه را بیرون بیاورند تمکین نکن حتی با سرنیزه خواستند این اسرار همسایه‌ات را از تو بیرون بکشند اسرار او را به کسی بازگو نکن، سلام بر اهل‌بیت که چقدر زیبا شیعیان را تربیت می‌کنند!

براستی اگر حقوق همسایه به همین شکل انجام شود همه برخوردها و برداشت‌ها و سوءظن‌هایی که در ارتباط با یکدیگر در جامعه داریم، از بین می‌رود این سوءظن‌هاست که جامعه ما را به تباهی می‌کشد.

در بیانی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«من آذی جاره حرم الله علیه ریح الجنه و مأواه جهنم و بئس المصیر و من ضَیَّعَ حق جاره فلیس منا و ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننتُ انه سیورثه».[1]

«هرکس همسایه‌اش را اذیت کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام می‌کند و جایگاه او جهنم است، و بد راهی را است. هر کس حق همسایه‌اش را ضایع کند از ما نیست. همواره جبرئیل مرا به همسایه سفارش کرد تا جایی که من گمان کردم که بنا است برای همسایه ارث مشخص شود».

امام عسکری علیه السلام در مورد همسایه بد فرمودند:

«من القواصم الفواقه التی تقصم فقرای، جار السوء ان رأی حسنة اخفاها و اِنْ رأی سیئة افشاها».[2]

«از چیزهایی که پشت مرا می‌شکند همسایه بد است که اگر خوبی

---

۱. الفقیه: ج ۴، ص ۱۳؛ وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۲۷.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۳۱.

ببیند آن را پنهان می‌کند ولی اگر بدی ببیند، افشاء می‌کند».

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود:

«علیکم بالصلوة فی المساجد و حسن الجوار للنّاس و اقامه الشهادة و حضور الجنائز انه لابد لکم من الناس ان احدا لایستغنی عن الناس حیاته فما نحن نأتی جنائزهم انما ینبغی لکم تصنعوا مثل ما یصنع من تَأموّن والناس لابد لبعضهم من بعض».[1]

«بر شما باد به اقامه نماز در مساجد و همجواری و همسایگی نیکو با مردم و در دادگاه‌ها به‌عنوان شاهد حضور یافتن و حاضر شدن در تشییع جنازه‌ها، شما از مردم ناگریزید و باید با مردم ارتباط داشته باشید، هیچ آدمی در دوران زندگیش از مردم بی‌نیاز نیست، ما امامان نیز در تشییع جنازه مردم [حتی مخالفان مذهب خود] حاضر می‌شویم. همانا برای شما سزاوار است که انجام بدهید امور را همانند کسانی که آنها را به عنوان امام پذیرفتید، [یعنی شما موظفید کاری را که ما می‌کنیم انجام بدهید] و مردم از یکدیگر ناگزیرند».

از روایت برمی‌آید همه آن‌هایی که با امامان خوب نبودند نیز امامان معصوم در تشییع جنازه‌های‌شان حضور می‌یافتند. همچنین این‌که مردم نیازمند یکدیگرند این بیان حضرت است که همسایه‌ها بیش از همه به یکدیگر نیازمندند.

امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: از جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم:

«اعمل بفرائض الله تکن اتقی الناس و ارض بقسم‌الله تکن اغنی الناس و کَفَّ عن محارم الله تکن اورع الناس و احسن مجاورة من جاورك تکن مومناً و احسن مصاحبه من صاحبك

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۶۳۵؛ وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۶.

تکن مسلما».

«به واجبات خدا عمل کن تا پارساترین مردم باشی، به آنچه خدا به تو روزی کرده، راضی باش تا بی‌نیازترین مردم باشی، از محرمات خدا خودت را باز دار تا پرهیزکارترین مردم باشی و به نیکی و خوبی با مجاورانت، همسایگی کن تا مؤمن باشی و با کسانی که رفاقت می‌کنی یا جایی می‌روی، مصاحبت نیکویی داشته باش تا مسلمان باشی».

برابر این فرمایش اگر با همسایه‌ات به نیکی و خوبی عمل نکردی، معنایش خروج از ایمان است همچنین شرط مسلمانی این است که با همراهان و همنشین‌های خود درست رفتار کنی.

گاهی بعضی افراد مریض هستند اگر خانه‌شان به خانه همسایه پنجره‌ای دارد و اشراف دارد، بدش نمی‌آید که به خانه همسایه نگاه کند، حتی این پنجره‌های رفلکس درآمده و نصب می‌کنند، داخل خانه دیگران معلوم نباشد ولی بعضی‌ها مریضند و با عینک‌های مخصوص یا دوربین‌های مخصوص به خانه مردم که شیشه رفلکس دارد، نگاه می‌کنند.

سعد نامی نقل می‌کند که دیدم کسی به یکی از حجره‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله در حال شانه کردن موهایش با چیزی به نام مدری (از شانه بلندتر و از فلز ساخته می‌شود) بود. وقتی پیامبر متوجه شد، به او فرمود:

«اگر نزدیک من بودی با همین مدری که می‌بینی در چشمت فرو می‌کردم!».[1]

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الله تبارك و تعالی کَرّه لی ستُ خصال و کرهتهن للاوصیاء من ولدی و أتباعهم من بعدی العبث فی الصلوة والرفث فی الصوم و المن بعد الصدقه واتیان المساجد جنباً

---

۱. أمالی صدوق: مجلس ۳۶، حدیث ۱۷.

والتطلع فی الدوّر والضحك بین القبور».[1]

«خداوند تبارک و تعالی برای من شش خصلت را ناپسند دانسته است، این‌ها را من بر اوصیای از فرزندانم نمی‌پسندم و همچنین برای پیروان‌شان نیز نمی‌پسندم: ۱ ـ بازی کردن و انجام عبث در نماز؛ ۲ ـ در حال روزه‌داری با خانواده نزدیک شدن؛ ۳ ـ منت گذاشتن بعد از صدقه دادن؛ ۴ ـ در حال جنابت وارد مسجد شدن؛ ۵ ـ سرکشیدن و چشم انداختن به داخل خانه مردم؛ ۶ ـ در میان قبرها، خندیدن».

بعضی‌ها اول کمک می‌کنند بعد هرکجا می‌نشینید می‌گویند فلانی را ما نجات دادیم. خیلی وضعش بد بود رفتیم شبانه مشکلش را حل کردیم. مثل بنده خدایی که آمده بود در یک مغازه‌ای گفت: یک لیوان آب سرد بده، بخوریم وقتی هم آب را خورد، گفت: خیلی تشنه‌ام بود نماز شب خیلی آدم را تشنه می‌کند. مثل این‌که به خاطراین بود که دیشب نماز شب خوانده بودم، خیلی تشنه‌ام شده بود.

از قبرستان می‌خواهد عبور کند، از بین قبرهای می‌رود صاحبان قبرها نشستند و دارند گریه می‌کنند، فردی بخندد، ببینید چقدر زشت است صاحبان عزا دارند گریه می‌کنند این فرد که از آنجا عبور می‌کند بخندد، می‌دانید بر آن صاحب عزا چه می‌گذرد؟ یا در مجلس عزای مردم شرکت کردن و خوشحال بودن چقدر احمقانه است.

مجموعه‌ای از روایات بود در رابطه با لزوم احترام به همسایه و دوری از ایذاء همسایه و بیان برخی از حقوق همسایه بود که تقدیم گردید.

عدم شماتت دیگران در مورد مصائب

امام علی علیه‌السلام یکی از ویژگی‌های پارسایان را چنین معرفی می‌فرماید:

«ولایشمت بالمصائب».

---

۱. الفقیه: ج ۱، ص ۱۸۸.

«و در مصائب دیگران شاد نمی‌شود و آنان را شماتت نمی‌کند».

شماتت خواه در حضور و خواه در پشت سر بسیار بد است. دعایی از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که برای ما درس‌آموز است:

«اللهم انی اعوذ بك من خلیل ماكر عیناه تریان و قلبه یرانی؛ ان رأی حسنة دفنها و اِن رأی سیئه اذاعها».

«خدایا! پناه می‌برم به تو از دوست مکار و حیله‌گری که چشم‌های او همیشه دنبال من است و قلب و دلش همیشه مرا می‌چراند؛ اگر از من خوبی ببیند، زیرخاک پنهان می‌کند، امّا اگر از من بدی بنگرد، آن را در میان مردم پخش می‌کند».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه می‌برد به خدا از شر آدم‌های که هیچ یک از خوبی‌های آدمی را نمی‌بینند ولی همه بدی‌ها را می‌بینند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

«الاشرار یتّبعون مساوی الناس و یتركون محاسنهم كما یتبّع الذباب المواضع الفاسده».[1]

«انسان‌های شرور، همیشه بدی‌های مردم را دنبال می‌کنند و خوبی‌های افراد را رها می‌کنند، همان‌طوری که مگس دنبال جاهایی است که فاسد [کثیف یا زخم] شده است».

بعضی‌ها این‌گونه همانند مگس هستند و می‌گردد در یک آدمی که همه کارهایش خوب است و توی همه کارهای خوبش، یک لغزش هم دارد یا قبلاً کار بدی کرده این‌ها هیچ یک از خوبی‌ها را نمی‌بینند و می‌روند بدی را بوق می‌کنند که متأسفانه

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۲۰، ص ۲۶۹.

در جامعه ما هم هستند.

براساس این فراز، انسان پارسا کسی است که از نقص‌ها و مصائب دیگران نه‌تنها شاد نمی‌شوند و نه‌تنها آن را به دیگران نمی‌گویند، و افراد صاحب مصیبت را شماتت نمی‌کنند. بلکه تلاش می‌کنند مطالب موجب شماتت را پنهان سازند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من قال فی مومن ما رأته عیناه و سمعته اذناه من الذین قال الله عزوجل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيم﴾[1]».

«کسی که درباره مؤمن آنچه را با چشم‌هایش دیده و آنچه را با گوش‌هایش شنیده، به دیگران بگوید، از کسانی است که خداوند درباره‌اش فرمود: و کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع پیدا کند، برای آنان عذابی پردرد خواهد بود».

با کمال تأسف ما دیده‌ها را که حتماً واجب می‌دانیم، بگوئیم ندیده‌ها را هم با آب و تاب و زیادتر می‌گوئیم!

نبی مکرم اسلام فرمودند:

«و من سمع فاحشة فافشاها کان کمن آتاها».

«کسی که بدی و زشتی را درباره مؤمنین را بشنود و آن را افشا کند، همانند کسی است که خودش آن کار بد را انجام داده است».

عدم ورود به باطل و عدم خروج از حق

امام علی علیه السلام یکی دیگر از نشانه‌های پارسایان را چنین معرفی می‌فرماید:

«و لایدخل فی الباطل و لایخرج من الحق».

---

۱. نور: ۱۹.

«در کار ناروا وارد نمی‌شود و از محدوده حق نیز خارج نمی‌شود».

انسان با تقوا از حق خارج نمی‌شود و به باطل وارد نمی‌گردد یعنی این حالت در او ملکه شده است و جزء صفات پایدار اوست.

نکات قابل بحث در ذیل این فراز عبارتند از:

الف) شناخت حق: در روایات ما، حق این‌گونه تعریف شده که مولا علی علیه السلام فرمودند:

«الحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف لایجری لاحد الا جری علیه و لایجری علیه إلّا جری له ولو کان لاحد ان یجری له و لایجری علیه لکان ذلك خالصا لله سبحانه».[1]

«حق، گسترده‌ترین چیز به هنگام توصیف نمودن است ولی در مقام انصاف و عمل، تنگ‌ترین چیز است؛ به نفع کسی جاری نمی‌شود مگر آن‌که بر علیه او نیز جریان می‌یابد و بر علیه کسی جاری نمی‌گردد مگر آن که به نفع او نیز جاری می‌شود و اگر کسی باشد که فقط حق به نفع او جاری می‌شود نه بر علیه او، هر آینه تنها و به‌طور خالص از آن خداوند سبحان است و بس».

برابر این سخن، حق دایره وسیعی در توصف نمودن دارد. ولی در دادن دایره تنگی می‌یابد. وقتی قرار است که روی حق عمل بشود آن وقت دایره حق، ضیق و محدود می‌شود و افراد از خواسته‌های خود صرف‌نظر نمی‌کنند. حق چیزی است که به نفع هر که تمام شد به ضررش هم حکم می‌شود یعنی همیشه این آدم ممکن است بر حق باقی نماند و قوانین حق آنجا برعلیه اوست هرکجا برحق بماند قوانین حق آنجا به نفع او خواهد بود. هرکجا که هم به ضرر کسی حق عمل شد این‌جور نیست که همیشه

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۱، ص ۸۸.

این‌جور خواهد بود اگر خودش را تطبیق بدهد و درست کند به‌نفع او هم اجراء خواهد شد تنها کسی که همیشه حق به نفع اوست و علیه او نمی‌شود، یکی است و هرگز علیه او نمی‌شود و او خداست حق مطلق، ذات اقدس الهی است. اگر بنا بشود همواره حق به نفع کسی صادر شود و به ضرر او انجام نگیرد، این فقط مخصوص خدا خواهد بود.

پس بنابراین در نظام آفرینش حق مطلق، ذات اقدس باری تعالی است و همه حقوق از او نشأت می‌گیرد. از این بیان استفاده می‌شود که حتی انبیاء هم ممکن است در خطر باشند، ائمه همه ممکن است در خطر باشند، از این بیان مولا این‌گونه استفاده می‌شود که پذیرفتن حق سنگین است و به سادگی انسان، حق را نمی‌پذیرد، زیرا در مقام عمل، اجرای حق، سخت و دشوار است. لذا آن حضرت فرمود:

«ان الحق ثقیل و مری و ان الباطل خفیف وبیء».[1]

«حق سنگین، اما گوار است و باطل سبک، اما کشنده و مهلک [وبا خیز] است».

در تبیین یکی از شاخصه‌های تشخیص حق از باطل فرمود:

«الباطل ان تقول سمعتُ و الحق ان تقول رأیت».

«باطل آن است که بگویی شنیدم، اما حق آن است که بگویی دیدم».

برعکس همین کاری که همین روزها می‌کنیم؛ در باره هرکس هرچه می‌خواهیم می‌گوئیم بعد می‌گویند: از کجا؟ می‌گوییم: مردم می‌گویند و هیچ دلیل و سندی هم نداریم!!.

لذا حضرت فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت است. در توضیح آن فرمودند: آنچه را ببینی حق و آنچه را بشنوی، باطل است. براین اساس شنیدنی‌ها، باطل و دیدنی‌ها، حق است. منتهی این‌گونه نیست که هرچه را آدم دید ولو حق، بتواند همه‌جا اعلان کند.

---

۱. همان: ج ۶۷، ص ۱۰۷.

ب) وظیفه آدمیان در برابر حق: اما در مقابل حق چه باید کرد؟

۱ ـ اقامه عدالت و عدم سستی در اجرای آن: حضرت فرمودند:

«و لاتدهنوا فی الحق اذا ورد علیکم و عرفتموه و اذا حکمتم فاعدلوا و قل الحق علی کل حال».

«وقتی حق برشما وارد شد و برای شما شناخته شد دیگر سستی و کندی نکنید و چون خواستید حکم کنید، براساس حق عادلانه حکم کنید و حق را در هر حال و هر شرایطی که هستی حق بگو».

نیز فرمود:

«ملاك السیاسة، العدل لا ریاسة کالعدل فی السیاسة».[1]

«ملاک و معیار سیاست این است که عادلانه باشد. هیچ ریاستی در سیاست همانند عدالت نیست».

یعنی آن حاکم و مسئولی دارای سیاست است که عدالت را در سرلوحه کار خودش قرار بدهید، مسئولیت‌ها در نظام اسلامی یعنی حاکم شدن، مسئولیت پذیرفتن، ریاست نیست مسئولیت‌پذیری است.

۲ ـ تلاش برای تحقق آن در جامعه: ابن‌عباس می‌گوید: بر امام علی علیه السلام در بضیغار (محلی بود در جنگ صفین) وارد شدم در حالی که آن حضرت کفش خود را می‌دوخت و پینه می‌زد:

«فقال: ماقیمة هذا النعل؟ فقلت: لا قیمة لها فقال علیه السلام: والله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقاً و ادفع باطلا».[2]

«حضرت پرسید: این کفش چقدر می‌ارزد؟ عرض کردم: این کفش قیمتی ندارد! فرمود: به خدا قسم این کفش برای من از حکومت

---

۱. غررالحکم: ص ۳۳۱.

۲. شرح نهج‌البلاغة: ج ۲، ص ۱۸۵.

بر شما محبوب‌تر است مگر این که حقی را اقامه کنم یا باطلی را دفع کنم».

یعنی اگر نتوانم حقی در این حکومت اقامه کنم و نتوانم باطلی را دفع کنم، این کفش وصله شده برای من، از آن حکومت بهتر است. پس وظیفه حاکم اقامه حق و دفع باطل است. این جزء وظایف هر انسان مسئولیت‌پذیر نیز هست.

مولا علیعلیه‌السلام در مورد حق فرمودند:

«الحق، سیف قاطع ؛ الحق، افضل سبیل؛ الحق، اقوی ظهیر».[1]

«حق شمشیری تند و قطع کننده است. حق، برترین راه است. حق، مهم‌ترین پشتیبان آدمی است».

۳ـ پرهیز از مقابله با حق: امام علی**علیه‌السلام** در بیان دیگری فرمود:

«من عمل بالحق افلح، من عاند الحق صرعه، قتله و لزمه الوهن».[2]

«هرکس به حق عمل کرد، رستگار شد. هرکس با حق دشمنی کرد و در مقابل حق ایستاد، حق او را به زمین می‌افکند، می‌کشد و او را خوار می‌سازد».

آدم چه بخواهد یا نخواهد، طعمه مقابله با حق خواهد شد، کشته خواهد شد و آبرو و حیثیتش در جامعه از بین خواهد رفت و پست و ذلیل خواهد شد؛ هرکس با حق بستیزد، چنین می‌شود.

۴ـ همکاری با دیگران برای اقامه حق: حضرت علی**علیه‌السلام** فرمود:

«و من واجب حقوق الله سبحانه علی عباده، التعاون علی اقامة

---

۱. غررالحکم: ص ۶۸.
۲. همان: ص ۶۹ ـ ۷۰.

الحق».[۱]

«یکی از حقوق واجب خداوند سبحان بر بندگانش آن است که بر اقامه حق، با یکدیگر همکاری و کمک کنند».

گفتنی است که حق‌طلبی، ریشه در فطرت دارد حتی آدم‌های باطل‌خواه هم هیچ وقت نیامدند بگویند: ما باطل می‌گوئیم و باطل می‌خواهیم، اگر خواستند باطلی را اجرا بکنند، آن را در لباس حق پوشش دادند و در جامعه اجرا کردند. بنابراین باید مواظب بود که به باطل، لباس حق مپوشانند و ما را فریب دهند.

در روایات تاریخی آمده است:

«لما سمع قول الخوارج امیرالمؤمنین: لاحکم الا لله، قال: کلمة حق یراد بها الباطل».[۲]

«چون که امیرمؤمنان سخن خوارج را شنید که می‌گویند: حکمی نیست مگر حکم خدا، حضرت فرمود: این سخن، کلام حقی است ولی از آن باطل اراده شده است».

چون خوارج می‌خواستند ولایت و حکومت امام علی علیه السلام را لغو کنند در حالی که اعتقاد به حکومت «الله» هم ندارند و اگر هم می‌داشتند، حکومت علی از حکومت خدای تبارک و تعالی نشأت گرفته است.

ج) علل و عوامل گریز از حق: اکنون این پرسش مطرح است که علل و عوامل روی آوردن به باطل و رها کردن حق چیست؟

از روایات برمی‌آید که دو عامل آدمی را از حق، جدا می‌کند:

۱ ـ خشم و غضب؛

۲ ـ ارضای تمایلات و خواسته‌های شخصی یا گروهی.

---

۱. کافی: ج ۸، ص ۳۵۲.

۲. بحارالأنوار: ج ۳۳، ص ۳۳۸؛ مستدرک: ج ۱۱، ص ۶۵.

امام صادق علیه‌السلام از جدشان نقل کرده‌اند که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بر جمعی گذشتند که سنگی را بلند می‌کردند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این چیست؟ عرض کردند: به وسیله این سنگ می‌فهمیم که کدام یک از ما سخت جان‌تر و قوی‌تر است؟ پیامبر فرمود: آیا من به شما نگویم سخت‌ترین و قوی‌ترین شما کیست؟ گفتند: بلی یا رسول الله! حضرت فرمود:

«اشدکم و اقواکم الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم و لاباطل و اذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحق والذی اذا قدر لم تخرجه قدرته الی التعدی إلی مالیس له بحق».[1]

«قوی‌ترین شما کسی است که وقتی خوشنود شد به‌خاطر آن به گناه و باطل وارد نشود و وقتی عصبانی شد، خشم او را از گفتار حق خارج نسازد و اگر قدرت پیدا کرد، قدرت او را به تعدی و زیادتر از آنچه حق اوست، نکشاند».

گاه اگر فردی بخواهد یک ریاستی را به دست بیاورد تا کسی را زمین نزند نمی‌تواند به آن ریاست برسد، این قدر تهمت می‌زند تا نوبت به او برسد یا یک کسی خوب کار می‌کند، آدم این‌قدر چوب لای چرخش می‌گذارد که این فرد کارهایش بد معرفی شود و او را بیرون کنند و من بروم جای او را بگیرم. این کارها بدون تردید نشانه ضعف بلکه پست بودن شخصیت آدمی است!

اگر ما این روایت را ملاک قرار بدهیم دو معیار در آن مطرح شده است:

۱ ـ در رضایت و خوش آمدی، از قدرت استفاده ناحق نکند.

۲ ـ در رنج و غضب از حق خارج و به باطل وارد نشود.

ابن‌مالک می‌گوید: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«تقبلوا إلیَّ بِستٍ أتقبل لکم بالجنّة؛ اذا حدثتم فلا تکذبوا

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۲۲۴.

و اذا وعدتم فلا تخلفوا و اذا ائتمنتم فلا تخونوا و غضّوا ابصارکم واحفظوا فروجکم و اکفوا ایدیکم والسنتکم».[۱]

«اگر شش چیز را از من بپذیرید و برایم تضمین کنید من هم بهشت را برایتان تضمین می‌کنم: ۱ ـ وقتی سخن گفتید، دروغ نگویید؛ ۲ ـ وقتی وعده دادید، خلاف وعده‌تان عمل نکنید؛ ۳ ـ وقتی امین مردم شدید، در امانت، خیانت نکنید؛ ۴ ـ چشم‌های‌تان را از حرام ببندید؛ ۵ ـ دامان خود را حفظ کنید؛ ۶ ـ دست و زبان را از اذیت دیگران باز دارید».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ثلاثه هم اقرب الخلق الی الله عزوجل یوم القیامة حتی یفرغ من الحساب، رجل لم یدعه قدرته فی حال غضبه الی ان یحیف علی من تحت یدیه و رجل مشی بین اثینن فلم یمل مع احدهما علی الاخر بشعیرة و رجل قال الحق فی ما علیه و له».[۲]

«سه گروهند که آنها در روز قیامت از همه مردم به خدا نزدیک‌ترند تا خداوند از حساب فارغ شود: ۱ ـ فردی که وقتی در قدرت خشمگین شد برانسان‌های زیر دست خودش تعدی و تجاوز نکند؛ ۲ ـ انسانی که می‌خواهد بین دو نفر قضاوت بکند به اندازه یک جو، تمایل به یکی از آن دو پیدا نکند بلکه اجرای حق و قضاوت حق برایش ملاک باشد؛ ۳ ـ انسانی که چه به نفع او باشد یا به ضرر و زیان او حق را بگوید».

د) دشواری اجرای حق: حق سنگین است و واقعاً عمل به آن خیلی مشکل است بلکه از هر سنگینی، سنگین‌تر است. براستی کار بسیار دشواری است. لذا امام صادق علیه السلام

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۳۷۲.
۲. أمالی صدوق: مجلس ۵۷، حدیث ۶.

فرمود:

«الا اخبرکم باشد ما فرض الله علی خلقه؟ قلت: بلی! قال: انصاف الناس من نفسك و مواساة اخیك و ذکرالله فی کل حال اما انی لا ارید بالذکر سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر ولکن ذکر الله فی کل موطن تهجم فیه علی طاعه الله او معصیته له».[1]

«آیا شما را خبر ندهم، به سخت‌ترین کاری که خدا بر بندگان خودش واجب کرده است؟ عرض کردم: بلی. فرمود: انصاف دادن نسبت به مردم در درون خودش، مواسات و یکسان برخورد کردن با برادران دینی در تقسیم اموال، یاد خدا بودن در همه حال، همانا من مقصودم از ذکر گفتن سبحان الله والحمدلله و لااله الا الله والله اکبر نیست، بلکه مقصود من از ذکر خدا، یاد نمودن خداوند است در هر موقف و زمانی که در آن لحظه، گناهان و معاصی و تمایلات، آدمی را مورد هجمه قرار می‌دهد. [انسان به یاد خدا بیفتد و به گناه نزدیک نشود، همچنین در طاعات و عبادات خدا]».

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«اعلموا ان الله تعالی یبغض من خلقه المتلّون فلاتزلوا عن الحق و اهله فانَّ من استبد بالباطل و اهله هلك».[2]

«آگاه باشید که خدای تبارک تعالی بر آفریده‌های رنگ به رنگش که هر لحظه رنگ تازه‌ای می‌گیرند، خشمگین است. پس از حق و اهل

---

۱. مستدرك: ج ۱۱، ص ۳۳۶.
۲. ترتیب الامالی: ج ۶، ص ۳۳۶.

آن هیچ‌گاه جدا نشوید، همانا هر کس بر باطل و اهل آن پافشاری کرد، هلاک و نابود شد».

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«یا علی! ثلاث موبقات و ثلاث منجیات، فاما الموبقات فهوی متبع و شح مطاع و اعجاب المرء بنفسه اما المنجیات: العدل فی الرضا و الغضب، القصد فی الغنی والفقر وخوف الله فی السرّ و العلانیه».[1]

«یا علی! سه چیز مایه گرفتاری است و سه چیز مایه نجات و رستگاری است اما آن سه چیزی که موجب گرفتاری و هلاکت انسان می‌شود: ۱ ـ هوای نفسی که پیروی شود؛ ۲ ـ بخل و امساکی که اطاعت شود؛ ۳ ـ عجب و غروری که انسان به آن دچار شود. اما آن سه چیزی که موجب نجات است: ۱ ـ رعایت عدالت در حالت خشنودی و ناراحتی؛ ۲ ـ اعتدال و میانه‌روی در حال ثروتمندی و فقر؛ ۳ ـ ترس از خدا در آشکار و نهان».

برابر این روایات، سه چیز آدم را هلاک می‌کند:

۱ ـ پیروی از هوای نفس؛ قرآن می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾.[2]

«پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داد».

۲ ـ بخل ممتد در زندگی به گونه‌ای که از دستش آبی نچکد.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۷۱۳.

۲. جاثیه: ۲۳.

۳ ـ دچار عجب شدن؛ گاه شخص دچار عجب می‌شود؛ چه عجب علمی، چه عجب مقامی و چه عجب اجتماعی هر یک از این عجب‌ها آدم را بگیرند؛ نابود می‌کنند. مثلاً یک کتابی نوشته تا ۳۰ بار هم تجدید چاپ شده؛ یک مرتبه می‌گوید: من خیلی مهم هستم نوشته من ۳۰ بار چاپ شده است!!

پس هوا و هوس، بخل و امساک و عُجب، عامل هلاکت آدم است چنان‌که عدالت، میانه‌روی و خوف از خداوند موجب نجات و رستگاری است.

در سخنان گهربار پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام آمده است:

«یا علی! ثلاثه تحت ظل العرش یوم القیامه؛ رجل احب لاخیه ما احب لنفسه و رجل بلغه امر فلم یقدم فیه ولم یتاخر حتی یعلم أن ذلك الامر لله رضا او سخط و رجل لم یعب اخاه بعیب حتی یصلح ذلك العیب عن نفسه فانه کلما اصلح من نفسه عیباً بدا له منها آخر و کفی بالمرء فی نفسه شغلاً».[1]

«ای علی سه گروه در قیامت در سایه عرش الهی هستند: ۱ ـ مردی که هرچه را برای خودش می‌خواهد، برای دیگران هم بخواهد؛ ۲ ـ انسانی که اگر کاری برایش پیش آمد، هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد تا این که بداند آیا رضا و خشنودی یا خشم خدا در آن کار است؛ ۳ ـ انسانی که برادر مؤمنش را مورد عیب و ایراد قرار ندهد تا این که آن عیب را از خودش دور کند؛ همانا او هرگاه عیبی را از خودش دور کند عیب دیگری برایش آشکار می‌شود، [آن را هم برطرف می‌کند باز عیب دیگری را می‌بیند] کافی است برای انسان که همیشه مشغول به نفس خودش باشد».

یعنی عیوب خودش را از بین ببرد و به عیوب دیگران نپردازد. باکمال تأسف ما

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۶۳.

معمولاً عیوب دیگران را می‌بینیم و عیوب خودمان را نمی‌بینیم و چون عیب‌های خودمان را نمی‌بینیم، در پندار خود، گل سرسبد خلقت می‌شویم و دیگران، ابولهب و ابوجهل می‌شوند و عجب و غرور پیدا می‌کنیم و در توجیه کارهای‌مان، فکر می‌کنیم داریم بر علیه ابولهب و ابوجهل‌ها حمله می‌کنیم و از خودمان به عنوان گل سرسبد خلقت غافل می‌شویم که در کنار این گل زیبا چه خارهایی وجود دارد.

خدایا! به آبروی محمّد و آل‌محمّد علیهم السلام، عاقبت امر ما را ختم به خیر بفرما.

سکوت، بدون غم و ناراحتی

امام علی علیه السلام در ادامه بیان نشانه‌های پارسایان می‌فرماید:

«ان صَمَتَ لم یَغُمَّهُ صَمتُهُ».[1]

«اگر خاموش است، سکوت، او را اندوهگین نمی‌کند».

از علایم انسان با تقوا آن است که اگر سکوت کرد، این سکوت او را غمگین نمی‌کند. یعنی سکوت انسان با تقوا، موجب و نشانه غم و غصه نیست؛ چون افراد دیگر معمولاً وقتی سکوت می‌کنند که یا گرفتار غم و غصه هستند، و یا این سکوت، موجب حزن و اندوه آنان می‌شود، ولی این فراز می‌خواهد بفرماید که اگرچه مشی و مرام انسان با تقوا، سکوت است. ولی انسان پرهیزکار اگر سکوت کند، سکوت او، نه نشانه حزن است و نه سکوت او موجب پدید آمدن حزن در او می‌شود.

برای توضیح این ویژگی باید بدین نکات توجه نمود:

۱ ـ **اهمیت و جایگاه نعمت زبان**: مرحوم فیض در رابطه با زبان و این که زبان، نعمت بزرگی است، می‌گوید:

«ان اللسان من نعم الله العظیمه و لطائف صنعه الغریبه

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۷.

اما لعظیم طاعته و جرمه و هما غایة الطاعات و الطغیان».[1]

«همانا زبان از نعمت‌های بزرگ پروردگار است و از ظرافت‌های آفرینش شگفت‌انگیز حضرت ربوبی است یا برای طاعت بزرگ زبان یا برای جرم بزرگی که به‌وسیله زبان صورت می‌پذیرد که این دو، نهایت اطاعت و طغیان است».

آری انسان با گفتن شهادتین مسلمان است و همه خصوصیات اسلامی براین گفته او بار می‌شود. یعنی جان او، ناموس او، مال او و معامله او محترم است. اما از آن طرف، اگر با زبان کفر ورزید همه احکام کفر بر این گفتار کفرآمیز ترتب دارد با زبان، می‌توان همه و نهایت طاعات و عبادات را انجام داد. همان‌گونه که نهایت طغیان و سرکشی را هم به‌وسیله زبان می‌توان انجام داد. تفاوت زبان با سایر اعضاء هم در همین است که شما هر عضوی از بدن‌تان یک مأموریت خاص و کارکرد خاص دارد مگر زبان که دایره حضور او در امور بی‌نهایت است. یعنی در همه امور، زبان دخالت می‌کند در حالی‌که دست، فقط اشیای ملموس را می‌تواند جا به جا کند. چشم می‌تواند رنگ‌ها را یا اجسام را برای انسان مشخص کند. گوش می‌تواند صداها را به انسان منتقل کند. اما زبان، در ایجاد و انتقال تخیلات، اوهام و تعقلات حضور دارد، همه تخیلات و تصورات و تعقلات را زبان می‌تواند بیان کند در حالی که دست و گوش و چشم نمی‌توانند بیان کنند و هرکدام مأموریت و حیطه خاصی دارند، اما فعالیت زبان به وسعت وجود آدمی است حتی در مورد به‌جای آوردن حمد و شکر و بیان صفات خدا هم شاید زبان بهتر از دست و پا بتواند در مورد خدا نکته‌ای را ارایه کند؛ زیرا زبان وقتی داد سخن می‌دهد، از ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت از همه جا حرف می‌زند.

مرحوم فیض چه زیبا می‌گوید:

---

۱. محجه البیضاء: ج ۵، ص ۱۹۰.

«فان العین لاتصل الی غیر الالوان و الصور و الأُذُن لاتصل الی غیر الاصوات و الید لاتصل الی غیر الاجسام واللسان میدان لیس له مورد و لایکف الناس علی ما خرهم الا حصاء السنتهم و لاینجی من شر اللسان الا بقید لجام الشرع».

«همانا چشم جز به رنگ‌ها و صورت‌هانمی‌رسد و گوش به جز صوت و صداها نائل نمی‌گردد، و دست جز به اجسام نمی‌رسد اما زبان میدان وسیعی دارد؛ هیچ موردی وجود ندارد که زبان نتواند به آن وارد شود و مردم را جز زبان بر زمین نمی‌افکند و هیچ کس از شر زبان جز به قید ولگام شریعت نمی‌رهد».

براستی دیده‌اید که دو خانم یا آقا که بعد از ظهر جلوی درب منزل یا در پارک نشسته‌اند چه می‌کنند؟ گاه تمام زندگی مردم را حلاجی و تحلیل می‌کنند؛ یک عده را متهم و یک عده را هم تبرئه می‌نمایند. آری دادگاه‌های مختلفی به وسیله زبان تشکیل می‌شود؛ این میدان این‌قدر باز است که حساب ندارد!!

زبان در تمام میدان‌ها می‌تواند ورود پیدا کند. بدینسان مردم را گرفتار نمی‌کند مگر زبان و از شر زبان کسی نجات پیدا نمی‌کند تا این‌که افسار شریعت را بر سر زبان بزند؛ انسان باید خودش را مقید کند که چه چیز جایز است و چه چیز جایز نیست چه چیز حرام است و چه چیز مباح است و حتی در مورد سخن شرعی هم فرمودند:

«لیس کلّ ما یعلم ان یقال».

«هرچه دانسته شد، نباید گفته شود».

یعنی آنجا هم محدودیت دارد خوب این اهمیت زبان که بسیار مسئله مهمی است و باید به این مسئله توجه کافی بشود. لذا در فضلیت سکوت که در تعبیر عربی از آن به صمت یاد می‌شود، تردیدی نیست.

۲ ـ **ضرورت مراقبت از زبان**: در باب لزوم حفظ زبان، از بدی‌های زبان، روایات

متعددی داریم، روایتی را عبدالله بن سفیان از پدرش نقل کرده است:

«قال: قلت لرسول الله ﷺ: اخبرنی عن الاسلام بأمرٍ لا اسئل عنه أحداً بعدك؟ فقال: قُلْ آمنتُ بالله ثم استقم قلت: فما اتقی؟ فأوم بیده الی لسانه».[1]

«من به رسول خدا گفتم: یا رسول الله! مرا به گونه‌ای از اسلام آگاه کن که بعد از شما نیاز نداشته باشم که از کس دیگری بپرسم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: همه اسلام این است که بگو: ایمان آوردم به خدا و استقامت داشته باش! گفتم: از چه بپرهیزم؟ پیامبر با دستش به زبانش اشاره کرد [یعنی از زبان بپرهیز و زبان را همه جا به‌کار نگیر، هرچه دانستی نگو]».

این توصیه، یعنی محقق ساختن آیه‌ی کریمه‌ی که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاَئِکَةُ أَلاَّ تَخَافُوا وَ لاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ﴾.[2]

«در حقیقت، کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان برآنان فرود می‌آیند و می‌گویند هان بیم مدارید و غمین مباشید به بهشتی که وعده یافته بودید».

پیامبر ﷺ فرمود: همه اسلام همین است، ایمان و ماندن بر ایمان با استقامت و پایداری!.

در روایتی نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من ضَمِنَ لی ما بین لَحْییه و ما بین رِجلیه ضمنتُ له علی الله

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ مجموعة درام: ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. فصلت: ۳۰.

الجنّة».[۱]

«هرکس تضمین کند برای من که آنچه بین سبیل و ریشش وجود دارد [یعنی زبان را] و آنچه میان دو پای او وجود دارد [یعنی دامن را] کنترل بکند، من برای او بهشت را تضمین می‌کنم».

آن حضرت در بیان دیگری فرمود:

«من وَقي شر لقلقه وقبقه و ذبذبه فقد وجبت له الجنة».[۲]

«هر کس شر زبان، شکم و دامن خود را حفظ کند، بهشت بر او واجب شده است».

در بیان معنای این سه واژه گفته‌اند: «**واللقلق اللسان والقبقب البطن والذبذب الفرج**»؛ معنی لقلق یعنی زبان و قبقب یعنی شکم و ذبذب یعنی دامن و شهوت جنسی.

به مناسبت این روایت، بدنیست نکته‌ای هم راجع به شکم تقدیم کنم تا مراقب آن نیز باشیم. وقتی در مدینه امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمین را می‌کندند و قنات حفر می‌کردند، ظهر شده بود، فرمودند: آیا در اینجا غذایی هست؟ گفته شد: مقداری کدو و روغن شتر وجود دارد. حضرت فرمود: خیلی خوب کدو را با همین روغن، پخته و بیاورید. مقداری از کدو را پختند و حضرت تناول کردند. بعد حضرت مقداری دراز کشیده، به پشت خوابیدند، بعد دست مبارک را روی شکم کشیده، فرمودند: این یک وجب شکم که با چند لقمه کدو که با روغن شتر پخته شده سیر می‌شود، این همه حرص و ولع چرا؟

باکمال تأسف همه ما گرفتاریم، این شکم، پدر همه ما را درآورده و خدا همه ما را از شر این یک وجب شکم حفظ کند. زیرا شکمپارگی یکی از آلودگی‌هایی است که موجب فروافتادن انسان می‌شود. حضرت فرمود:

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۵۰؛ بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۲۷۲.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۳، ص ۳۱۵.

«اما انه یظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم مُنْدحق البطن یأکل ما یجد و یطلب ما لایجد».[1]

«اما پس از من در [آینده] مردی گلو گشاد، شکمباره می‌آید که هرچه را می‌یابد، می‌خورد و هرچه را که نمی‌یابد، تعقیب می‌کند تا آن به آن دست یابد».

گفته شده که مراد از این فرد، معاویه بن ابی‌سفیان بود که هرچه می‌خورد، سیر نمی‌شد!!

به بحث اصلی برگردیم در بدی زبان همین بس که در ردیف فرج و شهوت جنسی قرار گرفته است، یعنی همان‌طور که اگر کسی دنبال بی‌عفتی افتاد، همه چیز را از دست می‌دهد، کسی که حرف زدنش، بی‌حساب و کتاب است، به همین بلا گرفتار می‌شود.

سئل رسول الله ﷺ عن اکثر ما یدخل الناس الجنة؟ فقال: تقوی الله و حسن الخلق و سئل عن اکثر ما یدخل النار؟ فقال ﷺ: الاجوفان؛ الفم و الفرج».

«از پیامبر ﷺ سؤال شد: یا رسول الله! چه چیزی بیش از همه مردم را بهشتی می‌کند؟ حضرت‌فرمودند: تقوای الهی و نیکویی اخلاق، سؤال شد: چه چیزی از همه بیشتر، مردم را وارد آتش می‌کند؟ فرمود: دو میان تهی: دهان و فرج».

آری دهان به‌خاطر هرزه گویی وشهوت به خاطر هرزه گری، آدم را وارد جهنم می‌کند.

انس ابن مالک از رسول الله ﷺ نقل نموده است:

«لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۲۲۸.

یستقیم لسانه».[1]

«ایمان انسانی استقامت نمی‌یابد مگر این که قلبش استوار شود و قلب کسی استقامت نمی‌ورزد تا این‌که زبانش استوار شود».

آری تأثیر و نقش زبان این‌گونه است که اگر زبان استوار نشد، دل هم دارای استقامت نمی‌شود، و اگر دل مستقیم نشد، ایمان پایدار نمی‌شود. پس بنیان و اساس همه اصلاحات به اصلاح زبان برمی‌گردد.

در روایات آمده است:

«قالوا لعیسی علیه السلام: دَلّنا علی عمل ندخل به الجنة؟ فقال: لاتنطقوا ابداً، قالوا: لانستطیع علی ذلك، قال علیه السلام: لاتنطقوا اِلّا بخیر».

«به حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گفتند: ما را به کاری راهنمایی کن که ما را وارد بهشت کند؟ حضرت فرمود: اگر می‌خواهید وارد بهشت بشوید، هرگز حرف نزنید. گفتند: یا عیسی! ما نمی‌توانیم حرف نزنیم. فرمود: حالا که نمی‌توانید سکوت کنید، پس حرف نزنید مگر به خیر و خوبی».

برابر این روایات، وضع و تکلیف ما در سخن گفتن مشخص می‌شود ما می‌توانیم و باید فقط حرف خوب بزنیم اگرچه خیلی سخت است، بلی چرند گفتن خیلی آسان است! چه بسا برای برخی، لذت بخش هم هست وعده‌ای ازآن خسته هم نمی‌شوند، ولی عاقبت بدی دارد، پس مواظب باشیم.

حضرت سلیمان فرمود:

«ان کان الکلام فضة، الصمت من ذهب».

«چنانچه سخن از جنس نقره است، سکوت از جنس طلاست».

---

۱. مستدرك: ج ۹، ص ۳۱.

بدین‌سان حرف خوب زدن هم در مقابل سکوت همچون نقره در مقابل طلاست. طلا را بگیرید و به نقره اکتفا نکنید که ارزش بیشتری دارد.

روایت زیر نیز قابل دقت است:

«جاء اعرابی الی رسول الله فقال: دلنی علی عمل یدخلنی الجنة؟ قال ﷺ: أطعم الجائع و اسْقِ الضمئان و امر بالمعروف و انه عن المنکر فان لم تطق فکف لسانك الا من خیر! فإنك بذلك تغلب الشیطان».[1]

«یک مرد اعرابی خدمت رسول الله رسیده، گفت: یا رسول الله! مرا به عملی هدایت کنید که مرا وارد بهشت کند. فرمود: گرسنه را سیر کن. تشنه را سیر آب کن. امر به معروف نما و نهی از منکر کن. اگر قدرت نداری که این کارها را انجام بدهی، زبانت را نگهدار مگر از خوبی! که همانا تو به وسیله حفظ زبان، بر شیطان غلبه خواهی کرد».

مرحوم فیض در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«الصمت، شعار المحققین بحقایق ماسبق و جف القلم به و هو مفتاح کل راحة من الدنیا و الآخرة و فیه رضا الله و تخفیف الحساب و الصون من الخطایا و الزلل قد جعله الله ستراً علی الجاهل و زیناً للعالم».[2]

«خاموشی و سکوت، پرچم و شعار محققین به حقایقی است که در اسلام راستین بیان شده آن حقایقی که سبقت گرفته و قلم بعد

---

۱. مجموعة ورام: ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۲۸۴؛ مستدرك: ج ۹، ص ۲۰.

از آن خشکیده و حقیقتی غیر از آنها برای بیان وجود ندارد، و سکوت کلید همه راحتی‌های دنیوی و اخروی است و در آن، رضای خداوند و سبکی حساب و مصون ماندن از خطا و گناهان است. خدای تبارک و تعالی خاموشی را پوششی برای نادان و زینتی برای انسان دانشمند قرار داده است».

۳ ـ سکوت ارزشمند: اکنون پرسش آن است که هر سکوتی ارزشمند است یا سکوت باید به‌گونه خاصی باشد؟ برای پاسخ به این پرسش مهم، به سیره نبوی بنگرید و راه درست زندگی را از پیامبر بیاموزید؛ امام حسین علیه السلام فرمود: از پدرم پرسیدم سکوت پیامبر چگونه بود؟

امام علی علیه السلام فرمود:

«کان سکوته رسول الله صلی الله علیه و آله علی أربع؛ علی الحلم و الحذر والتقدیر والتفکیر، فاما التقدیر ففی تسویة النظر و الاستماع بین الناس و اما تفکّره ففی‌ما یبقی و یفنی و جمع له الحلم فی الصبر فکان لایغضبه شی و لایستفزه و جمع له الحذر فی اربع أخذه الحسن لیقتدی به و ترکه القبیع لینتهی عنه و اجتهاده الرأی فی صلاح امته و القیام فیما جمع لهم خیرالدنیا و الاخره».[1]

«پیامبر صلی الله علیه و آله براساس چهارچیز سکوت داشت [یعنی چهار حکمت در سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.] سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله بر بردباری، هشیاری، سنجش و اندازه‌گیری و اندیشیدن بود؛ اما سنجش و تقدیر رسول الله بر این بود که نگاه خود را میان آنان یکسان می‌افکند و حرف مردم را با دقت گوش کند و با دقت روی آن حساب کند و اما تفکر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بود که چه چیزهایی ماندنی و چه چیزهایی فنا شدنی است. پیامبر حلم و صبر را با یکدیگر جمع کرده بود لذا کسی

---

۱. سیرةالنبی: ص ۹۳۸.

نمی‌توانست پیامبرﷺ را به خشم بیاورد یا او را تحریک نموده، به هیجان و التهاب وا دارد. پیامبرﷺ در چهار چیز دارای هشیاری و تیزنگری بودند؛ در این که ببیند کار خوب کجاست تا آن را بگیرد و دیگران از او الگو بگیرند. همچنین همواره مواظب بود کار بدی انجام نشود و تا از آن جلوگیری شود و تلاش فکری پیامبرﷺ در اصلاح امت بود و همیشه می‌کوشید خیر دنیا و آخرت را برای امت خودش فراهم کند».

پس بنابراین سکوت حضرت رسول برای مصالح چهارگانه حلم، هشیاری، اندازه‌گیری و تفکّر بوده است. بکوشیم ما نیز چنین باشیم. ان‌شاءالله نه آن برخی سکوت‌شان از روی قهر کردن، بی‌توجهی کردن به دیگران، عجب و خود بزرگ‌بینی و یا بخل و امساک از خیرخواهی است که ما باید بکوشیم از این‌گونه سکوت‌ها دوری کنیم!

۴ـ **زشتی برخی از انواع سخن**: زشتی و بدی زبان، دارای مصادیقی به شرح ذیل است که باید از آن حتماً دوری گزید:

الف) ـ فحش: فحش یعنی بد و ناسزا گویی.

رسول خداﷺ فرمود:

«ایاکم و الفحش فان الله لایحب الفحش و التفحش».[1]

«از فحش دادن برحذر باشید که خداوند، نه فحش دادن را دوست دارد و نه فحش شنیدن را».

همچنین رسول اللهﷺ فرمود:

---

۱. مجموعة ورام: ج ۱، ص ۱۱۰.

«ان من شر عباد الله من تکره مجالسته لفحشه».[1]

«از بدترین بندگان خدا کسی است که دیگران همنشینی با او را به خاطر فحش دادنش دوست نداشته باشند».

سماعه می‌گوید:

«دخلت علی أبی‌عبدالله علیه السلام فقال: یا سماعه! ما هذا الذی کان بینك و بین جمالك؟ ایاك ان تکون فحّاشا أو سخاباً او لعّاناً. فقلت: والله لقد کان ذلك انه ظلمنی فقال: ان کان ظلمك لَقَد أربیت علیه، ان هذا لیس من فعالی و لا آمر به شیعتی اِستغفرْ ربك سماعة و لاتعد».

«بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، امام صادق علیه السلام [ابتدا به ساکن] فرمود: این‌چه [گفتاری] است که بین تو و بین ساربانت انجام شده است؛ بپرهیز از این‌که فحش دهنده، سخت‌گیر و خشن یا لعنت‌کننده باشی! گفتم: به خدا سوگند! اگر بر زبان چیزی گفتم (فحش یا لعنی به او کردم) به خاطر این بود که ساربانم به من ظلم کرده است. فرمود: اگر ظلمی هم به تو کرده، نفعی هم به تو رسانده است و مدتی برایت کار کرده است. این نوع گفتارها از سیره و کارهای ما نیست، [نه فحش می‌دهیم نه سخت‌گیری و خشونت و می‌کنیم] و ما هیچ وقت شیعیان‌مان را به چنین کارهایی امر نمی‌کنیم؛ از خدا طلب بخشش کن ای سماعه! و بار دیگر چنین کارهایی نکنی».

لذا دقیقاً امام روی مسئله پرهیز از فحش این‌گونه تکیه می‌کند.

ب) دروغ: این نکته را با بیان زیبایی در روایات می‌بینیم:

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۳۲۵.

«قال رجل: یا رسول الله! المؤمن یزنی؟ قال ﷺ: قد یکون ذلك! قال: المؤمن یسرق؟ قال رسول الله ﷺ: قد یکون ذلك! قال: یا رسول الله! المؤمن یکذب؟ قال: لا قال الله تعالی: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾[1]».

«مردی به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مؤمن زنا می‌کند؟ فرمود: گاه ممکن است! پرسید: آیا مؤمن دزدی می‌کند؟ فرمود: گاه ممکن است! گفت: یا رسول الله! آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ حضرت فرمود: نه! زیرا خداوند متعال می‌فرماید: فقط آنهایی دروغ می‌گویند که ایمان ندارند».[2]

همچنین در روایات آمده است که فردی آمد خدمت رسول خدا ﷺ و عرض کرد:

«یا رسول الله! انی لا أُصلی و انا ازنی و أکذب فمن انی تشاء؟ قال: اترك من الکذب فاستقبله فعهد ان لاتکذب فلما انصرف واراد الزنا، و قال فی نفسه: ان سئلنی رسول الله ﷺ: هل زنیت بعد ما عهدت؟ فان قلت: لا، کذبت و ان قلتُ: نعم، یضربنی الحد ثم اراد ان یتهانی فی الصلوة فقال ان سئلنی رسول الله ﷺ عنه فان قلتُ: صلیت، کذبتُ و ان قلت: لا، یعاقبنی فتاب من الثلاثة».

«من نماز نمی‌خوانم و زنا می‌کنم و دروغ می‌گویم از بین این سه گناه کدام یک را ترک کنم؟ [هر سه را یک بار نمی‌توانم ترک کنم] نبی مکرم اسلام ﷺ فرمودند: اگر می‌خواهی توبه کنی، دروغ را ترک کن. این مرد استقبال کرد و گفت: خیلی خوب دیگر دروغ نمی‌گویم،

---

۱. نحل: ۱۰۵.

۲. مستدرك: ج ۹، ص ۸۶؛ بحارالأنوار: ج ۶۹، ص ۲۶۴.

[ولی زنا می‌کنم و نماز نمی‌خوانم] رفت. وقتی خواست زنا کند پیش خودش گفت: اگر رسول خدا به من بگوید بعد از این که تعهد کردی، زنا کردی؟ اگر بگویم: نه دروغ گفته‌ام، اگر بگویم: بله حد را بر من جاری می‌کند. بعد اراده کرد در نماز خواندن سستی کند. با خود گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من بپرسد در مورد نماز چه کردی؟ اگر بگویم: خواندم، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم: نه؟ مرا مجازات می‌کند، پس از هر سه گناه توبه نمود».

لذا آن حضرت فرمود:

«حطت الخبائث فی بیت و جعل مفتاحه الکذب».[1]

«همه بدی‌ها در خانه‌ای گذاشته شده و بر آن قفلی نهاده شده است که کلید آن قفل، دروغ گفتن است».

یعنی هرکه دروغ گفت، همه کار می‌کند و هرکه دروغ نگفت، کار بد نمی‌کند. افزون بر فحش و ناسزاگویی و دروغ، سخن‌های زشت دیگری همانند غیبت، تهمت، مسخره کردن، لقب زشت بر دیگری نهادن و... وجود دارد که از ذکر یکایک آنها به‌خاطر رعایت اختصار خودداری می‌شود، ولی عزیزان باید زبان را از همه آنها حفظ نمود.

لبخند، خنده پارسایان

امام علی علیه السلام یکی از نشانه‌های پارسایان را چنین معرفی فرموده است:

«و ان ضحك لم یعل صوته».

---

۱. مستدرك: ج ۹، ص ۸۵.

«اگر بخندد، آواز خنده او بلند نمی‌شود».

اگر انسان پارسا خنده‌اش بگیرد صدایش بلند نمی‌شود. یعنی انسان با تقوا، ضمن این‌که می‌خندد، قهقهه نمی‌زند.

چون خنده به دو صورت ممکن است:

۱ـ بلند کردن صدا در خنده: خنده بلند که همان قهقهه است. خنده بلند حرام نیست. اما کراهت دارد مگر این که موجب ایذاء و اذیت شود که حرمت دارد. براین اساس بعضی از خنده‌های اذیت‌کننده حرمتش قطعی است. مثلاً در یک جلسه آرام، یک فردی یک مرتبه بی‌جهت با خنده‌اش جوری وانمود می‌کند که به سخن گوینده یا جلسه به‌گونه‌ای اعتراض دارد و تمسخر می‌کند! این خنده که موجب ناراحتی جمع بشود از مصادیق حرام است.

آیات و روایات در این باب زیاد است، به عنوان نمونه قرآن کریم به مخالفان پیام داده، می‌فرماید:

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.[۱]

«از این پس کم بخندید، و به جزای آنچه به دست می‌آورند بسیار بگریند».

کم خنده کنید امّا زیاد گریه نمایید؛ این به خاطر پاداش است که در اثر کارهای زشت نصیب می‌شود.

در مورد قهقهه از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

«القهقهه من الشیطان».[۲]

«خنده قهقهه از شیطان است».

---

۱. توبه: ۸۲.

۲. کافی: ج ۲، ص ۶۶۴.

اگر اشتباه کردیم و قهقهه کردیم، از امام باقر علیه السلام چنین دستور داده شده است: **«اذا قهقهت فقل حین تفرط؛ اللهم لاتَمْقُتْنی»**.

«هرگاه قهقهه کردی پس در حین افراط بگو: خدایا مرا مورد خشم و غضبت قرار نده».

اکنون که ناپسندی قهقهه روشن شد، پرسش آن است که چگونه این‌گونه خنده‌های غافلانه را درمان کنیم؟ به این روایت شریف بنگرید در آن یاد مرگ راه علاج معرفی شده است:

«یوم مر بفئه من الانصار منتهی بمسمع افواههم و اذاً یتحدثون و یضحکون، فقال صلی الله علیه و آله: یا هولاء! من غره منکم و قصر به فی الخیر عمله شدید فیطلع فی القبور و لیعتبر بالمنشور و اذکر الموت فانه هادم اللذات».

«روزی حضرت رسول در عبورشان با جمعی از انصار برخورد کردند که با هم حرف می‌زدند و می‌خندیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای آدم‌ها! چه کسی شماها را این‌گونه مغرور کرده است که بخندید؟ عمل و آرزوها، شماها را به خنده آورده و کمی عمل موجب شده که این جوری می‌خندید! سری به قبرستان و مرده‌ها بزنید قبرها را ببینید و از برانگیخته شدن فردای قیامت عبرت بگیرید؛ مرگ را یاد بکنید، زیرا مرگ در هم کوبنده و نابودکننده لذت‌هاست».

یعنی این‌گونه خنده، خنده کسی است که نه به یاد مرگ است نه به یاد قبر و نه به یاد نشور است افزون بر یاد مرگ، کم و کوتاه کردن آرزوها و انجام اعمال خیر نیز در درمان قهقهه اثر دارد؛ زیرا در این روایت اشاره شده و از طرفی آرزوهای دراز، او را به این سمت کشیده و از طرفی هم در انجام اعمال خیر کوتاهی دارد. این‌ها موجب شده که این گونه بخندند، یعنی هیچ به عاقبت خودتان نمی‌اندیشید، فقط آرزوهای دنیا،

کنار گذاشتن اعمال خیر، توجه نکردن به مرگ و عبرت نگرفتن از نشور موجب شده که این جوری می‌خندید.

۲ ـ **تبسم**: خنده‌ای است که فقط لب‌ها باز می‌شود به اندازه‌ای که دندان‌ها دیده می‌شود. این خنده، خنده شادی است اما قهقهه به دنبال ندارد. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

«کان ضحك النبی التبسم».(۱)

«همواره خنده پیامبر، تبسم بود».

همان‌طوری که از صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که خنده‌اش به صورت تبسم بود، خنده مؤمن هم تبسم است. این یکی از علائم ایمان است که آدمی را الگوی خود قرار دهد.

به همین جهت از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«ضحك المؤمن، تبسم».(۲)

«خنده مؤمن تبسم است».

نکته مهم و اساسی آن است که خنده نباید فراوان و غفلت‌آمیز باشد که موجب هلاکت است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الضحك هلاك».(۳)

«خنده [پر صدا] موجب نابودی انسان می‌شود».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کثرة الضحك تمیت القلب».(۴)

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۱۹.
۲. بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۲۵.
۳. بحارالأنوار: ج ۷۳، ص ۶۱؛ مستدرك: ج ۸، ص ۴۱۷.
۴. کافی: ج ۲، ص ۶۶۴.

«زیادی خنده، قلب را می‌میراند».

نکته دیگر عوامل مختلف خنده است؛ مزاح و شوخی یکی از عوامل اصلی است که به دنبال آن معمولاً خنده و ضحک هست و در روایات از آن به «دئابه» تعبیر شده است. دئابه یعنی گفتن امری که موجب خنده شود حکایت باشد یا فکاهی، چیزهایی که در بین مردم مرسوم است و موجب خنده می‌شود. بنابراین باید در انجام مزاح و شوخی نیز اعتدال داشت.

امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند: که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«کثرة المزاح یذهب بماء الوجه و کثرة الضحك یمحو الایمان و کثرة الکذب تذهب بالبهاء».[1]

«زیاد شوخی کردن، آبرو را می‌ریزد و زیادی خنده، ایمان را محو کند. دروغ زیاد گفتن، ارزش و بهای انسان را از بین می‌برد».

پس شوخی زیاد آبرو را از بین می‌برد. یعنی انسان به وسیله مزاح، ارزش و ابهت خود را از دست می‌دهد چنان که زیادی خنده، ایمان را از بین می‌برد و زیادی دروغ و کذب، ارزش آدم را از بین می‌برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما من مؤمن الا فیه دعابة».[2]

«هیچ مؤمنی نیست مگر این که در او، شوخی و مزاح هست».

نکته دیگر آن است که شوخی را نباید با باطل و زشتی و دروغ آمیخته نمود. در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

---

۱. أمالی الصدوق: ص ۵۵۱.

۲. کافی: ج ۲، ص ۶۶۳.

«کان رسول الله صلی الله علیه و آله یمزح و لایقول الا حقا».[۱]

«پیغمبر صلی الله علیه و آله شوخی می‌کرد اما در شوخی، جز راستی و حق چیزی نمی‌گفت».

همچنین در کلام شاعر چنین توصیه شده است:

اَفِدْ طبعك المصدود بالجد راحة یحم و عـلله بشی من المزح

ولکن اذا اعطیته المزح فلیکن بمقدار ما یعطی الطعام من الملح[۲]

«طبع خود را به جدیت سود رسان و راحتش کن و به مقداری او مزاح و شوخی او را دچار ساز. همت گمار به این‌که مزاح نکنی ولی هر وقت ناگزیر شدی و خواستی شوخی کنی به اندازه نمک در طعام، شوخی کن».

نکته سوم آن است که خنده نباید بی‌جا و بدون مناسبت باشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«ان من الجهل الضحك من غیر عجب».[۳]

«از علامت جهل و نادانی، خنده کردن بدون تعجب است».

آدم‌هایی که مغزشان از علوم لازم خالی است، و به نادانی گرفتارند، بدون مناسبت خنده‌های عجیب و غریبی می‌کنند.

در این راستا باید مراقب بود که در هر مکان و هر جلسه، زمینه لازم برای مزاح و شوخی فراهم نیست. در وصیتی که مولا علی علیه السلام به فرزندشان امام حسن علیه السلام داشتند، فرمودند:

---

۱. مستدرك: ج ۸، ص ۴۰۹؛ بحارالأنوار: ج ۱۶، ص ۲۹۴.

۲. شرح نهج‌البلاغه: ج ۱۹، ص ۱۶. ۳. همان.

«ایاك ان تذكر من الكلام ما یكون مضحكا و ان حكیت ذلك عن غیر».[۱]

«فرزندم از این که کلامی را بگویی که موجب خنده بشود، بپرهیز حتی در موردی که کلام را از دیگری نقل بکنی».

خطیبان گرانقدر در روی منبر هم باید حواس‌شان جمع باشد دنبال این نباشند که چیزی بگویند که مردم را بخندانند مگر در جایی که آن خنده موجب تقویت آموزش شود و استدلال به دنبالش باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اباذر فرمودند:

«ویل‌للذی یحدث فیكذب لیضحك به القوم، ویل له، ویل له، ویل له».[۲]

«وای به حال کسی که سخنی را به دروغ نقل می‌کند تا به وسیله آن، دیگران را بخنداند، وای بر او، وای بر او، وای بر او».

در حدیث قدسی خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«عجبت لمن ایقن بالموت كیف یفرح؟ و عجبت لمن ایقن بالقبر كیف یضحك؟».

«تعجب می‌کنم از کسی که به مرگ اعتقاد دارد، چگونه شادمانی می‌کند؟ و به شگفت درمی‌آیم که چگونه کسی که به قبر یقین دارد، می‌خندد؟».

امام هشتم از پدر بزرگوارشان امام هفتم و آن حضرت از پدر بزرگوارشان امام صادق علیه السلام نقل کردند که حضرت صادق فرمودند:

---

۱. شرح نهج‌البلاغه: ص ۱۲۸.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۲۵۱.

«کم ممن کثر ضحکه لاغیاً یکثر یوم القیامته بکاؤه و کم ممن کثر بکاؤه علی ذنبه خائفاً یکثر یوم القیامه فی الجنة ضحکه و سروره».[1]

«چقدر زیادند کسانی که اکنون بسیار و بیهوده می‌خندند، ولی در روز قیامت فراوان گریه می‌کنند و چه بسا کسانی که در دنیا به خاطر ترس از خدا برگناهان‌شان زیاد گریه می‌کنند ولی در فردای قیامت در بهشت بسیار خندان و مسرور هستند».

خدا کند که جزء این‌ها باشیم که اگر امروز گریه کنیم و فردا خنده کنیم نه جزء آنهایی باشیم که امروز بخندیم و فردا خدایی نکرده، گریه کنیم.

امام صادق علیه السلام در کتاب شریف وسایل فرمودند:

«کثرة الضحک تمیت القلب و کثره الضحک تمیث الدین کما یمیث الماء الملح».[2]

«زیادی خنده، دل را می‌میراند و زیادی خنده، دین را ذوب می‌کند همان گونه که آب، نمک را در خود ذوب می‌کند».

روایات زیادی داریم که شاد کردن مؤمن ثواب دارد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چه کنیم که دیگران خوشحال بشوند؟

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«تبسم المؤمن فی وجه اخیه حسنة».[3]

«لبخند مؤمن به روی مؤمن حسنه است».

امام رضا علیه السلام فرمود:

---

۱. همان: ص ۱۱۵.
۲. کافی: ج ۲، ص ۶۶۴.
۳. وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۲۰.

«و من تَبَسَّم فی وجه اخیه المؤمن، کتب الله له حسنة و من کتب الله له حسنة لم یعذّبه».[1]

«و هر کس در چهره برادر مؤمنش تبسم کند، خداوند در پرونده اعمال او، برایش حسنه می‌نویسد و کسی که خدا حسنه‌ای را در پرونده او بنویسد دیگر عذابش نمی‌کند».

خود پیامبر صلی الله علیه و آله شوخی می‌کرد. به این نمونه‌ها توجه کنید:

پیرزنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد: یا رسول الله! آیا من بهشت می‌روم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله با لحنی از شوخی فرمود: نه! خدا پیرها را به بهشت راه نمی‌دهد! پیرزن ناراحت شد، پیامبر صلی الله علیه و آله صدا زد: پیرها جوان می‌شوند، بعد وارد بهشت می‌شوند!!

وقتی عرب‌ها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسیدند، هدیه می‌آوردند، مردی بود هدیه می‌آورد ولی می‌گفت: یا رسول الله! پولش را بده! هدیه که پول ندارد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله از این اقدام او می‌خندید و گاه‌گاهی هم پیامبر می‌فرمودند: کجاست آن مرد عرب که بیاید و هدیه بیاورد و با شوخی‌اش پول بگیرد. پیامبر گویا برای این شوخی، دلش تنگ می‌شد!

در محفلی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام و جمعی شروع کردند به خرما خوردن، کسی سؤال کرد: خرما از کجا آوردی و می‌خوری؟ پاسخ داد: ما داریم کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌خوریم. یعنی کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را نزد خرمافروش عاریه گذاشتیم و خرما گرفتیم و داریم می‌خوریم و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله کفشش را بخواهد باید اول پولش را بدهد، بعد کفش خود را بگیرید و بپوشد. یعنی این‌گونه شوخی‌ها را انجام می‌دادند.

این‌ها خوشمزگی است، این خوشمزگی‌ها، کار خوبی است و دروغ هم نیست.

---

۱. همان؛ مصادقة الاخوان: ص ۵۲.

در میان طلبه‌ها یک فرد خسیسی بود که پول خرج نمی‌کرد و قدکوتاهی داشت، رفتند خانه‌اش، او را بغل کرده روی رختخوابش گذاشتند. رختخواب‌ها روی هم بلند هم بود، جوری بود که این بنده خدا نمی‌توانست پایین بیاید، اگر می‌خواست پایین بیاید به این سادگی‌ها نبود، دست و پایش می‌شکست، فرش خانه‌اش را برداشتند بردند چلوکبابی و چلوکباب آوردند جلوی خودش خوردند و به او هم نمی‌دادند. بعد هم گفتند: هر وقت خواستی فرشت را بگیری، پول این غذاها را بده، فرش را پس بگیر!!

«دعابه» یعنی شوخی، چیز بدی نیست. اما گفته‌اند:

«با انسان‌های خُرد و افراد کوچک، مزاح مکن که بر تو دلیر گردند و نه با بزرگان که از تو برنجند».

با آدم‌های کوچولو اگر مزاح کنی کار را به جای بدی می‌رسانند، مزاح و شوخی، آدم‌های کوچک را جری می‌کند و آدم‌های بزرگ را می‌رنجاند.

عمر بن عبدالعزیز گفت: مزاح یا از سبک عقلی خیزد یا از بطر (خودنمایی و نخوت).

راغب داستانی را نقل می‌کند:

می‌گوید: ابراهیم ابن اسحاق در مجلس مأمون، به خنده دهن بگشود، مأمون دستور داد تا شمشیر و سلاح بگذارد و ساز و شراب بردارد.

خیلی جالب است با این سخن به او گفت: این کار به تو لایق‌تر است! ابراهیم بن اسحاق گفت: این بار مرا ببخشید و دیگر کسی او را خندان ندید. این کاری که مأمون کرده، کار حکیمانه‌ای است. شأن یک آدم مجاهد که شمشیر به دست دارد، خنده مضحکانه نیست اگر می‌خواهی بخندی، ساز و شراب بردار یعنی چون کار مطرب‌هاست، تو نیز باید مانند آنها شوی، کار آدم‌های حساب شده نیست.

معادة بن عدویه یکی از عرفاست بر جوانان پشمینه پوش گذشت و ایشان (جوانان

پشمینه پوش) می‌خندیدند! گفت: سبحان الله! لباس عابدان و خنده غافلان؟

یعنی لباس شما دارای علامت عرفان و عبادت است امّا این خنده‌های بلند، علامت غافلان است.

واقعاً تجربه شده، هیچ خنده بلندی نیست مگر این که به دنبالش گریه بلند بوده و خواهد بود.

شنیدم طرفه کبک کوهساری — خرامان بود چون زیبا نگاری
به خنده کوه را رقصان همی خواست — نشاطش می فزود و قصه
دشت از قهقهه آن کبک دلشاد — زبان شاهبازی دیده بگشاد
گرفت آن کبک خندان را به چنگال — ز بهر طعمه شکستش پر و بال
مبادا ناگهان باز شکاری — کند بازی به کبک کوهساری
در این محفل تو چون شمعی خردمند — به جان سوز و به لب آهسته می‌خند
که می‌ترسم زلبخند فزونت — فلک چون غنچه سازد غرق خونت

خداوندا ان‌شاء الله همه ما را مشمول عنایات واسعه‌اش قرار بدهد!

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم تبسم، خنده مطلوب پارسایان است؛ ولی قهقهه، خنده نامطلوب است. مزاح و دعابه یعنی شوخی در صورت خلاف حق نگفتن، نه تنها مجاز و مباح است بلکه مستحب و روح افزا و قابل ستایش است. اما باید حد نگه داشت

شکیبایی پارسایان در برابر اذیّت دیگران

امام علی علیه السلام یکی دیگر از نشانه‌های پارسایان را چنین معرفی می‌کند:

«و ان بغی علیه صَبَر حتی یکون الله هو الذی ینتقم له».[۱]

«اگر به حق او تجاوزی روا دارند، صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد».

برابر این فراز خطبه، یکی از علایم پارسایان این است که اگر حق او مورد تجاوز واقع بشود، انسان با تقوا، انتقام جو نیست، صبر می‌کند تا خدای تبارک و تعالی انتقام او را بگیرد.

بحثی مهمی در این‌جا لازم است که آیا صبر در برابر ظالم که در اینجا مطرح است، شکیبایی در برابر ظلم و اذیّت خودی است یا بیگانه؟ زیرا این تجاوز و ستم اگر از سوی خودی، باشد لازمه‌اش عفو است. یعنی دیگر منتظر نباشد که خدا از او انتقام بگیرد، چون خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾.[۲]

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه».

چنان‌که حضرت یوسف هم به برادران‌شان فرمود:

﴿قَالَ لاَ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.[۳]

«یوسف گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است».

و اگر در مقابل بیگانه است که باید مقابله به مثل نمود. پس این شکیبایی و صبر در برابر کیست؟

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۱۳.
۲. آل‌عمران: ۱۵۹.
۳. یوسف: ۹۲.

با دقت در آیات و روایات، نتیجه می‌گیریم که این صبر در مقابل ظالم‌هایی است که توان مقابله با آنها نیست، چه‌خودی و چه غیرخودی، آنهایی که به‌ناحق ظلم‌می‌کنند، مثل‌ظلمی که به اهل‌بیت علیهم السلام شد، مانند ظلمی که به اباذر غفاری و عمار یاسر شد، ظلمی که به افراد خودی صورت گرفت.

ظلم از ناحیهٔ دیگران به ویژه در مورد کفّار و کسانی که خارج از حیطهٔ دین هستند، در مقابل آنها صبر نمودن، توصیه نشده است بلکه صبر در آنجا به معنی مقاومت است.

پس در یک کلام ما صبر را در همه موارد جاری و ساری می‌دانیم امّا در هر موردی به تناسب مورد، باید صبر را معنا کنیم. در تعریف صبر آمده است:

«الصبر، حبس النفس عن الجزع عند المکروه و هو یمنع الباطن من الأضطراب و اللسان عن الشکایة و الأعضاء عن الحرکات غیر المعتاده».[1]

«صبر کنترل خویشتن است از جزع و فزع نمودن به هنگام روی آوردن ناروا و نامطلوب و این صبر، باطن انسان را از اضطراب حفظ می‌کند و زبان را از شکایت نزد این و آن باز می‌دارد و اعضاء را از کارهای خلاف عرف و غیرمعمول حفظ می‌کند».

بعضی از افراد وقتی برایشان ناگواری پیش می‌آید، به این در و آن در می‌زنند و خودشان و دیگران را ناراحت می‌کنند، در آنها صبر واقعی نیست، اگر صبر واقعی باشد، جلوی اضطراب و به این در و آن در زدن را می‌گیرد و آدمی می‌تواند جلوی نفس خودش را بگیرد. بدین‌سان صبر یعنی: «حبس نفس از جزع در مقابل مکروه».

اگر آثار صبر را ارزیابی کنیم، حبس نفس از جزع در مقابل ناگواری‌ها در سه نشانه تبلور می‌یابد، باطن مضطرب نشود، زبان شکایت نکند و بدن حرکات

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۶۸.

غیرمتعارف نداشته باشد.

پس صبر سه کار می‌کند:

۱ـ باطن را از اضطراب؛ ۲ـ زبان را از شکایت؛ ۳ـ و بدن را از حرکات غیرمتعارف حفظ می‌کند.

آیات و روایات هم نکاتی را در مورد صبر بیان کرده است، ولی باید توجه داشت که صبر در مقابل هر چیزی، متناسب با خودش هست، صبر در مقابل دشمن یعنی مقاومت و ایستادگی که اسمش شجاعت است. این صبر است اما حبس نفس از جبن و ترس است. صبر در این‌جا یعنی از میدان در نرود و حرکات ترس‌آمیز از خودش نشان ندهد و در مقابل دشمن محکم بایستد.

صبر در مقابل شهوات نفس عفت است که وقتی غریزه، انسان را به طرف پول و به طرف شهوت جنسی و غیر آن می‌کشاند خود را نگه داریم، که نقطه مقابل بی‌بند و باری است، این هم صبر است اما به تناسب مقابله با توفان شهوات، صبر کردن یعنی عفّت ورزیدن:

«الصبر عن الشهوة عفّه و عن الغضب، نجدة و عن المعصیه، ورع».[1]

«صبر در مقابل شهوت، عفت است و در مقابل غضب، پسندیده است و صبر در مقابل معصیت، ورع و پرهیزکاری است».

در اینجا حضرت می‌فرماید:

«اگر بر او ظلمی شد، صبر می‌کند تا این که خدا انتقام او را از ظالم بگیرد».

براساس این توصیه است که حضرت زینب علیها السلام در مقابل عبیدالله زیاد وقتی عبیدالله به او گفت:

---

۱. غررالحکم: ص ۲۸۳.

«کیف رأیت صنع الله باخیك؟».

«چگونه دیدی آنچه را که خداوند با برادرت انجام داد؟».

حضرت زینب علیها السلام فرمود:

«ما رأیت الاّ جمیلاً».[۱]

«جز زیبایی ندیدم!!».

این تلقی و تحلیل و سختی‌ها را عین زیبایی دیدن، این معنی صبر است ولی آن حضرت در برابر دشمن و در مقابل یزید ضمن انتقاد شدید از ظلم و ستم وی، به او فرمود:

﴿وَلاَ یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ﴾.[۲]

«البته نباید کسانی که کافر شده‌اند، تصور کنند این که به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست، ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و آن گاه عذابی خوف‌آور خواهند داشت».

در نهایت همه ستمگران باید بدانند که:

﴿وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَب یَنقَلِبُونَ﴾.[۳]

«و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت».

برابر این آیات، فردی که بر او ظلم شده صبر می‌کند تا خدا انتقام بگیرد، خدا هم این انتقام را به درستی گرفته و خواهد گرفت.

---

۱. بحارالأنوار: ج ۴۵، ص ۱۱۵.
۲. آل‌عمران: ۱۷۸.
۳. شعراء: ۲۲۷.

پس هرگز صبر در برابر ستم، به معنای تحمل ستم و تشویق ستم‌گر نیست؛ بلکه در هر مورد معنای خاصی دارد. مثلاً در مورد برخورد با ستمکاران داخلی، صبر یعنی خود را به‌خطر نیفکندن تا خداوند اسباب مقابله با ستمکار را فراهم سازد. به این برداشت در متون دینی، تصریح شده است:

«و ان بُغی علیه صبر حتی یکون الله عزّوجل هو المنتصر».[۱]

«اگر بر او ستمی رفت صبر می‌کند تا این که خدا او را یاری بکند و انتقام او را بگیرد».

ابی‌حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت نموده است:

«من ابتُلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید».

«هر کس به بلایی مبتلا شد و بر آن صبر کرد، برای او پاداشی همانند پاداش هزار شهید است».

نکته مهم آن است که انسان صابر، پیروز است اگرچه به حسب ظاهر، مغلوب باشد.

امام علی علیه السلام فرمود:

«لایعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان».[۲]

«پیروزی از انسان شکیبا سلب نمی‌شود هر چند زمان طولانی شود».

در روایات آمده است:

«اوحی الله الی داوود: تخلق باخلاق الله! فان من اخلاقی انّی

---

۱. أمالی طوسی: ج ۴، ص ۲۴.

۲. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۶۴.

انا الصبور و الصابر ان مات مع الصبر، مات شهیداً و ان عاش، عاش عزیزاً».[۱]

«خداوند به حضرت داوود وحی کرد که به اخلاق الهی متخلق شو، همانا از اخلاق من، صبر و بردباری است؛ بدینسان اگر انسان با صبر بمیرد، شهید مرده است و اگر با صبر زنده باشد، با عزت زندگی می‌کند».

آثار صبر

در روایات علوی نتایج فراوان صبر چنین بیان شده است:

مولا علی علیه السلام می‌فرمایند:

«الصبر، عُدّةٌ للبلاء».[۲]

«صبر، نیرو و قدرتی در مقابل بلاست».

«الصبر، کفیل بالظفر».[۳]

«صبر، پیروزی را تضمین می‌کند».

«الصبر، عنوان النصر».[۴]

«صبر، سرلوحه و یا آغاز پیروزی است».

«الصبر، عون علی کل امر».[۵]

«صبر، کمک کننده هر امری است».

«الصبر، مطیّةً لاتکلب».[۶]

«صبر، مرکبی است که هیچ‌گاه سرکشی نمی‌کند».

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۹، ص ۱۳۷.
۲. غررالحکم: ص ۲۸۳.
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان.

«الصبر، خیر جنود المؤمن».[۱]

«صبر، بهترین لشکر مؤمن است».

«ان للمحن غایات و للغایات نهایات فاصبروا حتی تبلغ نهایتها فالتحرك قبل انقضائها زیادة لها».[۲]

«برای مشکل و رنج‌ها، غایت و هدفی است و برای هر غایتی، نهایت و پایانی است؛ پس صبر کنید تا بلا به پایان خود برسد، زیرا حرکت کردن قبل از پایان یافتن آن، مشکل را افزایش می‌دهد».

براین اساس، وقتی بلا آمد، صبر کن، دست و پا زدن جز این که بلا را زیادتر می‌کند، نتیجهٔ دیگری ندارد. وقتی سیل آمد صبر کن تا سیل عبور کند، اگر در مقابل سیل بایستی تا جلویش را بگیری، نه تنها امکان ندارد بلکه سیل، خودت را هم می‌برد. بلا، وقتی می‌آید همانند سیل است، باید کنار رفت تا سیل عبور کند.

بدینسان جزع و فزع، مصیبت را بیشتر می‌کند و دشمنان را خوشحال می‌سازد، آنها هم یک لگد می‌زنند تا آدم بیفتد و برخی از دوستان در اینجا، حسادت‌شان گل می‌کند و کاری می‌کنند که به نتیجه نرسی.

امام علی علیه‌السلام فرمود:

«ان صبرت اَدرکت بصبرك منازل الأبرار و ان جزعت اوردك جزعك عذاب النّار».[۳]

«اگر بلا آمد و صبر کردی، به خاطر صبر به جایگاه خوبان و ابرار می‌رسی و اگر جزع و فزع کردی، جزع تو را به جهنم وارد می‌کند».

---

۱. همان. ۲. همان: ص ۱۰۲.

۳. همان: ص ۲۸۴.

در آیات قرآن نیز نکات مهمی مطرح شده است:

الف) یاری طلبیدن از شکیبایی: خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾.(۱)

«از شکیبایی و نماز یاری جویید و به راستی این کار مگر بر فروتنان گران است».

نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَبْرِ وَالصَّلاَةِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.(۲)

«ای کسانی که ایمان آوردید از شکیبایی و نماز یاری بجویید، همانا خداوند با صابران است».

ب) شکیبایی، نشانه صداقت و پارسایی: خداوند می‌فرماید:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾.(۳)

«و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند».

از این آیه برمی‌آید که متقین، صابر می‌باشند.

ج) شکیبایی، عامل ایمنی در برابر توطئه دشمنان: قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَصْبُرُوا وَتَتَّقُوا لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُكُمْ شَيْئاً وَاللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾.(۴)

---

۱. بقره: ۴۵.
۲. بقره: ۱۵۳.
۳. بقره: ۱۷۷.
۴. آل‌عمران: ۱۲۰.

«و اگـر صـبر کـنید و پـرهیزگاری نـمایید، نـیرنگ‌شان هـیچ زیـانی به شما نمی‌رساند. یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند احاطه دارد».

براساس این آیه اگر می‌خواهید مکر دشمن تأثیرگذار نباشد راهش این است که صبر و تقوا پیشه کنید تا با حیله‌های دشمن، هیچ ضرری به شما نرسد.

د) شکیبایی، عامل برخورداری از امداد فرشتگان: خداوند می‌فرماید:

﴿بَلَى إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِن فَوْرِهِمْ هذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُـمْ بِخَمْسَةِ آلاَف مِنَ الْمَلاَئِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾.[1]

«آری اگـر صـبر کـنید و پـرهیزگاری نـمایید و بـا هـمین جـوش و خروش بر شما بتازند، همانگاه پروردگارتان شما را بـا پـنج هـزار فرشته نشاندار، یاری خواهد کرد».

هـ) شکیبایی، سبب محبوبیت نزد خداوند: قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَكَأَيِّنَ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَـنُوا لِـمَا أَصَـابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾.[2]

«و چه بسیار پیامبرانـی کـه هـمراه او تـوده‌های انـبوه کـارزار کـردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و نـاتوان نشدند و تسلیم دشمن نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد».

و) شکیبایی، نشانه اراده و عزم جدی: خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ﴾.[3]

«ولی اگر صبر کنید و پـرهیزگاری نـمایید، ایـن ایسـتادگی حـاکـی از

---

۱. آل‌عمران: ۱۲۵.
۲. آل‌عمران: ۱۴۶.
۳. آل‌عمران: ۱۸۶.

عزم استوار شما بر کارهاست».

ز) شکیبایی، عامل رستگاری: خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید امید است که رستگار شوید».

ح) شکیبایی، دلیل برگزیده شدن به امامت: قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾.(۲)

«و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند».

نیز به پیامبر فرمان می‌دهد:

﴿فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾.(۳)

«پس بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و پیش از برآمدن آفتاب و قبل از فرود آمدن آن با ستایش پروردگارت او را تسبیح گوی».

برابر این آیات، منصب امامت و هدایت امامانی که از سوی خداوند منصوب شده‌اند، نتیجهٔ صبر و یقین آنها بود.

به زحمت افکندن خود برای آسایش مردم

امام علی علیه السلام در توصیف نشانه دیگر پارسایان می‌فرماید:

«نفسه منه فی عناء و النّاس منه فی راحة اتعب نفسه لآخرته

---

۱. آل‌عمران: ۲۰۰.
۲. سجده: ۲۴.
۳. طه: ۱۳۰.

فاراح الناس من نفسه».[۱]

«نفس او از دستش در زحمت ولی مردم از او در آسایشند، برای قیامت، خود را به زحمت می افکند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند».

از ویژگی‌های انسان با تقوا، این است که خودش را به زحمت می‌اندازد، اما مردم از او راحتند، خودش را برای رسیدن به آخرت خسته می‌کند، اما مردم را راحت و آسوده می‌گذارد.

نتیجه این بیان مولا آن است که انسان با تقوا، برای نفع رسانی و خدمت به مردم در حدی آمادگی دارد که خودش را به زحمت می‌اندازد اما مردم را راحت و آسوده می‌طلبد. در این رابطه، روایات زیادی داریم:

از وصایای رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است:

«یا علی! ثلاث من ابواب البر: سخاء النفس و طیب الکلام و الصبر علی الأذی».[۲]

«یا علی سه چیز است که از درب‌های خوبی و نیکی است: ۱ ـ سخاوت نفس؛ ۲ ـ زیبایی و نیکویی سخن؛ ۳ ـ شکیبایی بر اذیت دیگران».

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«خصلتان لیس فوقهما من البر شیء: الأیمان بالله و النفع لعباد الله و خصلتان لیس فوقهما من الشر شیء: الشرك بالله والضر لعباد الله».[۳]

«دو ویژگی است که بالاتر از آن خوبی وجود ندارد: اول اعتقاد

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۲۳۰.
۲. تحف‌العقول: ص ۶.
۳. همان: ص ۳۵.

و باور به ذات حضرت ربوبی، دوم منفعت رسانی بـه بـندگان خـدا، دو خصلت و ویژگی است کـه بـدتر از آن وجـود نـدارد: ۱ ـ شـرک به خدا؛ ۲ ـ ضرر رساندن به بندگان خدا».

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«اوصانی ربی بتسع؛ اوصانی بالإخلاص فـی السّـر والعـلانیه والعدل فی الرضا والغضب والقصد فی الفقر و الغنا و أن أعفوا عمن ظلمنی و أُعطی من حرمنی و اصل من قطعنی و ان یکون صمتی فکراً و منطقی ذکراً و نظری عبراً».[1]

«پروردگارم مـرا بـه نُـه چیز سـفارش کـرد: ۱ ـ اخـلاص در آشکـار و نهان؛ ۲ ـ عـدل در خـوشنودی و خشـم؛ ۳ ـ مـیانه‌روی در نـاداری و ثروتمندی؛ ۴ ـ عفو و بـخشش کسـی کـه بـه مـن ظـلم کـرده است؛ ۵ ـ عطا به کسی که مرا محروم کرده؛ ۶ ـ صله و پـیوند بـا کسـی کـه ارتباطش را با من قطع کرده است؛ ۷ ـ این‌که سکوت من، فکـر بـاشد؛ ۸ ـ نطق من، ذکر و یاد خدا باشد؛ ۹ ـ نگاه من، عبرت از گذشته باشد».

از خصوصیات انسان با تقوا، همین‌ها است و اگر این خصوصیت‌ها در انسان ایجاد بشود، به دیگران نفع می‌رساند و به کسی ضرر نمی‌رساند.

نبی اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«جبلّت القلوب علی حب من احسـن الیـها و بـغض مـن اسـاء الیها».[2]

«دل‌ها سرشته شده به دوستداری کسی که به انسان، احسان و محبت کند و بر این که دشمن بدارند کسانی را که به آنها بدی می‌کنند».

براین اساس اگر آدم به دیگران خوبی کرد از آنان خوبی می‌بیند و اگر بدی کرد، بدی می‌بیند و انسان با تقوا، کاری نمی‌کند که بدی ببیند؛ همیشه به سمت و سویی می‌رود

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۴۰.
۲. الفقیه: ج ۴، ص ۳۸۱.

که خوبی ببیند.

در روایات از این ویژگی که آدمی خود را به زحمت افکند، ولی آسایش دیگران را فراهم سازد، به مدارا تعبیر شده است.

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«مداراة الناس نصف الإیمان و الرفق بهم نصف العیش».[۱]

«مدارا کردن با مردم، نصف ایمان است و همراهی با مردم نیمی از حیات و زندگی است».

شما ببینید آدم‌هایی که معمولاً با مردم کنار می‌آیند و بر مردم سخت نمی‌گیرند و مردم را تحت فشار قرار نمی‌دهند، چقدر آسوده زندگی می‌کنند، اما آدم‌های سخت‌گیر در هر سمتی که باشند، زندگی بر آنها سخت می‌شود و دیگران را هم معذّب می‌کنند.

لذا باز حضرت فرمود:

«ان الله خلق عبیداً مِن خلقه لحوائج الناس یُرَغبّون فی المعروف و یعدّون الجود مجداً و الله یحب مکارم الأخلاق».[۲]

«خدا یک سری از بندگان خودش رابرای این‌که نیازهای مردم را برآورده کنند، خلق کرده است. آنان مردم را به کارهای خوب و پسندیده ترغیب نموده، جود و سخاوت را مجد و عظمت می‌دانند و خداوند اخلاق کریمانه را دوست دارد».

بعضی آدم‌ها چیزی می‌دهند پشت سرش آنقدر منّت می‌گذارند که آدم را ذلیل می‌کنند، بعضی آدم‌ها اگر بخششی می‌کنند، خودشان می‌دانند و انسان می‌داند این‌ها بخشش، مجدشان و آقایی‌شان و عظمت‌شان است.

نشانه انسان، برخورداری از اخلاق کریمانه است، لذا نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. همان: ج ۷۴، ص ۱۵۸.

فرمودند:

«اِنّ لله عـــباداً یـفزع الیـهم النـاس فـی حـوائـجهم اولئك هـم الآمنون من عذاب الله یوم القیامة».[۱]

«برای خدا بندگانی است که مردم در نیازهای خود به آنها پناه می‌برند؛ این بندگان در روز قیامت از عذاب خدا، ایمن هستند».

از امام جعفر بن محمّد علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«ان لأهل الجنّه اربع علامات: وجه منبسط و لسان لطیف و قلب رحیم و ید معطیه...».[۲]

اهل بهشت چهار نشانه دارند:

۱ ـ وقتی به مردم می‌رسند، صورتی باز و گشاده دارند؛

۲ ـ زبان نرم و ملایم و لطیف و گرمی دارند؛

۳ ـ دل‌های مهربانی دارند یعنی وقتی سختی را در دیگری دیدند، دل‌شان نرم است و متأثر می‌شوند؛

۴ ـ دستِ دهنده، هم دارند.

اگر در کسی این چهار علامت را دیدی، اهل بهشت است بدین‌سان همه می‌توانند اهل بهشت باشند.

اخم و تخم و نخوت و تکبر ندارند، با تبسم و لبخند از مردم استقبال می‌کنند. دو دست که به سوی دیگری دراز می‌شود، همیشه دست دهنده بالاست؛ چون دست دهنده همیشه بالا قرار می‌گیرد لذا حضرت فرمود:

«سادات الدنیا، الأسخیاء».

---

۱. همان: ص ۱۵۹.

۲. وسائل الشیعة: ج ۹، ص ۴۵۸.

«آقایان دنیا، سخاوتمند هستند».

خداوند هر دو را به ما بدهد هم در دنیا و هم در آخرت با سخاوت و تقوی و آقا باشیم و این روش و منش اقتدای به ائمه علیهم‌السلام است. ابی‌بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم:

«إتقوا الله و علیکم بالطاعة لإئمتکم، قولوا ما یقولون و اصمتوا عمّا صمتوا».[1]

«بر شما باد به اطاعت از پیشوایانتان، آنچه را امامان شما می‌گویند، بگویید و در آنچه آنها ساکتند، ساکت باشید».

در همین کتاب شریف از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«اجیب الداعی و عود المریض و اقبل الهدیه ولا تظلم المسلمین».

«اجابت کنید دعوت کننده را، بیمار را عیادت کنید، هدیه را قبول کنید و به مسلمان‌ها ظلم نکنید».

امام علی علیه‌السلام در وصیتش خود به فرزندانش می‌فرماید:

«یا بُنیّ! عاشروا الناس عشرةً ان غبتم حنّوا الیکم و ان فقدتم بکوا علیکم».[2]

«فرزندم! به گونه‌ای با مردم زندگی کنید که اگر زنده ماندید،

---

۱. بحارالأنوار: ج ۳۱، ص ۵۶۶.

۲. همان: ج ۴۲، ص ۲۴۷.

به سوی شما بشتابند و اگر مردید، بر شما اشک بریزند».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«علیکم بالصلوة فی المساجد و حسن الجوار للناس و اقامة الشهاده و حضور الجنائز انّه لابد لکم من الناس انّ احداً لایستغنی عن‌الناس فی حیاته فامّا نحن نأتی جنائزهم وانما ینبغی لکم ان تصنعوا مثل ما یصنع مَن تأتمون والناس لابد لبعضهم من بعض ماداموا علی هذا الحال حتی یکون ذلك ثم ینقطع کل قوم الی اهل اهوائهم».[1]

«بر شما باد بر اقامه نماز در مسجدها و همسایه‌داری نیکو، و اقامه شهادت در امر قضا، و حضور در تشیع جنازه، شما ناگزیرید از مردم [جدا نشوید] در زندگی، هیچ کس از مردم بی‌نیاز نیست. اما ما اهل‌بیت دنبال جنازه مردم می‌رویم، همانا سزاوار است همان کارهایی که انجام بدهید، که آنهایی که شما را امام خود انتخاب کردید انجام می‌دهند تا وقتی زمانه برای منوال است مردم به یکدیگر نیازمندند. تا آنکه به دوران فرج برسیم که هر طایفه‌ای به سوی اهل خواسته‌های خود منقطع می‌گردد».

چون امام صادق علیه السلام در زمان بنی‌عباس زندگی می‌کردند و شاید اشاره به حکومت زمان باشد تا اوضاع این است، بایستی با این‌ها بسازید. ولی در آینده ممکن است هر قومی دنبال روش خودش برود اما تا زمانه این است بایستی با این‌ها کنار بیایید.

شاید منظور حضرت این است که زمانی می‌آید که شما جان و قدرت می‌گیرید

---

۱. کافی: ج ۲، ص ۶۳۵.

و بر اساس اهداف خودتان می‌توانید تصمیم بگیرید و عمل کنید ان‌شاءالله که منظور، زمان ما باشد یا آغاز آن زمان باشد که آماده‌سازی برای ظهور آقا بقیةالله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، مراد باشد.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«من تَفقّد تُفقد و مَن لایُعَدُّ الصبر لِفَواجِعَ الدهر یَعجزُ و ان قرضت الناس قرضوك و ان ترکتهم لم یترکوك. قال: فکیف أصْنَع، قال علیه‌السلام: اقرضهم من عرضك لیوم فاقتك و فقرك».[1]

«هر کس از دیگران دلجویی کند، از او دلجویی می‌شود و هر کس صبر را در اموری که آدم را گرفتار می‌کند، به کار نگیرد، ناتوان می‌شود و اگر به مردم قرض بدهید آنها هم به شما قرض می‌دهند، ولی اگر کناره‌گیری کردید، مردم شما را رها نمی‌کنند. می‌گوید: عرض کردم: پس چه‌کار کنم؟ حضرت فرمود: از آبرویت برای روز درماندگی و فقرت به مردم قرض بده».

یعنی وقتی بلاهای ناگهانی می‌آید آنچه می‌تواند آدم را در برابر این‌ها نگهدارد، صبر است، از صبر استفاده کنید. آنقدر تهمت می‌زنند به شما تا دو مرتبه بیایی با مردم کنار بیایی این‌گونه نیست که اگر کنار بروی آنها تو را رها می‌کنند.

امام می‌فرمود: وضعیت دشمنان ما وضع آن حیوانی است که اگر تعقیبش کنی فرار می‌کند، اگر بایستی، می‌ایستد و نگاه می‌کند و اگر فرار کنی، تعقیبت می‌کند، این واقعیت امر است لذا چاره‌ای ندارید در جامعه به‌گونه‌ای رفتار کنید که بتوانید خودتان را حفظ کنید، زیرا اگر در خانه هم خود را مخفی کنید، سراغ‌تان می‌آیند که این

---

۱. بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۱۶۲؛ أمالی مفید: مجلس ۲۳، حدیث ۱۱.

آقا از کجا آورده که این گونه نشسته و می‌خورد و می‌خوابد؟ آدمی را رها نمی‌کنند؛ پس باید روش تعامل با مردم را یاد بگیری تا بتوانی با آنها زندگی کنی.

امروز که آبرو و حیثیت داری با تکبر عبور نکن، یک مقدار از این آبرو را به دیگران قرض بده تا روزی که درمانده شدی سراغت بیایند و احوالی از تو بپرسند وگرنه به‌گونه‌ای دیگر با تو برخورد می‌کنند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«فذُكر عليٌ انه وجد في قائمه سيف من سيوفه صحيفةً فيها ثلاثه اَحرُف: صل من قطعك و قل الحق و لو علي نفسك و احسن إلى من اساء اليك».[1]

«گفته شده که در دستهٔ یکی از شمشیرهای امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتاری را یافتند که در آن سه جمله وجود داشت: ۱ ـ با کسی که با تو قطع کرده، پیوند برقرار نما؛ ۲ ـ حق را بگو هر چند به ضرر تو باشد؛ ۳ ـ به کسی که به تو بدی کرده است، نیکی کن».

آری، این روش و منش انسان‌های با تقوی است، که خودش را به زحمت می‌اندازد، اما دیگران از دست او آسوده‌اند.

از امام باقر علیه السلام به نقل از پدرانش از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمودند:

«اصلح الناس اصلحهم للناس و خير الناس من انتفع به الناس».[2]

---

۱. الفقیه: ج ۴، ص ۱۷۷.

۲. أمالی صدوق: مجلس ۶، حدیث ۴؛ الفقیه: ج ۴، ص ۳۹۴.

«صالح‌ترین مردم کسی است که برای مردم صالح‌ترین باشد و بهترین مردم کسی است که مردم از او بهره‌مند شوند».

دوری زهدگرایانه، نزدیک شدن رحمت‌گونه

امام علی علیه‌السلام در ادامه بیان ویژگی‌های پارسایان می‌فرماید:

«بُعدُه عمن تباعد عنه زهد و نزاهة و دنوّه ممن دنا منه لین و رحمة لیس تباعده بکبر و عظمة و لا دنوّه بمکر و خدیعة».

«دوری انسان متقی از برخی مردم از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی نرمی و مهربانی است. دوری او از تکبر و خودپسندی و نزدیکی او از روی حیله و نیرنگ نیست».

حضرت علی علیه‌السلام در این فراز فرموده‌اند: کناره‌گیری پارسایان از آن افرادی که کناره می‌گیرد، از روی زهد است اگر از کسانی یا از کاری کناره‌گیری می‌کند، از روی زهد است و نزدیک شدن و معاشرتش، با آنان که نزدیک می‌شود، توأم با مهربانی و رحمت است چنان‌که دوریش از روی تکبر و نخوت نیست و نزدیکی شدن او به کسی یا امری به خاطر مکر و حیله و خدعه نیست.

در این فراز چهار نشانه پارسایان مطرح شده است:

۱ـ دوریش از آنچه فاصله می‌گیرد، به خاطر زهد و پاکی است، برای این‌که آلوده نشود و یا دیگران را آلوده نکند، بعضی مسئولیت‌ها چون حرام یا شبهناک است، خودش راکنار می‌کشد؛ البته بعضی از کسانی که خودشان راکنار می‌کشند، چون بی‌دین هستند یا دین دارند ولی احساس مسئولیت نمی‌کنند. لذا از بعضی از امور جامعه، خود را

کنار می‌کشند ولی انسان پارسا چون جامعه‌ای فاسد شده، خود را کنار می‌کشد که این زهد و نزاهت و پاکی است.

۲ـ نزدیک شدن پارسا به چیزی یا کسی یا گروهی بر اساس رحمت و نرمخویی است. یعنی نزدیک شدن او براساس علاقه و رحمت و با نرمی است تا بتواند مشکلی را حل کند، کسی را هدایت نماید و گره‌ای را بگشاید.

۳ـ فاصله گرفتن پارسایان از چیزی یا فردی و امری به خاطر تکبر و بزرگ‌بینی نیست. به برخی از افراد، کارهایی مراجعه می‌شود اما آنان، به خاطر تکبر و بزرگ‌بینی خود، از پذیرش آن سرباز می‌زنند!!

۴ـ نزدیک شدنش به کسی یا کسانی یا مسئولیتی به‌خاطر مکر و خدعه و فریب کاری و سودجویی نیست.

چنان‌چه از این عبارت برمی‌آید، برخی از مردم که به جایی نزدیک می‌شوند، می‌خواهند با مکر و حیله جا باز کنند و خودشان را جا بیندازند و اگر چنانچه از کاری فاصله بگیرند، می خواهند بگویند شأن ما بالاتر از این است. اما انسان با تقوا به انگیزه‌های دیگری حرکت می‌کند دوریش از چیزی و کاری یا شخصی به خاطر زهد است و نزدیکیش به کارها و امور و افراد به خاطر محبت و رحمتی است که دارد.

در پایان نیکو است روایتی که در آن برخی از نشانه‌های آخرالزمان اشاره شده، ذکر شود: در نهج البلاغه، از امام علی علیه السلام نقل شده که:

«یأتی زمان علی الناس لا یقرب فیه الاّ الماهل و لا یُظرف فیه الاّ الفاجر، یعدون الصدقه حُرماً و صلة الرّحم منّاً و العبادة استطاله علی النّاس عند ذلك یکون السطان بمشورة الأماء و تدبیر الخصیان و امارة الصبیان».

«زمانی پدیدار خواهد شد که در آن دوران، هیچ کس به حاکمیت

نزدیک نمی‌تواند بشود مگر آدم‌های متملق و چاپلوس، هیچ کس زرنگ و ظریف و زیرک شمرده نمی‌شود، مگر آدم‌های فاجر و فاسق، در آن زمان، صدقه را ضرر و زیان می‌دانند و صله رحم را منّت می‌شمرند، عبادت نمی‌کنند، مگر برای این که جلوی مردم خودی نشان بدهند. در آن زمان، حاکم با مشورت زنها و چاره‌اندیشی بی‌مایگان و فرمانروایی خردسالان کارها را صورت می‌دهد».

اکنون به برخی از کشورهای جهان بنگرید؛ وضع دنیا همین شده است، یک مشت متملق چاپلوس، یک عده خودنما و خودفروش، اصلاً دین و هیچ اعتقادی ندارند، بر حکومت‌ها تکیه زده‌اند در مورد استیلای زنان نیز دربار یکی از شاهان خلیج فارس وقتی صدام حمله کرد آشکار شد که در حرمسرای آنان چه قدر زن و دختر حبس شده بود! شاه سلطان حسین ایران نیز که در زمان صفویه بود، وقتی آمدند اصفهان گفتند: افغان‌ها حمله کردند و دارند می‌آیند، گفت: هیچ خبری نیست، گفتند: اشرف افغان دارد می‌آید، گفت: او فرزند من است. وقتی وارد کاخ شدند خود شاه سلطان حسین را در درون زنبیل آهنین کرده و به جای لوستر آویزان کردند!!

اکنون نیز برخی از شاهان منطقه همین طور هستند و تدبیری برای آینده ندارند! اگر داشتند از جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند، زیرا جمهوری اسلامی نعمتی بود که اگر به جمهوری اسلامی می‌پیوستند، آنها را از این وضع نجات می‌داد نه این‌که دستورالعمل‌های آمریکا را اجرا کنند و علیه جمهوری اسلامی تلاش‌های ناپسند خود را شکل دهند.

براستی که این بیانات مولا علی علیه‌السلام بر برخی از کارهای این‌گونه افراد تطبیق می‌کند. آدم‌های ناقابل و ناسپاسی که جدا شدن و پیوستگی آنان نه براساس وظیفه الهی بلکه به خاطر انگیزه‌های غیرصحیح می‌باشد.

الگوگیری از نیکان پیشین و ارایه نمونه برای خوبان آینده

مولا علی علیه السلام در پایان خطبه و در بیان آخرین نشانه پارسایان فرمودند:

«یقتدی بمن کان قبله من اهل الخیر فهو امام لمن خلفه من أهل البر».[1]

«انسان با تقوا به کسانی که قبل از او از اهل خیر بودند، اقتدا می‌کند، به همین‌رو او امام و پیشوای کسانی است که بعد از او می‌آیند».

انسان متقی و پارسا از گذشتگان نیک، درس می‌گیرد. لذا آیندگان خوب به او اقتداء می‌کنند، یعنی صفاتش این قدر ممتاز و برجسته است که الگوی آیندگانی که طالب فضیلت هستند، می‌گردد.

الگوگیری از گذشتگان که الگو شدن برای آیندگان را به دنبال دارد، یکی از نشانه‌های پارسایان است.

فرجام ایراد خطبه

وقتی سخن امام علی علیه السلام به اینجا رسید، راوی می‌گوید:

«فصعق همام صعقة کانت نفسه فیها أُغمی علیه و مات».

«یک مرتبه همام ضجّه‌ای زد، غش کرد و مُرد».

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

---

۱. بحارالأنوار: ج ۶۴، ص ۳۴۵.

«اما والله لقد کنت اخافها علیه».

«سوگند به خدا من از این پیش آمد بر همام می‌ترسیدم».

حضرت اشاره به اول درخواست همام دارند که او اصرار می‌کرد و حضرت از بیان اوصاف پارسایان خودداری می‌کرد؛ تا این‌که پس از اصرار بسیار وی حضرت این مطالب را بیان کردند.

آری! همام آدمی مخلص و مؤمن بود که امام علی‌علیه‌السلام وقتی این اوصاف را بیان کرد، او به این اوصاف توجه کرد و شاید در درون خودش احساس کرد، همه این‌ها را ندارد، یا این که عظمت و جلال اوصاف متقین این قدر او را تحت تأثیر قرار داد که یک مرتبه فریادی زده، غش کرد و در همان حال مُرد و از دنیا رفت.

«و اَمَر به و جُهزّ و صلی علیه».

«امام علی‌علیه‌السلام دستور فرمود: او را غسل داده، کفن کردند و بر جنازه‌اش نماز گزارد».

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته و صلی الله علی محمّد و آله الطاهرین.